زن روز

از گروه انتشارات کیهان

«قصه عشق»

پرفروش‌ترین و مشهورترین کتاب روز جهان در این شماره تلخیص شده است.

LOVE STORY

پیکان جوانان ۵۶
ペイカン・ジャワナン
www.javanan56.com

شماره سیصد و چهارده
شنبه بیست و یکم فروردین‌ماه ۱۳۵۰
بها ـ ۲۰ ریال

پریروز مشکی، دیروز قهوه‌ای و امروز هر رنگی که بخواهید

با ایگورا رویال

رنگ موی خود را آسان عوض کنید و مطمئن باشید.

ایگورا رویال با:

* **قدرت پوشش بی‌نظیر**
* **طرز مصرف آسان**
* **دوام بیشتر**

در ۵۷ رنگ مفتون کننده و دلپذیر

ازمیان آنها به‌آسانی می‌توانید رنگ موی دلخواه خود را که چهره شما را زیباتر جلوه می‌دهد انتخاب کنید.

تیدی

Schwarzkopf

کاغذ دیواری

دسوتو

DeSoto WALLPAPER

دسوتو معروفترین کاغذ دیواری در سراسر جهان

نماینده انحصاری در ایران

سایه روشن

خیابان قدیم شمیران

تلفن ۷۵۵۰۰۰ ۷۵۵۱۱۱

شیراز **سایه‌روشن** ـ خیابان لطفعلیخان زند تلفن ۸۸۸۵ **سایه‌روشن در مشهد** ـ خیابان خسروی. تلفن ۷۷۷۹ **سایه‌روشن در اصفهان** خیابان فردوسی تلفن ۵۹۲۲ **سایه‌روشن در خرم‌آباد** ـ خیابان ششم بهمن نعمت‌اله الهی **شهسوار** : فروشگاه مشعل ـ خیابان رضا شاه کبیر تلفن ۳۳۷ **رامسر** روشگاه کالای نوین سیدزمان سجادی **چالوس** فروشگاه سینا تلفن ۴۳۲ **بابل** نمایشگاه پرده مبل پرتو ـ خیابان گلستان تلفن ۳۰۰۱ **شاهی** روشگاه علینقی رنجبر ـ میدان شاه تلفن ۲۳۰ **بهشهر**: فروشگاه پیروی ـ تلفن ۱۳۸ **گرگان** : دفتر فنی بهساز ـ میدان پهلوی تلفن ۴۵۳۵

تازه‌های بازار

خرید کردن ! نگو که کار خیلی سختیه .
آنهم توی این تهرون بزرگ که خیابونهای چندکیلومتری داره!
اما مجله زن‌روز این مشکل شمارا به آسانی حل کرده است .
همه روزه بازاریابهای با سلیقه‌ما بتمام گوشه و کنارهای این شهر سرمیزنند و تازه های بازار را دراین‌صفحه بشماعرضه میکنند ـ قبل از رفتن خرید این صفحه را حتما مطالعه کنید.

تلفن‌های تازه‌های بازار ۸۷ داخلی ۳۱۰۲۵۱ ـ ۳۰۱۵۶۱ ۳۰۱۵۶۸

کیف و کفش خورجین

خورجین مغازه مخصوص خانمهای شیك پوش شناخته شده. شما که اهمیت به لباس خویش میدهید حتما کیف و کفش خورجین برازنده شماست . عباس‌آباد چهارراه فرح‌شمالی پلاك ۲

ظروف متنوع کریستال
اعلا رسید

اسپارک

لاله‌زار نو تلفن ۳۱۷۱۹۲
با ۲۵٪ تخفیف

بوتیك دژ

بلوار الیزابت وصال شیرازی روبروی بیمارستان آریا
پلاك ۱۳۰

سالن چلوکباب و پذیرائی پارس

با بهترین چلوکباب و جوجه کباب در هوای مطبوع و دکوراسیون عالی کادر مجهز و مجرب درامر پذیرائی انتظار تشریف‌فرمائی شما را دارد ضمنا سالن برای جشن‌های عروسی‌آماده‌است. خیابان قدیم شمیران بالاتر از سینما مولن روژ تلفن ۷۵۶۹۱۹

موسسه آیفون سانترال پخش انواع در باز کن های برقی

فقط با یك تلفن دربازکن برقی با شاسی سری بدون پیش قسط در ٦ قسط با ٥ سال تضمین در منزل شما نصب میشود.
تعمیرات در باز کن برقی سرویس وتعمیرکولر دراسرع وقت تلفن ٤١٥٨١
از شهرستانها نماینده فعال می‌پذیریم . ٢٤ اسفند اول آیزنهاور بین جمشید آباد و بختیار پلاك ١٥٩

طرح و پارچه‌های اختصاصی برای لباسهای شب کوکتل و عروس

خیابان پهلوی روبروی تلویزیون کانال ۳
خیابان توانیر دست راست شماره ۷ تلفن ٦٢٩٦٥٤

مهندسین باغبان

طرح ، کاشت و نگهداری فضای سبز منزل خود را از گروه مهندسین‌باغبان بخواهید تلفن ٦٨٨٩٦ و ٤٩٦٩٠

سالن آرایش شانه

زیر نظر متخصص فن آرایش از آلمان
آماده پذیرائی است
آدرس : تخت طاوس‌چهارراه روزولت پلاك ۷

آرایش و زیبائی شیده

دیپلمه از پاریس
خیابان نادرشاه بالاتر از پمپ‌بنزین کوچه نجفی پلاك ١٤

نیوکارواش

اتوسرویس اتوماتیك‌سریع
موسه‌ای است‌که برای تسهیل وسرعت در امرنظافت اتومبیل شما به وجودآمده است. اتومبیل شمادرمدت ٥ دقیقه با شامپو و پولیش‌مخصوص‌باکارت‌آبونمان فقط با ٥٠ ریال روشوئی میشود.
نیوکارواش بمدت نیم ساعت وبا١٤٠ ریال ماشین شمارا سرویس کامل‌میکند در مدت سرویس شمامیتوانید از بوفه مجهز نیوکارواش برای تمدد اعصاب استفاده نمائید.
شستشوی دوشکهای پارچه‌ای بامواد مخصوص پذیرفته میشود.
خیابان شاه عباس بین تخت طاوس و جاده نظامی‌عباس‌آباد تلفن ٦٢٠٣٨٥

فروشگاه ژان

مرکز پخش شوار کادوس S.L.
دهن بازشو ، سرشوئی ، شوار دستی، و جای بیگودی، بابلیس و کلیه لوازم مورد نیاز آموزشگاهها و آرایشگاههای زنانه در ایران
فردوسی خیابان منوچهری پلاك ۲۷۸ تلفن ۳۰۲۹٤۲

موم سرد

جدیدترین پدیده عصر ما برای ریشه‌کن کردن موهای دست وپا و صورت بدون درد قوطی های‌کوچك۷۵ریال‌مخصوص یکسال مصرف صورت موم‌سرد درتمام داروخانه ها موجود است. نمایندگی داروئی الوند ۳۹۲۱٦۸ (برای اپیلاسیون) (برداشتن مو در محل) تلفن ۸۲۱۷٤٥ با وقت قبلی
بمارك موم سرد توجه فرمائید . تاجنس دیگری رابنام موم سردبشماندهند.

فروشگاه تشکری

گردآورنده لوازم آرایشهای ـ هلناروبنشتاین ـ لانکوم ـ رولن ـ دورتی‌گری ـ آون ـ آیر فرانسه‌و پانزده رقم لوازم آرایش دیگر در تمام روز راهنمایان آرایشی‌فروشگاه تشکری درخدمت‌خانمها و دوشیزگان محترم هستند .
فروشگاه تشکری از ساعت۷/۱۰صبح الی ۹ شب باز است .
آدرس : میدان ۲٤ اسفند ـ تلفن ٦٦٤٦٥٠ ـ ٦٦٨١٨٢

دکوراسیون وتجهیزات آشپزخانه راطا

قبل از تهیه و سفارش هرگونه‌سرویس آشپزخانه از نمایشگاه مدرن راطا دیدن فرمائید
راطا جاده قدیم شمیران سه راه ضرابخانه جنب اتوبانك‌پارس
تلفن ۷۷۲٦٥٦

سازمان تزئینی رکسانا

نماینده کاغذهای دیواری ساندرسن دسوتو و پاناما و کرکره آمریکائی لوکسافلکس Luxaflex و کفپوش وینیلکس Vinylex و انواع موکت‌های خارجی و داخلی و عالیترین پارچه‌های پرده‌ای وروملی و مخمل خارجی و داخلی با دوخت نصب استیل و مدرن و متخصص پرده های سینما و تآتر بااستفاده از تخفیف مخصوص و دکوراتورهای باسابقه در اسرع وقت آماده سفارشات میباشیم .

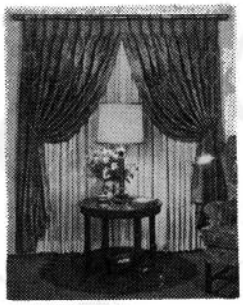

خیابان ضرابخانه جنب درك استور شبانه روزی سلطنت آباد تلفن ۷۷۳۱٥۱

دفتر براتی مشاور املاك

تجریش خیابان پهلوی نبش‌باغ فردوس
تلفن۸٥۳٥۷٥

آبونمان مجله زن‌روز ۳۱۲۱۹۳

برای تقویت موهایتان

آنها را با

شامپو
استیل بپان

بشوئید

STILBEPAN

شامپوی معروف کارخانه داگرا - هلند

با ترکیبات اسید پانتوتانیک

از گروه ویتامین B کمپلکس

با قدرت پاک کنندگی زیاد

برای سلامت لطافت و شفافیت موهای شما

استیل بپان

در چهار نوع برای موهای: چرب، خشک، معمولی و کم رشد

TORKIAN

فیکساتور گلف

آرایش گیسوان شما را زیبا
و ثابت نگهمیدارد و لطافت
طبیعی موها را حفظ میکند .

۷۵ ریال

Golf محصولات گلف برای بهداشت و زیبائی موی سر .

سیاسی شدن زن!

گفت‌وگو درباره بخشنامه اخیر سازمان زنان

چرا زنان فعال و لایقی که در خدمات داوطلبانه کسب تجربه کرده‌اند نتوانند وزیر و وکیل بشوند؟ آیا سازمان زنان ایران نباید مکتبی برای پرورش زن سیاسی باشد؟

روز یکشنبه گذشته دفتر مرکزی سازمان زنان ایران بخشنامه‌ای خطاب به ۱۷۳ شعبه خود صادر کرد که برطبق آن اجازه داد اعضای سازمان در فعالیت های سیاسی شرکت جویند و اگر خواستند دراحزاب قانونی کشور عضویت یافته و فعالیت داشته باشند.

دراین بخشنامه گفته شده‌است :

«چون اعطای حقوق سیاسی‌واجتماعی متساوی به زنان از ارکان منشور انقلاب شاه ومردم است و پیشرفت سریع وبه ثمر رساندن اصول این منشور مقدس از هدفهای اصلی این سازمان است وازسوی دیگراحزاب که لازمه اساسی‌حکومت‌های دمکراسی هستند و در حقیقت مکتبی برای پرورش استعداد های سیاسی و خدمات اجتماعی و همکاری های دسته جمعی‌است اعضای آن شعبه میتوانند درهریك‌ازاحزاب سیاسی قانونی کشور (اکثریت یا اقلیت) که مایل باشند ومرامنامه آن‌راباآرمان‌های خود منطبق بدانند شرکت جویند.»

با صدور این دستورالعمل در محافل سیاسی این سؤال بوجود آمد که مقصود و منظور سازمان زنان از صدور جواز برای فعالیت سیاسی اعضای خود چیست ؟ آیا سازمان قصد دارد ازاین پس بطور مستقل در کارهای سیاسی شرکت‌بجویدو مثلا لیست انتخاباتی داشته باشد ؟ یا اینکه بعکس با حفظ وضع و سیاست موجود سازمان میخواهد به اعضای فعال وبرجسته خود که تمایل به شرکت در کار های سیاسی و انتخاباتی دارند اجازه دهد که‌از طریق پیوستن باحزاب سیاسی و قانونی به تمنای خود جامه عمل بپوشانند و اگر قصد شرکت در انتخابات مجلسین رادارند از مسیراحزاب اقدام کنند.

در کریدور های سازمان زنان شق دوم مورد تایید قرار گرفت و بدرپرتر زن روز گفته شد که : «سازمان زنان بهیچوجه تغییر روش نداده و قصد ندارد بصورت یك مرکز مستقل سیاسی درآیدویا کاندیدا هائی برای انتخابات دوره آینده مجلس شورایملی اعلام کند. انتخابات از مسیر احزاب قانونی کشور انجام میشود و سازمان زنان حزب نیست که نقشی در این امر داشته باشد . این سازمان مکتب و آموزشگاهی است برای تربیت و پرورش فهم و فرهنگ زنان ایران که هدفش آشنا کردن زن به حقوق و تکالیف‌اجتماعی و خانوادگی‌اوست و دراین آموزشگاه‌از طریق خدمات داوطلبانه به خانم های روشنفکر و فعال و تحصیلکرده مجال‌داده میشود تا در پیشبرد و گسترش فلسفه منشور انقلاب شاه و ملت که یکی از اصول مهم آن تقویت بنیان نهضت آزادی زن و ایفای حقوق اوست بکوشند و جامعه زنان را که قرنها از حقوق اجتماعی محروم بوده‌اند با قوانین و آئین های جدید آشنا کنند و در زندگی زن‌ایرانی رفورم و تجدد و تحرك بوجود آورند. بنابراین بخشنامه اخیر تغییری‌درسیاست‌کلی سازمان زنان نمیدهد و به آن رنگ‌سیاسی مستقلی نخواهد بخشید.**

***

از تاریخ تاسیس سازمان زنان‌همیشه تاکید گردانندگان و هیئت عامله براین بوده که این سازمان نقش سیاسی نداشته و تمام کوشش های خودرا مصروف خدمات داوطلبانه فرهنگی و اجتماعی کند و هدف کمیته های اجرائی حل مشکلات زن‌ایرانی در چهارچوب مقررات عمومی با الهام از اصل اعطای حقوق مساوی به زن و مرد در منشور انقلاب شاه و ملت‌است.

در طول سه‌سال اخیر نیز فعالیت‌های اجرائی سازمان زنان تنها متمرکز در کادر مسائل فرهنگی ــ حقوقی‌ــ آموزشی واجتماعی بوده و نه کمیته اخیراین‌سازمان در طول سال ۴۹ مرکب از ۳۵۰ تن‌از خانم های تحصیلکرده و متخصص کار اصلی‌شان برنامه ریزی و مطالعه دررشته مبارزه بابیسوادی ــ تامین بهداشت ورفاه خانواده ــ حفظ حقوق و حمایت‌خانواده‌ــ حل مسائل زنان شاغل ــ رسیدگی به‌امور دانشجویان دختر ــ امور بین‌المللی‌ــ امور هنری و غیره بوده‌است . همه این خدمات بطور داوطلبانه صورت گرفته و کمیته‌ها عرصه‌ای برای ابراز لیاقت ، و سنجش حسن نیت و صمیمیت خانم های دلسوز و فعال بوده‌است.

درقبال این خدمات بدون اجرومزد همیشه این سؤال در اذهان خدمتگزاران سازمان زنان وجود داشته که‌اگر پاداش و حقوق مستقیم به زنان لایق و فعال و علاقه‌مند به امور عمومی داده نمیشود آیانباید با استفاده از استعداد وعلاقه و تجربه بهترین آنها در خدمات سیاسی پاداش غیر مستقیمی به مبارزین صف نهضت آزادی زن داد و باترفیع شان و مقام برجسته‌ترین آنها در حقیقت مشوق زنانی شد که قادر به بروز استعداد های سازنده در خدمات سیاسی و اجتماعی هستند ؟

از این گذشته این سؤال مطرح‌بود که:

اگر سازمان زنان ایران از خدمات سیاسی باید بدور باشد و از مشارکت دراین قسمت که امتیاز عمده آن عضویت درقوه مقننه است منع گردد ، آیااین مهجوریت سبب نخواهد شد که‌زن به حقوق سیاسی‌خود نرسد و از کسب تجربه درکارهای‌سیاسی برای همیشه ممنوع گردد ؟

منشور انقلاب شاه و ملت حاوی تفویض دو حقوق سیاسی و اجتماعی‌به زن بوده‌است و در اینصورت سازمان‌زنان‌که مرکز اصلی خدمات عمومی و اجتماعی زن است چگونه میتواند دور سیاست راقلم بکشد وخود را از جمیع مسائل‌سیاسی که بهرحال شامل قوه مقننه نیز خواهد شد کنار بکشد ؟ پس تکلیف ایفای حقوق سیاسی زن چه میشود ؟ آیا سازمان زنان نباید اعضائی در صف پارلمان داشته باشدتا عنداللزوم ازحقوق‌زن درحین قانونگزاری مدافعه کنند و یك سلسله اقدامات قانونی برای احقاق حق زنان کارگر ــ کارمند وشاغل و رفع تبعیض از حقوق‌اجتماعی و خانوادگی ومدنی زن ایرانی بجای‌آورند؟ آیا سازمان زنان نباید مکتبی برای‌تربیت خانم های لایق و فعال باشد که آمادگی واستعداد شرکت در امور سیاسی رادارند؟ اگر سازمان زنان فرصت آموزش هاو کسب تجربه های سیاسی را به زنان تحصیلکرده و جوان ندهد پس‌مشاغل‌سیاسی کشور برای ابد در انحصار آقایان باقی خواهد ماند و زن جز آنکه در رشته مددکاری وپرستاری و تعلیم و تربیت‌و سکرتری منحصرا امکان فعالیت داشته‌باشد سایر درها برویش بسته خواهد ماند.

در جواب این سؤالات آشنایان‌به‌طرح عمومی سیاسی کشور می‌گفتند:

ــ احزاب قانونی تشکیلات و کمیته‌های زنانه دارند و هرزنی که مایل به شرکت در کارسیاسی است میتواندازطریق عضویت در احزاب به آرزوی خود برسد.

این پاسخ ولو آنکه متضمن یك ارائه طریق بود ولی سؤال دوم را پیش میآورد که میگفت :

ــ پس تکلیف اعضای کارآمد و فعال و لایق سازمان زنان چه میشود؟ آیا عضویت و فعالیت آنها در سازمان غیر سیاسی زنان باید رادع و مانعی در راه فعالیت سیاسی ایشان برای ابد بشود و

بقیّه درصفحه ۱۱۶

آشنائی با زنان برجسته‌ایکه
در آستانه سال نو اسمشان در
خبرهای روز آمد

سه خانم برنده جایز

گفت‌وگو با دو خانمی که بعنوان بهترین مترجم ادبی

رپرتر : هما سرشار

ـ آیا تحصیل و مطالعه مزاحم شوهر داری و خانه داری و مغایر با خصلت زن بوده است ؟

ـ زن‌امروز ایران برای مبارزه با کمبود های عاطفی و اجتماعی چه باید بکند ؟

در آستانه سال ۱۳۵۰ هشت تن ازنویسندگان ومؤلفین‌برجسته بدریافت جایزه سلطنتی بهترین کتاب سال مفتخر شدند که سه تن از ایشان سه خانم روشنفکر و تحصیلکرده بودند : خانم دکتر عفت ستار زاده (فرهیخته) مترجم کتاب شرح کبیر انقروی در باره مثنوی مولوی ، برنده ترجمه درجه اول در رشته ادبی.

خانم دکتر طاهره مدرس‌زاده رحمانی (هنجنی) مولف کتاب « جنین شناسی مهره داران » برنده تالیف درجه دوم پزشکی.

خانم مهین رادپور مترجم‌کتاب (قصه هائی از آن سوی مرزها) برنده جایزه کتاب نوجوانان و کودکان.

از نظر اهمیتی که برنده شدن این‌خانمها درترفیع مقام اجتماعی زن ایرانی دارد و نشان میدهدکه زنان‌روشنفکروفعال ومسؤولیت‌شناس ما با خود سازی و روی آوردن‌به‌علم ودانش‌درصددتسخیر افتخارات علمی و ادبی هستند ، گفت و گوئی با دو تن از خانمها که ساکن‌تهران بودند انجام‌داده‌ایم و گفت‌وگوی با خانم مهین رادپور را که ساکن رشت هستند بوسیله مکاتبه در دست تنظیم داریم که در شماره‌های بعد درج خواهد شد.

***

خانم دکترعصمت‌ستارزاده آذربایجانی هستند و درحدود شصت سال از سنشان می‌گذرد. غم بزرگ درگذشت دخترشان‌که سال پیش بهنگام زایمان روی داد چهره ایشانرا شکسته‌تر از آنچه باید باشد نشان میدهد .

ازخانم‌ستارزاده خواستیم‌که‌بیوگرافی کوتاهی ازخود نقل کنند :

ـ جزو دسته‌اول دخترانی بودم که‌از دارالمعلمات تبریز فارغ‌التحصیل شدند. بعد بتهران آمدم و کلاس ششم متوسطه ادبی را بطور متفرقه گذراندم. در این خلال ازدواج کردم و صاحب دو پسر و یك دختر شدم . شوهرم هنگامی که بیست و پنج سال داشتم فوت کرد ومن وبچه‌ها تنهاماندیم. شایدتصمیم‌قطعی خودم‌را برای برنامه مستقل زندگی همان چند روز بعد از فوت شوهر گرفتم . بلافاصله شغلی درفرهنگ دست‌وپا کردم و در ضمن به تربیت بچه‌ها پرداختم و تمام سعی خودم را براین گذاشتم که بچه‌ها به تحصیل مشغول شوند . حداکثر اقتصاد را بکار بردم ، تمام‌کارهای خانه و دوخت‌ودوز را خودم انجام میدادم حتی کت‌وشلوار و پالتو پسرهایم را هم شخصا میدوختم و درعوض زندگی آبرومندی داشتم تا در سال ۱۳۲۹ وارد دانشگاه تهران شدم و در رشته ادبیات آغاز تحصیل نهادم. درسال ۱۳۳۲ لیسانس گرفتم و بعد بلافاصله دوره دکترا را شروع کردم . درسال ۱۳۴۴ این دوره را تمام کردم و در رشته ادبیات فارسی موفق باخذگواهینامه دکترا شدم. دوپسرم و خودم تحصیلات دانشگاهی‌مان راتقریبا باهم تمام کردیم. فعلا یکی از پسرهایم طبیب است و دیگری رشته‌حقوق سیاسی را تمام کرده است و دبیر آموزش و پرورش است .

بعداز اخذ دکترا شروع‌به‌تحقیقات درباره آثاری که ادبای ترك درباره‌زبان و ادبیات فارسی نوشته‌اند کردم . علت این تحقیق آن بود که از کودکی زبان ترکی عثمانی را نزد معلم سرخانه یاد گرفته بودم و بآن تسلط داشتم. ضمنا بعلت مسافرت‌های زیادی که به ترکیه کردم کنجکاو شدم که بدانم ترکها درباره ادبیات فارسی چه کرده‌اند.

براثر این تحقیقات دریافتم که ترکها ادب ایران را قرنها سرمشق خود قرار داده بودند بطوریکه نه‌تنها کلمات ایرانی بلکه وزن و اشکال نظم و حتی روح و ذوق ایرانی در ادبیات ترکی برای‌العین تجلی کرده است. همین‌مطلب مرا دائم برآن وامیداشت که این تجلیات را آشکار سازم و بدانم که دامنه نفوذ ادبیات فارسی در زبان ترك بچه‌اندازه بوده است و نتیجه این‌کنجکاوی‌هاترجمه کتابی‌است‌که اینك موفق بگرفتن جایزه سلطنتی شده است .

***

خانم دکتر مدرس‌زاده رحمانی مولف کتاب «جنین شناسی مهره‌داران» که بطور آشکاری جوانتر از سن خود بنظرمیرسد درمورد زندگی و تحصیلات خودمیگوید:

ـ متولد سال ۱۳۱۲ هستم . تحصیلات ابتدائی و متوسطه‌ام را در مشهد باتمام رساندم . بعد بتهران آمدم و در کنکور دانشکده علوم رشته زیست‌شناسی قبول‌شدم و سه سال بعد لیسانس گرفتم . بلافاصله در دانشگاه به سمت دبیری استخدام شدم . سال بعد برای مدت پنج سال ازطرف وزارت فرهنگ بعنوان دانشجوی ممتاز به سوئیس اعزام‌شدم ونزدپرفسور «گونیو» دکترای بیولوژی خود را گرفتم . بعداز بازگشت بتهران مجددا به دانشگاه رفتم واستادیار شدم .

در این هنگام ازدواج کردم و بعداز دوسال باتفاق شوهرم در جواب دعوتی‌که دکتر شوته (از اولین شاگردان پرفسور «گونیو») از من نمود به امریکا رفتم . دوسال در امریکا در ایالت ماساچوست بادکتر شوته کارکردم و دوره تخصصی جنین‌شناسی مهره‌داران را گذراندم. بعد از دوسال با شوهرم بایران برگشتیم و حالا شش سال است که در دانشگاه هستم و دانشیار دانشکده علوم میباشم. درحال حاضرصاحب سه‌فرزند هستم که‌بزرگترینشان پك پسر هفت‌ساله وکوچکترینشان‌دختریست که بیش از دو هفته از تولدش‌نمیگذرد.

از هر دو خانم دکتر خواستم که در باره کتابشان توضیحی بدهند.

خانم دکتر ستار زاده : تحقیق من درباره مثنوی‌مولوی‌موضوع دامنه‌داریست که‌بیشتردرمحورتفاسیری‌که‌شراونویسندگان ترك درباره این کتاب گرانقدر کرده‌اند متمرکز شده است . انقروی(به فتح‌الف و سکون نون و کسر ق) بزرگترین شرح را درباره مثنوی نوشته است که شامل هیجده مجلد است یعنی انقروی برای هر دفتر از مثنوی مولوی سه جلد تفسیر نوشته است . تابحال سه جلد از ترجمه و تفسیر انقروی را بفارسی برگردانده‌ام که این سه جلد تنها درباره دفتر اول مثنوی توضیح داده است . ترجمه هرکدام از این

خانم دکتر طاهره مدرس زاده

سلطنتی بهترین کتابهای سال

بهترین مؤلف پزشکی سال جایزه گرفته‌اند

سه‌جلد بیشتر از چهار یا پنج ماه طول نکشید و جلد سوم فعلا زیر چاپ است. برای تحقیق درباره این کتاب چندین سفر به ترکیه کردم و پارسال در دانشکده ادبیات استانبول مدتی با راهنمائی استادان زبان فارسی آن دانشکده به تحقیق پرداختم و بعداز جمع‌آوری اسناد لازم تصمیم به ترجمه و تدوین گرفتم. درباره‌این کتاب باید توضیح بدهم که مستندترین شرحی است که بر مثنوی نوشته شده است و چون تابحال ترجمه نشده بود بنظر من کمبودی درمیان سایر آثار ادبی ایران بشمار میرفت.

خانم مدرس‌زاده رحمانی. کتاب‌من که درباره جنین‌شناسی مهره‌داران است شامل پنج فصل راجع به جنین‌شناسی عمومی، جنین شناسی قورباغه، جنین‌شناسی مرغ، جنین‌شناسی موش و جنین‌شناسی‌خوک است. چون تخصص من درجنین‌شناسی است متوجه شده بودم که بزبان فارسی چنین کتابی نداریم ومدتها بودکه فکرتدوین چنین‌کتابی را درسرمیپروراندم وبالاخره با جمع‌آوری کتب زیاد از امریکا و اروپا و مطالعات طولانی این کتاب را نوشتم. وقتی‌شروع به تالیف کتاب کردم درنظر داشتم‌که از لحاظ جامع‌بودن یك فصل هم ازانسان بدان ضمیمه کنم ولی بعد متوجه شدم این کار کتاب را فوق‌العاده حجیم میکند وضمن‌مطلب راهم ادانخواهدکرد. با امیدواری باینکه بتوانم جنین‌شناسی انسان را در کتاب دیگری بنویسم آنرا فعلاکنار گذاشتم.

این چندمین کتابی است که ترجمه یا تدوین میکنید؟

خانم ستارزاده : اولین تحقیق من رساله دکترای من است بنام «مقلدین ترك خمسه نظامی» که در آن از بیست شاعر ترك‌که بتقلید از نظامی، خمسه ساخته‌اند نام برده‌ام.

دومین تحقیق یا اثرم ترجمه فارسی شرح‌سودی بر حافظ است. این تفسیر بزرگترین تفسیری است که همیشه مورد استناد دانشمندان و محققین عالم ادب فارسی قرار گرفته است و در چهار جلد بچاپ رسیده است. برای انتشار این چهار جلد پنج سال وقت صرف کردم(از سال ٤١ تا ٤٦) و کتاب اخیر یعنی «شرح کبیر انقروی بر مثنوی مولوی» سومین اثر و یا هشتمین کتاب من است.

خانم مدرس‌زاده رحمانی: این‌اولین کتابی است که نوشته‌ام و بحسابی شروع کار من از نظر تدوین کتاب بشمار میرود.

در زمینه کار بعدی که خانمها تصمیم به اجرای آن دارند هر کدام جداگانه توضیح میدهند.

خانم ستارزاده : همانطور که گفتم کتاب مثنوی مولوی شامل شش جلد است که انقروی برای هر جلد آن سه جلد کتاب نوشته است. من تابحال بیش ازسه جلد از هیجده جلد کتاب انقروی راترجمه نکرده‌ام. کار بعدی من ترجمه پانزده جلد باقیمانده است و علاوه‌براین‌ها دواثر که هردو مربوط به سعدی شیرازیست و فعلا درصدد مطالعه و تحقیق درباره آنها هستم در دست دارم. این دو کتاب هم اثر دانشمندان ترك است که اسمشان را متاسفانه بعللی نمیتوانم بگویم. انشاءالله بعدازانتشار خودتان مطلع‌خواهیدشد!

خانم مدرس‌زاده : فعلا کتاب بسیار مهم ومفیدی را مطالعه میکنم که بسیار مایل هستم آنرا ترجمه کنم. بنظر من یك ترجمه خوب باحتمال قوی ارزش یك نوشته خوب را دارد بنابراین کتاب بعدی من یك ترجمه خواهد بود و بعد کتابی را که مربوط به «جنسیت» است در دست نوشتن میگیرم. در ضمن جنین‌شناسی انسان هم فراموشم نخواهدشد.

در مورد مشکلات و مسائل اجتماعی و خانوادگی زن ایرانی و زن امروزی این دو خانم تا حد زیادی صلاحیت اظهار نظر دارند چون هر دو جزو زنان روشنفکر و برجسته ایران بشمار میروند. از ایشان میپرسم: ـ به‌نظر شما چرا اکثریت زنان باسواد ایران بخواندن کتاب و مطالعه مستمر علاقه نشان نمیدهند؟ برای رفع این مشکل چه پیشنهادی دارید؟

خانم ستارزاده : این یك درد عمومی است و اختصاص بخانمها ندارد. مردهای ایرانی هم زیاد کتاب نمیخوانند. من دانشجویانی را سراغ دارم که فقط درس میخوانند، حتی شاگرد ممتاز میشوند ولی کتاب در موضوعات عمومی و ادبی اصلا نمیخوانند. شاید دلیل این امر وضع اقتصادی مردم است، عده زیادی هستند که علاقه‌مندند کتاب‌بخوانند ولی وضع مالی آنها اجازه نمیدهد که هر روز مقداری پول برای کتاب‌بپردازند. وضع کتابخانه‌هاهم طوریست‌که استفاده از آنها برای عامه مردم مقدور نیست و در ضمن جوانان ما از بچگی به‌کتاب‌خواندن عادت نکرده‌اند. بنظرمن دستگاههای‌هدایت فکرباید مردم را به‌کتاب‌خواندن‌عادت‌بدهند. باید تحصیلات اجباری ابتدائی‌و مجانی را توسعه بدهیم و بعد کتابهای ارزان‌قیمت و مجلات و نوشته هائی مطابق بودجه مردم تهیه بکنیم تا همگان تشویق‌بخواندن بشوند. بنظر من اکثریت جوانان طالب ترقی‌اند، همه دلشان میخواهد بفهمند و تحصیل کنند ولی باید امکانات‌را برای آنها فراهم کرد، درحالیکه فعلا برای عده زیادی از افراد مملکت باگرانی کتاب امکان مطالعه مستمر وجود ندارد.

خانم مدرس‌زاده رحمانی : بنظر من زنها و دخترهای جوان برای کتاب خواندن بروزش نیافته‌اند هنوزدانشجویان ما که طبقه روشنفکر و باصطلاح اهل مطالعه مملکت هستند به‌خواندن کتبی خارج از حد درس و وظیفه‌ای که‌استاد ایشان معین میکند علاقه نشان نمیدهند. بنظر من بایدعلاقه به مطالعه را ازسطوح خیلی پائین‌تر یعنی از دبستان در فکر بچه‌ها بوجود آورد. البته عده‌ای از دانشجویان پس از خروج از دانشگاه افرادی اهل مطالعه میشوند ولی دیگر از نظر ما فایده‌ای ندارند. اگر ما روحیه و علاقه دانشجویان سالهای بالا (سال ٤ یا ٥) را در دانشجویان سال اول داشتیم بطور قطع دکترها، مهندسان ومتخصصان فوق‌العاده‌ای میداشتیم. اگر مساله مطالعه نکردن را در گروه زنها مورد توجه قرار بدهیم بنظر من علت‌اصلی آن اینست که زنها احتیاجی به مطالعه احساس نمیکنند شاید گرفتاریهای دیگری‌که‌چندان هم قابل اهمیت نباشد زندگی آنها را پر میکند و چون در محیط خود اثری از مدوشوق کتاب خوانی نمی‌بینند از مد های دیگر که اکثرا کشنده وقت و پول است پیروی میکنند.

ـ بنظر شما اگر زن بدنبال تحصیل برود از وظایف مادری و همسری خود جا خواهد ماند؟

خانم ستارزاده : فکر میکنم که خود من نمونه‌ای باشم برای اینکه با قاطعیت به سؤال شماجواب منفی بدهم. من‌درعین‌حال که برای فرزندانم پدر و مادر بودم از لحاظ‌اجتماعی مربی بودم یعنی‌در‌دبیرستان درس میدادم و درعین‌حال تحصیل هم میکردم. اگر خانمی بخواهدهم تحصیل‌کند و هم بکاری مشغول شود هیچ مجبور نیست که از بچه‌هایش چشم بپوشد. هیچکدام از اینکارها با هم مباینت‌ندارند. بنظر من خواستن توانستن است و هر فردی هرچه را که از ته دل بخواهد بآن

بقیه در صفحه ١١٤

خانم دکتر عصمت ستار زاده

نوشته : خانم منی‌گرگوار
نویسنده شهیر فرانسوی
ترجمه : گیتی سیمانتوب

«عشق، ازدواج، نجابت و بکارت»

بعضی از دختران باشك‌وتـردید مـی‌پرسند :با این‌تحولات‌وانقلابات وامروزی شدن‌ها آیـابازهم بایدنجیب‌وباکره‌باقی بود ؟

خـانم منی‌گرگوار نویسنده‌مشهور فرانسوی‌بیش‌ازهرکس صـلاحیت اظهارنظر کردن درباره عشق و ازدواج در قرن بیستم را دارد . زیرا فقط درعرض سه‌سال هشتادهزارنامه دربـاره همـین مسائـل ازخوانندگان آثار خود دریافت کرده‌است ، ۵۵ هزار از ایـن‌نامه‌ها درباره مسائل جنسی و عاشقانـه بوده که مبتلابه جوانان قرن بیستم است .فقط مطالعه همین ۸۰،۰۰۰ نامـه‌کافی است تا او بتواند تغییـر وتحولات گوناگون را در زمینه‌های نجابت وعشق و ازدواج مورد یك بررسی جالب قـراردهد .

خانم «منی‌گرگوار» که درمطبوعات فرانسه مقامی‌مانند «خـانم‌گلی» درمجله زن‌روز ،دارد از مرکز تمدن و تجـدد جهـان ـ یعنی پاریس ، خطاب به دختران جـوان حقایقی را اززندگی‌عاشقانه‌وکامجویانه‌فاش می‌کند که بلاتردید کمتر مادری می‌تواند با این قـوت‌و صراحت و عقـل وتجربه از آنها سخن بگوید . مطالبی کـه‌خانم منی گرگوار در نهایـت صـراحت پیرامون عشق وکامجوئی در قرن بیستم بـاز میگوید مربوط به اروپا ـ فرانسه یا انگلیس نیست بلکه‌هرجا که حتی یك دختر و پسرمتجدد وامروزی در آن زندگـی میکنند این مطالب شامل حال‌آنها میشود . این نوشته ها مرز وبوم ندارد بلکه مربوط بـه انسان بطور کلی و عمومی‌است. از همه مادران و دختران جوان نوبالغ صمیمانه تقاضـا می کنیم این آخزین مقاله خانم « گـرگوار » را که زنـی تحصیلکرده ـ جامعه‌شناس وپرتجربه است بدقت بخوانند.

بشر امروزی همه جا سخن از سعادت و عشق میشنود تا به آن حـد که دچار سرگیجه میگردد . ما بسرعت و باتوقع فراوان ازدواج میکنیم بمنظور اینکـه چهل یا پنجاه سال درکنار یك‌شریك‌زندگی، خوشبخت و آسوده باشیم . این همه توقع و انتظار خوشبختی از عشق ثمره دموکراسی و زندگی مرفه قرن بیستم است . بـه آدمی مسکن و غذا بدهید ، همینکه‌کالری لازم به جسم و روحش رسید تمایل بـه دوست داشتن و عاشق‌شدن پیدا میکند و جفتی مناسب‌حال و سلیقه خود میخواهد که لذاید مادی زندگی را توام با لذاید جسمی و عاشقانه با او تسهیم کند .

اما علیرغم اینهمه عشق خواهی وبا وجوداینکه اکثر مردم ازدواج میکنند تا یك عمر در کنار شخص مورد علاقـه‌خود با سعادت بسر برند ، از هر هزار نامه‌ای که بدست من میرسد فقط سه نفراظهار میکنند که ازدواجشان کامل است‌وبه‌سعادت زناشوئی دست یافته‌اند . بعقیده من اگر کمی منطقی باشیم به این سؤال میرسیم‌که چرا بشر با اینهمه تلاشی که بـرای خوشبخت شدن از راه عشق میکند وبا اینهمه احتیاجی که به عشق دارد اینهمه درآن احساس ناکامی و شکست‌می‌کند؟

بنظر من علت این گمراهـی و سرگـردانـی اینستکـه جـوانان امروزی در میـان ضـد و نقیض هـای فراوان سرگردان شده‌اند . از یك طرف‌آزادی کامل برای معاشرت کردن و عاشق‌شدن دارند وازطرف دیگردروجدان وروح خود میدانند که بی بند و باری و آزادی نامحدود درلذت‌جوئی‌باشرافت‌وعفت‌واخلاق که‌حاکم به‌سرنوشت بشراست‌سازگاری‌ندارد. دراین‌باره اجازه‌بدهید‌کمی‌بی‌پرواتر‌ازمسئله نجابت وبکارت صحبت‌کنم . روی‌سخن من بخصوص باشما دختر خانم های جوان و خوش خیالی است که تصور میکنند بکارت هم مثل خیلی چیزهای دیگر امروزه از مد افتاده و دیگر کسی گوشش بدهکار این حرفهانیست . این خوش خیال هـا فریب زبان بازی پسرهای دونژوان را میخورند که با افکار کوچك و تجربه کوتاه خود برای کام‌گیری از دخترها سعی دارند عفت و شرافت رامو‌قتادرقبرستان دفن کنند و بابك‌کامجوئی‌مزورانه‌اعتقادات چندین هزار ساله بشر را نفی وانکارکنند. این فشار شهوت وامیال سرکش‌است‌که‌باعث میشود آقا پسر هـا ارزشی برای بکارت و نجابت قائل‌نشوند و فقط عشق آنـی و مـوقـت بـرایشـان مـورد اهمیـت بـاشـد ، اما آنطور که من دیـده‌ام بکارت هم مثل لباس‌سفیدعروسی بهیچوجه از مد نیفتاده است و همانطورکه پسرها مایلند همسرشان را با لباس و تورسفید به حجله برند علاقه‌مند هستند که یك دختربا‌کره را با خود به حجله ببرند. حتی سوپر متجدد ها برای عروس باکره احترامی دیگر قائلند. ودرمذاکرات جدی‌و رسمـی مـربوط بـه همـسریابی کمتـر مردی حـتی در قلب هالیـوود دیـده شده که نجابت وبکارت دخترراعلی‌الـسویه و پیش پا افتاده بداند.دخترها گاه فریب زبان چرب و نرم یك‌حقه‌باز را مـی‌خورند و خودرا تسلیم او میکنند آنوقت وقتی چند سال گذشت ومرد واقعی‌زندگی خود را یافتند پشیمان میشوند که چـرا خودداری نکردند و چرا بکارت خودرا مفت و رایگان ازدست دادند. روزی نیست که از جانب این قبیل فریب خـوردگان برایم نامه هایی نرسد ، دختر هائی که مراوخودشان‌رابه‌این ترتیب‌سؤال‌پیچ‌میکنند: «وقتی بفهمد باکره نیستم، چه‌خواهد گفت ؟ چگونه این حقیقت را باوی درمیان بگذارم ؟ آیا میتوانم چنین واقعیتی را از اومخفی کنم ؟»

«آیا او مرا خواهد بخشید؟آیا بفرض اینکه قبول‌کند ، درتمام عمر مرا تحقیر نخواهد کرد ؟»

من نمیخواهم برای شما دختر هـای جوان درباره مزایا ، یا معایب اخلاقی و مذهبی بکارت داد سخن بدهم، بلکه‌ذکر این نکته کافی‌است که بدانید ازدست دادن بکارت گاه مساوی است با از دست دادن سعادت ، با از دست دادن احترام ولکه‌دار شدن شخصیت و همین حساب ساده لـزوم و مزیت حفظ بکارت رابرای‌هردخترجوانی معلوم میکند . شما هر چقدر هم‌انقلابی و متجدد و تابع تغییرات در زندگی مدرن باشید باز به صلاحتان است کـه برای چشیدن طعم لذت کمی صبر کنید ، خودتان را در آغوش هرجوانی که سر راهتان قرار گرفت نیندازید ، عشق‌مردی را بپذیرید که برای حیثیت و روح شما ارزش و اهمیت قـائل باشد ، چنان ارزشی که حاضر شود دست رد بـروی سینه همه زیبارویان دیگر بگذارد وبرای یك عمر شریك زندگی شما شود. شما کا نمی‌خواهید مانند یك‌فاحشه و خودفروش هرهم رفیق بستر خود را عوض کنید و در زوایـای قـلب و وجـود خود آرزو دارید که در کنار یك مرد زندگی راحت و فرزندان خوب و آسایش و سعادت‌داشته باشید باید بدانید که بدون بکارت وبدون دفاع از نجابت خودتان دسترسی باین‌مقامات توام با اشکالات بسیار ودراکثر موارد محال است.

در تمدن های یهودی ، مسیحی و اسلامی بکارت ارزش و اهمیت فوق‌ـ العاده دارد زیرا در حکم مهری است‌که اصالت یك نژاد را تضمین میکند. هرمردی علاقه‌مند است وارثش از خـون خودش باشد و یك‌مرد فقط در صورت ازدواج با یك باکره‌است که میتواند اطمینان کند فرزندی که همسرش در رحم دارد متعلق به خود اوست واین رحم پاك ومبری از آلودگی‌هاست. برخلاف آنچه عده‌ای می ـ پندارند ، بکارت هنوز حتی در پیشرفته‌ـ ترین ممالك یکی از مسائل مهمی‌است که افکار دختران جوان را بخودمشغول داشته‌است.

من از جانب عده‌ای از دخترهای جوان نامه هائی دریافت‌کرده‌ام ، دختر ـ هائی که هنوز خود را تسلیم نکرده‌اند اما خودشان هم نمیدانند که تصمیم نهائیشان چه خواهد بود ، همه آنهاتقریبا بطور مستقیم یا غیر مستقیم چنین سؤالی‌را مطرح میکنند :

بقیه درصفحه ۱۱۳

قصه عشق

از : اریك سگال

مجله زن روز زیباترین کتاب عاشقانه سال را در یك شماره تلخیص و تقدیم خوانندگان عزیز می کند . « قصه عشق » در چهار ماه اخیر در اکثر مطبوعات جهان یا بطور کامل یا بطور خلاصه منتشر شده است . این کتاب در عداد پرفروش ترین رمان های ۲۰ سال اخیر جهان قرار گرفته و هالیوود فیلمی از روی آن ساخته که هم اکنون در امریکا و اروپا نمایش داده میشود و سرگذشت قهرمانان آن میلیونها نفررا گریانده است .

لطفاً ورق بزنید

STORY

درباره داستان و نویسنده‌اش :

«اریك‌سگال» ERICH SEGAL در ۱۹۳۷ در نیویورك متولد شده است . ازدانشگاه‌هاروارد فارغ‌التحصیل شده و فعلا در «نیوهاون» پسر میبرد و به تدریس ادبیات در دانشگاه «یل» YALE مشغول است.

در کار سینما سابقه دارد ومدتها بعنوان کمك سناریونویس اشتغال داشته و نخستین فیلم‌او با شرکت بیتل‌ها بنام : "YELLOW SUBMARINE" معروف‌است. داستان «قصه عشق» را شخصا برای کمپانی پارامونت‌بشکل‌سناریودرآورده که ستاره آن «آلی‌مك‌گراو» در نقش «جنیفر» ظاهر میگردد . (عکس رنگی آلی مك‌گراو-در روی جلد همین شماره‌چاپ شده‌است)

چون شخصا شغل تدریس‌را برعهده دارد در نگارش‌کتاب «قصه‌عشق» که نخستین رمان‌او بشمار میرود سبك ساده و در عین حال خاصی دارد که‌زبان دانشجویان دانشگاه هاروارد است ، در استیل نویسندگی اوتصنع‌بچشم‌نمی‌خورد ونمائی‌اززندگی واقعی‌دوجوان‌که یکدیگررا دوست‌دارند ولی اختلاف طبقاتی‌دارند درسراسر قصه لمس میشود .

جنیفر یا جنی دختریست‌مثل همه دختر ها ، اما نه مثل همه دختر های امریکائی‌زیرا اولا پول ندارد ثانیا اصلش ایتالیائی است وانگهی عشق راحس میکند و با قلبش آنرا میپرستد . معشوق‌او «اولیور»است یا «اولی» ، پسر یك میلیونر ولی با قلبی پاك و پرازصفا . منتظر نباشید درکتاب صحنه‌های‌عاشقانه ویاهمانطورکه اینك متداول است صحنه های پرالتهاب جنسی بیابید. ابدا، این‌کتاب یك ترانه است- ترانه عشق که از بطن جامعه مادی و صنعتی امریکا جلوه‌گر شده است .

مطبوعات بزرگ بین المللی‌عقیده دارند « قصه عشق » مثل رومئوژولیت ، وباچون‌سامسون و دلیله جاودانی خواهد شد . وبی‌جهت نیست‌که در سال ۱۹۷۰ «قصه‌عشق» در عداد ده‌کتاب پرفروش دنیابوده و خلاصه‌هائی از آن در بسیاری از مطبوعات دنیامنتشر گردیده و خود کتاب به زبانهای مختلف برگردان شده‌است .

در طول چهار ماه اخیر مجلات مشهور و پر تیراژجهان کتاب را بکرات خلاصه کرده ودر یك شماره‌خود نشر داده‌اند و مجله های تایم و لوك جتی‌عکس روی جلد های خودرا به تصویری‌از ستاره‌فیلم پرسر وصدا وپرفروش «قصه عشق» اختصاص داده‌اند . هولیوودکه بدنبال داستانهای نو و جالب است « قصه‌عشق»را باشرکت‌ستاره جوان وتازه‌کار « آلی مك‌گراو» که شغل اصلی اومانکن و دختر روی جلد است، تهیه کرده است . این ستاره‌جوان در نقش جنی همه امریکائیان را بگریه انداخته‌است .

تهیه کنندگان سینمائی‌اعتقاددارند پس‌از آنکه سالهای سال فیلمبرداران بدنبال‌سوژه های‌عجیب وغریب و تهیه فیلم‌های پرخرج وپرزرق و برق بوده‌اند،باتهیه فیلم «قصه‌عشق» اینك بجانب‌رومانتیسم بازگشته‌اند زیرا کتاب «اریك‌سگال» عشقی است واقعی ، عشقی است‌حقیقی بلطافت صبح بهاری و بسوزندگی آتش ، عشقی که‌نمونه های فراوان آنرا همه روز در صحنه پهناور زندگی-خاصه در عرصه دانشگاهها- میان دختران و پسران جوان‌می‌توان یافت .

هولیوود وقتی‌تصمیم‌گرفت‌فیلم را تهیه کند بدنبال ستاره‌اش گشت . می‌خواست‌دختری پیداکند زیبا ، باهوش خوش‌اندام‌که عشق را باورکند وبتواند نقش یك معشوقه را بطور جذاب و متقاعد کننده‌ایفا نماید .

مساله یافتن چنین‌ستاره‌ای‌کار ساده‌ای نبود ... آرتیست های موجود را همه مردم می‌شناختند . هریك نقشی بازی کرده بودند که نمیشد آنهارادرول یك دختر ۲۴ساله‌نمایش داد . قرعه فال سرانجام بنام‌این دختر ساده و بی‌آلایش اصابت کرد .

اودختر یك خانواده معمولی‌است که تحصیلات دانشگاهی دارد و باداشتن بورس‌تحصیلی‌توانسته است درس بخواند . دختری است پاك و بدون گذشته‌ای پر ماجرا و شناخته شده .

خودش میگوید من درزندگی‌عادی چنان بداخم و مهاجم هستم که هیچ پسری تا بحال‌جرات نکرده بمن اظهار عشق بکند . با آنکه روی بینی اولکه‌های سرخ وجود دارد معهذا این لکه‌ها به‌زیبائیش کمك‌کرده‌است . پیش‌از تهیه این فیلم «آلی‌مك‌گراو» یك چهره عادی‌برای فیلم های کوتاه تبلیغاتی بود ودستمزدی برابر ده‌هزاردلار برای هر فیلم می گرفت اما اکنون براثر موفقیتی که‌بدست آورده کمپانی پارامونت با او قراردادی برای پنج فیلم‌بسته است و اکنون با شوهرش در یك آپارتمان‌هجده اتاقی با بیست و شش تلفن بسر میبرد . عجیب آنکه‌بین داستان‌فیلم وزندگی‌واقعی او شباهت های بسیاری هم‌وجود دارد .

در نخستین شب نمایش‌فیلم‌زن و شوهر از فرط هیجان می‌لرزیدند ولی بازی و تهیه‌فیلم چنان ماهرانه بود که ستاره قدیمی ۷۳ ساله سینما« ادوارد جی رابینسون » را به گریه انداخت . اشکهائی که ازچشمان مرد قدیمی سینما فرو ریخت بنظر منتقدان اولین‌نشانه های موفقیت وپیروزی فیلم بود .

در چهار ماه اخیر میلیونهانفر از مردم امریکا با دیدن این فیلم گریسته‌اند .

پورسانتاژ و دستمزدی که«آلی» برای بازی در فیلم گرفت ۲۴۶۳۹۱۶ دلار است (درحدود ۲۰ میلیون تومان) و چنین پولی هرگز بهیچ ستاره‌سینمائی داده نشده است.

مجله‌تایم نوشت عصرصحنه‌های تکان دهنده جنسی در فیلم‌ها دیگرگذشت و اینك‌دوران‌فیلم‌های عاشقانه ورومانتیك فرارسیده است ، دوران عشق و شوریده حالی ...

محمود پورشالچی

STORY

برخورد

از دختر بیست و پنج ساله‌ای که مرده است چه میتوان گفت ؟ که‌زیبا بود و فوق‌العاده باهوش. که موزار و باخ را دوست داشت و بیتل‌ها را . و مرا .

یك روز که روراست من و این بروبچه‌ها و موسیقی‌هایشانرا در یك جوال کرده بود ، از او پرسیدم که در نظرش ما چه جوری طبقه‌بندی میشویم ؟ او لبخندزنان گفت برحسب الفبا . آنروز خنده‌ام گرفت اما امروز از خودم میپرسم در فهرستش مرا با نام یا نام‌خانوادگی ثبت کرده بود و یابعبارت دیگر اسم‌من‌براساس‌حروف‌الفبا پس از موزار ، یا بـــرحسب نام خانوادگی دقیقا بین باخ و بیتل‌ها قرار داشت . بهرصورت اینطور یا آنطور من نمیتوانستم در اول لیست باشم . گرچه احمقانه بنظر میآید ولی من نمیتوانم از فکرش خارج‌شوم زیرا من با این اندیشه بزرگ‌شده‌ام که همواره باید در همه‌جا اول باشم. آخر دربعضی خانواده‌ها آداب وسننی وجود دارد .

***

درابتدای‌سال‌آخردانشکده ، عادت کرده بودم که بروم در کتابخانه «رادکلیف» Rad Cliffe کارکنم نه برای‌تماشاکه اقرار میکنم‌نمیتوانست برای من بی‌تفاوت باشد ، بلکه‌بعکس جالب هم بود، ولی جای آرام ودنجی بود که هیچکس مرانمیشناخت وانگهی کتابهای مآخذ هم کمتر درخواست‌کننده داشت . تا شب امتحان تاریخ ، حتی لای یك‌کتاب را هم باز نکرده بودم ، بیماری‌بومی‌و همگانی درهاروارد ، از این‌رومیرفتم یکی‌ازاین‌جنگهای مربوط به‌تاریخ‌راکه اجازه میداد فردا گلیم خودرا از آب بیرون بکشم ازکتابدار بگیرم ومرورکنم.

آنجا دو تا دختر بودند . یکی‌چون گیاه زیبای آبیاری شده که انسان او را با راکت تنیس زیرپازو پیش چشم تجسم میداد و دیگری بسان یك موش عینکی . من عینکی راانتخاب کردم .

ــ آیا شما تاریخ قرون وسطی را دارید ؟

سرش را بلند کرد و نگاهی‌بمن انداخت وگفت :

ــ مگر شما خودتان در دانشگاه‌هاروارد کتابخانه ندارید ؟

ــ چرا،اماهاروارد Harvard حق دارد از کتابخانه رادکلیف استفاده‌کند .

ــ من از حق صحبت نکردم‌بلکه از اخـــلاق حرف زدم. شما پنج میلیون نسخه کتاب دارید درحالیکه ما کتابهایمان بر رویهم به چند هزار تا نمیرسد ! چراباید شمامزاحم ما بشوید ؟

از بخت من او از جمله دختران مهاجم بود ، از آندسته که فکر میکنند حالا که در رادکلیف تعداد دخترها یك‌پنجم پسرهاست پس آنها پنج‌برابر هوشمندتر هستند . معمولا‌این خانم‌کتابدار ازهمان دسته‌دخترهائی بودکه‌من دوست داشتم‌آنهااورقه‌ورقه کنم ودرسطل آشغال بیندازم ولی در آن لحظه نیازمبرم بآن کتاب صاحب‌مرده داشتم و از قضایی کردن دخترك صرفنظرکردم.

ــ گوش کنید ، من باین‌کتاب صاحب‌مرده احتیاج‌دارم.

ــ ازمراجعین‌خواهش‌کرده‌اندکه‌درابنجابی‌ادب‌نباشند.پرپی "Preppie"!

ــ چه‌چیز باعث شده که شما خیال کنید من در کلاس مقدماتی باشم؟ من «پرپی» نیستم خانم !

پیش از آنکه حرف بزندعینکش را برداشت:

ــ شما حالت یك آدم پولدار و احمق را دارید .

ــ شما اشتباه میکنید . چون من بی‌پول ولی‌بااستعداد هستم .

ــ اوه ! نه ، پرپی این منم که بی‌پول ولی بااستعداد هستم.

توی چشمانم زل‌زد . مال او قهوه‌ای بود . شایـــد من حالت پولدارها را داشتم اما حاضر نبودم یك موش رادکلیف گوآنکه‌چشمهایش قشنگ باشد مرا یك احمق تصورکند. پرسیدم :

ــ بااستعداد درچی ؟

ــ با استعداد برای اینکه قبول نمیکنم باشما بیام و یك قهوه‌بخورم.

Love

ــ من که‌ازشماچنین‌چیزی‌خواهش نکردم

ــ حالا دیدی که احمق‌هستی!

باید برای شما توجیه کنم چرا فی‌النور وانمود کردم که باین‌دعوت رغبت دارم‌زیرادخترك نمیتوانست‌بیش از خانمه کار کتابخانه خارج شود ازاینرو من فرصت مناسبی داشتم کـه چند جمله از کتاب تاریخ را حفظ‌کنم وبدانم برای چه کلیسا در اواخر قرن‌یازده‌ـ نفوذ خود را در جهت قانون بکار برده‌است . همینطورهم شد وسؤال‌امتحانی از قضا درباره «کلیسا و قـانـون» بـود و روز بعد درامتحان بمن نمره نوزده دادند ، یعنی همان نمره‌ای‌که من به‌ساقهای‌پای«جنی»وقتی‌از پشت میزکتابخانه خارج شد دادم. از طـرز لـباس پوشیدنش خـوشم نیامد و آنرا پیش‌پا افتاده یافتم‌خصوصا از آن چیزی که بعنوان کیف ، دستش گرفته بود بدم آمد ، خوشبختانه باو چیزی نگفتم چون بعدها دانستم‌که‌خودش آنرا ساخته است.

ــ من جنیفر کاویلری Jennifer Cavilleri هستم . اصلم ایتالیائی است . موسیقی میخوانم.

ــ من اولیور هستم .

ــ نام کوچك شماست یا نـام‌خانوادگیتان ؟

ــ نام کوچك . اسم کامل من اولیوربارت Oliver Barrett است .

ــ آه !بارت ، مثل اسم همان شاعره ؟

ــ آری ولی او از خانواده ما نیست .

در سکوتی‌که‌بدنبال این‌مذاکرات‌پیش‌آمد خداراشکر کردم که‌او نپرسید «بارت،اسم تالاردانشکده؟» زیرا این‌پرسشی بودکه بلافاصله همه از من می‌کردند و می‌فهمیدند که من باخانواده سازنده بزرگترین و وحشتناکترین تالار هاروارد که مظهر غرور وخودنمائی و پول‌پرستی است بستگی دارم .

او هنوز ساکت‌بود . آیاازاینکه من با خانواده بارت شاعر بستگی نداشتم متاثر شده است . شروع کردم کتابچه‌هایش را به ورق زدن .

ــ موزیك ۲۰۱ ؟ آیا این‌درس‌های سال آخر نیست ؟

سرش را بعلامت مثبت تکان‌داد ولی نتوانست غرورش را پنهان‌سازد. چند صفحه دیگر ورق‌زدم ورسیدم بیك‌جمله قلمبه که معنی‌اش را نمی‌دانستم. پرسیدم :

ــ پلی‌فونی دوران تجـــدد یعنی چه ؟

ــ درباره امور جنسی نیست پرپی ؟

دیگر قابل تحمل نبود ! مگراوبولتن تحصیل«هاروارد‌کریمسون» را نمیخواند . آیاواقعانمیداندمن‌کی‌هستم؟

ــ بگوببینم ، مثل اینکه‌نمیدانی من کی هستم؟

ــ اتفاقا چرا . تو از همان‌خانواده‌ای هستی که «بارت‌هال» را ساخته‌اند !

ــ آنرا پدر بزرگ من‌به‌هاروارد هدیه کرده است .

ــ برای اینکه نوه‌اش بتوانـد براحتی وارد آن شود !

ــ جنی تو که میدانستی‌من یك عزیزدردانه بیچاره بیش نیستم برای چه اینهمه بازی درآوردی که‌ترا بیك قهوه دعوت کنم ؟

توی چشمانم دقیق شد ولبخندزد وگفت :

ــ برای اینکه از هیکلت خوشم آمد .

***

من یکی‌از قهرمانان هوکی هستم که در تیم دانشگاهی بازی‌میکنم. جنی برای تماشای بازی وتشویق من در یکی از مسابقات خیلی سخت حضور یافت . اما هیجانات‌والتهابات‌بازیکنان ، و مبارزه بی‌اندازه تندوتیز

لطفاً ورق بزنید

STORY

قهرمانان ، فریادها و سروصداهای تماشاگران سبب شد که پیش ازپایان مسابقه‌میدان‌را ترک‌کند.وقتی مسابقه‌تمام‌شد‌دربدربدنبال‌او گشتم‌وازهرکس‌میرسید نشانی ازاومیخواستم تااینکه یکساعت‌بعداورا درحالی‌که‌ازسرماروسری خودش‌را بدورکله‌اش‌پیچیده بطوریکه‌جزچشمانش‌دیده نمیشد دربارك مشاهده کردم:

ــ بگو ببینم پریی برای‌چه‌اینقدر اینجا سرد است ؟

ــ چقدر از دیدن تو خوشحال هستم جنی !

بدون درنگ بآرامی پیشانی‌ورا بوسیدم . اعتراض‌کنان گفت :

ــ آیا من بتو چنین اجازه‌ای‌داده بودم ؟

ــ اجازه چی ؟

ــ اجازه داده بودم که مرا ببوسی ؟

ــ معذرت میخواهم، واقعــا بی‌خود شده بودم ! حواسم‌پرت شد!

ــاما من حواسم سرجایش است.

هردوی مــادر آن پــارك تنها بودیم .هواتاریك وسردبود .ازنومــن جنی‌را بوسیدم اما این‌بار نه پیشانیش‌راونه‌به آرامی .این بوسه طولانی و لذتبخش بود . هنگامی کــه تمام‌شدجنی هنوز مح مرامیفشرد و میگفت :

ــ من‌اینطوری دوست ندارم.

ــ چی را ؟

ــاینکــه اینطوری دوست داشته‌باشم .

باآنکه‌اتومبیل‌داشتم جنی ترجیح‌داد پیاده‌باز گردیم و قدم بزنیم ودر طول راه جنی همچنان مح مرامیفشرد، نازونیمرا،نه مچمرا. ازمن نخواهیــد توضیح‌بدهم چرا. هنگامیکه درخانه‌اش‌رسیدیم برای خداحافظی وبرانبوسیدم.

ــ گوش‌کن‌جنی، ممکن‌است‌مدتی‌بسراغ تو نیایم ،شاید ماه‌ها ...

ــبرای چی ؟

ــ ممکن غم‌هست که تاده دقیقه‌دیگر بسراغت بیایم !

پشت باو کردم تا دور شوم امــا میشنیدم که میگوید :

ــ کنافت ! کنافت !

بازگشتم و گفتم:

ــ می‌بینی جنی تو زدن‌رابلدی‌اما خوردن را بلدنیستی !

خیلی دلم میخواست اثراین حرف‌را درچهره‌اش بخوانم امارموزدلستانی مانع بود که دوباره نزدش‌بازگردم.

چون وارد اتاقم‌شدم‌ماری‌استراتون‌رفیق هم اتاقم با دیگردوستانش سرگرم بازی پوکربودند . داخل شدم وگفتم:

ــ سلام حیوانات !

ری پرسید:

ــ امشب چطوری بود «اولی» ؟

ــپاس های جالب و یك گل.

ــ مقصودم با دوشیزه«کاویلزی»است ؟

ــ آن بتو مربوط نیست .

یکی ازبچه‌ها سؤال کرد:

ــاین دیگه‌کیه ؟

ری جواب داد:

ــجنی‌کاویلری ، یك‌موسیقیدان‌برجسته دانشگاه رادکلیف !

یکی دیگر گفت:

ــاو رامیشناسم ، خیلی سخت وتعصبی است.

بدون آنکه بمزخرفات آنهاگوش‌کنم سیم‌تلفن را کشیدم و داخل‌اتاقم شدم. استراتون میگفت :

ــ او درانجمن باخ پیانو میزند.درارکستر نقش‌او پیانو زدنست !

ــ با جناب آقای بارت‌نقش ومعامله اوچیست ؟

ــ دوشیدن احتمالی !!

بچه‌هاهمگی دسته‌جمعی‌خندیدند . من شب بخیر گفتم و داخل اتاقم شدم. لباسهایم را در آوردم و نمره خانــه‌جنی‌راگرفتم :

ــ جن ؟

ــبله .

ــ جن ... چی میگی اگر بتــوبگم‌که ...

اندکی تردید کردم .او انتظارمیکشید .

ــ ...که خیال میکنم ...کــه‌دوستت‌دارم .

پس‌از اندکی سکوت‌گفت:

ــ میگم ...میگم که تو یــك‌احمق بیچاره هستی ...

وبلافاصله‌گوشی را گذاشت . من‌ناراحت شدم ونه تعجب کردم.

Love

عشق

دلم میخواهد مختصری هم ازروابط خصوصی و جسمی خودمان‌صحبت کنم . مدت نسبتا درازی ما باهم‌رابطه‌ای داشتیم ، مقصودم اینست هیچ نوع ارتباطــی جــز همان بوسه هائــی‌که‌از آن‌ها حرف زده‌ام و همه‌را باجزئیاتش بیاد دارم .

از آنچه مربوط بمن است ایــن‌شیوه روش همیشگی ومعمولی من‌نیست زیرامن طبیعتا تند وحاد، ناشکیبا واهل تهاجم هستم . اگر شمابرویدونمی‌دانم بهردختری از یك دوجین دختران‌دانشگاه بگوئید که اولیورپارت چهارم ازسه هفته پیش همه روزه بادختری گردش و تفریح میرود ولی‌هنوز بااو کامجوئی نکرده‌بطورقطع‌ازخنده‌روده‌بر خواهد شد و در زیبائی و لطافــت دخترك مورد بحث تردید خواهد کردولی درقضیه جنی بطورکلی روش من چنین‌نبود: من نمیدانستم‌چه بایدبکنم.

خیال نکنید گولتان میزنم یــا انها را حمل‌بر «شو »نکنید .من‌همه اطلاعات‌لازم‌رادراین زمینه‌دارم،اما‌احساسات اجازه‌نمیدادکه آنها را درحق‌جنی عملابکار ببرم . جنی جنان هوش وذکاوت داشت که میدانستم باسلوب من که آنرا روش سالم عاشقانه (ومقاومت‌ناپذیر)نامیده‌بودم در دل میخندید. من‌ازاینکه طرد شوم بیم داشتم ،آری‌حتی‌ازاینکــه بدلایل بدی مورد قبول او قرار گیرم میترسیدم . آنچه سعی‌دارم اینطور ناشیانه بیان کنم آنست که جنیفر برای من مثل دیگران نبودوبدبختانه من نمیدانستم درباره‌او چــه بگویم و باکه بگویم . «بعدها بمن‌می‌گفت : از من به خود من بگو نه بــدیگــری !» آنچه میدانستم این‌بودکه سعی میکردم برای‌او همه چیزهارا بگویم. برای همه چیزهائی که دروجودشخص «او» خلاصه شده‌بود.

دراتاق مطالعه من دوتائی نشسته‌بودیم ، وداشتیم حرف میزدیم. یك روزیکشنبه بعدازظهربود.

ــاولیور اگر توهوش در حــال‌نگاه کردن من‌بائی ، حتما درامتحان موفق نمیشوی .

ــ من بتونگاه نمیکنم ، من‌دارم کار میکنم .

ــآره!تودارای پاهای مراوراندازمیکنی .

ــ گاه گاهی فقط ، آخر هــر فصل .

ــبس معلوم میشود این کتــاب‌قصاهایش بی اندازه کــوتاه هستند !

ــ گوش کن دخترك خودپرست‌تو آنقدرها هم دلربانیستی !

ــ میدانم ولی تواینطور خیال‌میکنی‌که چی ؟

کتابرا گوشه‌ای‌انداختم ، ازطول‌اتاق گذشتم‌و باونزدیك شدم.

ــ گوش‌کن جنی ،آخر توچطورمیخواهی‌که من کتاب «جان استوارت‌ــ میل »رابخوانم درحالیکه هرثانیه درحسرت معاشقه باتوهستم.

ابروهایش را درهم کرد و گفت:

ــ اولیور خواهش میکنم !

من کنار صندلی او چمباتمه زده‌بودم و او غرق کتابش بود.

ــجنی ...

بآهستگی کتابش را بست و آنرا کنارگذاشت و آنگاه دوست مرا در گردنش‌حلقه کرد.

شعله نمنا یکهو زبانه کشید .آن تهاجم مخصوص و سبعانه یکهو انجام‌گرفت . همه چی .

نخستین برخورد جسمانی ، خلاق‌نخستین برخورد حرفی بود . همه چیز آرام و دلپذیر ، شیرین ودوستانه‌بود. فکرش‌را نمیکردم که جنی واقعا اینطوری باشد : شیرین ومطبوع، سبك‌و هرحرکش نشانی از عشق . اما آنچه مرا واقعا تکان داد عکس‌العمل‌خودم بود. من‌نیزملایم‌وشیرین‌شده‌بودم،

STORY

جنون شهوت و حیوانی همیشگی‌ام مخفی شده بود ! آیا اولیوربارت چهارم واقعی این مرد تازه بود یا آن‌حیوان ؟!

همانطور که گفتم هرگز جنی‌را با یخه بلوز کمی بازهم ندیده بودم ازاین رو تعجب کردم وقتی‌برگردن او صلیب کوچکی از طلا دیدم بعبارت دیگر دانستم حتی هنگام‌معاشقه هم آن صلیب را برگردن داشته است . بموقع استراحت‌در آن بعداز ظهر عجیب ، در یکی از آن لحظاتی که با همه چیز برای‌خود اهمیت پیدا میکند یا همه چیز هیچ است باین صلیب کوچك دست‌زدم‌واز جنی پرسیدم کشیش او چه خواهد گفت اگر بفهمد که ما با هم‌گناه کرده‌ایم . واوجواب‌داد که‌کشیشی ندارد.

پرسیدم : پس تو یك کاتولیك‌خوب کوچولو نیستی؟

جواب داد : کوچولو هستم ولی‌بد نیستم.

سعی کرد در نگاه من نشانی ازتصدیق ها بجوید . لبخند زدم . اوهم لبخند زد.

سؤال کردم‌در اینصورت‌این‌صلیب‌چه معنائی دارد ؟ وی در جوابم گفت این صلیب بمادرش تعلق داشته‌وآنرابدلایل عاطفی برگردن داردنه دینی. آنوقت صحبت بخودمان کشیده شد.

ـ گوش کن اولیور ؟ آیا بتوگفته‌ام که دوستت دارم ؟

ـ نه ، جنی.

ـ چرا از من نپرسیدی ؟

ـ ترس داشتم.

ـ پس حالا بپرس.

ـ جنی آیا مرا دوست‌داری ؟

ـ آری ، شاید ، اینطور خیال‌میکنم.

گلویش را بوسیدم.

ـ اولیور ؟

ـ چیه ؟

ـ تنهااین نیست که ترا دوست‌دارم.

ـ خدای من ، پس چی ؟

ـ اولیور ترا دیوانه‌وار دوست‌دارم . تو به جانم شعله زده‌ای . تو قلب مرا سوزانده‌ای . درسینه‌ام از نگاه‌های تو احساس سکر ولذشه‌میکنم!

* * *

من ری‌استراتون را دوست‌داشتم.او نه نابغه بود ونه یك‌بازیکن‌فوق‌العاده (در پاس دادن کند بود) اماهمواره برای من یك مصاحب خوب و یك هم اتاق منصف بود.خدامیداند‌در طول آشنائی من و جنی چقدر رنج کشید . وقتی میدید من کراواتم راروی دستگیره در بسته‌ام (علامت قدیمی بمعنای‌من‌درخلوت‌هستم) پس‌بکجامیرفت‌درس حاضر کند ؟ درست است که خیلی درس‌خوان نبود معهذا بالاخره‌باید تکالیفش را انجام میداد. شاید بکتابخانه میرفت شاید به کلوپ‌بی‌اتا.ولی شهائی که من و جنی برخلاف مقررات داخلی در اتاق باهم میماندیم‌او کجا میخوابید ؟ روی ایوان‌همسایه. البته در صورتی که خود آنهابرنامه‌ای‌نمیداشتند.

در مقابل اینها چه داشت وازمن چه میگرفت ؟ درگذشته ها من جزئیات ناچیز پیروزی‌های‌عاشقانه‌ام‌رابا او تقسیم میکردم اما حالا نه تنها با او که هم اتاقم بود ازاین مقوله‌حرفی نمیزدم حتی پرهیز داشتم‌صراحتا بگویم من و جنی عاشق و معشوق‌هستیم . تنها باو حالی میکردم که من و جنی باتاق نیاز داریم وباواوبود که هرطور دلش میخواست از آن نتیجه‌گیری کند.

ـ بالاخره بگو ببینم بارت آبابااوهمخوابه شده‌ای یانه ؟

ـ ریموند تو دوست من هستی،خواهش میکنم چنین پرسشی نکن.

ـ اولی ، بعد ازظهرها ، جمعه‌هاتصر ، شبهای شنبه ، جزاین کارچه میتوانید بکنید ؟

ـ اگر میدانی برای چه سؤال‌میکنی ؟

ـ خوب نیست .

ـ چی ؟

ـ این وضع . اولیور گوش‌کن،هیچوقت اینطوری نبوده ، تو هرگز

Love

با من این رفتار را نداشته‌ای. بازهم‌میگویم که خوب نیست . آخر این دخترچه چیز خارق‌العاده دارد که توازینطور باو چسبیدی ؟!

ـ گوش کن ریموند در یك‌افسانه‌عشق بین دو آدم بالغ...

ـ عشق؟ در سن و سال تو ؟خدای من ، من میترسم بدترین‌بلاها سرت بیاید !

ـ برای چه ؟ به مغزم لطمه‌میخورد ؟

ـ نه به تجردت ، به آزادیت ، بزندگیت !

ـ تو فقط میترسی که یك رفیق‌هم اتاقی را ازدست بدهی.

ـ اشتباه میکنی با محاسبه اوقاتی‌که او اینجاست من بجای یکی حالا دوتاهم اتاقی دارم !

داشتم لباس می‌پوشیدم کـه‌بروم‌کنسرت . برای اینکه دنباله حرفها بریده شود گفتم:

ـ در نیویورك آپارتمانی‌میگیریم‌وبازهرشب جشن‌های کوچك خودمانی را شروع می‌کنیم و همه چیز روبراه‌میشود .

ـ بمن نگوکه بااین دختر مشکلی‌نداری . این دخترك پا بیخ خرخره‌تو گذاشته‌است.

ـ قول میدهم کـه ابتکـار عملیات دست من‌است.

بطرف در رفتم و گره کراواتم‌را سفت کردم.

ـ بگو ببینم اولیور بالاخره...

ـ بالاخره چی ؟

ـ بالاخره تو با او روابطی داری‌یانه ؟

●

من جنی را بکنسرت نمیبردم‌بلکه میرفتم تا برنامه اورا گوش‌کنم. در انجمن باخ کنسرت پنجم که‌جنی‌در آن تك میتواخت اجرا میشد . من به جنی در تنهائی گـوش‌کرده‌بودم ولی هرگز برنامه های اورا در یك تالار عمومی و برابر مردم نشنیده‌بودم. میتوانم بگویم که احساس غرور میکردم زیرا او حتی یك اشتباه مرتکب‌نشد . پس از پایان کنسرت بـاو گفتم:

ـ تو عالی بودی.

ـ این تشویق میرساند که توکمترین اطلاعی در موسیقی نـداری پریی.

ـ من باندازه کافی می‌فهمم.

ـ خودت را بخریت نزن‌بارت،خواهش میکنم. من بد نمیزنم ولی عالی نیستم حتی خوب هم نیستم، من‌فقط بد نمیزنم همین وهمین.

ـ اوکی ، تو خوب میزنی ، مقصودم اینست که نباید آنرا رهـا کنی.

ـ چه کسی گفت کـه من می‌خواهم موسیقی را رهاکنم.من میخواهم بروم با «نادیابرلازه» کارکنم . وقتی‌این حرف از دهانش بیرون پرید فی‌الفور آنرا درز گرفت و من دریافتم‌مطلبی است که نمیخواسته من بفهمم. ازاین رویرسیدم:

ـ او کیست ؟

ـ نادیابرلازه یك پروفسورمشهور و سرشناس است . در پاریس .

این دوکلمه آخری راتنداداکردومن بآهستگی پرسیدم:

ـ در پاریس ؟

ـ او خیلی کم شاگرد امریکائی‌قبول میکند و بخت‌بامن یار بود که‌پذیرفته شدم ، بعلاوه بورس هم دارم.

ـ جنیفر پس‌تو پاریس میروی؟

ـ من هرگز اروپا را ندیده‌ام .خیلی اشتیاق دیدنش را دارم.

شانه هایش را گرفتم شاید بـاخشونت ، گفتم:

ـ بگو ببینم ، ازچند وقت پیش‌این خبررا داشتی ؟

برای نخستین‌بار جنی نتوانست‌درچشمانم نگاه کند.

ـ احمق نشو اولیور ، این کاراجتناب‌ناپذیراست.

بقیه درصفحه ۱۰۱

بازگشت ناروفت

شما بگوئید چکنم ؟

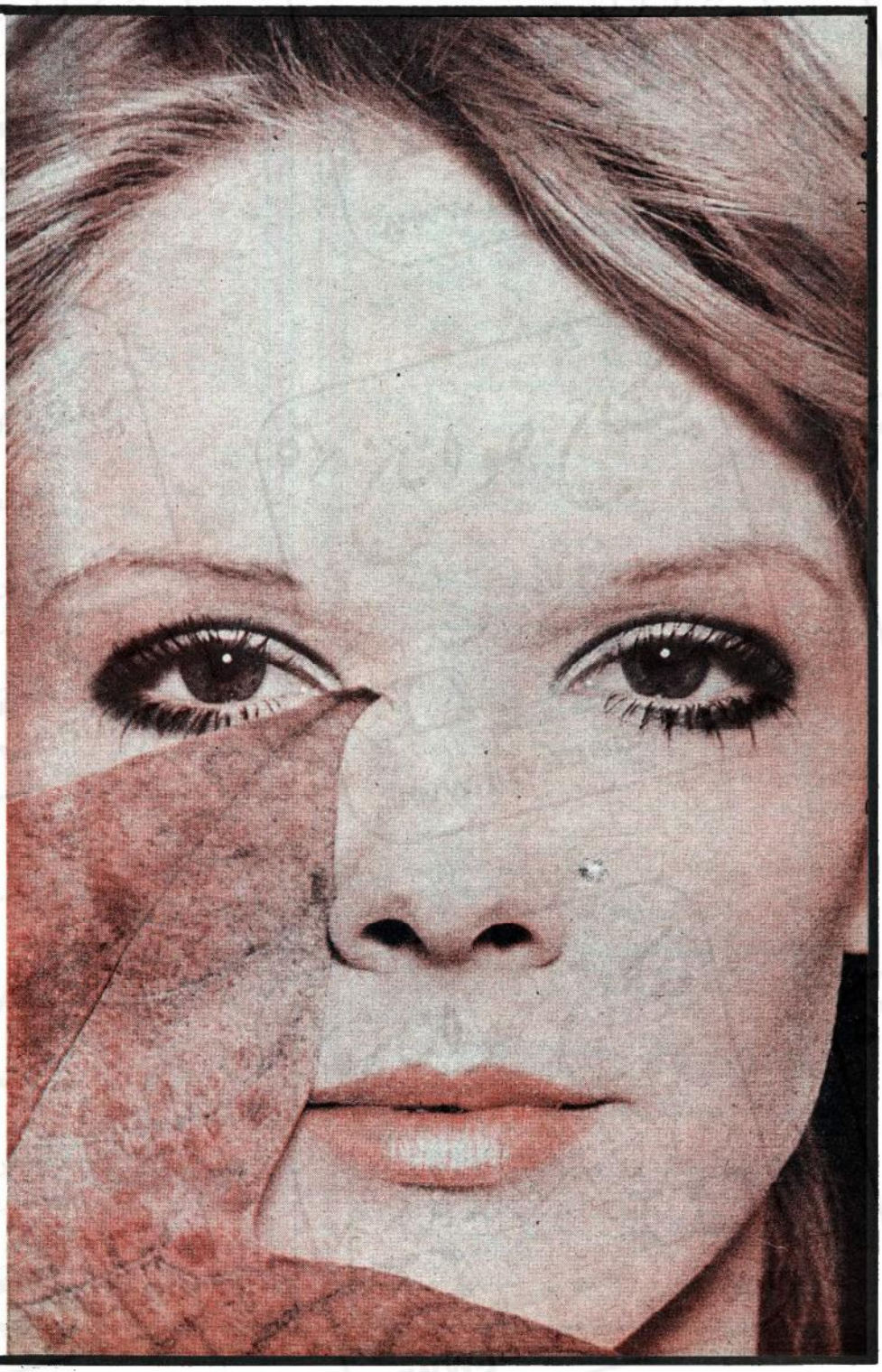

به پیر خمیده پشت سیاه دندان، سپید موی زمستان نفرین میکنم چون بیرحمانه عشق مرا ربود و با خود برد و بهار دلفریب شور آفرین را با همه احساسم میستایم که او را به من باز گردانید. دریغ و درد که نمیتوانم برویش آغوش بگشایم و برسینه خویش بفشارمش و نازش بکشم و نوازشش کنم.

من کلوخ سست با نوک پا رانده شده‌ای هستم که با من نه‌میشود خانه‌ای بناکرد و نه‌میتوان بادامی شکست .

بارها از خود پرسیده‌ام بی تو دنیا چه چیز خوبی دارد و اگر تو نباشی از دنیا چه میتوانم بخواهم که قرار دل و آرام بخش روانم باشد.

میگویند طبیعت بی نقص است و اشتباه ندارد ، پس من کیستم و چیستم ؟ خلقت من بزرگترین اشتباه طبیعت بوده است .

دختردوساله‌ام داشت روی قالی بازی میکرد . شوهرم از جای برخاست وشکمش را تو برد و کمربندش را سفت‌کرد . کاری که همیشه میکرد شاید اندکی از قطرشکم بکاهد ولی فایده نداشت . روزبروزشکمش بزرگتر میشد و بروزنش افزوده میگردید. باو گفتم :

ــ دیگه چیزی نمیخوری ؟ میری بیابون گرسنه‌ات میشه.

پاسخ داد :

ــ نه . میل ندارم . بعلاوه اگه‌گشنه شدم توی قهوه‌خونه‌های بین راه یه چیزی گیرمیاد که شکم‌منو سیربکنه .

ــ کجامیخوای‌بری؟کی برمیگردی..؟

ــ برنج میزنم میرم تهران . اگه بار جای دیگه بمن نخوره ، بار میزنم برمیگردم اینجا وگرنه معلوم نیست کی برگردم. باخداست . گفتم قدرت‌لاستیکهای جلو رو عوض‌کنه و ...

خم شد و بچه را در آغوش گرفت و بوسید . پس از اینکه دخترمان را بزمین نهاد پنج قطعه اسکناس صد تومانی ازجیب بیرون آورد و روی سوزنی سماور کنار سینی استکان نعلبکی نهاد و گفت :

ــ بامید خدا . اینم پول‌که کم‌وکسر نیاری و محتاج کسی نشی . ایشالا تا چند روز دیگه اینجام . مراقب بچه باش . سرما نخوره . مریض نشه . اگه یه وقت حادثه‌ای پیش اومد و بامن کار فوری داشتی برو پیش مدیر گاراژ . اون میدونه من کجا

بابا بهار آمد

برسر دوراهی زندگی

تنظیم از : منوچهر مطیعی

هستم . اگه بین راه نباشم بهم تلفن میزنه و خبرم میکنه.

و با گفتن این جملات نزدیك آمد و مرا نیز بوسید و خداحافظی کرد و رفت. اورانده بیابانی بود و بیشتر روزهای ماه را در جاده‌ها و راهها میگذرانید و در قهوه‌خانه‌های بین راه غذا میخورد و روی تخت سفری میخوابید . من تازه بیست و یکسال داشتم و او پنجاه ساله بود ولی یك مرد پنجاه ساله قوی و سالم و نیرومند با اندامی درشت و بازوان ستبر و گردن کلفت و قیافه‌ای خشن . قیافه‌اش اوراخشن نشان میداد لیکن بسیار مهربان و شفیق و رحیم بود و برای من هم شوهر محبوب میشد ، هم دوست و هم پدر و هم‌بزرگتر. بذال و بخشنده و دست و دل بازبود. هرچه میخواستم از شیرمرغ و جان آدم برای من فراهم میآورد و تاسرحدامکان میخرید اما ... متاسفم که این جمله را ناگزیرم اضافه کنم . اما من اورا دوست نداشتم . بخدا از نوشتن این جمله شرم دارم . خجالت میکشم . هم‌از خودم وهم از شماکه هم‌اکنون این مطلب را میخوانید و احتمالا میخواهید در مجله و برای مردم منتشر و منعکس کنید . چقدر زن باید ناسپاس و نمك‌خورو نمکدان‌شکن باشدکه در مورد شوهر خوب و مهربانش چنین جمله‌ای را برزبان بیاورد و یابرقلم جاری سازد . اما حالا که قرار شده من حقیقت‌را بگویم الزاما بابن راز اعتراف میکنم و آهسته زیرگوشتان میگویم‌که من شوهرم (خداداد) را دوست نداشتم و عاشق مرد دیگری بودم و هستم . اورا دوست نداشتم و دوست ندارم چون خیلی بیش‌از او مرد دیگری قلبم را تصاحب کرده و آنجا منزل گزیده بود .

وقتی (خداداد) در خانه را بهم زد و رفت من بدیوار پشت سرم تکیه دادم و بفکر فرورفتم . خودم را سرزنش میکردم و بگذشته ها باز میگشتم . به پنج شش سال قبل . درآن زمستان سردو مرطوب و گل‌آلودکه مادرم مریض شد.

محل زندگی ما اسما یك شهراست اما درواقع یك شهرنیست. فرماندار دارد .بانك و دفتر پست و تلگراف واداره جنگلبانی و راهداری و خیلی چیزهای دیگر دارداما ما خودمان از اینکه آنجارا یك شهربنامیم شرم داشتیم . آنجا از شهرکهای تابع رشت بود با چند هزار جمعیت‌که بیشتر آنها در روستاهای تابعه زندگی میکردند و باآب و قاطر و دوچرخه بین شهر و روستا رفت و آمد میکردند .

درآن تاریخ من پانزده سال داشتم و هنوز در مدرسه درس میخواندم اما پدرم چون زارع فقیر و بیسواد و نادانی بود اولتیماتوم داده بودکه از سال آینده باید تحصیل را رهاکنم و درکارخانه چای‌سازی و یا یکی دیگر از کارخانه‌ها بکار مشغول شوم . من که این دستور پدرانه را شنیدم از همان تاریخ در درس سست و بیعلاقه شدم و پیش خود گفتم حالاکه قرار است من مدرك تحصیلی نداشته باشم چه فرق میکند که سه ماه بیشتر درس بخوانم یا کمتر. کم‌کم بیعلاقه و بیعلاقه‌تر شدم تا جائی‌که هفته‌ای یکی دو روز بیشتر بمدرسه نمیرفتم آنهم برای دیدن دوستانم نه بخاطرآموختن علم و دانش.

زمستان سرد و گل‌آلود و پررطوبتی بود . زمستان دردیار ما با زمستان تهران و شهرهای دیگر فرق دارد. در زمستان درجه رطوبت آنقدر بالا میرود که انسان فکرمیکند بجای هوا بخار آب تنفس میکند و همین بخار آب را میتواند بصورت آب دهان و بینی به بیرون بیفکند . در چنین وضعی بود که مادرم بیمار شد و در بستر افتاد. ای خدای بزرگ چه کنم . پدرم با چند راس از همان یابوهای بی‌رمق دیار خودمان به ده رفته بود و تا بیست روزدیگر باز نمیگشت . خواهرم نیز پس‌از اینکه از شوهرش طلاق‌گرفت در بیمارستانی بکار مشغول شده بود و نزد ما زندگی نمیکرد. من تنها بودم و این من بودم‌که میبایست مادرم را معالجه کنم و تحت مراقبت و پرستاری قراردهم اما چطور ..؟

گریه‌کنان از خانه خارج شدم و به بهداری رفتم اما بمن اطلاع دادند که دکتر برای معاینه جسدی به چند فرسخی رفته و معلوم نیست‌کی باز میگردد. پزشك بهداری ما کار پزشك قانونی را نیز انجام میداد و وقتی قتلی اتفاق میافتاد در محل حاضر میشد و درباره نحوه قتل و مسائل دیگر اظهارنظر میکرد . هر پزشکی برای‌بهداری ما میآمد خواه ناخواه این تعهد را نیز می‌پذیرفت و خود بخود پزشك قانونی هم میشد . دراینصورت بهداری طبیب نداشت. حالا من چه باید بکنم ؟ کجا بروم ؟ از کی‌کمك بگیرم ؟ همسایگان پیشنهادکردند که اورا بایك سواری به رشت برسانم و در بیمارستان شیروخورشید سرخ بستری‌کنم اما اینکار برای خانواده ما نه‌ازنظر مالی امکان پذیربود ونه با توجه بوضع مزاجی مادرم . داشتم دم درخانه گریه میکردم که یکی از دوستانم را دیدم . او نیز دختری همسن‌وسال من بود و در همان مدرسه تحصیل میکرد . علت‌گریه مرا پرسید ماجرا را تعریف‌کردم . با خوشحالی گفت :

ــ ده . شیرین . این‌که غصه نداره. سه چهار روزه یه دکتر جوون خوشگل‌و ترگل‌ورگل از تهران اومده و نزدیك پمپ بنزین خونه‌گرفته و مطب دایرکرده.

در جوابش گفتم :

ــ ای بابا . حتما ازاین دکتر معمولی هاست که تهران را گذاشته و اومده اینجا دکان بازکرده . آدم عاقل از تهران نمیاد اینجا زندگی و کاسبی بکنه.

ــ نه . عقلت نمیرسه . هردکتری مجبوره چند سال خارج از تهران‌کاربکنه تا بهش اجازه بدن در تهران به‌کار مشغول بشه . اینم اینجارو انتخاب‌کرده . اینجا در مقام مقایسه با بندرعباس و زاهدان و گناباد و جاهای اطراف کویر بهشته.

این توضیح مراراضی و خوشنود کرد و بسرعت مادرم را آماده ساختم و زیربغلش را گرفتم و اورا بمطب دکتر رسانیدم.دکتر (مهدی ....) متخصص امراض داخلی . هیچکس دراطاق انتظار نبود . خود دکتر باستقبال ما شتافت و زیر بازوی مادرم را گرفت و کمك‌کرد تا روی تخت معاینه‌دراز کشید . با دقت و حوصله به معاینه پرداخت و بعد به نوشتن نسخه مشغول شد. وقتی میخواست نسخه را بدست من بدهد گفت :

ــ دخترخانم . مادرتونوکار بخاری اطاق انتظار بنشونین.

اورا بردم و کنار بخاری قرار دادم و چادرش را اطراف بدنش پیچانیدم و نزد دکتر بازگشتم . دکترگفت :

ــ خب . حالا باید برین دواخونه دواهاشو بگیرین . دوتا آمپول نوشتم که باید همین الان بیارین خودم بهش تزریق کنم .

دلم فروریخت زیرا من پولی در جیب خود نداشتم . امیدم این بودکه ازهمسایگان قرض بگیرم ولی حالاکه میگفت آمپول را باید خودم تزریق‌کنم چه میتوانستم کرد ؟ باطاق انتظار نزد مادرم رفتم . او نیز پول نداشت . خدا میداند از شرم چه حالی داشتم. نزد دکتر بازگشتم و بی‌پروا حقیقت را گفتم . اشك‌بچشم آورده‌بودم ومیلرزیدم. دکتر دستی به پشت من زد و اظهارداشت :

ــ هیچ عیب نداره دخترجان .بنشین ببینم . اگه خودم داشته باشم بهش تزریق میکنم . به مقدار اشانتیون پزشکی برای من میارن . خداکنه توی این قفسه پیدا بشه .

و در قفسه‌ای‌که پربود از دارو به جست‌وجو پرداخت و چند دقیقه بعد با شادی گفت :

ــ پیدا کردم . بذار همونجا باشه تا من سرنگ را بجوشانم و آماده‌کنم .

در فاصله‌ای که او سرگرم جوشانیدن سرنگ بود من فرصت یافتم که باو دقیق شوم . جوانی بود سی‌ویك یا دوساله ، خوش اندام ، زیبا ، باموی مشکی براق روغن زده و صورتی خوشرنگ و لبهای سرخ و دیدگان میشی روشن . آه . چه دوست داشتنی . چه خوب . سرنگ آماده شد و دو آمپول مادرم را مجانی تزریق کرد . داروهای دیگر را نیز از همان‌قفسه یافت و بمن سپرد ، دستورهای لازم راصادر کرد و گفت :

ــ بسیار خوب . حالا میتونین برین. دواهاشو مرتب بدین . پس فردا‌هم یه سری بمن بزنین که بدونم حالش چطوره . خودتون بیاین . آوردن بیمار لازم نیست.

هرچه کردم لااقل حق‌ویزیت و یا تزریق را بگیرد نگرفت . تا دم در نیز ما را بدرقه کرد و بازگشت . حال مادرم پنج شش ساعت بعد بهتر شد . تبش قطع گردید و چشمان خود را گشود و غذا خواست . من یکی از مرغها را کشته و برای او سوپ تهیه کرده بودم . سوپ را نیز با اشتها خورد و خوابید اما من‌از اندیشه دکتر فارغ نمیشدم و دقیقه‌ای نمیتوانستم قیافه مهربان و دوست‌داشتنی او را فراموش کنم .

پس فردا نزد او رفتم و اطلاع دادم که حال مادرم کاملا خوب شده بطوریکه میتواند در کارهای خانه بمن کمك کند. خوشحال شد و بعد از من پرسید :

ــ اسم شماچیه؟ پدرتون چیکاره‌است؟ چقدر درس خوندین.

من همه‌چیز را گفتم و توضیح دادم که پدرم زارع فقیری است و خودم نیز تا کلاس هشتم درس خوانده‌ام. فکری کرد و پشت میزش نشست و بعدگفت:

ــ حاضری برای من کار کنی.کم‌کم آمپول‌زدن را بهت یادمیدم که توی‌همون اتاق بخش‌تزریقات راه‌بندازی و یه‌درآمدی هم ازاین‌راه داشته‌باشی .

من‌ازخدا چنین چیزی را میخواستم. برای من هم کار بود و هم نوعی امتیاز و افتخار زیرا در محل ما هیچ دختری شانس تصدی چنین شغلی را نداشت ومن میتوانستم به دختران دیگر فخربفروشم که دستیار دکتر مهدی ... شده‌ام وآمپول میزنم .

از فردا مشغول کار شدم و با یك رویوش سفید که خود دکتر آماده داشت بفعالیت پرداختم . کاری که برای من بسیار جالب بود و سرگرم‌کننده . البته من نمیخواستم درامر طبابت برای اوموثر و مفید باشم ولی شاید وجود من اعتماد مردم را جلب میکرد زیرا روز بروز بر تعداد مراجعین مطب افزوده میشد وعده بیشتری از شهر و یا از روستاهای اطراف میآمدند و آنجا را بر بهداری که مجانا معالجه میکرد ترجیح میدادند . باین ترتیب دوماه گذشت . دوماهی که در زندگی من و دکتر بسیار موثر وپرخاطره بود . کم‌کم بین من و او عشقی پدیدآمد و هردو باین عشق اعتراف کردیم. اوجوان ومجردبودومیخواست با من ازدواج کند اما من بیقین میدانستم که پدر دهاتی بیسواد من با این پیوند موافقت نمیکند. داشتن یك داماد پزشك برای او افتخاری بزرگ محسوب میشد ولی او آنقدرنادان بود واحساس حقارت داشت که باورنمیکرد دکتر واقعا چنین تصمیمی داشته باشد و این فکر را عملی کند . من پدرم راخوب میشناختم و باطرز فکرش آشنا بودم. او ترجیح میداد من زن یك دهاتی مثل خودش بشوم که مجبور نباشد درمقابل دامادش ازجای برخیزد و برای‌واحترام قائل شود . او دوست داشت بگویند فلان‌کس داماد فلانی است نه‌اینکه گفته شود فلان شخص شانس آورد و یك آدم حسابی آمد دخترش را گرفت . همین طرزفکر بود که مرا بیچاره میکرد ومن بااینکه هنوز موضوع را مطرح نکرده بودم و جرئت و جسارت طرح‌آنرا نداشتم ازنتیجه آگاه بودم و میدانستم‌ودرپنهانی میگریستم و اشك میریختم .

بقیه در صفحه ۸۵

خاطرات هما روستا

دختری که از پشت پرده آهنین می‌آید

ضربه ندامت!!

خلاصه از آنچه تاکنون خوانده‌اید:

هما روستا دختر رضا روستا ، پس‌از ۲۰ سال زندگی درمسکو و برلین شرقی در اواخر مرداد ماه امسال بتهران بازمیگردد وخاطرات هیجان‌انگیزخودرا که شامل حقایق تکان‌دهنده‌ای از دنیای پشت‌پرده‌آهنین است ، انحصاری‌برای‌چاپ در اختیار مجله «زن‌روز» میگذارد .

رضا روستا از کمونیست‌ها و انقلابی‌های حرفه‌ای ایران بود که بعدازشهریور ۲۰ بعدت هشت سال از حادثه آفرینان صحنه سیاست ایران بشمار میرفت وسررشته اعتصابات کارگری ــ تظاهرات خونین‌خیابانی و تحریك و بلوا در کارخانه‌ها و کارگاه‌ها بمنظور ایجاد نگرانی و اغتشاش بنفع حزب توده در دست او بود .

رضا ، پس از چند سال اختفا درسال ۱۳۲۷ بمشوروی‌گریخت‌و تاروزهای آخرزندگی‌اش رابط بین حزب کمونیست شوروی وحزب‌کمونیست ایران بود . تا یکسال قبل از مرگش سمت‌دبیرکلی هیات‌اجرائیه حزب منجله توده و همچنین دبیرکلی شورای متحده سندیکای جهانی کارگران وابسته به حزب توده را در «لایپزیك» عهده‌دار بود .

هما روستا در بیان خاطرات خود می‌گوید که چگونه در۸سالگی توسط‌عمال حزب توده دایران با پاسپورت جعلی‌ازتهران ربوده و به‌مسکو برده میشود. در آنجا زندگی سرد و غم‌انگیزی را آغاز میکند . تنهائی و دوری از مادرش اورا بشدت رنج میدهد . تااینکه پدرش‌دوباره ازدواج میکند و زن پدرش اوگینا با مهربانی‌های خود جای خالی مادر را برای او پرمیکند .

در ۱۴ سالگی همراه پدرش به‌برلین شرقی میرود و درآنجا به‌تحصیلات خود ادامه میدهد و سپس وارد دانشگاه‌میشود. همانجا باصرار پدرش در رشته شیمی سرگرم درس‌خواندن میشود و پس‌از آنکه‌سال‌تحصیلی را باموفقیت بپایان میرساند، برای گذراندن تعطیلات تابستانی بسوئیس میرود . در زوریخ با یك جوان ایرانی که دربرلین غربی زندگی میکند ، آشنامیشود ودرمدت‌کوتاهی آشنائی آنها به‌عشق می‌انجامد. (هما این مرد را آقای «غربی» مینامد .)

کمیته مرکزی حزب توده‌وزارودستا وقتی از جریان عشق این دو دلداده آگاه میشوند ، بعلت اینکه «غربی» ازمخالفان کمونیست است هما را مخفیانه به رومانی میفرستند تا بین عاشق و معشوق جدائی افتد . هما یکروز قبل از سفرش به رومانی ، به راز توطئه‌ای علیه ایران‌پی‌میبرد ومی‌فهمدکه پدرش ماموریت یافته است به عنوان یك تاجر ایتالیائی به‌تهران بیاید و درایجاد حوادث‌مخالفین ضدرژیم را رهبری کند . هما همچنین پی‌میبرد که پدرش بعللی تمام‌نامه‌های‌اوراکه ازبچگی بمادرش نوشته است ، درگاوصندوق‌خود بایگانی کرده است . باپدرش قهرمیکندو بدون دیدن او به رومانی میرود. سردی‌روابط پدر و دختر بوسال طول میکشد تا اینکه درتعطیلات فوریه سال ۱۹۶۸ هما ناگهانی به برلین بازمیگردد و میفهمد پدرش سخت بیمار است . خود را به‌هر ترتیبی هست به‌بیمارستان میرساند و ضمن گفت‌وگو با پزشکان و پرستاران متوجه‌میشود که پدرش درحال مرگ است . . .

رضا روستا، پس از ده روز بیماری بطرز مشکوکی دربیمارستان شارینه برلن میمیرد و دکتر «هانس» دکتر جوانی‌که مسؤول بخش است به هما علاقمند شده است و نسبت به او سمپاتی دارد ، مخفیانه نزد او اعتراف میکند که «رضاروستا» را عوامل حزب توده با تبانی با دکترهای بیمارستان بقتل رسانده‌اند .

هما پس‌ازمدتی‌برای ادامه‌تحصیلاتش به رومانی بازمیگردد و درآنجا دوباره برای‌بازگشت به ایران و گرفتن پاسپورت مشغول تلاش میشود و دوسال بعد پس‌از پایان تحصیلاتش دررشته هنرهای‌دراماتیك دوباره به‌برلین بازمیگردد ...

وپس از مدتی در خیابان‌بطورناگهانی‌با غربی روبرو میشود . عشق آنها دوباره تجدید میشود وغربی‌قول میدهدکه برای‌گرفتن پاسپورت و بازگرداندن او به‌ایران تلاش کند . هما پس ازمدتی میفهمدکه غربی زن و یك‌بچه دارد.شنیدن‌این‌خبراورا خیلی ناراحت و پریشان میکند وبرای‌فرار از غم شکست و ناکامی به لهستان‌میرودو مدتی نزدپسرعمویش میماند. دربازگشت نامه‌ای ازغربی در انتظاراوست ...

«کوالین» مترجم چینی ، توی راه برنامه سفرم را به چین کمونیست باطول و تفصیل زیاد در اختیارم گذاشت. مطابق این برنامه مجبور بودم چهار روز درباره چهار مقاله فلسفی مائوتسه‌تونگ مطالعه‌کنم. پانزده روز فرصت داشتم تا دربارهٔحزب و هفت روز درباره ارتش توده‌ای بررسی و تحقیق کنم و پانزده روز دیگر هم کارما فقط بازدید از شهرها و مراکزصنعتی و کارگری وکشاورزی بود . «کوالین» بمن فهماند که‌این‌برنامه‌برای تمام‌ویزیتورها اجباری است وبمن یادآوری کردکه بدون او حق ندارم از هتل خارج‌شوم، بجائی تلفن کنم یا با کسی تماس‌بگیرم. حق ندارم اسلحه یادوربین و یا ضبط صوت همراه داشته باشم و حق ندارم هیچ کتاب یانشریه غیر چینی را در انظار عمومی مطالعه کنم . ازاوپرسیدم:

ــ اگر بامردم تماس نداشته باشم، پس به چه وسیله میتوانم از نظریات آنها مطلع شوم ؟

کوالین خنده مزورانه‌ای کرد و گفت:

ــ غصه نخور رفیق! هرسؤالی داری از خودم بپرس . این مردم عامی وبیسوادند . وممکن است جواب سؤال ترا ندانند.

بدین ترتیب سفراجباری من در چین کمونیست آغاز شد.

در پکن مرا به «حین‌چیاهتل» بردند که فهمیدم مخصوص ویزیتور های خارجی است. اتاق مجللی در اختیارم گذاشته بودند ولی من از همان لحظه اول ورود یقین کردم که توی اتاق میکروفون‌های مخفی کار گذاشته‌اند . حتی بعید نبود دوربین تلویزیون مداربسته را در جائی مخفی کرده‌باشند . از پکن به «کنتون»، «هون» ، «کوانگ تانگ» ، «نانکم» و بالاخره به منطقه «جنیگان» که زادگاه مائو است سفر کردیم .

دراین‌بازدید ها من حالت مجسمه‌ای را داشتم که سرساعت می‌آمدند و مرا توی یك اتومبیل میگذاشتند وبرای بازدید میبردند و بعد هم سرساعت دوباره دستم را میگرفتند و به هتل برمیگرداندند.

در منطقه کشاورزی کنتون یك‌روز بعدازظهر سعی کردم بایکی‌اززارعین‌صحبت کنم . به شکمش اشاره کرد و گفت:

ــ خالی است ، دو روزاست غذا نخورده‌ام !

بطور کلی در شهرهائی که بازدید کردم ، کارگران و کشاورزان وضع رقت‌باری داشتند . تمام درآمد مملکت‌صرف ساختن وسایل جنگی و هزینه ارتش‌میشود و کشاورزان و کارگران مجبورند کار کنند تا انقلاب فرهنگی مائو پیشرفت کند ، ارتش توده‌ای تقویت شود وخواب و خیال یك مشت ابله‌آل پرست روبائی صورت تحقق بخود بگیرد.

بعد از یکماه ونیم کاوش وجست‌وجو و مطالعه در چین ، دوباره به آلمان غربی بازگشتم . این مسافرت اثرات منفی‌زیادی در من باقی گذاشت . فهمیدم که درآنجا سیستم وحشتناکتر و مخرب‌تری حکومت دارد.

در چین کمونیست آنچه برسرنوشت مردم حاکم است ، تبلیغات‌به نفع‌مائو است. تا آنجا که اورا خدا میدانند وحرفهایش را وحی منزل و این برای‌من‌چندش‌آور بود. چگونه ممکن است یك‌نفر که‌بهرحال انسان است ، باتمام ضعف هاوقدرتهای روح بشری ، این چنین حاکم برسرنوشت صدها میلیون انسان دیگر باشد. این ازنظر من دیکتاتوری فردی است برتوده های مردم . و خطری که از این راه صلح را تهدید میکند ، از خطر وجود هیتلر و حزب‌نازی در زمان جنگ‌دوم‌بین‌الملل کمتر نیست.

نکته دیگری که در چین جلب‌توجهم را کرد ، بوروکراسی عظیم حزبی بود که برتمام طبقات جامعه چین سایه‌افکنده‌است. در چین بهیچ فرد گروه یا جمعیت یادسته‌ای ، اجازه اظهار نظر ویاانتقاد داده نمیشود . اولین و آخرین حرف‌تمجید از مائواست و ساختن و کاملتر کردن تصویر خدائی او !

یك کمیته صد نفری مرکب از اعضاء مرکزی حزب کلیه دستورات و دکترین‌های مائو را بدون چون و چرا انجام میدهد واین کمیته بنام مرکز افکار عمومی توده مردم معرفی میشود.

درچین همه چیز در اسلحه وجنگ خلاصه میشود . سربازگیری از سنین ۱۴ یا ۱۵ سالگی آغاز میشود و در تمام مدارس و دانشکده ها ، حتی مدارس ابتدائی ، اصول و فلسفه مائو به مغز شاگردان تزریق میشود . دانشکده های جاسوسی که دراین مملکت وجود دارد، تعداد شاگردانش برسایر دانشکده ها افزون است.

در این سرزمین مدتهاست که‌بانك شادی و نشاط جوانی جای خود رابه غریو زنجیر تانکها و صدای چکمه سربازان داده‌است.

مردم در کوچه و خیابان‌ها ودر مزرعه و کارخانجات ، درست شبیه عروسکهای قالبی و کوکی هستند. یا

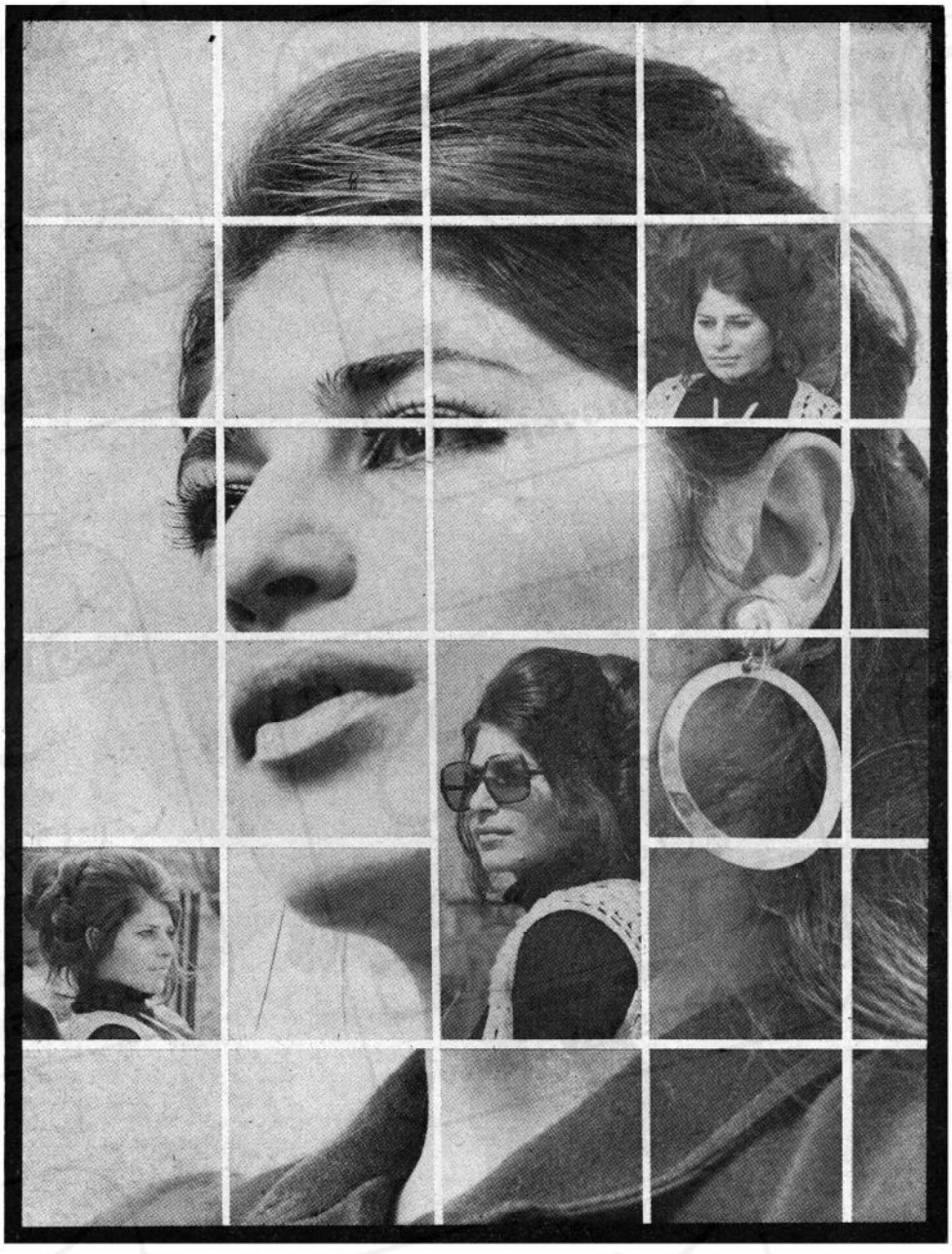

شبیه افرادی هستند که در خواب راه میروند . این مردم را مسخ کرده و شستوشوی مغزی دادهاند و از راه تبلیغات تصویر خدائی. ازمائو در ذهن آنها ساختهاند.

دربازگشت از چین من انسان دیگری شدهبودم با یکدنیا احساس نفرت از دیکتاتوری.احساس میکردم وظیفهدارم بعنوان یك ایرانی ، ذهن جوانان متمایل به کمونیسم و چپگرا را روشن کنم. بحال این جوانها ، بخصوص آنهائی کهسادهلوحتر وبیخبرتر از دیگران بودند ، افسوس میخوردم . اکثراینها فرزندان طبقه متوسط بودند . طبقه کارمند یا کاسب که با درآمد کم و محدود که بخاطر تحصیل بهاروپا آمده بودند وساده لوحی وزود باوریشان بهترین طعمه برای گندمنمایان جو فروش بود . شکار این عده جوان معصوم فورمول خاصی داشت . اول که می‌آمدند ، تنهابودند ، زبان نمیدانستند و همه چیز محیط برایشان غیرمانوس و شاید در مراحلی اعجاب آور بود. اینها خیلی زود توسط یك عده بظاهر محصل و درباطن مامور تبلیغاتی حزب فریفته میشدند. بهکافه و کاباره کشانده میشدند وبعد به متینگ و جلسه دعوت میشدند ورفته رفته همه حقایق معکوس و وارونه به آنها فهمانده میشد و ظرف کمتر از یکسال چنان مغزشان را میشستند و چنان ذهنشان را با افکار ضدایران می‌انباشتند کهشاید شناسائی آنها برای خودشان هم مشکل بود. پدر ومادر و خانواده این عده درایران دلشانخوش بود که فرزندشاندر اروپا مشغول تحصیل‌است . عده‌ای ازاین محصلین که باارز دولتی بهاروپا آمده بودند ، پس از چندی مورد بازخواست سفارتخانهها قرار میگرفتند . به آنها تذکر داده میشد ، باآنها خوش رفتاری میشد و در صورتیکه نتیجه‌ای نداشت ، بالطبع ارز آنها قطع میشدوبادرمواردیپاسپورتشان لغو میشد واین آغاز بدبختی و سرگردانی واقعی آنهابود . راه بازگشت نداشتندو مجبور بودند در ورطه دروغ وفریب دست وپابزنند ودم برنیاورند.

بخاطر کمك و راهنمائی بهمین عده جوان ساده لوح بود که پدرت وعمال حزب توده بامن درافتادند و بخاطر همینمبارزات بود که با ملاقات وازدواج ما تا آخرین حد ممکن مخالفت کردند.شاید خبرنداشته باشی ولی باید بتوبگویم که آدمکش فرستاده بودند مرا ترورکنند و من که از بیرحمی و قساوت این عده خبر داشتم مجبور شدم مدتی به ایران برگردم.

پدرت گناه تغییر رفتار ترا بحساب معاشرت بامن میگذاشت و برای من خط نشان کشیده بود وحتی قسم خورده بود که اگر دوباره سعی کنم ترا ببینم مرا تکه‌تکه کند.

خودت میتوانی موقعیت مرا مجسم کنی . از طرفی تحت فشار و تهدید قرار گرفته بودم و از طرف دیگر ازتومحبت تو مایوس شده بودم و خیال میکردم‌که توهم تحت تاثیر سخنان پدرت قرار گرفته‌ای و مرافراموش کرده‌ای. با اینحال سعی‌کردم ترا پیدا کنم وباتو تماس بگیرم. حتی چند هفته دم منزلتان کشیك دادم . ولی‌بالاخره فهمیدم که تو از برلین‌رفته‌ای. هیچکس از جا و مکان تو خبری نداشت و بی خبر رفتن تو بمن ثابت میکرد که از من گریخته‌ای و دلت نمیخواهد هرگز مرا ببینی واین هم از نظر من دلیل دیگری برفراموشی تو بود . دیگرزندگی در برلین غربی برایم غیر قابل تحمل شده‌بود. با دلی شکسته و افکاری پریشان برای تعطیلات زمستانی عازم تهران‌شدم. ولی در تهران هم آرامش نداشتم . هرکجا میرفتم بیادتو بودم و خاطره روزهای اول آشنائی‌مان هرروز و هرلحظه مقابل چشمم بود ، در حقیقت برای تو نگران بودم . نمیدانستم کجاهستی و چه‌برسرت آمده‌است . برتر از همه خودم رامسؤول ناراحتی های تومیدانستم و آرزو داشتم فقط برای یکبارهم که شده ترا ببینمو بی‌گناهی خودم را در تمام این جریانات بتو ثابت کنم.

درتهران یکی از دوستانم بمن خبر دادکه ترا در شهر بخارست دیده‌است. این دوست من عضو سفارت ایران در رومانی بود و توسط اوتوانستم آدرس‌ترا پیداکنم. چند ماه‌بعد ازتهران یکسره به بخارست آمدم . میخواستم ترا غافلگیر کنم ولی دوست هم‌اتاقت بمن گفت که تو به‌برلین شرقی بازگشته‌ای . نامه‌ای برایت نوشتم و اگر بخاطر داشته باشی ، همه چیزرا خیلی روشن و صریح برایت گفتم. وقتی جواب ندادی و نامه های بعدی مرا هم بدون جواب گذاشتی ، یقین کردم که عشق ما از نظر تو مرده است و توقلب خودرا بدیگری داده‌ای . منهم تصمیم گرفتم که عشق بدون آینده‌ترااز دلم بیرون کنم و با این تصمیم بود که در برلین غربی ، زندگی عادی خودم را از

بقیه درصفحه ۱۰۵

چند نکته آموزنده درباره آداب معاشرت و زندگی کردن

زن و شوهر: آیا میدانید باهم

فن معاشرت و اجتماعی بودن وشیوه و آداب صحیح صحبت‌کردن و سخن گفتن اصطلاحی است‌که تازگی ها خیلی مورد توجه‌است . همه مردم میخواهند بایکدیگر حرف بزنند و ظاهرا صحیح و آسان رفع بسیاری از مشکلات را در همین‌امر یافته‌اند. روسا باکارمندانشان ، نمایندگان با انتخاب کنندگانشان ، استادان با دانشجویانشان و پدر ومادرها بافرزندانشان.

واما در کناراین گروه کثیر، زن‌و شوهر ها هم هستند که بیش‌از گذشته تمایل به حرف زدن با یکدیگر را پیداکرده‌اند. حتما این عده فهمیده‌اند که یك مباحثه خوب و صحیح ، میتواند کلید خوشبختی زناشوئی باشد و در عین حال بسیاری از مشکلات و عیوب این زندگی دو نفره را از بین ببرد و روابط نادرست وناپایدار را تغییر دهد.

آنچه مسلم است ، در قرن گذشته در هیچیك از کشور ها ، حتی کشورهای متمدن و پیشرفته اروپائی این رسم متداول نبود و زن و شوهر ها بهیچوجه در این‌باره حتی فکر هم نمیکردند . زن و شوهرهائی که احساس بدبختی میکردند ، از خیانت، ولخرجی ، خست ، بداخلاقی و عیب‌هائی از این قبیل صحبت میکردند ، اماهیچگاه مثلا نمیگفتند «**ما چیزی برای گفتن بیکدیگر نداریم.**»یااینکه «**شوهرم‌هیچوقت بامن حرف نمیزند.**»

اما امروزه اگر مباحثه و حرف زدن بین زن و شوهر ها یکی از قسمتهای‌مهم روابط این گروه بحساب میآید ، باحتمال قوی باین دلیل است‌که از دید ما و نظرما ازدواج هم بطور کلی فرق کرده است. ازدواج در سال های گذشته بیشتر یك اتحاد رسمی وخشك برای یك نتیجه حساب شده‌بود ، در حالی‌که امروزه پسر و دختر از ازدواج مقصودی‌بالاتر و عاطفی‌تر دارند و مایلند که یك‌همبستگی روحی قوی باهمسر خود پیدا کنند و تنها عشق وبهترین دوست برای اوباشند. از طرفی حرف زدن و گفت‌وگو کردن یك وجه مشترك با ازدواج دارد وآن اینست‌که هردوبرای رهائی یك موجود ازتنهائی لازم و ضروری هستند .

البته رسیدن باین چنین نتیجه مطابق میل ، همیشه هم کارساده‌ای‌نیست، اما زن وشوهرهائی که میخواهند سعادت و کامیابیشان تضمین شده باشد باید یاد بگیرند که چگونه در این مورد باهم‌سازش پیدا کنند.

مباحثه‌کردن تنها حرف‌زدن‌نیست،بلکه تماس داشتن است وهمه ما میدانیم‌که یك تماس مداوم و لذت‌بخش روحی همیشه بآسانی بدست نمیاید. ببینیم مفهوم واقعی ودرست تماس داشتن چیست ؟

تماس روحی یعنی انتقال یك پیغام از یك‌زن یا مرد به همسرش با کمك الفاظ و سخنان زیبا و دلچسب . اما در همین‌امر بظاهر ساده ، مشکلات وموانع زیادی وجود دارد که میتواند نتیجه کار را بکلی تغییر دهد . مثلا کسی که حرف میزند و نمیتواند مقصودش را خوب بیان کند ، کسی‌که گوش میدهد، **ولی** حرفها را اشتباهی میشنود . حرفهائی که زده میشوند یا شنیده میشوند ، شاید آن حرفهائی نباشند که باید گفته شوند، بنابراین الفاظ و سخنان تنها وسایلی هستند که میتوانند ماراهم کمك کنند وهم کمك نکنند وکارها را بضرر ماتمام کنند.

دام کلمات

معمولا زن و شوهر هائی که تازه‌باهم ازدواج کرده‌اند بخاطر عادات و طرز تربیت بخصوصی که داشته‌اند ، وقتی‌شروع به زندگی مشترك میکنند تا حد زیادی باهم بیگانه هستند و شاید مفهوم کلمات در نظر هرکدام بنحوی تجلی کند که‌در برخی از موارد کاملا با هم متفاوت‌باشد. از همین جا اولین سوء تفاهم ها بوجود میآید و یك سوء تفاهم کوچك باعث بگومگوهای بزرگ میشود.

البته در این مورد بخصوص ، کمی گذشت زمان و تماس بیشتر، مفهوم‌کلمات را در نظر زن وشوهر تاحدی یکسان‌خواهد کرد واولین مانع، یعنی وجود سوء تفاهم‌های کوچك و زود گذر از بین خواهد رفت.

اما بعضی از زن و شوهر های‌جوان، همیشه هم حرف نمیزنند ، چون‌مایلند که در سکوت و آرامش روحی تماس لازم فکری را باهمسر خود برقرار کنند.

این گروه که معمولا افرادی احساسی و تودار هستند ، پیش خود فکرمیکنند. «**اگراومرا دوست دارد باید خودش حدس بزند که من چه فکری میکنم وچه‌چیزی میخواهم.**» البته این استدلال کاملا هم اشتباه نیست ، درست است‌که عشق میتواند یك نفر را نسبت به تمایلات و احساسات دیگری حساس‌تر کند ودرست است‌که دو نفر عاشق میتوانند بعضی موارد بدون سخن باهم‌تماس فکری برقرار کنند ، ولی لازمه این امر ، شناسائی کامل دو نفر و نزدیکی قلبی و روحی آنهاست که معمولا کمی احتیاج به‌وقت دارد و در ضمن درتمام موارد و مواقع‌هم نمیتوان باین نیك خیالی مطمئن بود. مثلا ممکن است زن جوان بخاطر اینکه شوهرش فراموش کرده است او را ببوسد عصبانی بشود و سردرد را بهانه کند و شوهر فراموشکار فکر کند که حتما میگرن خانم عود کرده‌است.

بنابراین الفاظ و لغات ، هرچند هم که ناقص باشند ، در بعضی ازموارد دقیق‌تر وبهتر از سکوت منظوررامیرسانند.

واما در روابط نزدیك‌تر وصمیمانه‌تر، یعنی روابط جنسی ، بازهم الفاظ و لغات اهمیت زیاد خود را ازدست نمیدهند چون همانقدر که وسیله‌ای برای تماس و تفاهم بیشتر هستند امکان سوء تفاهم را هم بوجود میآورند . البته دراینجا ژست و حرکات هم نقش مهمی را بازی می‌کنند که آنها هم اگر بجا و بموقع بکاربرده نشوند نتیجه کار را خراب خواهند کرد . مثلا شوهر فکر میکند که با اظهارتمایل به زنش عشق خودراباو ثابت میکند ، در حالی‌که زن در دنیای رویائی خویش ، کلمات‌محبت‌آمیزرفتارهای ظریف ، دقت و توجه به احساس وعاطفه

چگونه صحبت کنید؟

صحبت کردن ، تنهاحرف زدن نیست .
سکوت کردن نیست
گفتن حقایق نیست
ودروغگوئی هم نیست ،
پس چیست ؟

را نشانه عشق و علاقه میداند.

بنابراین تمام وسائل سخن گفتن ما اعم از کلمات ، سکوتها ، ژستها و عادات ، همگی دارای یك ایراد مهم‌و مشترك‌هستند . باین معنی که همگی احساسات و افکار مارا بطور خام و خشن وبدون هیچگونه دقت لازم بطرف دیگر انتقال میدهند ، بطوریکه همیشه جائی برای سوء تفاهم باقی میماند.اطمینان‌کامل به تفاهم هنگامی بوجود میآید که‌تبادل‌های فکری بین زن وشوهر در زمینه های مختلف زیادباشند.

آیا تماس داشتن کافی‌است ؟

ببینیم این تبادل‌ها و تماس را تاکجا باید جلو برد ؟ آیا زن وشوهر باید افکارشان را کاملا وبطور دربست درمقابل یکدیگر عریان کنند .

عده‌ای معتقدند که : **«زن وشوهر باید همه چیز را بهم بگویند ، چون‌دروغ گفتن و خودداری از بیان افکار بین‌زن و شوهر گودال عمیقی‌بوجودخواهد آورد»** آیا بنظر شما گفتن همه چیز بین‌زن وشوهر واقعا لازم‌است ؟ اگر مردی به عنوان مثال بخواهد هرچه را که در عرض بیست و چهارساعت در مغزش میگذرد به زنش بگوید ، باید بیست و چهارساعت در روز حرف بزند . («جیمزجویس» نویسنده معروف برای نوشتن افکار یك مرد در چهل و هشت ساعت یك کتاب ۶۰۰ صفحه‌ای نوشته‌است.) بنابراین می‌بینید که افکار آنهم افکاری که بسرعت‌برق از ذهن انسان گذر میکنند، همیشه هم قابل بحث و گفت وگو نیستند.

ازطرف دیگر گفتن همه افکار این ریسك را در بردارد که بسیاری از خیالات و تصورات زود گذر بصورت یك‌واقعیت جلوه‌کنند و اهمیت کاذبی بخود بگیرند، در حالی‌که درواقع آنقدر هاهم شایان توجه نبوده‌اند . بهمین دلیل است‌کسانی‌که سعی میکنند هرچه در فکرشان میگذرد **بزبان آورند کم‌کم از حقایق دورمی‌شوند.**

ممکن است یك شوهر در یك روز بخصوص بخاطر خستگی های شغلی‌از بعضی حرکات همسرش عصبانی بشود،حرص بخورد یا دلخورگردد ، ولی این یك احساس زود گذر است و بیان آن‌بهیچوجه لزومی ندارد ونه‌تنها مشکلی را از میان برنمیدارد ، بلکه باعث مایوس شدن و ناراحتی زن هم خواهد شد.

« هرطور تو میخواهی عزیزم »

یکی از جملات رایجی که دشمن‌شماره یك سعادت وتفاهم بین زن و شوهراست جمله «هرطور تو میخواهی»است.بسیاری از زن و شوهر ها بعلت اینکه‌ازعکس‌العمل بعدی همسر خود وحشت دارند، رودربایستی میکنند ، از عصبانیت او میترسند یا دلشان نمی‌خواهد برخلاف میل او حرفی بزنند، برروی امیال و خواسته های خودسرپوش میگذارند و با گفتن این جمله باصطلاح کارها را راست وریست میکنند و دردسر راکم . اما آیا واقعابین زن و شوهر باید چنین ترس بزرگی از بوجود آمدن یك برخورد فکری وجود داشته باشد ؟ آیا زن یاشوهر حق ندارد مثل یك‌انسان بالغ و باشعور فکر کند ، عقیده‌اش را ابراز کند و درصدد پیدایش یك تفاهم وسازش عاقلانه باشد ؟

اگر شما میخواهید مثلا بهسینمابروید و شوهرتان رفتن به یك رستوران راترجیح میدهد چرا حداقل خواسته خود را بزبان نیاورید و باتفاق یك‌تصمیم عاقلانه نگیرید که هردوتاحدمتعادلی راضی باشید ؟ کنار رفتن‌و ابراز عقیده نکردن و سکوت‌اختیار کردن دراین مواقع بطور مسلم از شما یك موجود بی اختیار و بدون اراده بوجود خواهد آورد و در ضمن بطور ناخودآگاه شمارا نسبت به وضع موجود زناشوئی‌تان بدبین خواهدکرد. لزوم‌صحبت کردن و اظهار تمایلات واقعی دراین مورد و موارد مشابه کاملا مشهوداست.

فکر نکنید که با این توصیه ها ما شمارا به پر حرفی و وراجی‌تشویق میکنیم . زیاد حرف زدن بهیچوجه با خوب و درست حرف زدن قابل مقایسه نیست . در حرف زدن بین زن و شوهر آنچه مهم و قابل توجه است قدرت‌فهماندن مقصود یك طرف بدیگری‌است واین مقصود راهم‌میتوان تنها در یك یا دو جمله کوتاه و پرمفهوم بیان کرد.

کسانیکه گوش نمیکنند ...

کسانیکه گوش میدهند ، ولی‌متوجه نیستند ، دراین زمینه خطای بزرگی مرتکب میشوند . شوهری که مشغول خواندن روزنامه‌است وهرچه زنش میگوید بایك جواب‌آری و نه اورا ازسرخود

بقیه درصفحه ۸۱

بولتن خبری

از مرکز راهنمای زناشوئی ایران

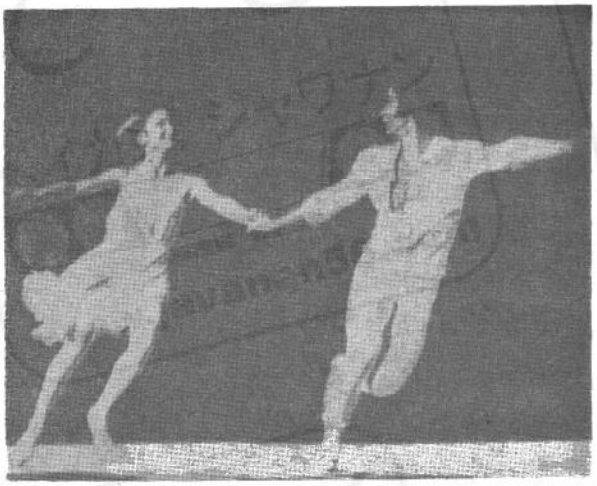

علم در خدمت زناشوئی

ION IRAN

مرکز راهنمای زناشوئی

مثل آدمهای صدسال پیش بخواستگاری نروید!
مرد و زن روز باشید ! و با زمان پیش بروید !

عشق هیچ قانونی نمی‌شناسد اما ازدواج چرا....

* عشق کور است ، عاشق جز خوبی ها را نمی بیند ، عشق تصادف است ، باید دید و عاشق شد ...
* همه اینها بجای خود صحیح، اما چرا عاشق کسی که از هر جهت شایسته و مناسب شماست نشوید ؟

یون ایران بشما این‌امکان‌رامیدهد که عشق خودرا میان‌شایسته‌ترین و مناسب‌ترین افراد پیدا کنید . اول شناسائی بعد عشق ...

«بایون ایران، تلفن۳۰۱۰۶۳ تماس بگیرید ...»

خبر های یون بین‌المللی

یون مکزیك

* یون بین‌المللی رسما اطلاع داد که یون مکزیك نیز بدنبال یون ایران تاسیس و شروع بکار کرده است. خبر آغاز کار یون مکزیك در یك مصاحبه رادیو تلویزیونی مرکب از کارشناسان و متخصصان باطلاع همگان رسید . درمکزیك نظیر ایران ، یون بستگی بیك نشریه معتبر دارد . یون بین‌المللی فعلا با شش شعبه در نقاط مختلف جهان باین ترتیب یون فرانسه ــ یون سویس ــ یون بلژیك ــ یون کانادا ــ یون ایران ــ و یون مکزیك مشغول کار است.

نا گفته نماند که یون ایران در عین حال یون آسیائی نیز هست.

یون و مجله ال

* کتاب «بطرف تمدن زوج» اثر لویی مارتن ژان‌تل مؤسس و بنیان گذار یون بین‌المللی در نخستین ماه انتشار با موفقیت قرین بوده است و نشریه های مختلف اروپائی مطالبی در باب خدمات یون بین‌المللی نوشته‌اند. از جمله مجله معروف و پر تیراژ « ال » ELLE در شماره ۱۳۱۷ تاریخ ۱۵ مارس ۱۹۷۱ در صفحه های ۱۸ تا ۲۸ شرح مفصلی از مصاحبه خبرنگار خود با آقای ژان‌تل نشر داده است و خدماتی را که یون بین‌المللی در تشکیل خانواده‌ها دارد تشریح نموده است.

ازدواج با خارجیان

* چون داوطلبان غیر ایرانی مقیم کشور های خارجی خصوصا ممالك اسلامی (الجزیره ــ اندونزی ــ هند ــ پاکستان مراکش و ...) با یون ایران تماس گرفته و خواستار استفاده از روش‌های روانشناسی پیش گزینی ازدواج شده‌اند و بعضاً اظهار تمایل کرده‌اندکه باایرانیان ازدواج کنند و تعداد این تقاضاها منظما افزایش یافته ، با یون بین‌المللی تماس گرفته‌ایم که به نحوی بتوانیم باین تقاضاها پاسخ مساعد بدهیم . از اعضای یون ایران خواهشمندیم‌اگرنظری دارند مرقوم فرمایند و عقیده خود را در باب ازدواج با خارجیان ابراز نمایند.

بهت زدگی

نظر یك دوشیزه در باره تست‌های خودشناسی

شش هفته قبل پرسش‌نامه این خانم به پاریس ارسال شد و جواب رسیده از متخصصان برای ایشان ارسال گردید و حالا اینست اظهار نظر خودشان در باره جواب روانکاوان :

... باید صریحا بگویم که تاکنون بمسئله روانکاوی اهمیتی نمیدادم . چقدر تعجب کردم وقتی دیدم تمام گفته های روانکاوان در باره من مو بمو درست از آب درآمده است. باور کنید آنقدر گفته‌های روانکاوان درباره من درست است که در حدود یکساعت نمیتوانستم از حالت بهت زدگی بیرون آیم و حالا خیال میکنم باید در مقابل این علم جدید و بانی آن سر تعظیم فرود آورم ...

(دوشیزه ۲۴۳۲۰۰۱ ــ لنگرود)

خودشناسی

باطلاع آقایان و بانوانی که شماره های آنان ذیلا درج میشود و خواهان خودشناسی وسیله یون بین‌المللی بوده‌اند میرساندکه پاسخ بررسی های پیش گزینی روانشناسی ازدواج آنان ازپاریس رسیده و ترجمه آن برایشان ارسال گردیده است در صورتی که موفق بدریافت آنها شده‌اند خواهشمند است ضمن اعلام وصول نظر خویش را نیز مرقوم دارند.

دوشیزه ۱۵۲۵۰۰۱ ــ تهران
آقای ۱۵۰۹۰۰۱ ــ تهران
بانو ۱۳۲۳۰۰۱ ــ تهران
آقای ۱۵۱۱۰۰۱ ــ آبادان
دوشیزه ۲۹۲۷۰۰۱ ــ تهران
آقای ۲۳۰۷۰۰۱ ــ اراك
دوشیزه ۲۴۲۴۰۰۱ ــ کرمانشاه
آقای ۱۵۰۳۰۰۱ ــ کویت
آقای ۹۹۰۴۰۰۱ ــ تهران
دوشیزه ۲۶۳۰۰۰۱ ــ تهران

پیام‌های ازدواج

به میمنت و مبارکی داوطلبان‌ذیل آمادگی خود را برای ازدواج اعلام میدارند .

ازخواستاران خواهشمنداست‌به شماره مورد نظر اشاره فرمایند و اگر عضو یون‌نیستند مشخصات ونشانی خود را دقیق برای ما بفرستند .

دوشیزه ۲۴۲۷۰۰۱

۲۵ ساله + قد ۱۵۸ وزن ۵۲+ چشم و مو مشکی + سبزه‌رو + مسلمان + مقیم تهران +دبیر + حقوق و درآمد ده هزار ریال + لیسانس + وضع مزاجی‌خوب + با دو برادر و شش خواهر + خواهان همسری‌است‌ایرانی + ۲۸ تا ۴۰ سال + ازدواج نکرده + قد ۱۶۵ تا ۱۸۰ + لاغر + مسلمان + لیسانس + روشنفکر .

بانو ۱۶۲۷۰۰۱

۳۳ ساله + قد ۱۶۴ وزن ۵۰ +چشم مشکی مو خرمائی + سبزه رو + مسلمان + مقیم تهران +کارمند با ۱.۷۰۰ ریال حقوق و درآمد + دیپلم متوسطه +وضع مزاجی خوب + با یك‌برادر و چهار خواهر + صاحب یك‌پسر هفت ساله از همسر طلاق

بقیه درصفحه ۸۸

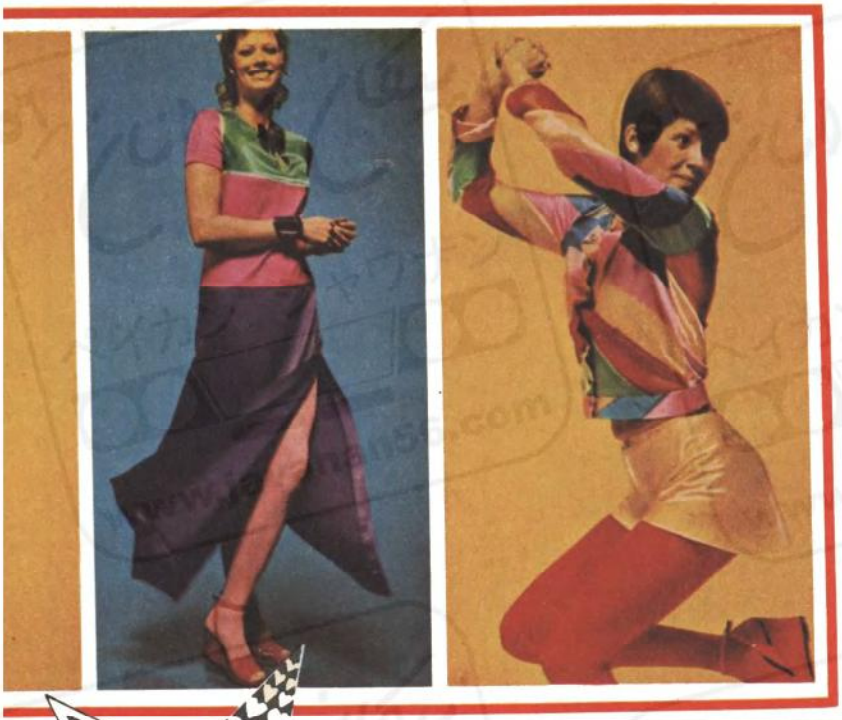

TEEN دخترامروز

از بزرگترها بشنویم

★ هنگامی که یک پیام درون قبر باشد حقیقت را درباره زندگی خواهم گفت آنوقت بدرون تابوت خواهم پرید و خواهم گفت هر کار حالا از دستتان برمیاید بکنید ! «لئون تولستوی»

★ سینمای که خالی از ذکر خدا باشد، چون محکمه‌ایست که قاضی درآن وجود نداشته باشد. «ویکتورهوگو»

★ وقتی که موضوع عشق در کار است پای عقل میلنگد. «موریس مترلینگ»

★ زندگی بدون کوشش مرگ قبل از وقت است. «گوته»

ترجمه : فروغ درخشانفر

مجله ((تین)) امریکا دربرابر مسئله قحطی شوهر چه راه حل هائی ارائه میدهد ؟

U.S.A

شوهریابی بسبک امریکائی !

روزگاری بود که دخترها برای پسرها پشت چشم نازك میکردند و دست رد به سینه عشاق سینه چاك میزدند . باید قبول کرد که امروزه این وضع تا اندازه زیادی دگرگون شده است. در اکثر کشورها و بخصوص کشورهای پیشرفته «قحطی» شوهر است و حتی گاهی ، این دخترها هستند که برای پیداکردن شوهر آینده‌آل باید رنج جست‌وجو را بخودهموارکنند !

مجله «تین» چاپ‌امریکا که برای دخترها و پسرهای جوان منتشر میشود، در یکی از شماره های اخیر خودمقاله جالبی داشت در پاسخ گروه بسیاری از دختران که پرسیده بودند : «چگونه مرد دلخواهمان را پیدا کنیم و چطور در برابر وسوسه رقیبان‌قلب اورا همیشه برای خود نگهداریم ؟»

پاسخی‌که روانشناس و کارشناس مسائل عشق و ازدواج مجله «تین» بعنوان راهنمائی باین دختران داده‌اند، از نظر اطلاع از «بورس ازدواج» در ینگه دنیا خواندنی است ... اگر چه ممکن است شکارچیان شوهر در ایران متدهای کاملا متفاوتی داشته باشند !

مجله «تین» فوت و فن های شوهریابی را برای دختران امریکائی باین ترتیب عنوان کرده است :

* ۹ راه عملی و قطعی برای اینکه «او» را بخود علاقه‌مند کنید

شما نمیتوانید عشق را باکمند بگیرید ... یا گلوی «او» را بفشارید تا برایتان آه بکشد ! یك دختر زرنگ از راههای مختلف میتواند نظر پسری‌را جلب کند و این چندتا از آنهاست :

★ ۱ــ اول دل آدمهای ۳۰ سال ببالا را بدست آورید !

اینها ممکن است پسر ، برادرزاده و یا خواهرزاده‌ای داشته باشند که بشما معرفی کنند . البته باین شرط‌که شما بتوانید آنهارا کاملا مجذوب خود کنید !

★ ۲ ــ نسبت به برادرها مهربان‌باشید، حتی برادرهای خودتان ...

برادرها دوستانی دارند که ممکن است شما از آنها خوشتان بیاید . حتی اگر هیچکدام از آنهارادوست نداشتید بوسیله این‌دوستان‌میتوانید به‌دوستانشان معرفی شوید و بالاخره آن یك نفر را پیدا کنید مهمتر از همه اینکه برادرها میتوانند راه و رسم‌به تور زدن مردها را بشما بیاموزند زیرا همیشه دراینگونه موارد اطلاعات دست اولی دارند !

★ ۳ــ کاری پیدا کنید !

شما میتوانید منشی یا کتابدار ویا

بقیه درصفحه ۹۹

چی مد روزه ؟

۳ نکتهٔ مهم
در مد جدید بهار

اگر مد جدید با پدیده جنجالی خود «مینی شورت» بسیاری از خانمها را بوحشت انداخته است ، در عوض دخترهای جوان در پاریس و لندن و سایر شهرهای بزرگ اروپا وامریکا از این پدیده نو بگرمی استقبال کرده‌اند ، زیرا هیکل های کشیده و قلمی متناسب با پذیرش مد جدید است و تیپ اسپرت با تحرك و جنب و جوش دخترهای تین‌ایجر سازش بیشتری دارد . دخترهای امریکائی از سالها پیش از انواع شورت و بخصوص شلوار کوتاه معروف به «پرمودا» که بلندی آن تا کمی بالاتر از زانو میرسید استفاده میکردند و این مد دخترانه اسپرت بتدریج در اروپا نیز مرسوم شده بود.

البته باید توجه داشت که در هر مد جدیدی ، تطبیق آن با هیکل و بخصوص در نظر گرفتن شرایط زمان و مکان مهم است و اگر این نکات رعایت نشود ، نه تنها یك لباس آخرین مد کوچکترین جلوه‌ای نخواهد داشت، بلکه گاهی ممکن است پوشنده‌اش را بصورت یك «دلقك» در آورد و سوژه برای تمسخر بدست اطرافیان بدهد !

بنابراین در استفاده از هر مد جدیدی ــ و از جمله مینی شورت ــ باید به ۳ نکته اساسی توجه داشت که ما در اینجا میکوشیم در مورد هرکدام توضیحات بیشتری بدهیم.

● تناسب لباس با هیکل

این مهمترین اصل شیکپوشی و برازندگی است . هر دختر جوانی باید بدون تعصب و خودخواهی‌اسکلت بدن خود را بشناسد و به نقاط ضعف و امتیاز آن توجه کند . اگر شما کوتاه قد و کمی چاق هستید بهتر است از مد جدید مینی شورت چشم

بقیه درصفحه ۹۹

زیباتر شویم
از کارشناس زیبائی تین

خوشبو و معطر
مثل یك گل بهاری...

عطر وبوی خوش از روزگارقدیم یکی از عوامل جاذبه و مکمل زیبائی جنس لطیف بوده و بهمین جهت نیز در طی قرون تنوع وتکامل‌فراوان پذیرفته است. امروزه انتخاب عطر مناسب نمایشگر سلیقه و شخصیت یك زن یا دختر جوان شمرده میشود.

البته باید در نظرداشت که برای دخترها عطر ملایم‌تر مناسب است ودر مصرف آن ، بخصوص در روز نباید افراط شود . برای اینکه در این‌مورد اطلاعات بیشتری داشته باشید به چند نکته در مورد طرز استفاده از عطر اشاره میکنیم.

● انتخاب عطر مناسب

در درجه اول به این نکته توجه کنید که ترکیبات پوست افراد مختلف ، متفاوت است و بعلت همین اختلاف ترکیب شیمیائی ، ممکن‌است پوست دوستتان رویائی و مست‌کنند. است خریداری نکنید ، مگر اینکه اطمینان کامل داشته باشید که ترکیبات مواد آن عطربرپوست‌شمااثری‌رشایتبخش دارد و مثلا بمحض عرق‌کردن، بوی آن زننده و غیر قابل تحمل نمی‌شود !

برای اطمینان خاطر ازاین موضوع، میتوانید بهنگام خرید ، باچکاندن یك قطره از آن عطر بروی پوست پشت دست ، از عکس‌العمل آن (البته پس از ۳۰ ثانیه)مطلع شوید و برای‌امتحان عطرهای دیگر نیز میتوانید قطره‌ای از آنهارا بروی پشت دست دیگربا مچ خود بچکانید . اما فراموش نکنید که نیروی واقعی شامه، پس از آزمایش سه یا چهار عطر به تحلیل میرود و یابعبارت دیگر تضعیف میشود

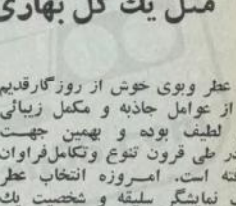

یك عطر برروی پوست یك نفر،بسیار رویائی و همه پسند باشد . اماروی پوست دیگری ، بسیار زننده و حتی غیرقابل تحمل شود . بنابراین هیچگاه یك‌عطر را فقط و فقط بخاطراینکه روی

وازآن پس دیگر نمیتوان بوی‌واقعی عطری را احساس کرد.

واما استفاده از ادوکلن های مردانه برای زنان بهیچوجه‌صلاح‌نیست،

بقیه درصفحه ۹۹

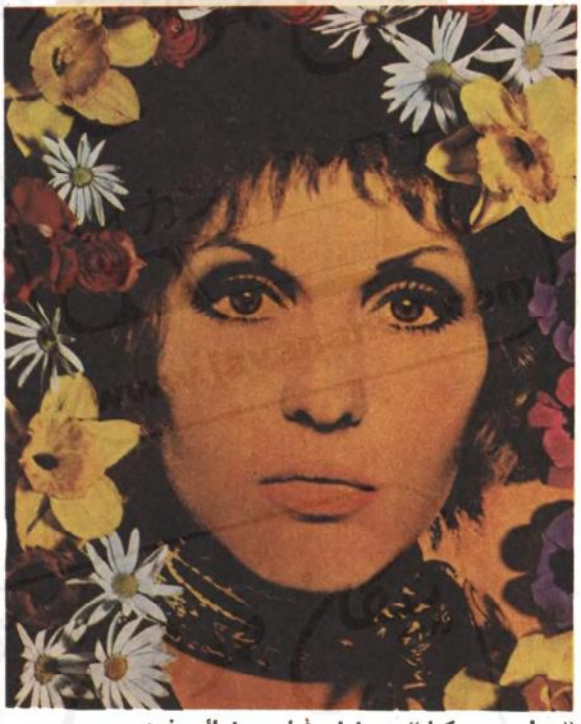

«جولی دریسکول» در اولین‌فیلم سینمائی خود

دختر رنگپریده

«جولی دریسکول »یکی از خوانندگان مشهور انگلیسی است که بخاطر صدای سحر آمیز و همچنین زیبائی خیره کننده‌اش از چهار سال پیش تا کنون محبوبیت خود را حفظ کرده است .

آغازشهرت اوبا ترانه معروفش بنام « نجاتم بده»-Save me- در سال ۱۹۶۷ بود که از پر فروش‌ترین‌صفحات آن سال محسوب‌گردید .

پس از آن «جولی »استیل‌تازه‌ای در آرایش چهره و گیسوی خودابداع کرد که بزودی از طرف هزاران‌دختر جوان در اروپا و آمریکا مورد تقلید قرار گرفت . این استیل‌تازه عبارت

بقیه درصفحه ۹۹

TEEN دختر امروز

از کوچکترها گوش کنیم

* پدر ومادرها انتظار دارند بچه‌هایشان نشاط جوانها و منطق پیرهارا یکجا داشته باشند !

سوسن ــ ۱۹ ساله

* بعضی معلمین از شاگردی خوششان میآید که در موقع درس جواب دادن ساکت نماند واگر درس را بلد نبود قصه بگوید تا معلم با خیال راحت بتواند روزنامه یا مجله‌اش رابخواند ویا چرت بزند !

محمود ــ ۱۵ ساله

* اگر بتوانید به هرکس حرفی را بزنید که او درباره خودش فکر میکند ، یقین داشته باشید که‌دلش را بدست آورده‌اید !

شهناز ــ ۱۹ ساله

* از خود راضی کسی است که‌همه را از خود ناراضی میکند !

پروانه ــ ۱۷ ساله

از آنده موروآ
نویسنده معروففرانسوی

اختلاف سن

در زندگی زناشوئی تا چه حد مؤثر است؟

«فرانسوآز ــ ساگان» نویسنده جوان و دختر نوگرا و پر احساس ، در نخستین رمان خود بنام «سلام برغم» عشق یك دختر جوان وزیبا را به مرد جا افتاده و سردو گرم روزگار چشیده‌ای تصویر میکند وشاید یکی از دلایل درخشش او در ادبیات و هنر نویسندگی همین‌انتخاب موضوع جالب و مناسب عصر و زمان خودش بوده است . من گمان میکنم دختران جوان باین مناسبت در زناشوئی مردی سالمند و با تجربه را به شوهری برمیگزینند که میاندیشند او تکیه‌گاه قابل اعتماد و پشتیبان و راهنمای خوبی برای‌زندگی‌و آینده‌شان میتواند باشد. هر دختر باهوش ونوجوانی‌دلش میخواهد دست در دست مردی بگذارد که از همه حیث شایسته باشدودرمبارزه سخت و پی‌گیر زندگی و حوادث ناملایمش زود از پای درنیاید و خودرا نبازد و همسر محبوبش را در میان آب وآتش و گرفتاری ها و غمها و رنجها تنها رها نکند . یك پسر جوان وبیست ساله هنوز درست زندگی را نمی‌شناسد . در حقیقت خود وی نیز به راهنما ودوست و تکیه‌گاه شایسته اطمینان و با تجربه‌ای نیازمند است.

دونوجوان ناآشنا به‌رموزوپیچیدگیهای زندگی و کم تجربه وروش عشق نیاموخته، چگونه خواهد توانست برای یکدیگر راهنمای تجربه اندوخته‌ای باشند ؟

«اونوره دوبالزاك» نویسنده‌نابغه فرانسه در روزگار جوانی با کمك و راهنمائی زن جا افتاده و پخته‌ای‌چون «مادام ــ برنی» توانست به اوج‌شهرت وافتخار برسد و مردبزرگ‌ورمان‌نویس بیهمتائی از آب درآید . آیا دختر هجده ساله و جوانی از عهده‌چنین کار درخشانی برمیآید ؟

از اینها گذشته ، یك مرد خیلی جوان چون در زندگی به زنان زیباروی و طناز وعشوه‌پرداز برنخورده ویا در مورد عشق و دلدادگی سرش به سنگ نخورده و عبرت نگرفته است وهنوز تشنه‌کام و جست‌وجوگر عشقهای رمانتیك وهیجان‌انگیز است ، وقتی ازدواج کند . مسلما پس از مدتی به دام عشق پرشکوه و تکان‌دهنده‌ای خواهد افتاد و خوبروئی‌دلفریب‌بآسانی کاخ سعادت خانوادگی این شوهر کم‌تجربه و خام را واژگون میکند . اگر جوان با اراده‌ای باشد وبخاطر وفاداری به همسر نگذارد زندگی زناشوئیش از هم بپاشد باز شریك پشیمانی وناکامی درعشق ، سعادت او را از میان می‌برد و آینده‌اش را تلخ وتیره‌وتار میگرداند .

برای‌اکثریت‌جوانان‌مسئله‌اختلاف‌سن جالب‌توجه وقابل بررسی و تامل است. اشتباه نشود ، اگر مردی سالمند از نظر تجربه ودانش و توانائی جسمی و وسعت اندیشه و احساس ، زیاد عالی ودرسطح بالا و درخشان نباشدهیچ‌بدرد زناشوئی با دختری جوان نخواهدخورد وحتی جنون کامل است که دخترشاداب وهوشیاری سرنوشت خویش را بدست مرد پیر و فرسوده و بی استعدادی بدهد بخاطر ثروت یا تجمل وچیزهائی مانندآن.

زندگی یك مرد سالخورده وپژمرده که نیاز فراوان به استراحت وآرامش و آسایش روحی و جسمی دارد با دختر جوان و پرنشاط و بی‌آرام و قرار ، خیلی غم‌انگیز و عاری از شور و هیجان است و بطور یقین سعادت‌آمیز نمیتواند بود. گرچه دراین مورد هم استثناء هست و نوابغی وجود داشته‌اند مثل «ویکتور ــ هوگو» و «ریشارد واگنر» و«گوته»

بقیه درصفحه ۹۹

دختر امروز به دختران امروز پاسخ میدهد

هر سؤالی وهر مشکلی داری، از نازی بپرس

● پاسخها و پیامهای کوتاه

* **پری بیات :** علاقه‌ات به درس خواندن واقعا قابل تحسین است واز نامه قشنگی که نوشتی پیداست که‌حتما موفق خواهی‌شد . اگر رفتن به‌مدرسه برایت مقدور نیست میتوانی در خانه مطالعه کنی . برایت موفقیت آرزو میکنم .

* **ا ــ ف (کاشان) :** باید بدانی که پدر و مادرت ازتو باتجربه‌ترند و دلشان میخواهد که خوشبخت شوی . عشق به تنهائی نمیتواندضامن‌خوشبختی و ازدواج موفق‌باشد . پسری‌که تازه امسال وارد دانشگاه شده لااقل چهار سال باید درس بخواند . آیا دراین مدت او محل درآمدی دارد ؟ اگرنه چطور میتواند مخارج خانواده‌ای را تامین‌کند ؟ از رویا تاواقعیت‌به‌اندازه آسمان تا زمین فاصله است . سعی کن واقع‌بین باشی وبه احساساتبیش ازحدمیدان ندهی .

* **بتول ــ س (قوچان) :** این‌قبیل احساسات پرشور خاص سن تست و نمیشود سرزنشت کرد ، ولی اگر او راست میگوید و واقعا دوستت دارد بجای پیغام عشق باید پیشقدم ازدواج شود وبه خواستگاریت بفرستد.

* **اشرف هاشمی :** بهتراست که‌بیك متخصص غدد مترشحه مراجعه کنی. درضمن با انتخاب لباسهای مناسب میتوانی عیوبت‌را بپوشانی ، مثلا از پوشیدن دامنهای تنگ ولباسهای بی‌آستین خودداری‌کن .

* **معصومه رضائی‌نیا :** بارهادرمجله راجع به موخوره مطالبی نوشته شده است . موهایت را چند سانتیمتر کوتاه کن . برای جلوگیری از خشکی مو باید به دیگران ومحبتشان بیشتراعتماد داشته‌باشی . اگر رفتار خوب ومحبت‌آمیزی در پیش بگیری بیقین همه دوستت خواهند داشت . واما در مورد عشق ، بگذار او پیشقدم‌شود.

* **ص ــ افشار :**

۱ ــ اصولا استفاده از کرمهای تقویت و یاکرمهائی ازاین قبیل برای تو زوداست . همیشه پوستت را تمیز نگه‌دار تا چربی زیاد باعث بروزجوش نشود.

۲ــ بین ۵۵ تا ۵۶ کیلو.

۳ ــ فقط ورزش کافیست.

٤ ــ بعضی از شامپوها خوب‌هستند و برای مو ضرری ندارند.

* **الف ــ ب (تبریز) :** ورزش به بلند شدن قد و کم‌شدن وزنت کمك موثری خواهد کرد . بخصوص شنا خیلی مفید است . از خوردن شیرینی و چربی زیاد خودداری‌کن .

* **ه ــ ر :** آنچه‌راکه مینویسی‌در خانه ، بلند برای خودت بخوان ، بعد همان مطالب را برای خانواده‌ودوست صمیمی‌ات بازگوکن . کم‌کم بر تعداد شنوندگانت اضافه کن یعنی برای دوستان و همکلاسانت صحبت کن و آنوقت خواهی‌دید که براحتی میتوانی درهمه‌جا و همه‌وقت حرف‌بزنی.

* **پ ــ س :** باید به یك پزشك متخصص مراجعه کنی تا ببیند خالهای صورتت از نوعی هست که‌بشود ازبین برد یانه .

* **مهین ــ ع :** آنطورکه از نوشته‌ات برمیآید عشق تو یکطرفه است . بنابراین بهتراست اورافراموش کنی و بهروسیله که برایت مقدور است خودت را سرگرم کنی ، مثلا مطالعه کنی ، نقاشی کنی ویاکارهائی مثل‌این . به‌هرکس وهرچیز فکرکن جز او !

* **جمیله ــ م :** خیلی بدبین‌هستی. چطور ممکن است همه دشمن توباشند؟ میتوانی چهار قاشق روغن زیتون را با مقداری آب نیمگرم کاملا مخلوط کرده یك قاشق آبلیمو به‌آن اضافه کنی وبا پنبه روی موهایت بزنی‌وبعد از چند ساعت موهایت را بایك شامپوی ملایم بشوئی . درضمن برس‌زدن‌مرتب موها یادتنرود .

ایده‌های تازه برای دخترها

* پائین صفحه : کت و شورت و پولور وشلوار میدی
* دربالا : یك مدل جالب بلوز بهاره‌با طرح جدیدی برای آستین ها
* در زیر : نیم‌تنه و شلوار میدی باحاشیه های ریشه‌دار

* دربالا : مدل جدیدی از دامن های چاکدار میدی
* در زیر : آستین های جدید ازدو پارچه‌مختلف تهیه میشود.

۳ حرکت ورزشی برای تناسب کمر

★ ۱ـ روی زمین زانو بزنید و آهسته روی پاشنه پا بنشینید . دستهارا بجلو آورده رانهارا بطور عمودی از زمین بلند کرده متناوبا بطرف چپ و

راست کنارساق پا ها قرار دهید. این حرکت را ده بار تکرا کنید.

★ ۲ـ بطرف شکم بخوابید و بادستها قوزك پارا محکم بگیرید . نفس‌عمیق بکشید . سروشانه‌هارا بلند کرده‌همزمان با آن پاها را بالا بکشید بنحـوی‌که در پشت شما یك‌حالت قوسی بوجود

آید . تا آنجائی‌که امکان دارد در این حالت‌باقی بمانید و نفس را بطورعمیق داخل و خارج کنید.

★ ۳ـ جلو یك دیوار زانو بزنید بطوریکه نوك‌انگشتان پا بطرف دیوار باشد. دستهارا بطور افقی از یکدیگر بازکنید و بعد بطرف جلو بدن‌بیاورید و بایك‌حرکت تند کف دست رابه‌دیوار

برسانید . حالا پاهارا بطور افقی از زمین بلند کنید و در حالی کـه رانها بطور عمودی قراردارند نفس عمیق بکشید و در آن حال سینه هارا بطرف بیرون و شکم را بطرف داخل فشار دهید . دراین حال شش ثانیه باقی بمانید.

سیمای ناموران
از : پدیدار

دافنه دوموریه

نویسنده « ربکا » در آفرینش شاهکار معروفش از زندگی خود الهام‌گرفت

DAPHNE DU MAURIER

«دافنه‌دوموریه » دختر بیست و پنج ساله‌ای بود وقتی نخستین کتاب خود را بنام «زنجیر عشق» بچاپ رساند .او دراین کتاب تقدیری‌مناظر طبیعی‌و زیبائی‌وحشی‌خلیج«کورنوای» را باسادگی و هنرمندی تصویر کرد که یکی از خوانندگانش آرزومند تماشای آن خلیج کوچك گردید . وقتی سرگرم‌گردش در آن محل رویا آفرین بود ناگهان دخترجوان و دلربائی را دید که روی شن های ساحلی دراز کشیده است .مرد مسافر و خواننده خوش ذوق افسر جوان و براحساسی بودبنام «فردریك برونینگ» . پس‌از آن دیدار و برخورد رمانتیك سرگرد «برونینگ» کهاز افسران گاردمحافظ قصر سلطنتی «دوك ادینبورك » بود گرفتار عشق نویسنده رمان سحر آمیز «زنجیر عشق» شد ودیری نپائید که بااوازدواج کرد .

«لیدی‌برونینگ»بسال ۱۹۳۷یعنی درسی سالگی شاهکاری بنام «ربکا»به جهان‌ادبیات‌ارمغان دادکه‌نویسنده‌اش رابه اوج شهرت وافتخار رساند و در ردیف بزرگترین رمان نویسان عصر خویش‌در آورد. خانم «دافنه دوموریه» داستان هیجان انگیز و پراز ابهام واحساس وحادثه «ربکا»را باالهام‌از خاطرات زمان کودکی‌و جوانی و حتی زندگی زناشوئی خود نوشت .او در روزگار کودکی با خانواده‌اش به‌ییلاق رفت و درباغ بزرگ و خوش آب و هوائی اقامت گزید .مردم آن مکان افسانه های حیرت انگیزی در باره صاحبان قبلی باغ اسرار آمیز ومتروك میگفتند . آنان‌تعریف میکردند که زن و شوهری دران باغ میزیسته‌اندو چون همسر صاحب قصر در زندگی زناشوئی سعادتمند نبود و بطورناگهانی و مرموزی درگذشت شوهرش دیگر در آن‌باغ زندگی نکرد و روح آن‌زن‌شبها درباغ و زیر درختهای انبوه آن سرگردان میگشت .

«دافنه دوموریه » پس‌از چندسال موفق شد آن قصر اسرار آمیز رابخرد وباشوهرش در آن بسر برد . نویسنده انگلیسی و زبردست ، باغ راکه «منابیلی » نامداشت و آشیان عشق برباد رفته و پناهگاه روح سرگردانی بود ،ساختمان کرده هرروز صبح و بعداز ظهر در کلبه چوبی که درمحل باصفائی از باغ ساخته بود می‌نشست‌و باماشین تحریر داستان مینوشت.داستان «ربکا » بهمه‌زبان‌های زنده دنیاترجمه و چندین بار چاپ گردید و پول هنگفتی برای خانم «دافنه دوموریه» فراهم آورد . از روی‌این کتاب فیلم جالبی باهنرنمائی «لورنس اولیویه»و «جون فونتن »برداشتند که در سراسر جهان میلیونها نفر تماشاگر پیدا کردند .

***

«دافنه دوموریه » در ۱۳مه سال ۱۹۰۷ در لندن زاده شد .اودومین دختر «سرجرالد دوموریه » هنرپیشه وتهیه کننده نمایشنامه های تئاتر بود. «دافنه» تحصیلات‌مقدماتی خویش رادرانگلستان به پایان رساند وبرای تکمیل آن‌به پاریس رفت و دربارس بسبب علاقه زیاد به نویسندگی شروع به نوشتن داستان های کوتاه کرد.در سال ۱۹۱۳ نخستین نوول اوبنام«روح مهربان » بچاپ رسید و بعد دونوول دیگر نوشت و منتشر کرد .بانوشتن بیوگرافی پدرش بنام «جرالد »شهرت واعتباری بدست آورد و وقتی«میکده جامائیك »را چاپ نمود خوانندگانش بیشتر شدند .سرانجام اثر درخشان و سحرآمیز خود رابنام «ربکا » نوشت و برقله افتخار و ثروت تکیه زد . آثار«دافنه دوموریه »متنوع‌ودراماتیك و هیجان انگیز است . داستان های تاریخی معروفش عبارتند از « ژنرال بادشاه »و «ماری آن »واز رمان‌های عشقی واسرار آمیز وی «ربکا » و «دختر عمویم راشل »رانام میتوان‌برد. خانم دافنه دوموریه نوولهای زیبا و جالبی هم نوشته است که معروفترین آنها «درخت سیب »و«پرندگان »است واز روی نوول پرندگانش «آلفرد هیچکاك» آفرینشگر فیلمهای پلیسی‌و جنائی فیلمی تهیه کرده است که‌هنوز در بعضی ازکشورهای جهان به نمایش آن‌ادامه میدهند .

آثار دیگراین خانم نویسنده عبارتند از : بدون دلیل ــ ناشناس بازمرابیوس ــ سپربلا ــ من هرگز دوباره جوان نخواهم شد ــ حادثه‌از دریا آغاز شد ــو خانه‌ای درساحل ■

ترانه‌های روز

از این هفته گهگاه اشعار ترانه‌های جدید ومد روز را که صفحات آنها شهرت وموفقیت بین‌المللی یافته‌اند بهزبان اصلی و با ترجمه فارسی بنظر خوانندگان عزیز میرسانیم . ترانه این هفته که یکی از پرفروش‌ترین صفحات ماههای اخیراست توسط «پل ــ مك‌کارتنی» بیتل معروف تهیه شده وآهنگ و اشعار آن نیز از خود اوست .

تدی بوی

این داستان پسری است بنام «تد»
اگر مادرش میگفت
توخوب باش ،
خوب میشد .
مادرش برای او داستانهائی گفت
از پدرسربازش ،
اما باعث تاثرش شد ، او گریه کرد .
اوه ،
«تدی» عادت داشت به مادرش بگوید که وضع بهتر خواهد شد.
او گفت : مادر ، نگران نباش ،
اکنون پسرت اینجاست واز تو مراقبت میکند،
پسر شورت را نگران نکن
تو تنها زنی هستی که
تاکنون توانسته‌است بمن کمك کند.
بعد ... روزی رسید که مادرش برای خود مردی یافت.
«تدی» روی برگرداند و گریخت ،
به سرزمینی دور.
خوب ! او نمیتوانست مادرش را عاشق ببیند،
با مردی دیگر ، او نمیدانست چه‌پیش خواهد آمد.
اوه نه ...
او مکانی یافت که میتوانست در آنجا مستقر شود
اما گاهگاهی با خود میگفت :
مادر ، نگران نباش ،
اکنون پسرت اینجاست وازتو مراقبت میکند !

McCARTNEY

TEDDY BOY

Paroles et musique de Paul McCartney.
Interprétée par Paul McCartney.

This is the story of a boy name [Ted
If his mother said
Ted be good
He would
She told him tales about his [soldier dad
But it made her sad then she'd cry
Oh my
Ted used to tell her he'd be twice [as good
And he knew could' cos in his [head
He said
Momma don't worry now
Teddy boy's here taking good care [of you
Momma don't worry your
Teddy boy's he only woman who [could ever help me
Baby won't you help me to [understand
Then came the day she found her [self a man
Teddy turned and ran
far away
O K
He could n't stand to see his [mother in love
with another man he did n't know
oh no
He found a place where he could [settle down
but from time to time in his head
He said
Momma don'nt worry now
Teddy boy's her taking good care [you
Momma dont't worry your
Teddy boy's her only woman who [could ever help me
Baby won't you help me to [understand
Teddy don't worry now
Mummy is her taking good care of [you

فتنه چکمه پوش

خلاصه شماره پیش :

(فتنه) دختر زیبای نوزده‌ساله (حاجی مباشر) بعلت یك عصیان شدید روحی لازمه سن و محیط نامساعد بقصد فرار ازخانه خارج میشود . سوار یك تاکسی میشود که به گاراژ برود واز آنجا رهسپار آبادان یا اصفهان بشود . راننده تاکسی که جوان خوش صورت سبزه‌روئی است بنام (نادر) درمی‌یابد که او قصد فرار از خانه را دارد . تحت تاثیر احساس نوعدوستی و غیرت و جوانمردی مشکلات این نوع فرارها را برای او میشمارد و در نتیجه (فتنه) از فرار منصرف میگردد و بخانه (نادر) میرود . (نادر) بخانه (حاجی مباشر) میرود ولی حاجی‌بجای قدردانی‌اورا همراه ثریاخانم‌وآقاحسین ومژگان به کلانتری میبرد و بدزدیدن دخترش متهم میکند . افسر پلیس نادر را موقتا بازداشت میکند و (فتنه) را به پزشکی قانونی میفرستد . گواهی میرسد که (فتنه) کاملاسالم‌است. فردا همه به بازپرسی دادسرا میروند ولی بازپرس نادر را بیگناه تشخیص میدهد ومرخص میکند اما همین برخورد محبت وعلاقه‌ای بین آنهاایجاد مینماید. دوروز بعد فتنه سوار یك تاکسی میشود و نزد نادر میرود . وقتی بطرف خانه برمیگردند (نادر) مرد موقر میان‌سالی را سوار میکند که آن مرد به سخنان فتنه ونادر گوش میدهد و میفهمد که نادر میخواهد یك جفت چکمه زرد برای فتنه بخرد و نزد آغاعلامرضا میوه‌فروش بفرستد . فردای همان‌روز خانمی با یك اتومبیل شورلت ارغوانی رنگ آخرین سیستم همراه اسمعیل راننده اونیفورمه به آغاعلامرضا مراجعه میکند یك جفت چکمه زرد و سیصد تومان پول و یك نامه برای فتنه میگذارد دراین نامه جعلی همان مرد موقر بنام نادر برای فتنه پول فرستاده واز او دعوت کرد که ساعت شش بعد ازظهر با همان سواری که انتظارش را میکشد بخانه او برود . فتنه چکمه و پول را از آغاعلامرضا میگیرد . اینك بقیه داستان را مطالعه کنید ...

فتنه در راه میدوید . نمیدانست چه باید بکند . حالت کسی را داشت که خواب می‌بیند در آسمان پرواز میکند . جست‌وخیز میکرد و بسته را زیر بغل گرفته بود . وقتی پشت در خانه رسید ایستاد و بفکر فرو رفت .

ــ حالا چه‌کنم. ساعت شش بابام هم اجازه‌نمیده برم بیرون . مکافاته . حتماًاگه ساعت شش‌برم ، ساعت‌هشت‌شب برمیگردم. یا دیرتر . چه بهانه‌ای بیارم ؟ چه دروغی بگم . چه جور بابامو راضی کنم اجازه بده.

با احتیاط وارد خانه شد و در را پشت سرش بست . میدانست که در آن ساعت روز پدرش در خانه نیست ولی بزودی میآید . بزودی لازم بود دروغ بگوید و بزودی مجبور میشد برای خرید از خانه بیرون برود و باز بزودی ناگزیر بود خودرا برای عزیمت بخانه دوست نادر مهیا و آماده سازد .

همه اینکارها را چطور میتوانست‌طی یکروز انجام دهد . آنهم تنها . بدون‌کمك ومساعدت(مژگان). حیاط‌خانه‌آنهابزرگ‌بود وسوراخ سنبه زیاد داشت . (فتنه) بدرون حیاط جست و خودرا پشت ردیف شمشادها مخفی کرد و باندیشیدن پرداخت. قبل‌از هرکار خوب بود که چکمه و پول را جائی پنهان کند تا سر فرصت بطرح نقشه بپردازد.

برای یافتن محل مناسبی باطراف نگریست و چشمش به بشکه قیری بزرگی افتاد که گوشه باغچه گذاشته بودند و برگهای خشك را درون آن میریختند . حاجی مباشربرگهای خشك درختان را جمع میکرد و بعد زیر خاك پنهان میساخت وپس از مدتی که‌برگهامی‌پوسیدبعنوان‌کود برگی به قیمت خوب میفروخت . (فتنه) سربشکه رفت . مقدار زیادی برگ خشك درآن جای داده و فشرده بودند . (فتنه) چکمه‌را آنجا پنهان ساخت و روی آنرا پوشانید . ولی هرچه بخود فشار آورد دلش راضی نشد سیصدتومان را نیز در چکمه ویا کنار آن بگذارد . میترسید در اثر حادثه‌ای آن پول گم شود . پولی که فکر میکرد نادر نامزد عزیزش برای او فرستاده . پاکت را در سینه‌بند خود فرو برد ولای دوسینه‌اش بزحمت جای داد و بطرف اتاقها رفت .

مادرش ازآشپزخانه بیرون میآمد که با(فتنه) روبرو شد و تا چشمش باو افتاد، ایستاد و نگاهی کرد و گفت :

ــ چرا رنگت پریده فتنه ؟ چی شده ؟

او تانه‌هارا بالا انداخت و گفت :

ــ هیچی ؟ چیزی نشده . مگه رنگم پریده ؟

ــ نه . اما یه‌جوری هستی . مثل اینه که دستپاچه‌ای . از چیزی میترسی . با کسی دعوات شده ؟ توی‌کوچه‌که بودی کسی مزاحمت شد و حرفی بهت زد ؟

ــ نه مادر. نه. چرا اینقدر بیخودی سؤال میکنی ؟ مگه آدم باید همیشه یه‌حال داشته باشه.

این را گفت و بدرون اتاق رفت و جلو آئینه بتماشای خودش پرداخت. بله. مادرش حق داشت. رنگش پریده و بینی‌اش تیز کشیده بود اما زیباتر از همیشه بنظر میرسید. با دست پاکتی را که وسط سینه‌اش مخفی‌کرده بود لمس کرد وفشرد . پاکت آنجا بود . جای امنی داشت. ای خدای بزرگ . سیصد تومان پول . سه‌تا اسکناس نوی تانخورده . بااین‌پولها چه‌کارها که میتواند بکند . چه چیزها که میتواند بخرد اما بهتر است با مژگان بفروشگاه برود . او خودش نه فروشگاهها را بخوبی میشناسد و نه سلیقه درست و حسابی دارد . برعکس مژگان . شیك‌پوش و متجدد است . اهل مد است ومیداند دختران جوان چه نوع لباسهائی‌باید بپوشند که به اندامشان برازنده باشد. هنوزداشت فکر میکرد ودوروبر خودش می‌پلکید که ناگاه صدای سرفه پدرش را در حیاط خانه شنید . بی‌اختیار دلش فرو ریخت ویکبار دیگر رنگش پرید . حاجی تندتند راه میرفت و ظاهرا عجله داشت . همین که بایوان رسید و از پله‌ها بالا آمد بصدای بلند گفت :

ــ آهای. فتنه . بیا ببینم .

(فتنه) از همانجا پاسخ داد :

ــ بله. بفرمائین.

ــ بیا اینجا کارت دارم.

صدای حاجی میلرزید و همین نشان میداد که هیجان و ناراحتی دارد . (فتنه) برای چند لحظه دچار تردید ووحشت‌شد اما زود براعصاب خود تسلط یافت و با قدمهای آرام و شمرده بطرف ایوان رفت ودر چهارچوب در ایستاد و پرسید :

ــ چیه ؟ چه خبرتونه باز؟

(حاجی) بدیدن او پیش دوید و هراس‌زده و با لکنت زبان گفت :

ــ کوش. اون کوش ؟ بده ببینم.

ــ چی کوش ؟ راجع به چی حرف میزنین ؟

ــ راجع باون پاکت پول . اون دوسه هزارتومن‌که پیدا کردی ؟

ــ کدوم دوسه هزارتومن ؟ من ودو سه هزار تومن ؟ کی بشما چنین‌حرفی‌روزد.

حاجی مانند اینکه دزدی را دستگیر کرده باشد مچ دست (فتنه) را گرفت ودر حالتی که براستی میلرزید ودچارتشنج ورعشه شده و حرص و آز همه وجودش را مسخر کرده بود گفت :

ــ آغاعلامرضا گفت . الانه بمن گفت که (فتنه) خانم یه پاکت پراز اسکناس پیدا کرد ، اولا بگو ببینم به کسی نگفتی که ؟ کسی نمیدونه که ؟ کسی ندید که ؟

ــ نه‌خیر هیشکی ندید .

ــ ثانیا بده بمن . معطل نکن . اون پول مال منه . من گم کرده بودم .

(فتنه) از شدت ناراحتی و عصبانیت بخنده افتاد و قهقهه‌ای زد و چون از چندی قبل تصمیم بمبارزه گرفته بود و میخواست رودرروی پدرش بایستد با یك حرکت تند و سریع دستش را از دست او بیرون کشید و پاسخ داد :

ــ کدوم پول بابا. خوشتون میاد یه حرفی بزنین . خوشمزه است . هنوز طرف نمیدونه پول چقدره میگه مال منه . میگه من گم کردم . بعد میپرسه به کسی نگفتی که ؟ کسی ندید که ؟ جالبه . راستی اگه یکی شاهد این صحنه باشه از خنده‌روده برمیشه.

(حاجی) بشنیدن این جملات چنگ انداخت و موی (فتنه) را گرفت و در وضعی‌که میکشید و دندانها را بهم میفشرد گفت :

قسمت هفدهم

داستان دنباله دار

«نوشته پرند»

ــ بده بمن. پاکتو بده بمن . گفتم که‌اون سه‌چهارهزارتومن مال منه. شایدم بیشتر باشه . من که نشمردم . نمیدونم . من هیچوقت حساب پول جیبمو ندارم . صبح که از اونجا رد میشدم از جیبم افتاده.

(فتنه) از شدت درد جیغ کشید وبا هردو دست ، دست نیرومند پدرش‌را گرفت وکوشید چنگ اورا باز کند و موی سرش را نجات بدهد اما موفق نشد . او سخت موی سر فتنه را گرفته بود و میکشید ومرتبا راجع به مالکیت خودش حرف میزد و هربار رقم را تغییر میداد و کم‌و زیاد میکرد .

بصدای جیغ(فتنه) بیچاره اخترخانم از اتاق بیرون دوید . یك رشته نخ مشکی میان لبهایش بود و یك سوزن و انگشتانه. سرگرم خیاطی ووصله دوزی بود که جیغ دخترش را شنید و حدس زد که باز جنجالی ایجاد شده است . (فتنه) اتك میریخت ومادرش را بکمك میخواست. اخترخانم دوید وخودرا به‌حاجی رسانید و ملتمسانه دست اورا گرفت و گفت :

ــ ولش کن بیرحم . ولش کن ببینم چی شده ؟ چرا بچه بیگناهو میزنی .

ــ بگو پولوبده بمن . دو سه هزار تومن پول منو ورداشته . بگو بده .

ــ دوسه هزار تومن ؟ اون یه‌دونه قرونی‌تورووورنمیداره.مرد، چرادروغ‌میگی بعلاوه تو پول توی خونه نیگر نمیداری. دهشاهی پول تو حساب و کتاب داره.

حاجی مباشر بی‌اعتنا بسخنان همسرش دست خودرا تاب میداد و گیسوی دختر

بقیه درصفحه ۷۲

رازهای سلامت و طول عمر

از : دکتر طهمورث فروزین

ماست و حافظه

اگر فرزندتان حافظه ضعیفی دارد هرروز مقداری ماست باو بدهید ،زیرا ماست دارای موادی هست که‌بسرعت باعث افزایش نیروی حافظه میشود. میدانید که حافظه دارای مراحل مختلف است . انسان مطلبی را می‌خواند . این مطلب از راه گوش به مغز میرسد و در آنجا در مرکز مخصوصی ضبط میشود و بعدازمدتی این مطلب در اعماق مغز قرار میگیرد و بالاخره در موقعی که انسان به‌این مطلب نیاز داشته باشد ، محفوظات مزبور وارد قسمت فعال مغز میشودو انسان آنرا روشن و نمایان حس‌میکند وبالاخره آنرا کاملا بیاد می‌آورد و مطالب مزبور را که مثلا ماهها پیش خوانده‌است مجددا بیان میکند.

بنابراین ملاحظه کردید که برای یاد گرفتن و بخاطر سپردن یك مطلب واستفاده از آن ، باید هر مطلب‌از مراحل گوناگونی در مغز بگذرد واگر هریك ازاین مراحل دچار نکث وکندی شود حافظه انسان دچار اختلال‌یاضعف میگردد.

ماست و پنیر از غذا هائی است که به علت داشتن مقادیر زیادی کلسیم و فسفروامﻻح‌دیگرمیتواندبه‌تمام مراحل ذکر شده کمك‌کرده وسرعت عمل آنهارا افزایش دهد.

ماست دارای کلسیم فراوان است و کمتر ماده غذائی حیوانی مثل‌ماست و پنیردارای‌کلسیم هستندوهمانطوریکه گفته شد فسفر نیز در ماست و پنیر به وفوریافت میشود و وجود امﻻح کلسیم و فسفر در جوار ویتامین های گروه (ب) و ماده دیگری بنام اسید گلوتانیك به افزایش سریع نیروی حافظه کمك فراوان میکند . بهمین جهت صلاح تمام مادران است که این مطلب را بخاطر بسپارند که هروقت فصل امتحانات فرزندانشان نزدیك‌میشود غذاهای خانه را طوری ترتیب دهند که به رشد نیروی حافظ و سرعت کار آن کمك کند . البته بسیاری از میوه‌های تازه و سبزیهای خام و زرده تخم مرغ و مغز گوسفند نیز دارای مقادیر زیادی کلسیم و فسفر وسایر مواد برای تقویت حافظه هستند.

داروهای زیادی وجود دارد که میتوانند روی افزایش نیروی‌حافظه اثرفوق‌العاده زیادی داشته باشند و میتوان بامراجعه به پزشك یکی ازاین داروها را برای تقویت حافظه‌انتخاب کرد ، بخصوص اگر شما در کارهای روزانه خود به یك حافظه نیرومندنیاز فراوان داشته باشید.

باتمام این تفاصیل اگر هرروز با غذای خود مقداری در حدود صدگرم ماست بخورید ، یا آنکه پنیرتازه و یا زرده تخم‌مرغ خام جزو برنامه غذائی شماباشد،کمتر به‌استفاده ازداروی تقویت کننده حافظه نیاز خواهیدداشت.

مواظب خدمتکار خانه‌تان باشید

«پیرومانی» اسم یك بیماری است که میتواند خطراتی برای خانه و زندگی شما به وسیله ابتلای خدمتکار خانه به‌بار آورد .

خدمتکاری از مسافرت‌صاحبخانه به خارج استفاده میکنند . روزی تعدادی از بچه‌های کوچك خیابان را درخانه جمع میکند و مقداری نفت از آشپزخانه اورده و اثاثه آشپزخانه‌را نفتی میکند و بعد برای آنکه خودش و بچه‌ها خوشحال و خرم شوند،کبریت را روشن کرده و آشپزخانه را آتش میزند و بعد خودش و بچه‌ها شروع به تماشای سوختن آشپزخانه میکنند . خوشبختانه در اواسط کار همسایه‌ها باخبر شده و آتش را خاموش میکنند. صاحب‌خانه از خدمتکارشکایت میکند و مدتی آن زن نگون‌بخت را به‌این‌جا و آنجا میکشد ، بدون‌آنکه آن زن سوءنیتی داشته باشد و خواسته باشد زندگانی ارباب خود را به‌نیستی بکشد .

لابد میپرسید چطور خدمتکاری که با این عمل بچگانه آشپزخانه‌ای‌را برای تفریح خود و بچه‌های محل به آتش کشیده است بیچاره است‌وگناهی ندارد و چگونه شما از عمل او دفاع میکنید .

بله . اصولا تعداد کمی‌ازمردم به مرضی بنام «پیرومانی» دچارندکه آتش‌زدن را دوست دارند و وقتی‌خانه و اتاق و محلی را آتش میزنند از ان‌کار لذت فراوان میبرند .

پیرومانی مرضی نیست که عده زیادی به آن مبتلا باشند ، اما بهرحال جمعی بدان دچار هستند . شاید باور نکنید که بعضی از افراد سرشناس و برجسته تاریخ نیز به این بیماری دچار بوده‌اند .

اسکندر مقدونی که پرس‌پولیس را به‌آتش کشید قبلا در بعضی از شهرهای دیگر نیز دست به آتش‌سوزی زده بود و با مطالعه دقیق تاریخ‌معلوم میشودکه این‌مرددچارمرض«پیرومانی» بوده است . چنگیز ، سردار خونخوار مغول نیز دچار نوعی پیرومانی بود. دربسیاری از مواقع و تحت شرائط مخصوصی این بیماری زیاد میشود . مثلا درایام جنگ آنهائیکه فقط به

بقیه درصفحه ۶۸

گزش حشرات

دربهار ، حشرات به فعالیت زیادتری میپردازند ، بطوری که در هرگوشه و کنار وبه تعداد زیاداین حشرات بچشم میخورند .یکی‌ازحشرات بسیار فراوان دراین فصل زنبور است که‌انواع واقسام مختلف دارد . مثل زنبورسرخ ، زنبور زرد و زنبورعسل، برای آنکه شماراجع به نوع گزش این حشره پی ببرید لازم است بگوییم که در آخرین بند شکم زنبور محفظه کوچکی وجود دارد که روی آن مقداری زهرهست . اثر این زهرها معمولا روی اعصاب بوده و باعث تحریك شدید آنهامیشود .این زهر گاهی باعث تشنج شدید ،تورم زیاد، سوزش وخارش میشود .متاسفانه بعضی از زنبورها بهنگام گزیدن ، مقداری میکروب نیز واردبدن میکنند وبهمین جهت علاوه بر علائم مسمومیت ناشی‌از وارد شدن زهربه بدن ، علائم عفونت نیز پیداميشود .

بایداضافه‌کنیم که علاوه برزنبور بعضی از مورچه ها نیزعادت بگزیدن دارند وآب دهان آنها مادهای است‌که پس از وارد شدن در پوست باعث التهاب و سرخی شدید پوست میشود . البته تمام مورچه ها سمی نیستند. اما دربعضی از کشورهامثل برزیل وافریقا مورچه هائی یافت میشوند که گزش آنها خطرش کمتراز گزش عقرب نیست. بهرحال باید فراموش نکنید که‌گزش مورچه ، مخصوصادربچه‌ها، ممکن‌است خطرناك واقع‌شود .

همانطوری که گفتم بهار فصل حشرات استوآنهابخصوص‌مدت خواب زمستانی خود را پشت سرنهاده و برای تولید مثل وزاد وولد از لانه های خود خارج میشوند و فعالیت وکوشش خود را آغاز میکنند . یعنی دربهار وتابستان حشرات خیلی زیادتراز فصل پائیز و زمستان درهمه جا دیده میشود .

البته در بعضی از نقاط ، حشرات مخصوص بیشتر از جاهای دیگر یافت میشود .مثلا در نقاط گرمسیری مناطق کویری ، حشرات خیلی فراوان‌تر وجود دارند .

یکی از نکات بسیاراساسی‌که لازم است آن را بنظر شما برسانم مسئله شست‌وشوی لباسها و پهن کردن آنها

بقیه درصفحه ۶۸

غذاهای صفرابر یعنی‌چه؟

میدانید که یکی از وظائف مهم کبد ، تهیه و ساخت صفراست . صفرا دارای خواص بسیار زیاد است و ما راجع به آن مطالب مفصلی برشته تحریر درآورده‌ایم . خون وقتی وارد کبد شد در آنجا تغییر شکل میپابد و مقداری از آن در کبد باعث ساخته‌شدن صفرا میشود ، یعنی اگر کبد دارای گردش خون منظم و سالمی نباشد نمیتواند صحیح ودرست صفرا بسازد وآنرا وارد روده کند .

کبد در شبانه‌روز در حدود دو کیلوگرم صفرا میسازد . این صفرا وارد کیسه میشود و از آنجا بوسیله مجرای مخصوص به روده میریزد . اگر کبد در ساخت صفرا دچار کندی‌شود هضم غذا های چرب دچار اختلال شده واحیانا انسان دچار یرقان میشود و اگر کبد به مقدار کافی صفرا بسازد ووارد کیسه صفرا کند ، ولی صفرا دراین کیسه حبس شود و نتواند وارد روده شود ، بازهم حالت یرقان و اختلالات هاضمه ظاهر میگردد . یعنی هم باید کبد بخوبی و به اندازه کافی صفرا ترشح کند و هم کیسه صفرا باید صفراهای ساخته شده را به آسانی در روده بریزد و چنانچه صفرا در کیسه صفرا انباشته شده و راه خروج نداشته باشد صفرای حبس شده به‌درون مجاری صفراوی پس زده و مانع ترشح صفرای جدید میشود و کبد از کار ساخت صفرا باز میماند .

وقتی این مطلب را بخوبی‌دانستید باید بدانید که بعضی غذاها و داروها ومیوه‌ها دارای این خاصیت هستند که باعث‌ترشح مقدار زیادی صفرا بوسیله سلولهای کبدی میشود . به چنین‌مواد وغذاهائی صفرازا یا «کارتیك» نام داده‌اند . یعنی خوردن آنها باعث میشود که سلولهای کبدی تقویت شده واگر در کار آنها تنبلی حاصل شده باشد برطرف گردد و تهیه و ساخت صفرا مجددا به حالت اول بازگردد.

بعضی از غذاها و داروها دارای خاصیت دیگری هستند ، یعنی کارشان اینست که کیسه صفرا را منقبض‌کرده وباعث میشوند که تمام صفراهائی که در کبد جمع‌آوری شده است در اثر حرکات انقباضی شدید بداخل روده بریزد . به این غذاها و داروها به اصطلاح مواد صفرابر نام‌داده‌اند که دارای انواع و اقسام مختلف هستند

بقیه درصفحه ۶۸

از زندگی بیشتر لذت ببرید!

هنر لاغر شدن

شما که میخواهید لاغر شوید، با این رژیم جدید و آسان وزن خود را کم کنید

قبل از هر صحبت دیگر باید متذکر شوم که من خودم به‌پیروی ازاین رژیم غذائی در عرض دو دوره هشت هفته‌ای چهل و دو کیلووزن خودم را کم کردم ، یعنی از ۱۰۸ کیلو به ٦٦ کیلو رسیدیم . این رژیم که بابتکار شخص خودم بوجود آمده است و پس‌ازآزمایشهای مختلف توسط پزشکان متخصص مورد تایید قرارگرفته، خیلی ساده و عملی است و بنظر من هیچگونه عذاب و ناراحتی برای کسانیکه مایلند از دستورات آن پیروی کنند ندارد.

اصولا هر نوع رژیم غذائی، احتیاج به اراده زیاد، دقت لازم و انرژی کافی دارد. کسیکه میخواهد لاغر شود باید این خواست را واقعا نشان دهد و درنیمه‌راه پشیمان نشود. خود من بیش از هرکس دیگر میدانم که گذشت کردن از خوردن غذاهای خوشمزه، شیرینی، نان و برنج چقدر سخت است، ولی این شکنجه همیشگی نیست و در ضمن سختی مدت رژیم باین میارزد که شما بعد از مدتی وزن ایده‌آل خود را بدست آورید. سعی کنید سر میزی که دیگران غذا میخورند ننشینید، در مدت رژیم به مهمانی و جشن نروید و خیلی جدی از دستورات لازم پیروی کنید.

نکته دوم اینکه سعی کنید با هیچکس از رژیم غذائی خود صحبت نکنید و اصراری نداشته باشید که دیگران بخصوصیات زندگی شما وارد شوند تا با حرفهای خود باعث ناراحتی شما گردند یا وسوسه‌ای در دلتان بیفکنند.

نکته دیگر اینکه قبل از شروع رژیم خود، حتما یك ترازوی خانگی خریداری کنید تا هر صبح ناشتا خود را وزن کنید و مراقب وضع خود باشید. داشتن ترازو این حسن را هم دارد که شما را تشویق میکند، بطوریکه با مشاهده کم‌شدن وزنتان، امیدوار میشوید و به رژیم خود ادامه میدهید.

کسانیکه میخواهند از رژیم من پیروی کنند باید توجه داشته باشند که هر دو رژیم هشت هفته طول میکشد، و کسانیکه خیلی چاق هستند و هشت هفته رژیم برایشان کافی نیست، باید بعداز هشت هفته اول یك دوره سه ماهه استراحت را دنبال کنند و دوباره رژیم را آغاز کنند. ادامه رژیم بیش از هشت هفته برای سلامت روحی وجسمی شما خوب نیست و ممکن است کمی عصبانی و ناراحت بشوید. بهمین جهت بهتراست استراحت کنید و مجددا رژیم بگیرید.

نکته مهم دیگر ثابت نگاه‌داشتن وزن بعد از اتمام رژیم است. در این مورد هم ترازو بشما کمك میکند تا از کمترین اضافه وزن خود مطلع شوید و همان روز با یك رژیم سبك یعنی کم‌کردن نان و مواد نشاسته‌ای و کم خوردن غذا، دوباره به وزن اصلی خود باز گردید.

توجه داشته باشید که در هفته اول رژیم احساس گرسنگی خواهید کرد و غذاهائی که میخورید برایتان کافی نخواهد بود، اما بهتر است طاقت بیاورید تا معده‌تان به کم‌خوردن عادت کند. همراه با این رژیم ورزش کردن را فراموش نکنید که کمك بزرگی به تسریع کارتان میکند و خیلی راحت‌تر وزنتان را پائین میآورد. البته در روزهای آخر رژیم که بدن کمی خسته‌است باید ورزشهای سبك‌تر انجام دهید تا باعث خستگی بیشتر شما نشود، ولی اگر زیاد هم حال ورزش کردن ندارید توجه داشته باشید که بیش از حد معمول نباید استراحت کنید و بخوابید. هشت ساعت خواب در شبانه روز کافیست و بهتر است در مدت روز مخصوصا بعد از صرف غذا خواب نروید. بجای اینکار بیك‌گردش‌کوتاه ویا پیاده‌روی آرام بپردازید.

در طول مدت رژیم، دقت داشته باشید که از نوشیدن آب همراه غذا خودداری کنید و یکساعت قبل ازغذا و دوساعت بعد ازغذا هم آب نخورید. درضمن ادویه و نمك و فلفل را از برنامه خود حذف کنید، چون باعث تشنگی میشوند.

در رژیم من، وزن و مقدار مشخصی برای غذاها تعیین نشده است تا هرکس با توجه به موقعیت خود و احساس گرسنگی که دارد کم‌وبیش در آن تغییراتی بدهد. البته این بآن معنی نیست که هر قدر خواستید بخورید، توجه داشته باشیدکه از یك حد معین جلوتر نروید.

بقیه درصفحه ۷۲

آیا کمرو و خجالتی هستید؟
نشانه های کمروئی چیست؟

آیا شما جزو آن دسته از افرادی هستیدکه ازکمروئی رنج میبرند ؟ آیا از دوران بلوغ تاکنون مشغول‌جنگیدن بااین مشکل بزرگ هستید ؟ آیا بمحض آنکه خود را در میان جمعی می‌بینید دست و پایتان را گم میکنید و تا کسی با شما حرف زد سرخ می‌شوید . آیا برای شرکت در مجالس‌و محافل مختلف آمادگی ندارید و مثل اینکه خود را بهمه بدهکار میدانید، از برخوردکردن با افراد غریبه وحشت دارید؟

دراین صورت شما هم مثل عده زیادی از مردم گرفتار بیماری‌شایعی بنام خجالت و کمروئی هستید ، وحتما مایلید که هرچه زودتر از دست آن رهائی پیدا کنید.

کمروئی با ترس فرق دارد

باید قبول کرد که کمروئی برای آن عده که گرفتارش هستند تقریبا یك فاجعه غم‌انگیز است که‌آنها را از معاشرت با دیگران باز میدارد. اما قبل از هرچیز از خود یك‌سؤال‌کنیم‌ـ کمروئی چیست ؟ کمروئی بطور کلی دنباله ترسی است که شخص ازروابط انسانی و اجتماعی دارد . معمولا افرادی که برای حرف زدن با دیگران دچار دستپاچگی ، لکنت زبان یا سرخ شدن چهره میشوند ، در صورت مقابله با حوادث خطرناك طبیعی مثل آتش سوزی ، تصادف یا رعد و برقهای شدید دچار وحشت و ترس نمیشوند و معمولا خوددارتر از دیگران هم هستند، واین نشانه آنست که فرد خجالتی با شخص‌ترسو متفاوت‌است.

پنج نشانه مشخص

حالا نشانه های اصلی‌ومهم‌کمروئی را شرح‌می‌دهیم.

ـ کمروئی ، ترس و نگرانی بخصوصی است‌که فقط در حضور افراد دیگر بروز میکند.

ـ کمروئی در مقابل دیگران معمولا در افرادی دیده میشود که احساس شکست خوردگی یا مسخره بودن میکنند .

ـ شخص کمرو معمولا اهمیت زیادی به نظریات دیگران و طرز تفکر و استنباط آنها میدهد و این حالت در بعضی افراد بقدری زیاد است‌که بطور بیمارگونه جلوه میکند، و همین احساس باعث میشود که شخص در موقع سخن گفتن دچار لرزش، لکنت زبان وگاهی اوقات تشنج بشود.

ـ شخص خجالتی بطور وضوح از یك عقده حقارت و خود کم‌بینی شدید رنج میبرد و گوئی همیشه خودرا مجرم بشمار میآورد ، و همین امر باعث فلج شدن افکارشان میگردد. این عده از عدم اطمینان بخود ، عدم ثبات و عدم اتخاذ تصمیم هم رنج میبرند.

بقیه درصفحه ۷۸

متخصص زیبائی «زن روز» در خدمت خانمها و دختر خانمها

خوشگل شدن راه داره!

● **شاه‌آباد غرب ـ خانم فیروزه مهدوی** ـ این طبیعی است که بعداز زایمان شکم و باسن بزرگ‌خواهد شد ، اما جلوگیری از آن بسیار لازم است . سعی کنید روزانه ده تا پانزده دقیقه ورزش شکم و باسن انجام دهید .

بدین ترتیب که روی زمین بخوابیدوپاهایتان را بحالت دوچرخه سواری بحرکت دربیاورید . روزهای اول صدبار و به ترتیب به مقدار آن اضافه کنید . بعد تعدادی چوب کبریت روی زمین بریزید و بعد دانه دانه آنها را از روی زمین جمع کنید وتوجه داشته باشید کمزانوهایتان خم نشود .

فراموش نکنید که طناب‌بازی هم در لاغر کردن شکم و باسن و پاها بسیار موثر است و چند دقیقه را هم روزانه به انجام دادن این حرکت ورزشی زنانه اختصاص دهید.

● **تهران ـ خانم الف ـ ر ـ** متاسفانه این گرفتاری دامنگیر اکثر خانمهای ایرانی است و هیچ‌گونه‌راه علاج‌قطعی ندارد، مگراینکه جراحی پلاستیك شود ، اما برای جلوگیری از بیشتر شدن آن بهتر است صبحها همزمان باشست‌وشوی صورتتان‌حوله‌ای را باآب سرد خیس کرده و سینه‌ها را دایره‌وار و آهسته ماساژ دهید. مدت زمانی این کار را تکرار کنید ، شاید نتیجه بگیرید .

● **شاهرود ـ خانم ماه‌منظر امیری ـ** جواب سؤال اول شما همان پاسخی است که به خانم الفـ دادم و اما جواب سؤال دوم شما : هرچه زودتر و بهرترتیب که خودتان‌میدانید نزد یك دکتر متخصص بروید و سعی کنید درصدد معالجه برآئید ، زیرا هرچه زمان بگذرد ناراحتی شما شدیدتر خواهد شد .

بقیه درصفحه ۶۸

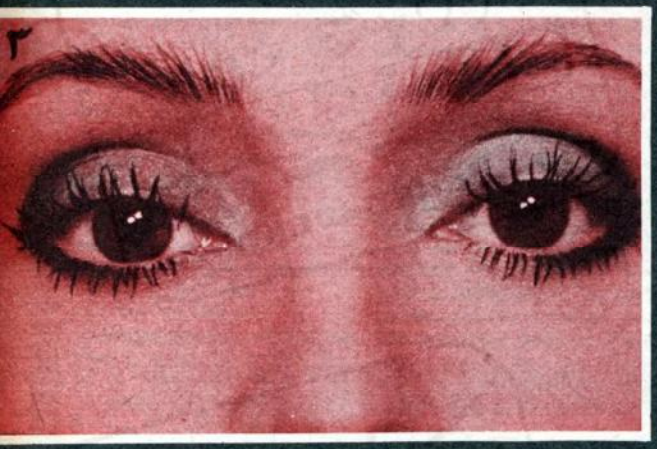

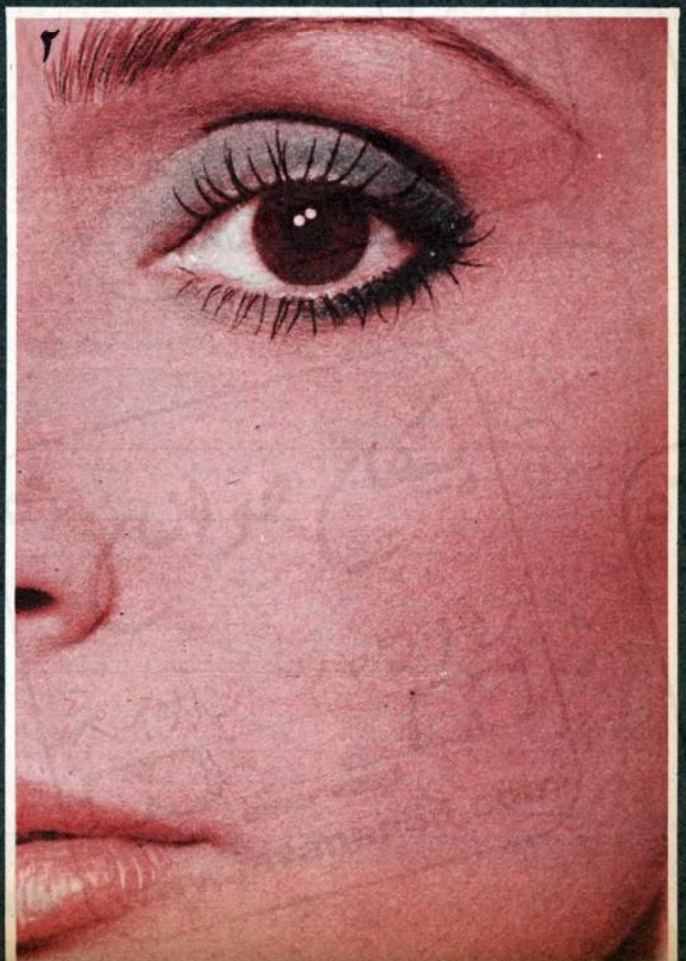

★ چشمها همچنان محور اصلی آرایش چهره است

★ روژ لب باردیگر اهمیت دیرین را باز میباید

هفته گذشته چهره‌سازان‌اروپا بار دیگر طرح جدید آرایش بهار سال آینده‌را ارائه دادند وخطوط چهره زن سال ۵۰ را مشخص کردند. این بار گروه طراحان و آرایشگران به‌دنباله روی از مد زمستان سال ۴۹ صورتی ساده با آرایش خیلی‌ملایم طرح‌کرده‌اند.

دراین سبك تازه باز هم به‌چشمها بیش از هر عضو دیگر توجه شده است و با آرایش خاص چشمها را در کادر صورت مشخص‌تر از سایر اعضاء جلوه میدهند.

لبها نیز قرمز تر و شفاف‌تر از سال گذشته آرایش میشوند و بهمین جهت چشم ولب درآرایش جدید بهار، دوستاره‌تابان‌صورت زنان زیبا هستند که بچهره زن شکوه و زیبائی خاص ارزانی میدارند. جزئیات آرایش تازه در این عکسها تشریح شده است و شما میتوانید با استفاده از این دستورها چهره خودرا به مد

فیروزه حائری

در بهار سال ۱۳۵۰ ساده‌تر و طبیعی‌تر از همیشه باشید

زیبائی مدل ۵۰

روز بیارائید.

قبل از شروع آرایش، پوست صورت و گردن خودرا با شیر پاک‌کن و لوسیون پاک‌کنید و برای آماده کردن پوست صورت خود قبل از آرایش کمی کرم مرطوب کننده که مخصوص روز و برای زیر آرایش است بکار برید.

۱ـ برای کبودی و یا حلقه‌زیر چشم میتوانید از پودر سفید رنگی که مخصوص این کار است استفاده کنید. با مصرف این پودر، کبودی زیر چشم‌ها پوشانده میشوند. بعداز پوشاندن حلقه سیاه زیرچشم‌میتوانیدفوندیشین (کرم پودر) بتمام صورت بمالید و با سرانگشتان دست آنرا پخش کنید تا کاملا یکنواخت شود.

بعداز فوندیشین، برای اینکه آرایش شما صاف‌تر بنظر آید میتوانید یك ورقه نازك پودر بتمام صورت بزنید. پودر را با قلم موی مخصوص پودرزن بکار ببرید. در خاتمه میتوانید روی گونه از روژ گونه که بصورت «کمپاکت» میباشد استفاده‌کنید.

۲ـ در آرایش چشمها فقط سایه پودری شفاف بکار برده‌شده است که البته این بار نیز دقت شده است که بین آرایش روز و شب تفاوتی گذاشته شود. در آرایش‌روزچهره‌طبیعی‌تروساده‌تر است ودر آرایش شب با رنگها بیشتر بازی میشود.

پلك بالائی چشم با سایه‌پودری کاملا سایه زده شده است. مژه‌ها بکمك ریمل آرایش شده و مشخص‌تر گردیده‌اند. درصورتی که مایل با ستفاده از مژه‌مصنوعی باشید بهتر است بدانید که مژه مصنوعی کامل مد نیست بلکه مژه های دانه دانه باید با دقت در لابلای مژه های خودتان قرار داده شوند.

۳ـ ابروها حالت طبیعی خود را حفظ‌کرده‌اند وبکمك مداد ابرو کمی بلندتر و هلالی کشیده شده اند.

۴ـ بعداز مدت زمانی‌که روژ لب تیره و قرمزرنگ کمتر مورد توجه آرایشگران قرار میگرفت و تقریبا فراموش شده بود، در آرایش جدید باز هم روژ لب روی‌کار آمده ورنگهای تیره‌وبراق برای خود در آرایش صورت جائی باز کرده است.

در حال حاضر روژ لب نقش مهمی را در آرایش خانم ها بازی میکند.

۵ـ حالا آرایش صورت تمام شده است. به ترتیب به رنگهای سایه و ابرو و روژگونه توجه کنید. نقطه مشخص این آرایش، ملایمت و طبیعی بودن آن است.

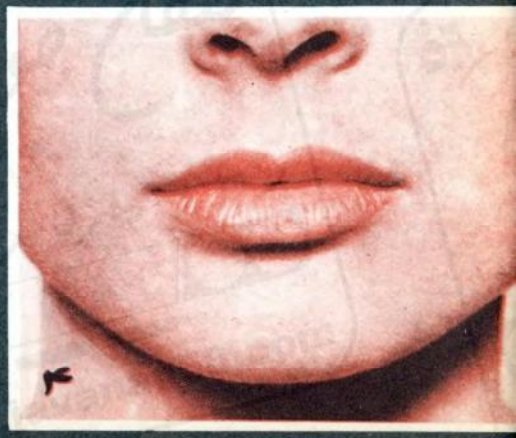

از ازدواجم بی‌نهایت پشیمانم

جوانی هستم ۲۵ساله ، در کلاس پنجم متوسطه بودم که بادختری بی‌سواد ازدواج کردم و دارای‌سه فرزند هستم ، رابطه پدرومادر خانمم بامن خوب نیست و حقیقتش اینست که از اول هم خوب‌نبوده است ، از ازدواجی که به عمل آمده سخت پشیمانم ، زیرا این ازدواج مانع پیشرفت وترقی بنده شده‌است ، هرچه بیشتر به‌خانواده‌ام علاقه‌مند میشوم برعکس رفتار پدرو مادر خانمم ناپسندتر میشود . راه چاره یاازدواج دوباره است یاخودکشی. ازآنجائی‌که خودکشی رادلیل‌برترس میدانم صرفنظر می‌کنم ، ازطرف دیگر سه سال پشت سرهم در امتحان نهائی ششم طبیعی بخاطر چند صدم نمره مردود میشوم و فعلا هم دریکی از دوائر دولتی مشغول‌کار هستم ، اما هیچوقت از تحصیل دست نمی‌کشم و به فعالیت خود دراین‌باره‌ادامه میدهم و هنوز نومید نیستم ومعتقدم تیپ جوان‌نبایدباشکست‌روبروشود وازفعالیت بازبماند ، شب و روزم در ناراحتی‌سپری میشود ، خواهش میکنم راهنمائی‌ام کنیدوبگوئیدچکنم؟

الف . ح

جواب:

آقای الف. ح ــ از نامه‌تان پیداست‌که هم از خانم‌تان گله دارید وهم ازافراد خانواده خانمتان وهم‌از خودتان وبعد راه حل را خودکشی ویاازدواج مجدد به حساب آورده‌اید.

حالا بیائیم یکایک موضوعات بالا رابامی تجزیه و تحلیل کنیم ، از خانمتان گله کرده‌اید که‌بی‌سواد است ، ولیکن درتمام نامه‌تان عیبی به اونسبت نداده‌اید. آیا واقعا خانمتان عیبی جزبی‌سوادی ندارد ؟ فکر میکنم که همینطور باشد ، زیرا باتوجه به‌نامه‌گله‌آمیزی که نوشته‌اید ، آن معایب را نیزاگر وجودداشت ، می‌نوشتید . ولیکن روبهمرفته دو ایراد دیگر به خانمتان گرفته‌اید که ظاهرا ایراد به خانم نیستند، ولیکن وقتی‌که خوب نظر بیندازیم ایراد ازاوست، نوشته‌اید که رفتار پدرومادر خانم نسبت به شما ناپسندست ، یعنی چون او چنین پدرومادری دارد پس مقصراست ، ایراد دیگر نیز اینست‌که نوشته‌اید این ازدواج مانع‌ترقی و پیشرفت بنده است، ولیکن از شمامی‌پرسم آیامیتوانید این موضوع را ثابت‌کنید؟ به یقین نه ، اگر شمانیم نمره کم‌آوردید و درامتحان مردود شدید ، نه تقصیر خانمتان است ونه تقصیر معلمتان و نه تقصیر خودتان ، بلکه اگراندکی بیشتر درس میخواندید قبول میشدید. میگوئید زنم نمیگذارد درس بخوانم . اگر نمی‌گذاشت چگونه در امتحان شرکت کردید ؟

ازافراد خانواده خانمتان گله کرده‌اید . خوب، اصلا میخواهم بدانم شما چرا به رفتار آنها توجه دارید ، آیا فکر نمیکنید که این استنباط شماست که رفتار آنهارا نایسند می‌پندارید : چون آنهارا دوست ندارید ، خوبی آنهارا بدی، و زیبائی آنهارا زشتی می‌بینید . مگر اینطور نیست ، برعکس اگر آنها را دوست داشته باشید ، همه چیز برعکس خواهد شد. میگوئید نه ، مگر موقعی‌که میخواستید دخترشان را بگیرید همه معایب دخترشان را محاسن تلقی نمی‌کردید ؟ پس حالا چه شده که اوضاع واحوال برگشته است . صاحب سه فرزند شده‌اید . روزگارسخت است . این سختی فکر شما را به خود مشغول‌میدارد وبعد چون دستتان به روزگار نمیرسد ، از اطرافیانتان وازخودتان گله میکنید.

از خودتان گله دارید که چرا قبول نشده‌اید ، ولیکن چون خودتان رادوست دارید و نمیخواهید از خودتان گله کنیدمینویسید که شما رامردودکردند، نه خودتان مردود شدید . اگراین اتفاق در یکسال‌پیش میافتاد ، ممکن بود حق باشما باشد ، ولیکن چون سه‌بار پی درپی پیش آمده نمیتواند تصادفی باشد برای اینکه موفق شوید فقط یك راه است‌وآن اینست‌که برای خودتان برنامه بریزید و از روی برنامه کارو‌تحصیل کنید وبیهوده نیروی روحی خودتان را باگله ازاین وازآن واز خودتان به هدر ندهید .

باراه حل‌های شماموافق نمیتوانم باشم . خودکشی چیزی به شما اضافه نمی‌کند ، بلکه جان شمارا که عزیزترین ثروت شماست از شما میگیرد . مگرابنطور نیست ؟ ازدواج مجدد نیز به یقین برمشکلات شما بسیاربسیار خواهد افزود . سه فرزند دارید ، مگرنامه‌هائی را که در مشکل گشا چاپ میشود نمیخوانید. نامادری از دست بچه های شوهر وبچه‌های شوهرازدست نامادری چه رنجها که نمی‌کشند ؟

اما یك نوراميد از ورای نامه‌گله‌آمیزشما به چشم میخورد و آن اینست که نوشته‌اید ،

هیچوقت ازتحصیل دست نمیکشم و به‌فعالیت خودادامه میدهم. این جمله بزرگترین سرمایه زندگی شماست ، به آن بچسبید که سخت گرانبهاست ، ولیکن یك توصیه می‌کنم و آن اینست‌که اگر دیدید در تحصیل به عللی به توفیق نمیرسید ، اصرار نورزید ، ببینید از چه چیز دیگر خوشتان می‌آید ، این امیدبزرگ را درراه توفیق‌درآن راه به کار بیندازید . مثل تولیدمحصولات کشاورزی ، یاد گرفتن یك‌حرفه نظیر مکانیکی وازاین قبیل ، چه اگر این امیدرا منحصرا در راه تحصیل به کاربیندازید ، بعید نیست با مشغله‌ای که دارید مرتبا با شکست روبروشوید و دست آخر مایوس نشوید . درصورتی‌که درخت امید به‌آبیاری احتیاج دارد ، باید در کاری فعالیت کنید که امیدتوفیق در آن زیادتراز‌تحصیل باشد . توفیق توفیق است ، چه درتحصیل ، چه در کاروچه در کارهای پسندیده دیگر.

چرا این بچه درس یاد نمیگیرد ؟

برادرزاده‌ای دارم که در کلاس دوم ابتدائی درس میخواند ، اما اصلا چیزی از درس و مشق و کتاب نمیفهمد . دوتا از برادرانم که سواد دارند شب و روز با او سرو کله میزنند ، بااین وصف‌چیزی نمیفهمد و بعضی از اوقات که باو درس میدهم یك کلمه را چندبار تکرار میکنم و شرح وتفصیل میدهم بازهم نمیفهمد تاجائیکه عصبانی میشوم و او را بباد کتك میگیرم ، در حال حاضر او روز بروز رنگش زرد میشود و مریض است .

معلمش هم میگوید بله همینطور است، موقعی‌که از دبستان به خانه می‌آید دست به قلم و کاغذ نمی زند ، تاوقتی که ما باو فشار بیاوریم ، فقط کار او کتاب زیربغل گرفتن و به مدرسه رفتن‌و برگشتن است ، خواهش میکنم محبت کرده نامه‌مارا چاپ‌کنید و دستوری بدهید که این اشکال برطرف شود. متشکرم.

م . احمدی

جواب :

آقای م . احمدی . برادرزاده شمامیکن است اصلا استعداد درس‌خواندن نداشته باشد و اگر واقعا چنین استعدادی در او نباشد ، کتك زدن نه تنها فایده‌ای نخواهد داشت ، بلکه وضع جسمی و روحی او رابترازین که هست‌خواهد کرد .

شما لابد میدانید درین دنیائی که ما در آن زندگی می‌کنیم ، همه آدمیزادگان از لحاظ عقل و هوش واستعداد باهم مساوی نیستند ، یکی عقلش بیشتر است ، یکی کمتر و یکی عقل متوسط مثل‌اغلب مردم روی زمین دارد، و یکی برعکس یاعقلش از متوسط مردم بیشتر است و یا خیلی از آنها کمتر که درنتیجه به‌ناقص عقل معروفست .

خوب ، البته حالا نمی‌دانم که برادرزاده شما عقلش و هوشش به چه میزان است . فرض می‌کنیم یك بچه کم عقل است . خوب این یك فرض بیش نیست ، ولیکن موجب میشود که بچه اولا از کتك و تهدید و انواع و اقسام توسری خوردن و سرزنش و ملامت شنیدن نجات یابد . باری ، اگر ناقص عقل است همانطوری که گفتم با کتك به عقل نخواهد آمد ، و اما شما ممکن است اعتراض کنید که نه ، عقلش خیلی خوبست و از حرکات‌و گفتارش چند مثال بیاورید و مرا مجاب کنید که برادرزاده‌تان عاقل وباهوش است و فقط درس نمیخواند . اینجاست که مسائل زیادی قابل طرح است ،باید دید بچه سالمی که درس نمیخواند علتش کدامست ؟ علتش از چند مقوله خارج نیست ، یا محیط خانه آنچنان نیست که بچه احساس امنیت‌و دلگرمی کندو در نتیجه‌روحش آرام شود ونیروی جسمی و روحی خودرا صرف‌درس خواندن کند ، و یا محیط مدرسه مناسب نیست ،یعنی مدیرو معلم روش خوبی برای جلب بچه هابه مدرسه ندارند ویااینکه اساسا مطلبی که به بچه درس می‌دهند از حوصله قوای جسمی و روحی بچه خارج است و یاروش تدریس‌اشتباه است .

حالا شما باید ببینید که کدامیك ازین علل درمورد بچه شما صادق‌است . هیچ بعید نیست همه این علل صادق باشد ، یعنی هم وضع خانه ناآرام‌است و هم‌روش تدریس معلم خوب نیست وهم‌اینکه مدرسه جای مناسبی نمی‌باشد. البته شما می دانید که برای ازبین بردن معلول ، همیشه بایدعلت را کشف کردو از بین برد بدین معنی که اگر می‌خواهید بچه‌تان درس بخواند باید حواس اورا جمع‌کنید ، از تهدید و ترساندن پشت سرهم او دست برداریدو باگذشت‌باشید تا او به محبت شما دلگرم شودواگرمی‌بینید درمدرسه بااو به خشونت رفتار میشود ، به مدیر یا آموزگار سفارش کنید که عوض تنبیه او را تشویق کنند ، زیرا تشویق اصولا بهتراز تنبیه نتیجه می‌دهد.

اشتباهی که اغلب مربیان‌و پدران‌و مادران می کنند اینست که خیال می‌کنند بچه ها از اهمیت درس خواندن وقبول شدن و ازین قبیل چیز ها به‌قدر خود آنها چیز سرشان می شود ، و حال آنکه چنین نیست و بچه اصولااز مدرسه جز رنج چیزی عایدش نمی‌شود و شمابرای اینکه این رنج را کم کنید باید پیوسته بچه‌را تشویق کنید ، مثلا اگر از مداد خوشش می‌آید ، گاهگاهی مدادی برایش بخرید یا اگر از کیف خوشش می‌آید هرچندصباحی کیف تازه‌ای به دستش بدهید . اگر به‌این قسم رفتار کنید ، بچه‌تان رفته‌رفته از شما خوشش خواهد آمد و برای راضی کردن شماهم که شده ،بیشتر به درسش میرسد تا زمانی که بچه از خود درس خواندن خوشش بیاید وآنوقت دیگر برای‌درس خواندن به خرید مکرر مداد یاکیف کمتر نیاز خواهد داشت و شماهم دیگر آسوده خاطر

بقیه درصفحه ۷۴

شخصیت بچهٔ شش سالهٔ شما

در سنین ٦ سالگی از تمام بچه‌ها به عنوان « بچه نمونه » میتوان نام برد

٦ ساله‌ها رابطه میان اشخاص و اشیاء را درك میکنند .

مدرسه،باعث‌شکل‌گرفتن رفتار های روانی و اجتماعی بچه‌های ٦ ساله میشود

شش ساله ها بیشتر از سنین دیگر درمعرض ابتلای‌امراض مسری هستند .

بچه ها دردو سالگی هنوز درواقع در حکم نی‌نی کوچولو هستند ورفتارشان با رفتار روزهای اول پس از تولد چندان فرقی ندارد ، و حال آنکه بچه‌های شش ساله رفتارهای بسیار پخته‌ای از خود نشان میدهند که در حقیقت مبشر رفتار دوران پختگی بلوغ آنهاست ، بویژه‌درزمینه هوش.

اغلب روانشناسان و بخصوص‌روانشناسان مکتب فرانسه ، عقیده دارند که بچه‌ها در شش سالگی دیگر مثل گذشته از درك زمان و مکان و ایجاد رابطه علت‌و معلولی‌میان اشیاء و اشخاص عاجزنیستند و درواقع دیگر یاد گرفته‌اند که هرچیزی علتی دارد وامروز بافردا فرق دارد و مثلا خانه او در یك جاواقع است وخانه‌دوستش در جای دیگر . باز در همین سن است‌که بچه‌ها به معنای علائم پی می‌برند، مثلا آگاه میشوند که علامت چراغ قرمزدر چهارراه‌ها به معنای اینست که اتومبیل‌ها باید متوقف شوند ، یا قادر می‌شوند که پاره‌ای از صفات اشیاء واشخاص را جدا از خود آن اشیاء و اشخاص در نظر بگیرند . مثلا مفهوم سفیدی رابدون‌دیوار یا کاغذ سفید ، و مفهوم عدالت رابدون شخص عادل در ذهن مجسم سازند.«پیاژه» بویژه ثابت کرده است که از شش سالگی به بعد مفاهیمی در ذهن بچه‌ها ایجادمیشود که دیگر مثل احساس‌های‌بچه‌های‌کوچکتر، هرآن تغییر نمی‌کنند ، بلکه بچه ها درین سن براساس همین مفاهیم احساس‌های خودرا باهم ترکیب و تلفیق میکنندو میان آنها روابط ثابت منطقی ایجادمیکنند. مثالی می‌زنم : بچه‌ها در سنین قبل نمی‌توانندبر نظر بگیرند که اگر کوه ازدور کوچك می‌نماید ، این کوه نیست که کوچك است، بلکه چون فاصله ما از کوه زیاداست ، کوه کوچك جلوه میکند، پس مفهوم کوه همانست که هست و تنها چیز متغیر دراین میانه فاصله ماست‌از کوه که تغییر می‌کند ، و میان این فاصله و کوچکی یابزرگی کوه رابطه‌ای تغییرناپذیر وجوددارد . بچه های شش ساله رفته رفته این چیز ها را می‌فهمند.

در زمینه رفتار بچه‌ها با جامعه نیز در شش سالگی تغییراتی بروزمیکند. چه مخصوصا در اروپا بچه ها دراین سال وارد مدارس بزرگترها میشوند . تا شش سالگی بچه ها از لحاظ اجتماعی فقط با افراد خانواده در حشر و نشر هستند و جای آنان دراین کانون خانوادگی منحصر به فرد و غیرقابل تغییر بوده و حال آنکه وقتی وارد مدرسه میشوند جائی در میان همنوعان و معاصران خود باید پیدا کنند و خودرا در واقع واحدی یا فردی بدانند . میان واحد ها وافراد دیگر هیات جامعه خانوادگی جای خود رابه یك‌هیات اجتماعی قراردادی میدهند . دراین‌اجتماع قراردادی درست است که روابط بین‌افرادبا هیجان و عواطف ممکن است آمیخته باشد ، ولیکن بینهایت متغیرتر از روابط بین افراد خانواده است . بچه می‌بیند که او بادیگران در اصول یکی است ، ولیکن فرق هائی هم با آنها دارد ، مثلا درس‌هایش را گاهی بهتراز دیگران یاد میگیرد یاهوش و استعداد همشاگردی هایش‌گاهی بیشتر و بهترازاوست وباماشاهده‌همین‌موارد شباهت و اختلاف ، امکانات تازه‌ای از لحاظ درك روابط بین افراد بشر با همدیگر ، به دست می‌آورد.

مدرسه به عنوان یك محیط‌تازه‌زندگی و به‌عنوان یك موسسه تحصیلی هم علت است وهم معلول ، چه اگر می‌بینیم‌که در بسیاری از کشورها بچه‌ها را در حدود شش سالگی به مدرسه می‌فرستند این بدان معنی است که رشد روانی و روحی بچه‌ها دراین سن آنها را قادر میسازد که هم از لحاظ ذهن وهم از لحاظ اجتماعی قادر به اداره کردن خودشان هستند ودر واقع مدرسه ازاین حیث در حکم معلول است، ولیکن مدرسه علت و عامل هم واقع میشود ، چه بچه های شش ساله‌در مدرسه چیزهائی می‌آموزند که موجب‌تسریع در امر پختگی روانی و اجتماعی آنها میگردد و در واقع این مدرسه است که باعث شکل گرفتن رفتارهای روانی و اجتماعی بچه‌های شش ساله میشود.

همچنین میتوان از دیدگاه دیگری به بچه‌های شش ساله نظر انداخت. یعنی‌نه به عنوان موجوداتی که تازه وارد قلمرو هوش بزرگتران شده‌اند ، بلکه به‌عنوان موجوداتی که استعداد های سنین قبل در آنها به حد کمال خود رسیده‌است ، یعنی به نقطه کمال دوران کودکی رسیده‌اندو به اصطلاح میتوان از آنها به عنوان بچه نمونه‌نام برد.

درحقیقت وقتی که در کتب‌روانشناسی می‌بینیم که آدمی را به دو گروه بچه‌و بالغ یا کودك و بزرگ تقسیم می‌کنند، فرض نویسندگان این کتب از بچه ، همانا **بچه های شش ساله هستند نه بچه های کمتر از سه ساله که خیلی با ما فاصله دارند و در نظر ما به عنوان یك جانور کوچك میآیند تا یك موجود انسانی که** بتوان افراد بالغ را با آنها مقایسه کرد، و غرض این نویسندگان بچه های‌مدرسه‌ای نیز نیستند ، زیرا بچه ها وقتی با به مدرسه میگذارند ، ما دیگر خیال می‌کنیم که آنها بالغ شده‌اند وباید مثل‌بزرگترها به‌وظایف و تکالیف خود عمل کنند، بلکه منظور این نویسندگان از بچه همانابچه‌هائی هستند که در آستانه مدرسه قراردارند، یعنی بچه های شش ساله.

این بچه شش ساله مدتهاست که‌دیگر در حرکات ناشیانه سنین قبلی خود غرقه نیست ، برعکس با مختصر اختلافی به همان زبانی حرف میزند که ما میزنیم ، پس چون از لحاظ وسایل بیان‌و رفتارهای روزمره تقریبا فرقی میان او وفردبالغ نیست ، اینست که بعضی ها تصور میکنند که میان ذهن یك بچه شش ساله و یك‌فرد بالغ تفاوتی وجود ندارد و چون بچه در این سن خوب حرف میزند، خوب راه میرود و غذا میخورد،پس بابالغ یکی است ، غافل از اینکه طرز تفکربچه‌ها درین سن با ما بکلی فرق دارد وفرق‌اصلی بچه با بالغ نیز در همین طرز تفکر است.

شاید علت اشتباه‌افرادبالغ دراین‌زمینه آن باشد که می‌بینند زبان محاوره بچه‌ها دراین سن و قدرت ذهنی قضایا ازطرف آنها ظاهرا خیلی وسیعتر از آن حدی است‌که بچه‌ها واقعا قادر به آن هستند.

وقتی بچه وارد مدرسه میشود و مجبوراست خواندن و نوشتن زبان مادریش را یادبگیرد ، آنچه گفته شد به وضوح در او دیده میشود ، زبان محاوره که در واقع مجموعه علائمی است بـه اصطلاح از نوع درجه اول ، خیلی خوب بایك ذهن کودکانه که همه چیزی را بهرچیز دیگر مربوط میسازد و به زبان ومکان وبه‌رابطه علت و معلولی بین اشخاص‌و اشیاء توجه ندارد ، جور درمی‌آید، زیرا بچه قبل از آنکه درباره حرفش فکر کند، با آنچه که می‌گویددرحقیقت‌زندگی‌می‌کند. یادگیری نوشتن و خواندن که درواقع

بقیه درصفحه ٨٤

پیکان اولین اتومبیل ساخت ایران
هدیه برگزیده زن روز
به دختر شایسته ایران

دختران جذاب ، شجاع و امروزی

International Teen Princess Pageant

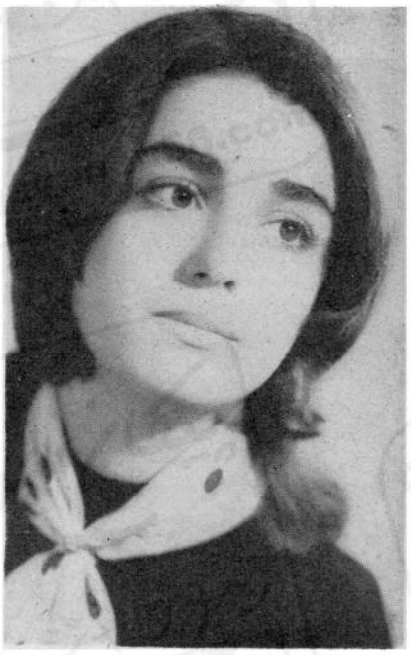

ژولا اقدامی ـ شانزده ساله کلاس چهارم
دبیرستان فرحناز پهلوی از رشت

قدسی خاکپور ـ پانزده‌ساله کلاس سوم
دبیرستان ناهید (گروه فرهنگی مهر) از تبریز .

گیتی مسعودی ـ شانزده ساله کلاس چهارم
طبیعی دبیرستان شاهدخت از شهسوار .

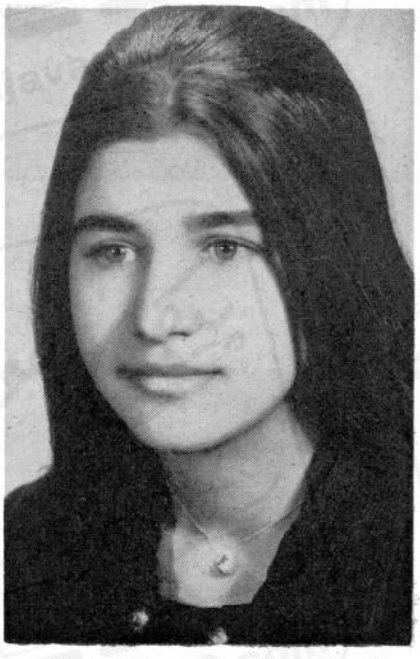

اکرم لاوری گله داری ـ شانزده ساله
کلاس سوم دبیرستان فاطمیه از شیراز

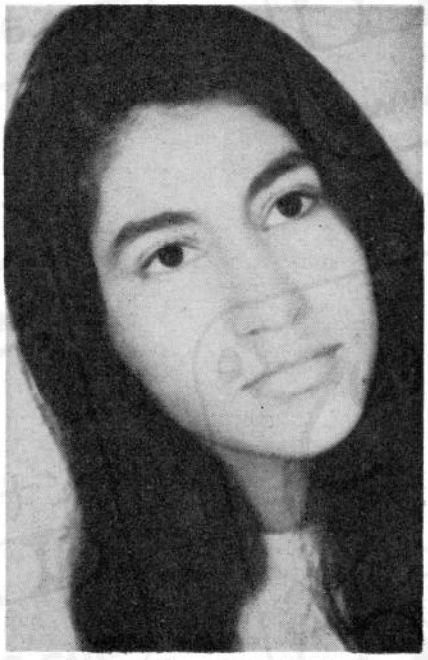

فریده یارمحمدی ـ پانزده‌ساله کلاس
دوم دبیرستان فرح از خرمشهر.

نسرین پروین ـ شانزده ساله کلاس
ششم طبیعی دبیرستان طبری از تهران.

سرویس‌های
راحت‌وسریع
سوئیس‌ارسفر
شمارالذت‌ـ
بخش‌میکند.

دختران شجاع و متجـدد وامروزی که از مسابقـه انتخاب دختر شایسته ایران بعنوان یك‌گـام بلنـد در راه تقویت نهضت آزادی و مساوات زن ایـرانـی‌حمایت می‌کنند از سراسر ایران داوطلبی خود را برای شرکت دررقابت باشکوه و غرورانگیز سال ۱۳۵۰ اعلام میدارند . در این دوصفحه با گروهی از این دختران برگزیده آشنا میشوید .

فاطمه‌جعفری‌ـ هفده‌ساله‌دانش‌آموز
دبیرستان آموزش از تهران.

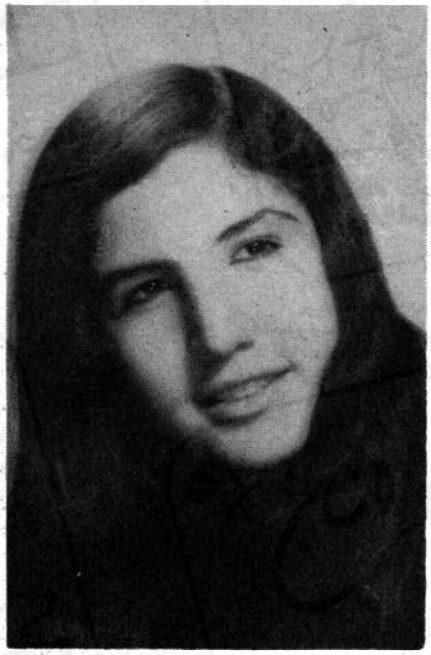

فاطمه عمرملی ـ پانزده ساله کلاس
سوم دبیرستان همایون ازکرمانشاه.

مینا رودگریان ـ پانزده ساله کلاس
سوم دبیرستان ستوده از تهران.

هما ابراهیمی ـ شانزده ساله کلاس
پنجم ریاضی دبیرستان مرجان از تهران.

شهناز قلی‌زاده ـ پانزده ساله کلاس
سوم دبیرستان آذرم از اردبیل.

ننو اطانوس‌ـ پانزده ساله کلاس‌سوم
دبیرستان رضاشاه کبیر از تهران.

از کتاب بچه را اینطور بایدتربیت کنید
پرفروش ترین کتاب تربیتی‌جهان

بچه را آزاد بگذارید

Dr. HAIM Ginott

بقلم دکتر «حییم گینوت»
ترجمه : فرید جواهر کلام

در انجام تکلیف مدرسه ـ پول توجیبی ـ انتخاب دوست بچه‌را آزاد بگذارید، اما...

دخالت بیش از حد در کار درسی کودك ، حس استقلال اورا سلب میکند .

پول توجیبی کودك باید مطابق بودجهٔ خانوادگی باشد

گفتیم که تکلیف مدرسه را باید مطلقا جزو مسؤولیت کودك قلمداد کرد و او را آزاد گذاشت . دراین زمینه نکات ریز و دقیقی وجود دارد که پدر و مادر حتما باید آنها را رعایت کنند . پاره‌ای از کودکان هنگام اجرای تکالیف‌مدرسه مثلا اگر مداد خود را بجوند یا سر خود را مرتب بخارانند یا صندلی را پی‌درپی حرکت‌دهند یا اصولا روی میز غذاخوری تکلیف خود را انجام دهند ، بهترمیتوانند موفق شوند . فراموش نکنید که دراین موارد هرگز نباید بچه را منع کنید ، بگذارید هرطور راحت است همانطور عمل کند ، منع و دخالت شما در کارش باعث محرومیت و درنتیجه کندی کار اوخواهد شد .

هنگامی‌که بچه مشغول انجام دادن تکالیف مدرسه است ، از حرف زدن با او ، اظهارنظرکردن و سؤالات گوناگون بپرهیزید . رفتار شما باید طوری باشد که باو ایمنی و آرامش ببخشد.

اگر کودك شما در اجرای تکالیف خود به مانعی برخورد ، بدنیست باو مختصری کمك کنید ، منتها مواظب باشید از گفتن جملاتی نظیر جملات زیر مطلقا خودداری کنید :

ـ اگر خوب به حرف معلمت گوش میدادی حالا درگل گیرنمیکردی !

ـ اگر حواست را جمع کنی همین حالا هم میتوانی کارهایت را انجام‌دهی.

ـ جون من ، تقصیر من چیه که تو درس‌رو بلد نیستی !

بطور کلی کمك ما به کودك در اینگونه موارد حتما باید با دلسوزی و تفاهم توام باشد . دراین کمك ما باید بیشتر به حرف او گوش بدهیم و خودمان کمتر حرف بزنیم . ما راه را بمسافر نشان میدهیم ، ولی منتظر میمانیم تااو با نیروی خودش بمقصد برسد . رویه شما درمورد آموزگار باید مثبت باشد، یعنی بطور کلی کارهای وی را تایید کنید، اگر آموزگار آدمی سخت‌گیر و دقیق بود این برای شما بهترین فرصت است که نسبت به کودك مهربان بوده دقت و سخت‌گیری او را جبران کنید و از این‌راه بر صمیمیت خود و کودك بیفزائید ، در چنین حالتی (سختگیری آموزگار) گاه و بیگاه از این جمله‌ها درگوشش‌بخوانید:

ـ مثل اینکه امسال سال سختی‌است، خیلی تکلیف‌داری .

بقیه درصفحه ۸۲

عادت‌های در سالهای

★ باپسرها ودخترانی که به سن بلوغ رسیده‌اند چگونه رفتار کنیم ؟

★ آیا این عادتها و رفتارها و ژستها کاملا طبیعی هستند ؟

هرکودکی بعدازگذشت سالهای اول زندگیش ، پا به مرحله‌ای میگذارد که در اصطلاح آن را سن بلوغ و یا «سن دشوار» مینامند. دراین مرحله بخصوص اززندگی، ناراحتی ها یا غم و غصه های تازه‌ای برای نوجوان پیش میآید که کاملا طبیعی است و هیچ‌فردی نیست که از آن برکنار باشد .

این حالت تازه بوسیله چند خصوصیت قابل تشخیص‌است . عدم ثبات اخلاقی، تغییر ظاهری از نظر پوشیدن لباس و توجه به چگونگی مدل ها ـ حساسیت شدید و زیاد . این تغییرات که نوجوان را از نظر جسمانی و ظاهری دچار تحول میکند میتواند از نظر روحی نیز در اواثر بگذارد و بصورت تظاهرات کم وبیش محسوسی جلوه کند . یکنوع‌ازاین تظاهرات ، عادت کردن به ژست های بخصوصی یا رفتارهائی است که از نظر روانپزشکی آنهارا «تیك های عصبی» مینامند . بهمین علت است‌که یك مادردلسوز و دقیق ، نباید تظاهر یا بوجود آمدن این نوع تیکها را ندیده بگیرد وباید خیلی زود در صدد معالجه‌یا از بین بردن آنها برآید . هرگاه بی توجهی بشود چه بسا که این عادات کوچك و کم‌اهمیت بصورت یك عادت ثانوی درآید و درتمام مدت عمر شخص را راحت نگذارد. این دگرگونی بطور معمول نشانه یك‌حالت عصبی شدید یاکشش عصبی غیرعادی‌است‌که باید بکمك مادر و در صورت لزوم بکمك یك روانپزشك یا متخصص ازبین برود ونوجوان را از بند ناراحتی هائی

ترجمه : هما سرشار

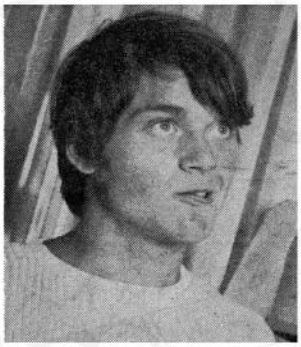

عکس شماره ۱

عکس شماره ۲

عصبی
دشوار نوجوانی

که بعضی مواقع بصورت آزاردهنده‌ای در اوپیدا میشوند برهاند.

«تیك» عصبی

ببینیم «تیك عصبی» چیست ؟ «تیك» یعنی یك حرکت سریع بافواصل معین که بطور کاملا ناخودآگاهانه از شخص سرمیزند و دربسیاری مواقع حتی‌برخلاف میل خودشخص است‌وباعث ناراحتی‌اوست.

هیجان زیاد ، ضد و نقیض گوئی، خستگی کار بیش از حد جنبه و طاقت نوجوان باعث میشود که دراین سن تعادل روحی او که کاملا حساس و قابل تغییر است بشدت بهم بخورد و باعث بوجود آمدن تظاهراتی ازاین قبیل بشود. ازاینجا متوجه میشویم‌که موقعیت‌خانوادگی در این سن بخصوص چه تاثیری روی نوجوان دارد و چگونه میتواند حالات مختلفی را دراو برانگیزد.

با وجود این اگر می‌بینید که‌پسر یا دختر شما که در سن بلوغ ورشداست دچار یکی از عادات یا حالات عصبی (که در زیر برایتان شرح میدهیم) شده است دلواپس نباشید ، البته سعی هم نکنید که آنهارا نادیده بگیرید ، چون این حالت نشانه اینست که نوجوان باندازه کافی قدرت و جنبه دفاع و گذشتن از موانع مختلف این سن‌را ندارد واحتیاج بکمك‌شخص‌دلسوزی‌چون‌مادردارد.

۱ـ معمولا پسرها در سن نوجوانی عادت دارند که به خطوط چهره واعضای صورت خود حالات مختلف و گاهی‌اوقات مضحك بدهند . بعضی ها دماغ خود را چروك میاندازند وعده‌ای پیشانیشان‌رابی جهت بالا و پائین میبرند . عده‌ای پلك میزنند وعده‌ای دیگر لب‌های خودرا کج و کوله میکنند . این تیکها نشانه جنگ و جدل های عاطفی و درونی است‌ودر ومادر باید سعی‌کنند که با رویه وروش غیر مستقیم باین جدال درونی پایان بدهند و موضوع بخصوصی را که‌باعث ناراحتی آنها میشود و شاید بصورت‌عقده‌ای در درون وجودشان نهفته است کشف‌کنند. (عکس ۱)

۲ـ اگر متوجه شدید که‌نوجوان شما گاه‌بیگاه دراتاق تنها با خودش حرف‌میزند و درحین حرف زدن حرکات بخصوصی میکند ، یعنی دستهایش را مشت میکند، روی میز میکوبد یا پاهایش را روی زمین میکشد و یا به پایه صندلی میزند، بهیچوجه نباید تصور کنید که خدای‌نکرده دچار اختلال روانی شده‌است . این کار نشانه‌اینست که دختر یا پسر شماباندازه کافی بخودش اعتماد ندارد و در ضمن قدرت ندارد که در حضور دیگران آنچه را میخواهد به‌زبان بیاورد و باصطلاح‌راز دلش را بگوید . دراین مورد پدر و مادر باید در مورد طرز رفتار خود در مقابل فرزندشان بیشتر دقت داشته‌باشند، در ضمن بهنگام صحبت‌های خانوادگی‌اورا دربحث شرکت بدهند ، عقیده‌اش را بخواهند و نسبت به اظهارات و عقاید او توجه بکنند و به افکارش احترام بگذارند . (عکس ۴)

۳ـ بعضی از پسرها یا دخترهاعادت میکنند بهنگام درس خواندن یا مطالعه، انگشتان دستشان را لای موهایشان فروببرند و سرشان را بخارانند . شاید در این‌حالت پسر یا دختر سعی میکند بطور ناخودآگاه خودرا تنبیه کند و از انجام کاربدی که کرده‌است اظهار ندامت بکند. البته عکس‌العمل مادر و پدر برای جلوگیری ازاین «تیك» باید طوری باشد که‌نوجوان بدون آنکه خودش متوجه شود ترك‌عادت کند . رفتارهای خشونت آمیز یا تکرار خسته کننده (این کارونکن)، (به دیگه) و اوامری ازاین قبیل، نوجوان را که مستعد لجبازی و سرکشی است وادار می‌کند تامدت زیادی این حالت خود را حفظ کند ، حتی شاید برای اوبه

عکس شماره ۶

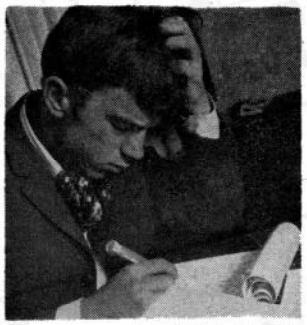

عکس شماره ۳

صورت عادتی همیشگی درآید. (عکس۳)

۴ـ جویدن ناخن نشانه حالت‌عصبی وعدم تعادل عاطفی شدیدی است که در افراد خوددار وباصطلاح کسانی که در دنیای درون خودشان سیر میکنند بوجود میآید . برای اینکه دختر یا پسر را ازاین عادت بازدارید باید در کمال ملایمت‌ومثل یك دوست ، از ضرر های این عادت سخن بگوئید . در ضمن به آنها یادآور بشوید که در حالت جویدن ناخن صورتشان حالت نازیبائی بخود میگیرد. اگرنوجوان شما دختراست سعی‌کنید باوباد بدهید که ناخن هایش را بلند کند ، لاك بزندتا

عکس شماره ۴

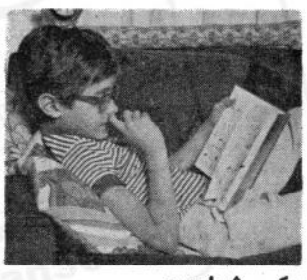

عکس شماره ۵

دست های زیبائی داشته باشد. (عکس۴)

۵ـ اگر اوعادت داردد‌ست‌دربینی‌اش نکند ، گرچه عادت بسیار زشتی‌است، ولی باو حمله نکنید و اورا بی تربیت و کثیف نخوانید . این عادت نیز درصورتیکه کودك مشغولیات دستی و فکری داشته باشد و فرصت‌بیکار نشستن را پیدا نکند زود برطرف میشود باین نکته خوب توجه کنید که هیچگاه از عیب کودك خود در مقابل دیگران‌وبا حالتی‌تمسخرآمیز سخن نگوئید ، چون به غرور اوبرمی‌خورد و ممکنست بشدت از رفتار شما دلگیر شود. (عکس ۵)

۶ـ گریه کردن در موقعیت های مختلف(خواندن کتاب ، دیدن یك فیلم، نگاه کردن بیك گل و یك منظره)حالتی کاملا عادی است ، بخصوص در میان دخترها. این حالت رویائی و شاعرانه نیز نشانه فرم گرفتن روحیه زنانه‌درمیان دخترهاست . هیچ‌فکر نکنید که حتما باید یك دلیل عاشقانه برای این اشکهای سوزناك وجود داشته باشد . دخترتان‌را بخاطر رقیق‌القلب بودن مورد شماتت قرار ندهید و مطمئن باشید که با تجربه‌و بلوغ‌بیشتر این رقت‌احساس دراو مرتفع خواهد شد یا عادی‌تر و طبیعی‌تر جلوه‌گر خواهد شد. ■

روی من سیاه

من زن روسیاه ، پلید و کثیفی‌هستم. بمن کاری نداشته باشید و پی کار خود بروید . من اصلاح‌شدنی نیستم و من هرگز روی سعادت و نیکبختی را نخواهم دید. شما درصدد بهبود وضع من برنیائید زیرا یکبار شخصا این را آزموده‌ام و هرگاه‌آن حادثه را بخاطر میآورم مثل مار سرکوفته بخود می‌پیچم و رنج میبرم و از وجدان خویش شرم دارم .

من در آن تاریخ نیز مثل امروز رقاصه بودم و روی سن میرقصیدم. یك رقاصه روسپی بد کاره. زنی که هر شب خود را در آغوش مردی میگذراند و هر بامداد که از خواب خمارآلود دوشین‌بیدار میشود مرد بیگانه‌ای را کنارخویش‌می‌بیند که غالبا از دیدن قیافه کریه آنها وحشت میکند . اما برای من چه فرقی دارد ؟ هیچ . من یك زن بدکاره هستم و هرکس پول بیشتری بمن بدهد من بیشتر او را دوست خواهم داشت . عواطف مرا با پول میتوان تحریك کرد و عشق های دروغین مرا با اسکناس میتوان خرید .

آنشب نیز مشغول رقصیدن بودم . سالن شلوغ بود و مردان مست که در زیر نورافکن اندام نیم‌عریان مرا میدیدند از سرشوق فریاد میکشیدند ویا چنگ چنگ پول برای من میریختند و یا گل بسویم پرتاب میکردند . اینها مشتریان هر شب کاباره بودند و تعدادی از قیافه‌هاراآنقدر زیاد و مکرر دیده بودم که گوئی‌میشناختم و احساس آشنائی و خویشاوندی میکردم.

آنشب فقط یك مایوی دو تکه بتن داشتم که شرابه سرخ‌رنگی داشت و چون میچرخیدم فریاد مشتریان مست را بهوا بلند میکردم دراواخر رقص ناگاه چیزی بپایم خورد و چون پائین نگریستم یکدسته گل سرخ آتشی دیدم . مثل‌هرشب شاید یکماه میشدکه‌یکی از مشتریان‌یکدسته رز سرخ برای من پرتاب میکرد. هر دسته مشتمل بر بیست و دو گل سرخ ، به تعداد سنین عمر من . خدایا او کیست ؟ هدفش چیست ؟ از من چه میخواهد ؟

درحین رقص به اطراف نگریستم و برای اولین بار پای سن چشمم به مرد جوانی افتاد که شاید سی سال نداشت . زیبا بود . قیافه‌ای مردانه داشت ولی با دیدگانی لبریز از التماس بمن می‌نگریست نگاهش تحسین داشت اما این تحسین‌بقدری زیاد بود که نه من لیاقت آنرا داشتم و نه تاآن تاریخ ازکسی دیده بودم. اوبانگاهش مراستایش میکرد. چطور بگویم؟ عجیب‌بود. راستی عجیب . فهمیدم که این بیست روز یا یکماه دسته‌های گل سرخ را او پرتاب میکند . او .. طفلك چقدر احمق بود . خیال میکرد من شایستگی گل را دارم . خیال میکرد من یك‌زن لایق هستم ، فکر میکرد من هنرمندی هستم که باید با تقدیم گل تحسینم کرد . حیف . دریغ‌که بعضی جوانان شهرت و هوس را بجای عشق میگیرند و فریب رنگ و روی و بو را میخورند و دل از کف میدهند .

رقص تمام شد و به اطاق رخت‌کن رفتم . لخت شدم . لباس پوشیدم و چون عجله داشتم خود را به خانه یکی ازمشتریانم برسانم بشتاب‌ازکاباره بیرون‌رفتم. تاکسی.. آهای تاکسی ... هوا سرد بود . یخه پالتو را بالا کشیده و خود را در آن پنهان‌کرده بودم . سوز گرنده‌ای میوزید که ناگاه صدائی پشت‌سر خود شنیدم . با تعجب برگشتم . آه . همان مرد جوان بود که‌گل پرتاب کرد و من بعنوان تشکر و برای تحریك سایر مشتریان برایش بوسه فرستادم.

ــ افسانه . اجازه میدی چند لحظه باهات حرف بزنم .

ــ با من . تو کی هستی ؟ چی میخوای ؟

ــ من همون جوونی هستم که برات گل انداختم و تو برام بوسه فرستادی. چند دقیقه بیشتر از اون موقع نگذشته . چطور یادت رفته ؟

ــ ای بابا . دلت خوشه . ما ازاینکارا روی سن زیاد می‌کنیم . حقیقت نداره . حالا تو اومدی بقیه اون بوسه‌رو بگیری.؟

ــ نه. افسانه‌جان.من دوستت دارم. دارم میمیرم. سه ماهه که‌بیچاره شدم.عاشق توشدم . شب وروز گریه میکنم وقادربکار کردن نیستم.

بصدای بلند خندیدم و اورا مورد تمسخر قرار دادم و روی را برگردانیدم و پس از اینکه دوسه بار تاکسی را صدازدم گفتم :

ــ برو پی‌کارت . مثل اینه‌که‌مغزت عیب داره یا سیمهات قاطی پاطی شده. مگه من دختر مدرسه‌ام که باهام اینجوری‌حرف میزنی ؟ من یك رقاصه‌ام و هیچ مرداحمقی عاشق رقاصه نمیشه .

ملتمسانه گفت :

ــ آخه چرا ؟ مگه عشق با عشق فرق داره

سقلمه‌ای به سینه‌اش زدم و با لحنی زننده گفتم :

ــ آدم عوضی . بنظرم از شهرستان به تهران اومدی یا پسرحاجی هستی که بابات تازه مرده ؟ هان.

ــ نه . نه شهرستانی و چشم و گوش بسته هستم و نه پسر حاجی پدر مرده . من مردی هستم که با زحمت زیاد کار میکنم و زندگیمو میچرخونم اما عاشق تو شدم. چکنم . این کار دل منه . این گناه‌عشقه نه قصور من . تورو دیدم و خواستم‌والآن یکماهه که هر شب میام اینجا و برات گل پرتاب میکنم .

یکبار دیگر بصدای بلند قهقهه زدم‌و گفتم :

ــ حیوونی . آخه من چی هستم که عاشق من بشی ؟ این عشق با صدو پنجاه تومن تموم میشه . صدو پنجاه تومن بدهمو یکشب میام خونه‌ات . فردا می‌بینی که دیگه عاشق من نیستی .

باوجود تاریکی هوا ، در روشنائی مختصری که از چراغهای ویترین مغازه روبرو پخش میشد پرده‌ای اشك را روی دیدگان او دیدم . برای یك لحظه از قالب خودم بیرون رفتم و تصمیم گرفتم اورا استهزاء نکنم و نخندم و کمی جدی‌ترحرف بزنم . جوان گفت :

ــ اسم من ناصره . ناصر .... معاون حسابداری یه شرکت بزرگ هستم . اونقدر درآمد دارم که ده شب شبی صدوپنجاه تومن بهت بدم و تورو بخرم اما من نمیخوام اینجوری بمن تعلق پیدا کنی . من عاشق‌تو هستم . آرزوم اینه که مال من بشی. درست بمن تعلق داشته باشی . میخوام توی خونه من زندگی کنی و دیگه نرقصی ونون حلال بخوری . میخوام از توبچه داشته باشم. میخوام تو زن نجیبی بشی و ....

حرف او را ناتمام گذاشتم زیرا یك تاکسی پیش پای ما توقف کرد. او را با دست کنار زدم و گفتم :

ــ برو عمو . برو مغز تو بده‌سروس. کله‌پوك چه مزخرفهائی میگه ؟

و در تاکسی پریدم و رفتم. شب‌مهمان یکی‌ازهواخواهان بیشمارخودبودم. اومرد ثروتمند پیری بود که دو زن و یازده بچه داشت اما بخاطر من خانه‌ای اجاره کرده و آنجا را با مبلمان خوب آراسته بود. من هفته‌ای یکی دو شب نزد او در همان خانه میماندم و شبهای دیگر را نیز با مردان دیگر بسر میبردم ولی او را گول میزدم و میگفتم جز تو هیچ مردی در زندگیم یافت نمیشود .

شب هیچ فرصتی نداشتم که باو فکر کنم . فردا صبح زود بخانه خودم رفتم وتا نزدیك ظهر خوابیدم . تازه از خواب‌بیدار شده بودم و میخواستم خود را برای‌رفتن به حمام آماده کنم که صدای زنگ در برخاست . کلفت پیری که داشتم در را باز کرد و بعد نزد من آمد و گفت :

ــ خانم . خانمی که یه بچه همراهشه اومده باهاتون کار داره .

بفکر فرورفتم . زن بچه‌دار یعنی یك زن نجیب ، زنی که شوهر و خانواده‌دارد. چنین زنی بامن چه نوع کاری میتواند داشته باشد ؟ در بین دوستان من‌زن‌شوهردار صاحب بچه یافت نمیشه . پس او کیست ؟ کلفتم اطلاع درستی نداشت . ناچار دگمه های روبدوشامبرم را بستم وگفتم بگوبیاید.

زن جوان بیست وشش هفت ساله‌زیبا ولی لاغراندام رنگ پریده‌ای وارد شد . دست یك پسربچه چهار پنج ساله را دردست داشت . لباس مرتبی پوشیده بود اماتوالت نداشت . بدون توالت هم زیبا بود با این فرق که انسان فکر میکرد از فقدان مواد غذائی باین حال افتاده است . سلام کرد. تعارف کردم که بنشیند . او روی یك صندلی نشست و بچه را مقابل خودگرفت. با دقت مرا ورانداز می‌کرد و مثل‌این‌بود که میخواست اندازه‌های اندام مرا بداند و یا حدس بزند . تبسم‌کنان گفتم :

ــ خانم . اطمینان دارین که عوضی نیومدین ؟

ــ بله خانم . من با شما کار دارم . عکستونوتوی آگهی مجلات‌دیدم. توی‌خونه خودمون هنوز عکس شمارو بدیوار داریم . از یك آگهی کاباره قیچی کردم و بدیوار چسبوندم .

ــ شما کی هسین ؟

ــ من ... من ... خانم . من خواهر (ناصر) هستم .

ــ ناصر کیه ؟

ــ تظاهر نکنین . شما ناصر برادر منو میشناسین . همون جوونی که دیشب باهاتون حرف زد و شما مسخره‌اش کردین و بهش گفتین برو عمو .

ــ خوب . اومدیم اونو میشناسم . شما اینجا چی میخواین .

ــ خانم . اجازه بدین قبلا یه چیزی خدمتتون عرض کنم . شوهر من دوسال‌پیش مرد و من و این بچه‌رو تنها گذاشت . من جز این برادر هیشکی را ندارم . ناصرخرج منو میده . حالا درست یا غلط ناصر عاشق شما شده .

حرفش را قطع کردم و گفتم :

ــ خانم . آخه مگه آدم حسابی عاشق یه رقاصه میشه ؟

ــ عرض کردم درست یا غلط اون عاشق شما شده . داره میمیره . داره دق میکنه . یکماهه که شب و روز گریه‌میکنه. دیشب که شما بهش اهانت کردین و بریشش خندیدین، اومد خونه . بعدازاینکه یکساعت عکس شمارو توی بغلش گرفت و گریه کرد میخواست یه مشت قرص بخوره و خودشو بکشه . هی بمن میگفت بروازاطاق بیرون . برو بیرون . من فهمیدم که قصد داره یه بلائی سرخودش بیاره. این بود که با گریه و زاری و جیغ و مرافعه قرصهارو گرفتم و ریختم توی توالت و ازبین‌بردم. حالا خانم . الهی قربونت برم . الهی بچه من فدات بشه ...

و بگریه افتاد و های های گریست . او چنان میگریست که برای اولین باردر همه عمرم دلم سوخت . دلم بحال او سوخت و بحال خودم و بحال ناصر احمق .درحال گریستن میگفت :

ــ افسانه خانم . اگه‌اون‌خودشو بکشه هم من بیچاره میشم و هم این بچه . و هم یك جوون ازبین میره . برای شماچه‌فرقی میکنه . همیشه رقاصه هسین و همیشه‌زیبا. بیاین به ناصر رحم کنین . خودتون‌به‌ناصر گفته بودین که هرکسی پول بده شما متعلق باون میشین . بیاین من هرچی پس‌انداز دارم بهتون میدم مدتی که کمتر ازیکسال نباشه با ناصر زندگی کنین . شاید بعد از یکی دو ماه ازتون سیر بشه و دلشو بزنین و ولتون بکنه. اونوقت دوباره برمیگردین به‌کاباره و میرقصین . راضی نشین من برادرمرا ازدست بدم و بچه بیچاره‌ام بی‌سرپرست و بزرگتر بشه . راضی نشین

بقیه درصفحه ۷۹

چهل طوطی

فرستنده سرگذشت :
غلامحسین قریب ازتهران
نویسنده : شبدیز

عکس و خبر

گوجه‌فرنگی علیه مینی‌شورت

باور کردنی نیست ، ولی حقیقت‌دارد : تظاهرات خشن علیه مد ، آنهم در پاریس پایتخت مد جهان !! صحنه‌های غیر قابل تصوری‌که ملاحظه‌می‌کنید دربازار سبزی و میوه فروشان‌پاریس اتفاق افتاد . یعنی تا چشم زن‌های فروشنده چاق و امل بازار» اولین مینی شورت پوش افتاد ، نه تنها اورا با گوجه فرنگی ، میوه،تخم مرغ و کلم و کاهو بمباران کردند ، بلکه بطوریکه در عکس پائین‌ملاحظه میکنید ، یکی از آنهاجلو رفت و یك ضربه جانانه به مینی‌شورت خانم زد !

مطبوعات فرانسه نوشته‌اند، این‌دمونستراسیون اخطار به زن های آلامدی است که شاید در آینده هوس‌کنند در مینی‌شورت برای خرید به بازار بروند و از طرفی نشانه آن‌است که مد جدید برای اولین‌بار بین‌زنهای پایتخت مد ، دوستگی ایجاد کرده‌است.

←

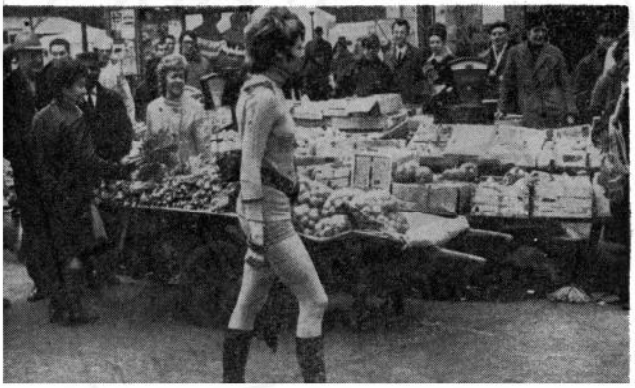

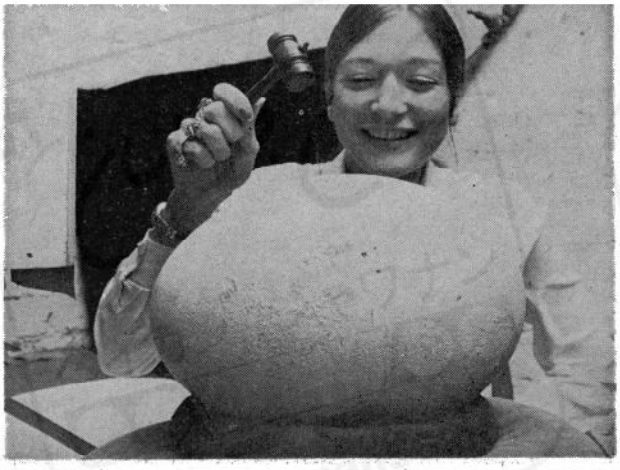

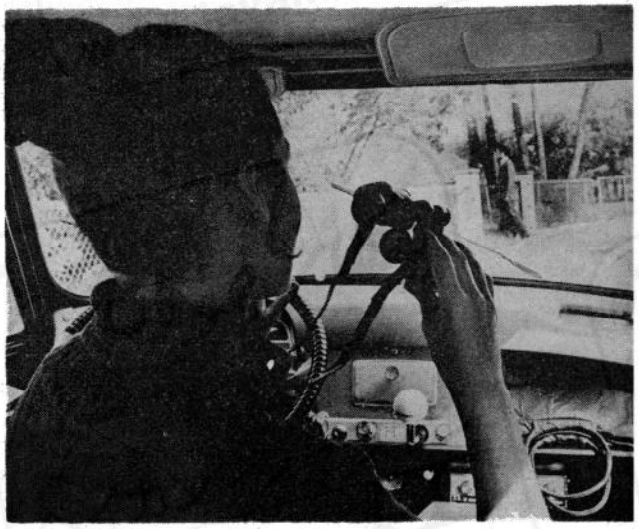

اولین (کارآگاه خصوصی‌زن) ژنو

بازار(مارگریت. ر) یا اولین‌زنی‌که در (ژنو) سویس کارآگاه خصوصی شده خیلی گرم است وبقدری مشتری‌بر وی میجوشد که مجبور است متجاوز از شصت در صدشان‌را جواب‌گوید . بیشترماموریت های مارگریت عبارتند از تعقیب شوهران یازنان خیانتکار ، وفراهم کردن‌زمینه طلاق برای زن یا شوهری که‌میخواهدآزاد شود.

وسیله کار مارگریت یا بقول‌روزنامه‌های ژنو (کارآگاه خوشگله) از چند کلاه گیس رنگ برنگ ، یك‌هفت‌تیر ، یك دوربین چشمی، یك دوربین عکاسی دقیق ، چند نوع‌عینك دودی ، وسایل گریم ، دهها دست لباسهای مختلف ، یك ضبط صوت‌و یك اتومبیل تجاوز نمیکند.مارگریت میگوید:

ــ بیشتر مشتریان مرازنهائی تشکیل میدهند که بشوهر خود مشکوك شده‌اند و انتظار دارند آنها را از شك‌درآورم . بهمین دلیل با یك قطعه عکس و مشخصات شوهرشان‌نزدم میآیندو از من میخواهند زاغ سیاه طرفرا چوب بزنم.

مارگریت در بعضی از ماموریتهامجبور میشود بیش از دوازده ساعت رانندگی کند ، چند بار لباس یااتومبیل‌عوض کند زیرا شخصی‌که تعقیبش‌می‌کند نباید اورابشناسد.

اومیگوید ــ برای ماموریتهای‌روزانه ساعتی ٤٠ تومان ، و برای ماموریت های شبانه ساعتی ٦٠ تومان‌حقوق میگیرم ـ خرج بنزین ، یا مسافرت به شهرهای دور و نزدیك ،و یا خوابیدن در هتل ها و دادن گزارش، جداگانه‌و بعهده‌کارگذاراست.من در کشتی جودو مهارت دارم و بسهولت میتوانم از عهده شوهرانی‌که‌ازترس رسوائی حاضرند بهرکاری دست بزنند برآیم.

عجب تخم‌مرغی !!

این تخم پرنده ــ یا چرنده ــ ازیك توپ بیسبال هم بزرگتراست ودانشمندان می‌گویند درحدود یك میلیون‌سال پیش در مادا‌گاسکار ــ بوسیله پرنده‌ای بنام «ای بی اورینس» که اکنون نسلش از میان رفته بوجود آمده است .

این‌تخم ، بمرور ایام بصورت‌فسیل درآمده و قرار است در یك حراج‌عمومی بفروش رسد .

←

مد سربازی

امسال در پیست های اسکی (لباس سربازی) بین خانم های‌فرانسوی مد شده بود ، این مد، گتربستن به کفش، مچ‌ـ پیچ بستن ، قمقمه و فانوسقه حمل کردن ، جنس لباس را از پارچه های سربازی مخصوص استتار انتخاب کـردن و از کلاه و دستکش سربازی استفاده‌کردن‌را عمومیت داده است. و جالب آنکه بین کلاه های سربازی ، خانم ها به‌کلاه سربازان هیتلری علاقه بیشتری نشـان میدهند.

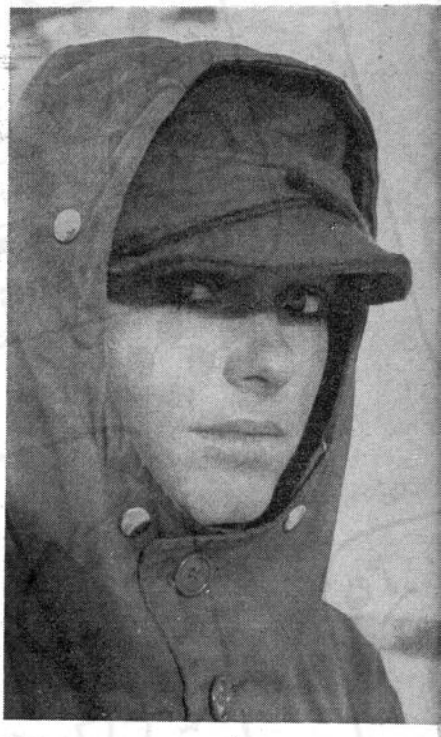

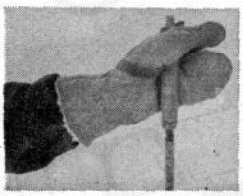

الیزابت تایلور ، و (شلوار داغ)

ریچارد بورتون شوهر الیزابت تایلور که چاق پسند تشریف دارد سابقا می‌گفت : من عاشق هر کیلـو از چربی های بدن زنم هستم. ولی‌بورتون این روزها مجبور است به اندازه ده کیلوکمتر عاشق زنش باشد ، چـون لیزمخفیانه ده کیلو کم کرده است. لیز که سابقا درباره‌اش میگفتند ـ پرده سینمارا پر میکند ، حالا چنان لاغر شده که بزحمت یك گوشه پرده را میگیرد.

لیز با ۱٦٤ سانتیمتر قد ٦٥ کیلو وزن داشت وبهمین دلیل فکاهی‌نویس‌ـ های مجلات سینمائی او را (یك تنی) خطاب میکردند . تا اینکه لیز دو ماه تمام غیبش زد وبعد از دوماه ده کیلو لاغرتر، آنهم‌درمینی شورت‌آفتابی شد.

ظاهرا دراین دوماه هر صبح ده دقیقه ورزش کرده ، دورسیب‌زمینی و ماکارونی را خط کشیده وفقط میوه و سالاد خورده و بجای ویسکی آب پرتقال نوشیده‌است.

←

خانه سوفیا زندان شده

یادتان هست ، اخیرا در همین صفحه (عکس و خبر) نوشتیم‌سوفیالورن به جان بچه دوساله‌اش کارلو سخت بیمناك است وازترس آنکه مبادا اورا بدزدند دو نفر محافظ مسلح استخدام کرده که شبانه روز با مسلسل ازکارلوکوچولو مواظبت کنند ؟

واما خبرتازه اینست که وسواس‌سوفیا بحدی رسیده که دستورداده خانه‌اش را بصورت زندان درآورند وجلوتمام درها و پنجره ها شبکه های آهنی بگیرند.

یکی از روزنامه‌های ایتالیانوشته:سوفیا با این کارش بچه دزد ها را برای دزدیدن کارلو بیشتر تحریك‌میکند.

↓

دوئل با شمشیر جانشین کتك‌کاری زن و شوهر

در لندن کلوبی باز شده که فقط زن وشوهرهائی که معمولا با هم‌دعوا و کتك‌کاری میکنند میتوانند در آن عضو شوند . زیرا یکی از برنامه های این کلوب آموختن شمشیربازی به‌اعضاء است ، تاهنگام دعوا در خانه ، دوئل با شمشیر را ، جانشین جنگ تن‌بتن، بشقاب و گلدان پرت کردن و بـدو بیراه گفتن کنند . بد نیست بدانید شمشیر های دوئل زن وشوهر اسفنجی هستند و هنگام دوئل باید درست مثل قهرمانان شمشیربازی نقاب به‌صورت بزنند ومچ بند ببندند.

(ساندی شاو) خواننده معروف انگلیسی و شوهرش (جف بانکز) که‌از اعضای کلوب هستند یك‌صحنه ازدوئل زن وشوهری را مجسم کرده‌اند.خودتان ملاحظه‌میکنید‌که دراین طرز دعوانیز باز (کی) مغلوب شده‌است: شوهربیچاره!

←

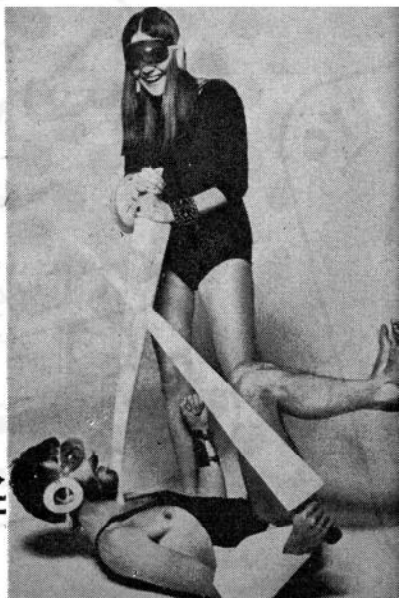

بن بست!

نوشته :
منوچهر مطیعی

عجیب‌ترین و عبرت
آموزترین طلاق
در تهران

خانم، آقا! چرا طلاق گرفتید؟

آقا نمی‌خوام بیخودی بشه

۱

گوینده مرد . شغل آزاد

آقای (محمدرضا) را به دفتر مجله دعوت کردیم . نامه را بوسیله یکی از مستخدمین مجله فرستادم که حتما بدستش برسد . مردی بود کوتاه قد و نسبتا چاق با شکم بزرگ و غبغب آویخته . پیرجوانی نیز همراهش بود که من ابتدا فکر کردم پسر خود اوست اما بعدا فهمیدم که اصلا او بچه‌دار نشده است .

تعارف‌کردم و خوش‌آمد گفتم. نشست. در همان چند جمله اول گفت‌وگو فهمیدم مرد بیسوادی است ودر عین حال بسیار متملق و چاپلوس . خیال میکرد من چون روی کاغذ مارک‌دار مجله یك نامه ماشین شده برایش نوشته‌ام یك شخصیت قضائی هستم و مانند دادستان و قاضی و بازپرس میتوانم در تعیین سرنوشت همسرش نقشی بزرگ ایفا کنم . حتی میخواست دست مرا ببوسد و چنان مودبانه روی مبل نشسته بود که من از دیدن حرکاتش‌ناراحت میشدم . با آنکه ازچاپلوسی و بله‌بله قربان گفتن او بی‌اندازه ناراحت بودم نخواستم تصوری که داشت از بین ببرم زیرا بیم داشتم از گفتن حقایق طفره برود و یا اساسا گفت‌وگو را ناتمام بگذارد . با آز و حرصی اشمئزازانگیز میخواست از زیر پرداخت نفقه و مهریه همسرش شانه خالی کند بهمین علت از من پرسید :

ــ آیا نوشته شما میتواند نظر بازپرس و قاضی را تغییر دهد .

در پاسخ گفتم :

ــ اگر بازپرس قرار قطعی صادر نکرده باشد ، میتواند موثر واقع شود.

خوشحال شد ومن برق آن را دردیدگان کوچك و نمور او دیدم . او دختر جوانی را بزنی گرفته و سه سال با او زندگی کرده و از وی متمتع شده بود، حالا در نهایت ناجوانمردی میخواست حتی نفقه هم نپردازد . مهریه را نیز ندهد . متاسفم اعتراف کنم که زن هنوز هم در این مملکت بازیچه دست مرد است وبحد و شانی که حق و سزای اوست نرسیده است .

دستهایش را با خوشحالی بهم مالید و آهسته چیزی زیر گوش پسرك که کنارش نشسته و پاها را روی هم انداخته بود گفت و بعد روی را بطرف من برگردانید و اظهار داشت :

عرض به حضور باهالنور آقای خودم که من در جوانی‌ساکن اصفهان بودم . الان هم ملاحظه میفرمائید که چندان پیرنیستم. اصلا پیر نشده‌ام . فقط چهل و هشت سال دارم و یك مرد چهل و هشت ساله بهیچوجه نمیتواند پیر باشد . وقتی خدمت وظیفه‌ام را انجام‌دادم و ورقه پایان خدمت گرفتم با حاج‌آقائی که از سیزده سالگی نزد او کار میکردم بهم زدم و برای اینکه او دیگر مزاحم من نشود راهی تهران شدم . این را هم خدمت سرکارآقا عرض کنم که من هیچکس را ندارم . نه مادر ، نه پدر و نه خواهر و برادر و دائی و عمه و خاله . هیچکس . پدرم را هیچ بخاطر نمیآورم . سیزده ساله بودم که مادرم نیز مرد و مرا تنها گذاشت . دو کلاس بیشتر درس نخوانده بودم که از هردو جهت یتیم شدم و ناگزیر بهدایت یکی از همسایگان در دکان یك حاجی بازاری بکار پرداختم . بکار پادوئی و خانه‌شاگردی . اما بچه خیلی زرنگی بودم و زود همه‌کارها را قبضه کردم . این حاجی مرد واقعا بدی بود ، بهمین علت پی فرصت میگشتم که از چنگ او بگریزم. حاجی نیز برای اینکه مرا اسیر خود کرده باشد دو سفته دو هزار تومانی از من گرفته بود که نتوانم از مغازه او بجائی دیگر بروم . بیست ساله شده بودم که دیگر کارد به استخوانم رسید و خودرا به حوزه نظام وظیفه معرفی کردم و سرباز شدم. حاجی بازهم امیدوار بود که من نزد او بازگردم ولی بمحض اینکه خدمتم پایان یافت به تهران گریختم و دیگر حاجی را ندیدم تا اینکه شنیدم مرده است .

در تهران بکار مشغول شدم . چون فوت و فن کارهای بازاری را بلد بودم زود مورد توجه بازرگانی که نزد او کار میکردم واقع شدم و دستمزدم بالا رفت. چند سال بعد با سرمایه‌ای که شخصا تهیه و با خون دل جمع کرده بودم به تجارت پرداختم . جنگ تازه پایان یافته بود و من در کارخریدوفروش کوپن، سودهای هنگفتی بردم و خلاصه دیری نگذشت‌که ثروتمند شدم.

راستش من فرصت زن گرفتن نداشتم . حتی به زن فکر نمیکردم . از جنس زن نفرت داشتم . بدم میآمد . شنیده بودم که زن خائن است ، دزد است ، دروغگو است و من دوست نداشتم با یك زن خائن و دزدو دروغگو شریك باشم و زندگیم را در کنار چنین موجودی بگذرانم . سالها گذشت و من همچنان بزندگی در حال تجرد ادامه میدادم تا سه سال پیش . خودم هم نمیدانم چه شد که دختری را دیدم و عاشقش شدم و اورا به زنی گرفتم. خیلی خرج کردم تا پدرش راضی شد . بمن میگفتند سن و سالت زیاد است و مناسبت ندارد زن جوان بگیری اما من هرگز بآینده فکر نمیکنم . فکر اینکه مثلا ده سال بعد او چند ساله میشود و من چه وضعی دارم فکر بیهوده‌ای است. دم غنیمت است . همیشه باید برای امروز زندگی کرد . نه گذشته اهمیت دارد و نه آینده . آدم عاقل کسی است که فقط برای آینده پول پس‌انداز کند و جز پول هیچ عامل دیگری آینده را تامین نمیکند . من با (زری) ازدواج کردم و چون مرد مرفهی بودم کوشیدم همه وسائل آسایش را برای او فراهم آورم اما خیلی زود فهمیدم که او اصلا اهل زندگی خانوادگی نیست . من دوست‌داشتم بچه‌دار شوم اما او از بچه‌دار شدن ابا داشت و پنهانی از من قرص میخورد و دستگاه گذاشته بود . من علاقه داشتم با اشخاص معاشرت کنم و گاهی مهمان بخانه بیاورم ولی او از مهمانهای من بدش میآمد و میرفت در یك اتاق‌مخفی میشد و در را بروی خودش می‌بست . من مرد پرحرارتی هستم و میخواستم همیشه او درکنار من باشد اما (زری) اتاق‌خودش‌را جدا کرده بود و از انجام وظایف‌زناشوئی طفره میرفت .

نمیخواستم شدت عمل نشان دهم از اینرو نشستم که با او مثل یك مرد حرف بزنم . از او پرسیدم چرا زندگی را بکام من تلخ میکند و چرا در اتاق دیگر میخوابد ؟ رك و راست و در کمال بی‌پروائی و پرروئی بمن گفت که من از تو بیزارم . از تو بدم میآید . وقتی علت را پرسیدم جواب داد که من عاشق جوانی بودم که پدرم مانع ازدواج ما شد و مرا با کتك به همسری تو درآورد. اکنون نیز با تو زندگی نمیکنم و هرچه زودتر باید طلاقم بدهی که زن او بشوم. من که این را شنیدم عصبانی شدم و قسم خوردم که هرگز طلاقش ندهم اما او دست به حیله دیگری زد . از نقطه ضعف من استفاده کرد و با یکی از دوستان خودم طرح عشق و عاشقی ریخت و بمن خیانت کرد . ما مردم متعصب وغیرتمندی هستیم . هرگناهی را در زن میتوانیم ببخشیم مگر خیانت را . این بود که وقتی‌فهمیدم، بلافاصله طلاقش دادم. اکنون تنها زندگی میکنم و دیگر قصد ازدواج ندارم .

۲

گوینده . (زری) بیست ویك ساله

وقتی آقای محمدرضای الف حرف میزد من فکر میکردم که موضوع نباید باین سادگیها باشد . یا او حقایق بزرگی را پنهان میکند و یا نمیتواند که بگوید. در نظر اول سوژه بن‌بست تکراری به نظر میرسید . پسر و دختری یکدیگر را دوست دارند ولی بعللی نمیتوانند ازدواج کنند دخترْ بهمسری مرد دیگری درمیآید آنگاه بعلت بی‌عشقی که خود دلیل بزرگی میتواند باشد بهشوهرش خیانت میکند و در نتیجه طلاق اتفاق میافتد . مشابه این حادثه را چندی قبل داشتیم . او که رفت پیش خود گفتم اگر همه ماجرا همین باشد از نوشتن آن خودداری میکنم زیرا سوژه تکراری است . معهذا ناامید نشدم و برای ملاقات با خانم به فعالیت پرداختم .

خانم زری را در خانه پدرش سراغ کردم . وقتی مستخدم مجله با نام من بآنجا رفته بود (زری) درخانه نبود . فردا بمن تلفن کرد و پرسید آیا میتوانم همین امروز بیایم . جواب دادم خیلی خوشحال میشوم . ناهار را در دفتر مجله با یك ساندویچ خلاصه کردم و بانتظار او نشستم . ساعت سه بود که آمد . از دیدن او یکه خوردم زیرا خیلی جوان بود . خودش میگفت بیست و یکسال دارم ولی بازهم جوانتر بنظر میرسید . شاید نوزده ساله . قامتی متوسط تزدیك به کوتاه و پاهای چاق و باسن بزرگ‌داشت. دوسوم وزن بدن او مربوط به کمر به پائین او بود . رویهمرفته زنی بازاری‌پسند ولی زیبا بود . چهره‌ای کودکانه داشت و نگاهش با شیطنت میدوید و بازی میکرد و هیچگاه در یك نقطه متوقف و ساکن نمیماند . دستهای ظریف وانگشتان گوشت‌آلودی داشت . درست مثل دست یك بچه چاقالو . یك انگشتری یاقوت نیز زیب انگشت او بود که بشوخی پرسیدم اصل است یابدل و او گفت اصل است و پنج هزار تومان خریده‌ام .

خانمهای قهرمان بن‌بست که بعد از شوهرانشان بما مراجعه میکنند بلافاصله می‌پرسند :

ــ او را دیدید ؟ میخواهم بدانم بنظر شما چطور مردی جلوه کرد ؟ نظرتان درباره او چیست ؟ فکر نمی‌کنید من حرام شده باشم ؟ آیا با من قابل مقایسه بود ؟

وسؤالهای‌مشابهی از همین قبیل . در جواب او گفتم :

ــ بله . آقا را دیدم . مرد سالمی بنظر میرسید و خیلی خوش‌بنیه اما اختلاف سن شما زیاد ...

حرف مرا برید و با شیطنت پرسید :

ــ یك پسر جوان با او نبود ؟...

جواب‌گفتم :

ــ چرا . پسری هیجده نوزده ساله با او بود .

لبخندی زد که هزار معنی و مفهوم داشت و بعد سر را جنبانید و برای اولین بار نگاهش را روی گل قالی ثابت نگهداشت و خیره شد . به پشتی صندلی

لطفاً ورق بزنید

تکیه دادم و خواهش کردم که همه چیز را از اول تعریف کند . او کیف خود را گشود و عکسی را بیرون آورد و بمن نشان داد و گفت :

ــ این را ببینید .چطور است ؟ خوشگل است ؟ چند ساله بنظر میرسد ؟

عکس جوانی بود که لباس اسکی بتن داشت و سرچوبستهای اسکی نیز در سمت چپ عکس دیده میشد . در پاسخ او گفتم :

ــ جوان خوبی بنظر میرسد . بیست و هفت هشت ساله است . کاملا با شما تناسب دارد .

ــ بله . این همان جوانی است‌که من دوست داشتم و قرار بود ازدواج کنیم . خدا ذلیلش کند . نگذاشت ما ازدواج کنیم .

ــ چه‌کسی را خدا ذلیل کند ؟

ــ پدرم را . در این دنیا بیش از هرکس از او نفرت دارم . بعدها شنیدم که او پنجاه هزار تومان به عنوان شیربها از (رضا) گرفته و مرا درواقع باو فروخته بود .

عکس را گرفت و در کیف نهاد و بعد به پشتی تکیه داد و بدنبال مکثی‌کوتاه گفت:

آقای مطیعی شما چه در دوراهی وچه در بن‌بست از این ماجرا زیاد دیده و شنیده‌اید . من فکر میکنم شما باید تاکنون دیوانه شده باشید ، اما قصه زندگی من چیز دیگری است و با جرئت میتوانم بگویم که کاملا استثنائی است .

من درکلاس چهارم دبیرستان بودم‌که با (سینا) آشنا شدم . همین عکسی که دیدید . او هنرآموز یك هنرستان حرفه‌ای صنعتی بود و سال آخر را میگذرانید. الآن کمك مهندس است و وضع خوبی دارد .. خودش جوانی بلند همت و آقاست امابدر و مادرش مردم سرشناس و پولداری‌نبودند و نیستند . پدرش درجه‌دار بازنشسته ارتش بود و مادرش در یك کارخانه تریکوبافی بافندگی میکرد . همین سبب شد که پدرم با ازدواج ما مخالفت کند .

من و سینا بوسیله خواهرش که همکلاسی من بود آشنا شدیم . من نسبت به پسرها نظر خوبی نداشتم و ندارم . شاید بعلت این بود که در خیابان و کوچه و رهگذر زیاد بمن متلك میگفتند،مخرجه‌ام میکردند . می‌بینید که خیلی خیله نیستم. چکنم . پاهایم کمی چاق است و اندازه قسمتی از بدنم از اندازه طبیعی دختران دیگر بیشتر است . این گناه‌یك‌دخترنیست. بهرحال در کوچه و خیابان و درراه‌مدرسه بهمین علت مرا مسخره میکردند و حرفهای رکیکی میزدند و من‌که نمیتوانستم جواب بدهم صاحب عقده و کینه شده بودم و از همه پسرها بدم میآمد . قصد داشتم شوهر نکنم . درس بخوانم و دارای شغل وحرفه آبرومندی بشوم که مردم روی نیاز بمن احترام بگذارند و در مقابلم سر تعظیم‌فرود آورند اما وقتی با (سینا) روبرو شدم‌حالم تغییر یافت و فکرم دگرگون شدوبی‌اختیار از اوخوشم آمد.

یکی دوبار دیگر نیز (سینا)رادیدم. باهم حرف زدیم . همان جلسه اول و دوم از او پرسیدم که چرا مرا مسخره نمیکند و چرا نمیگوید باسن من بزرگ و پاهایم چاق است . او نگاهی بمن کرد و لبخند زنان گفت :

ــ اولا من تاحالا دقیق نشده بودم ثانیا بنظر من تو هیچ عیبی نداری سهل است فوق‌العاده جالب هستی چون من‌اصولا از زنهای چاق ، مثل تو خوشم میآید.

شاید بشنیدن این مطلب بود که‌عاشقش شدم و روز بعد به خواهرش که در کلاس ما بود گفتم که از سینا خیلی خوشم‌آمده است . او نیز گفت :

ــ (سینا) هم از تو تعریف میکرد و پیش پدر و مادرم میگفت‌دختری را که بدنبالش میگشتم یافته‌ام .

باین ترتیب من و او آشنا شدیم‌وبهم دل باختیم . جای ملاقات ما خانه خودشان بود . مادرش همانطور که گفتم در یك کارخانه تریکوبافی کار میکرد . صبح زود میرفت و شب بازمیگشت . پدرش نیزصبحها به قهوه‌خانه سرگذر و یا به مسجدمیرفت و یکساعت بعداز ظهر برای خوردن ناهار مراجعت میکرد . بازهم عصری میرفت و شب همراه زنش بخانه میآمد . من به بهانه درس حاضر کردن با خواهر سینا بآنجا میرفتم اما او من و سینا را تنهامیگذاشت و باطاق دیگر میرفت و درضمن سر اقبت میپرداخت که کسی ما را نبیند .

من و سینا در یك اطاق تنها بودیم و حرف میزدیم اما در طول چندین ماه ، شاید یکسال جز بوسیدن کاری نکردیم . هدف‌ما ازدواج بود ، دراینصورت نه او میخواست مرا کثیف و آلوده کند ونه‌من اجازه میدادم قبل از ازدواج بمرحله‌ای برسیم که زفاف لطف و تازگی خودش را ازدست بدهد .

سال تحصیلی داشت تمام میشد که (سینا) بخواستگاری من فرستاد . من با مادرم صحبت کرده و ذهن او را آماده کرده بودم اما پدرم که او نیز یك بازاری متعصب بود وقتی فهمید که (سینا) چکاره است و وقتی شنید که من و او قبلا باهم آشنا شده‌ایم روی دنده لجبازی افتاد و خواستگاری را رد کرد و حتی جواب موهنی داد که به سینا برخورد .

از آن تاریخ معاشرت من و سینا تحت کنترل شدید درآمد و چند نفر مامور مراقبت از من شدند که یکی از آنها برادر کوچکتر خودم بود که بهیچ وسیله‌ای‌فریب نمیخورد و تطمیع نمیشد. ما بوسیله نامه باهم رابطه داشتیم و خواهرش نقش رابط را ایفا میکرد . او برای من نامه می‌نوشت و من باو پاسخ میدادم و یا بالعکس .

هنوز امتحانات تمام نشده بود‌که‌پدرم از ماجرای نامه‌یرانی ما مطلع شد و دو تا از نامه‌های سینا را از لای کتاب پیداکرد و قسم خورد که هرچه زودتر مرا شوهر بدهد . گوئی شوهر در آستین داشت زیرا یکهفته بعد سروکله (رضا) پیدا شدوآمدو رفت و گفت‌وگوآغازگردید . من گریستم، اشك ریختم ، تهدید بخودکشی کردم اما همه بیفایده بود. مرا باکتك سرسفره عقد نشانیدند و بمردی شوهر دادند که قریب سی سال از من بزرگتر بود.

در اینجا (زری) سکوت کرده و ببازی کردن با انگشتری یاقوت خود پرداخت .من ساکت نشسته بودم و انتظار شنیدن بقیه ماجرا را داشتم . حدس میزدم از گفتن چیزی ناراحت است وباخاطره‌ای رنجش میدهد . نگاهش روی دستش بود و لبهایش را با زبان مرطوب نگهمیداشت. بیشتر از دو دقیقه سکوت را ادامه داد تا بالاخره گفت :

خجالت میکشم . اما چاره‌ای نیست ، برای اینکه شما در محکمه عقل و انصاف خود مرا تبرئه کنید باید حقیقت را فاش کنم . من راجع به زفاف و عروسی و مرد و زن چیزهائی از دوستان شوهرکرده‌ام شنیده بودم . خوب . این طبیعی است .

وقتی دختری شوهر میکند دوستان شوهر نکرده‌اش دور اورا میگیرند و با خنده و شوخی درباره زفاف ازاو چیزهائی می‌پرسند . منهم بارها اینکار را کرده بودم و فکر میکردم همان حادثه برای خود من اتفاق میافتد .

اجازه بدهید مطلبی را بگویم بعد به ماجرای قبلی و به حجله بازگردم . وقتی سر سفره عقد بله گفتم و دفتر را امضاء کردم . وقتی فهمیدم که کار تمام شده ومن بمرد دیگری جز (سینا) شوهر کرده‌ام تصمیم گرفتم او را فراموش کنم و برای شوهرم بهرحال زن خوبی باشم. الآن همه چیز گذشته و تمام شده. من بزودی اعتراف وحشتناکی خواهم کرد پس اجباری ندارم دروغ بگویم. خدا را گواه میگیرم که بعداز انجام مراسم عقد عقیده‌ام تغییر یافت و پیش خود سوگند یاد کردم که دیگر حتی نام (سینا) را بر زبان نیاورم و به شوهرم وفادار بمانم . این تصمیم را به چند علت گرفتم . یکی وجود تعصب شدید مذهبی که در خانواده ما با وسواس رعایت میشد و دیگر ترس از ناراحتی وجدان و خیلی چیزهای دیگر که اگر تعریف کنم سخن بدرازا میکشد. پس من با اینکه از او نفرت داشتم وبدم میآمد و حالت اشمئزاز می‌یافتم مصمم بودم برای شوهرم زنی بسیار خوب و نمونه باشم . حالا به حجله بازمیگردیم .

من با تعاریفی که شنیده بودم انتظار دیگری داشتم ولی درنهایت وحشت مشاهده کردم که شوهرم انحراف جنسی دارد و بی‌آنکه وظیفه زناشوئی را از طریق‌طبیعی انجام دهد مانند یك دیوخون‌آشام بمن حمله‌ور شد وبعد ساعتی باستراحت‌پرداخت ومجددا به من حمله‌ور گردید.

بخدا از گفتن آن شرم دارم ولی چکنم که باید بگویم . اگر نگویم شما گناه مرا نمی‌بخشید . درحالیکه میدانم بهرحال گناه من بخشودنی نیست . فردا مادرم و سایر زنها بسراغ من آمدند . میگویند‌مادر سند روسفیدی‌خودرامیخواهد اما من چنین سندی نداشتم که ارائه بدهم . حقیقت را نیز نگفتم . پیش خود حساب کردم که افشای این راز بی‌آبروئی خانواده تازه تشکیل یافته را موجب میشود که سهمی از آن نیز بمن تعلق میبابد، پس بهتر آنکه موضوع مکتوم بماند.

باور نمی‌کنید که من دوهفته آنچنان وضع ناهنجاری داشتم و گریان ونالان‌بسر میبردم. بعدازدوهفته‌وقتی‌که‌کم‌کم ازاطراف سروصداهائی بلند شد و بگوش‌خودش‌رسید وظیفه طبیعی یك شوهر را انجام داد، که به شایعات خاتمه دهد . و شایعات خاتمه یافت اما زندگی ما همان روال زشت و نفرت انگیز را داشت . من که بشدت از او نفرت داشتم مشاهده این وضع نفرت مرا بیشتر کرد بطوریکه وقتی بطرف من میآمد جیغ میزدم و دشنام میگفتم وهرچه در نزدیکی دست خود می‌یافتم بطرفش پرتاب میکردم.

یکسال گذشت . او گاهی باکتك و جاروجنجال و زمانی با فریب و نیرنگ ووعده و وعید خود را راضی میکرد اما من رنج میبردم و احساس میکردم که روز بروز ضعیفتر و بیمارگونه‌ترمیشوم.سر انجام کارد باستخوانم رسید و تصمیم بمبارزه‌شدید گرفتم . اطاق خوابم را عوض کرده و با تهدید جدی باو گفتم که اگر این روش کثیف و نفرت انگیز را ترك نکند نزد دادستان میروم و شکایت میکنم .

او خندید. مرا مورد استهزاء قرارداد وبرای اینکه حس حسادت مراتحریك کند دست بکاری زد که فهمیدم قبل ازازدواج بامن نیز باین کار عادت داشته است. او یك منحرف همجنس‌باز بود و وقتی کار بین من و او باین مرحله رسید تصمیم گرفت آن عمل ناپسند را در خانه ودر مجاورت اتاق‌من‌انجام دهد.

یکروز ، دوروز ، ده روز، یکماه، یکسال ، یکسال و نیم صبر کردم وهیچ بروی خود نیاوردم. خوشحال‌بودم که لااقل‌بسراغ من نمیاید و یا بندرت اتفاق میافتد باهمه نفرتی که از او داشتم‌به(رضا) گفته بودم که اگر مثل یك شوهر طبیعی رفتار کند در اتاق خوابم را نمی‌بندم‌و از او نمیگریزم . بااین قرارگاهی اورا باتاق خود می‌پذیرفتم و راه میدادم واو نیز سعی میکرد دست از پا خطا نکند ولی به عمل ناپسندی که گفتم همچنان ادامه میداد و این اواخر طوری حریص و گستاخ شده‌بود که دو جوان رابطور دائم در خانه نگهمیداشت و حتی وقتی خودش میرفت آنها در خانه میماندند.

مشاهده این وضع طاقت مرا تمام‌کرد وبالاجبار قهر کردم و بخانه پدرم رفتم. او بدادگاه شکایت کرد و من مجبور شدم بخانه بازگردم ولی این‌بار روش دیگری در پیش گرفتم و مصمم شدم‌که دست بمبارزه منفی بزنم.

دوسه ماه دیگر کشاکش بین ما ادامه یافت . سرانجام ... آقا . میخواهم از شما بپرسم مگرزن چقدر تحمل دارد. من یك زن بودم. قلب واحساس داشتم. منهم تمایلاتی داشتم . میخواستم دوستم بدارند و نسبت بمن مهربان باشند. دوست داشتم مردی مرا دوست بدارد و زیبائیم را تحسین کند. با اینکه قسم خورده‌بودم‌نام (سینا) را برزبان نیاورم به خواهرش نامه نوشتم و از او خواستم که موجبات ملاقات من و سینا را فراهم آورد. او بدیدن من آمد و در نهایت تاسف گفت : «سینا با اینکه ترا دوست دارد حاضر نیست وعده ملاقات بدهد زیرامی‌گوید زری شوهردارد و آشنائی و ارتباط با یك زن شوهردار گناه کبیره است‌وغیر قابل بخشش.»

التماس کردم ، گریه کردم ،دست و پای خواهرش رابوسیدم و برای‌سینا نامه‌ای دیگر نوشتم اما اونه به‌نامه‌هایم‌اعتنا کرد و نه به نامه‌ام پاسخ داد. درست‌در همین موقع‌بود که مرد دیگری سر راه من قرار گرفت و او یکی از دوستان خود رضابود . دوستی که بخانه ما رفت‌و آمد میکرد و گاه شبها میماند. او مقیم شهرستان بوداماببیتر روز های‌ماه را در تهران میگذرانید و طبعا زیاد بخانه ما میآمد . این آمد و رفت سبب آشنائی وبعد ایجاد علاقه شد و بالاخره حادثه‌ای که نباید اتفاق بیفتد واقع شد و من برای اینکه لج رضا را در آورم وشاید اورا تنبیه کنم در یك‌حالت بحرانی باو اعتراف‌کردم و گفتم که من مرتکب‌خطا و خیانت شده‌ام.

او بااینکه خود یکی از کثیفترین مردان عالم بود این خیانت را نتوانست تحمل کند وبس از اینکه کتك مفصلی بمن زد که سه روز در بیمارستان بستری شدم بدادگاه رفت و تقاضای صدوربرگ‌عدم امکان سازش داد.

بازپرس مرا احضار کرد . من منکر خیانت شدم زیرا میدانستم بزندان محکوم میشوم اما با جدائی موافقت کردم وتمام

بقیه درصفحه ۷۹

سردرد یک معماست؟

چرا در ایام نوروز، بیش از مواقع دیگر مردم به سردرد مبتلا میشوند؟

★ چرا سردرد میگیریم؟
★ وقتی سردرد میگیریم برای رفع آن چکار کنیم؟
★ اصلا چکنیم تا به سردرد مبتلا نشویم؟
★ سردردهای ساده را از سردردهای خطرناک چگونه تشخیص بدهیم؟

سردرد یکی از ناراحتی های ناراحت‌کننده موذی و بسیار شایع این قرن است. هر روز میلیونها نفر به آن مبتلا شده از آن رنج میبرند، به‌کار و زندگیشان نمیرسند و ساعات گرانبهائی ازشبانه روز را در رنج میگذرانند. **اگر ما علل سردرد را بدانیم جلوگیری‌ازآن‌کارساده‌ای خواهدبود.**

قبل ازاینکه علل سردرد، راه درمان وانواع آنرا شرح دهیم شمابابد به یك نکته‌اساسی توجه کنیدوآن اینستکه: سردرد بخودی خود یك مرض و ناراحتی نیست، سردرد ممکنست یك‌زنگ خطر ویك‌علامت ناراحتی شدید درونی باشد. ممکنست‌سردرد بعلت یك‌سرماخوردگی خفیف باشد، درعین حال ممکنست علامت یك بیماری خطرناك‌مثلا فشار خون باشد.

امکان دارد که یك عفونت بسیار کوچك دربدن، مثلا عفونت یك‌دندان یا چرك سینوزیت یا بینی باعث بروز سردرد شود، در عین حال یك‌عفونت شدید وحاد درونی هم ممکنست یك‌سردرد خفیف‌بوجود بیاورد.

ممکنست وارد آمدن یك ضربه‌خفیف برسر شما باعث سردرد شود، از سوی دیگر امکان دارد که شکستگی خفیف جمجمه شماهم باعث بروز یك سردرد ساده شود.

با در نظر گرفتن این‌مسائل، اگر شمایا شخص دیگر مبتلا به سردردی شوید که اساس و منشا آن یك بیماری مهم و جدی دربدن باشد باید بدون فوت وقت به پزشك مراجعه کنید. اکنون برای اینکه سردردهای بی خطر را ازسردردهای مهم و خطرناك تشخیص بدهیدفرق آنهارا برایتان شرح میدهیم:

اگر سردرد شما با تب‌یادردقسمتهای دیگر بدن همراه بود، اگر سردردشما همراه با گوفتگی و کسالت تمام قسمتهای بدن بود، اگر سردرد شما مزمن بود و مدتی مدید شما را رنج داد، اگرسردرد شما بعداز بروز یك حادثه (مثلا حادثه اتومبیل و غیره) روی داد، باید بپدرنگ به پزشك مراجعه کنید، چون درد از خود سرنیست، بلکه سردرداخطاری است از یك بیماری جدی دیگر که پزشك باید آنراتشخیص دهد.

اگر سردرد شماباآنچه شرح‌دادیم‌همراه نبود، بروز آن به علت مسائلی ساده‌است که اکنون برایتان شرح میدهیم:

سردرد ناشی از پرخوری

این سردردیست که معمولا در عید نوروز و سایر ایام تعطیل بیشتر بروز میکند و شگفت آنکه اکثریت مردم با آنکه از آن رنج میبرند از علت واقعی آن بیخبرند.

جلوگیری از این سردرد و علاج آن بسیار ساده‌است و آن اینکه در غذاهائی که میخوریم کنترل به‌عمل‌آوریم. لزومی ندارد که شما از سر سفره گرسنه برخیزید. یا در ایام عید در مهمانیها هرچه بشما تعارف کردند نخورید، بلکه باید در آنچه میخورید دقت کنید، چیزی بخورید که‌بدن بآن احتیاج داشته و بتواند آنرا هضم کند.

بطور کلی درایام عید و مهمانیهای مختلف کسی نیست که پرخوری نکند توصیه ما آنستکه خوب بخورید!

وقتی شمابیش از ظرفیت خودمعده را با غذاهای خوشمزه انباشته کردید، بدن برای هضم و جذب آن آنقدر نیرو مصرف میکند که ناچار شما به حالت نیمه‌خواب در میآئید، فراوانند کسانی که درایام عید خود را ناچار می‌بینند که‌بعد از غذا یك چرت بزنند، این بعلت همان سنگینی معده‌است. وقتی که اینها از خواب برخیزند ناگزیر مبتلا به‌یك‌سردرد سنگین و ناراحت‌کننده هستند، پاره‌ای ازاینها چنان سرشان درد میگیرد که‌حتی عضلات گردن و شانه شان نیز دردناك میشود آنوقت دست به دامان قرص‌مسکن میگردند و متاسفانه در این مورد قرص نمیتواند کاری از پیش ببرد. بهترین‌علاج درد دراین مورد آنستکه اولا در هوای آزاد حرکت کنند وبعدهم بجای صرف وعده بعدی غذا، به مختصری میوه یاآب میوه قناعت کنند.

اگر شما در عید نوروز یا در یك مجلس ضیافت مجلل نمیتوانید جلو خودرا بگیرید و حتمامجبورید پرخوری کنید، فراموش نکنید که بعداز غذا تا چندین ساعت نخوابید.

با معده مالامال و پر، بجای‌خوابیدن و چرت زدن، از اتاق خارج شوید و لااقل مدت نیمساعت پیاده‌روی کنید.

پاره‌ای اوقات این سردرد ناشی از پرخوری شدت پیدا میکند وتامدتی‌شخص را رنج میدهد واین زمانی است که شخص با خوراکی های مختلف و فراوان احیاناً مقداری هم مشروب الکلی‌نوشیده است. الکل مخصوصا برای کسی که عادت به نوشیدن آن ندارد، سردرد میآورد، اما اکثر مردم این سردرد را به حساب‌خماری بعداز مشروب میگذارند و یامیگویندنوع مشروبش خوب نبوده که ما سردردگرفتیم! بطورکلی وقتی‌الکل دربدن میسوزد،ماده‌ای تولید میکند که در مغزاثر کرده باعث سردرد میشود، وقتی با الکل غذای‌زیادی هم خورده شود این ماده بیشتر تولید میشود و سردرد تشدید میبابد.

سردرد ناشی از کمبود اکسیژن

این سردرد هم که در زمستان و سایر ایام سال عارض افراد میشود در روزهای عید شایعتر است، زیرا در ایام عید، عده زیادی از افراد خانواده دریك‌اتاق جمع میشوند و مدت زیادی مینشینند. کسانی‌که لااقل در روز چند ساعتی‌را در هوای آزاد میگذرانند در ایام عید مجبورند مثلا یك روزتمام در اتاق سربسته باقی بمانند، اتاق کاملا گرم است،باحتمال قوی برای پذیرائی بیشتر شوفاژ یابخاری هم میسوزد، تعداد افراد در اتاق هم معمولا بیش‌ازاندازه‌است، عده‌ای هم سیگار میکشند وهمان هوای مختصر و آلوده اتاق را آلوده‌تر میکنند، طبیعی است اکسیژن موجود در اتاق مصرف میشود و آنچه مدعوین تنفس میکنند گاز کربنیك، دود وازت است.

این کمبود اکسیژن خودبخود باعث میشود که مدعوین لخت و سست شوند و حرکت نکنند، این سستی و عدم تحرك باعث میشود که نفس کشیدن‌هم آرامتر و کندتر انجام گیرد، در نتیجه افراد از همان هوای آلوده هم باندازه کافی تنفس نمیکنند واکسیژن باندازه لازم به خونشان نمیرسد، نتیجه همه اینها یك کلمه است: سردرد!

چاره این سردرد دستجمعی آسان‌است، همه افراد باید از اتاق خارج شوند ودر حدود نیمساعت در هوای آزاد حرکت کنند، **اگر هوا خیلی توفانی وخراب** بود میتوانند در اتاق باقی بمانند، اما چند دقیقه‌ای پنجره ها را باز کنند دراین مورد یك نکته را فراموش نکنید وقتی میگوئیم نیمساعت در هوای آزاد حرکت کنید، منظورمان بااتومبیل‌نیست! نیمساعت باید پیاده‌روی کرد و هوا خورد، اما اگر بعللی این کار میسرنیست، همان جابجا شدن و ازاتاق به اتومبیل منتقل شدن هم خود بهتراز نشستن دراتاق در وپنجره بسته‌است.

در ایامی که هوا سرد است وبخاری اتاق‌را کاملا گرم کرده است، باید

بقیه درصفحه ۷۷

شیطان! که‌ترا

خوانديد :

«میریل و پاسکال ، دو دختر معتاد فرانسوی در مارسی به زندان افتاده‌اند . میریل‌برای هم‌اتاقیش گابریل ماجراهای زندگیش را تعریف میکند.پاسکال در سلول دیگری زندانی است. دفتر خاطراتش را مینویسد . او شرح داده چگونه همراه دوستش مارین به استامبول آمده معتاد به‌تزریق تریاك‌شده.بعداز گذراندن حوادث بسیار برای رسیدن به هند عازم‌شرق میشوند . ازترکیه با اتومبیل سه نفر جوان‌پاکستانی به تبریز میآیند . جوانها قصد تجاوز به آنها را دارند . پاسکال که دختر میباشد باکمك یك مکانیك ایرانی نجات پیدا میکند. وارد تهران میشوند . باکمك پیرمردی بنام «بابا» و پسرش جعفر که قهوه‌خانه‌دار میباشند در مسافرخانه‌ای سکونت‌میکنند.بعد با دو نفر جوان بنامهای فریدون و سیروس دوست میشوند . به‌هتل بهتری میروند. سیروس و فریدون خرج آنهارا میدهند. مدتی باهم میگذرانند. پاسکال خودش را به سیروس تسلیم میکند . در اثر شکایت متصدی هتل ، پاسکال و مارین بازداشت شده . دادگاه آنها را برای معالجه در بیمارستان معتادان بستری میکند و تحت درمان قرار میگیرند .

دنباله‌روایت پاسکال سقوط

اولین‌جلسه‌جدی‌معاینه‌ومعالجه‌ماشروع‌میشود . دونفر دکتر به اتاقمان آمده‌اند . یکی ریزه اندام و نسبتاً چاق با سر طاس وسبیل باریك ، دیگری بلندقامت و باریك. با بینی عقابی. زبان فرانسه و انگلیسی راهر دو نفر خوب حرف میزنند . بنظر میرسد ریزه‌اندام رئیس بخش و دیگری‌معاون او میباشد . با مهربانی و نصیحت شروع میکنند .

ــ دخترها ، خودتان میدانید درچه‌وضعی هستید ، قصد ما معالجه کردن و باز گرداندن شما به زندگی سالم‌وطبیعی‌میباشد.برای اینکه بتوانیم موفق بشویم بایدخودتان هم مارا کمك کنید.

مارین بی‌احتیاطی‌میکندخنده‌مسخره‌ای‌تحویل میدهد و میگوید :

ــ دکتر کوچولو ، میترسیم نا امیدتکنیم . بهتر نیست به جای اینکه به خودتان زحمت معالجه مارا بدهید یك‌مکن‌قوی برای نشئه شدن بما تزریق کنید . بعدهم آزادمان‌بگذاربدنبال‌زندگی‌خودمان‌برویم ؟

قیافه دکتر جدی میشود . با لحن‌سردی جواب میدهد :

ــ امیدوارم مجبورنشویم با نا امیدشدن از معالجه بعنوان دونفر مجرم شمارا تحویل مقامات سفارت فرانسه بدهیم .میدانید که دراینصورت بعنوان بازداشتی به فرانسه فرستاده میشوید و آنجا هم پلیس با دسته گل به استقبال شما نخواهد آمد . خنده مارین روی لبهایش میماند .

نگاهی به تقویم میاندازم . روزشانزدهم دسامبر ۱۹۶۸ دکتر ها به زبان انگلیسی با هم مشغول تبادل نظر هستند .آهسته به مارین میگویم :

ــ معلوم‌کن دختر عاقلی باشی وگرنه‌پشت میله‌های زندان سرازیر خواهیم شد.

تصمیم گرفته‌اند مارا با متدانستانلی‌امریکائی معالجه کنند . میدانیم این طریق معالجه در فرانسه خیلی گران تمام‌میشود . اینجا بلطف دولت ایران قرار است مجانی معالجه شویم . تا مدت یك‌هفته هر روز مقدار زیادی مایع بد مزه واسفراغ آوری را باید ببلعیم . این‌دارو مسمومیت اعتیاد را از خون بیرون میریزد بدون آنکه معتاد تشنج و عذاب‌درد را تحمل کند . معاون بخش از اتاق خارج میشود . دکتر کوتاه و خپله که‌لقبش را «خوکچه هندی» گذاشته‌ایم توضیح میدهد :

ــ داروی معالجه باروش امریکائی‌خیلی گران است اما چون در کشور ما مهمان هستید این لطف را در حقتان‌میکنند.

برای جبران جسارت قبلی «مارین» ونشان دادن حق‌شناسی خودمان ازتختخوابم پائین میپرم «خوکچه هندی» را بغل کرده محکم لبهایش را میبوسم . دستپاچه میشود . از خجالت سرخ شده اطرافش رانگاه میکند که مبادا مرا در حال بوسیدن او دیده باشند.

ــ مادموازل . این حرکت را تکرارنکنید.

ــ میخواستم از شما تشکر کرده باشم.

ــ میدانم . اما اینجا آدمها با این‌نوع تشکر کمی بیگانه هستند . برای موقعیت من در بیمارستان خوب نیست که‌مرا با بیمارم در حال بوسیدن ببینند .

با اینکه اعتراض به بوسه کرد ،با ما خودمانی‌تر شده . صندلیش را کنار تختخوابم میگذارد و می‌نشیند .

ــ چرا شما معتاد شدید . برای تفنن،واحساس لذت دروغین ؟

مارین دخالت میکند :

ــ نه دکتر . برای فراموش کردن‌ظلم وبیرحمیهائی که جامعه و زندگی در حق ما کرده . برای فراموش کردن .

«خوکچه هندی» قیافه فیلسوفانه به‌خودش میگیرد :

ــ اگر فرض کنیم جامعه در حق‌شما بیرحمی کرده ، اعتیاد بکنوع تسلیم شدن خطرناك به بی‌عدالتی ها میباشدیکنوع‌قربانی شدن است . برای مقابله با ستم زندگی راههای بهتری وجود دارد . راه‌مقاومت و مبارزه . راه استقامت و پایداری.

بگذریم. قصد من نصیحت کردن‌نیست . فقط میخواهم شما را بعنوان دو انسان بیمار معالجه کنم. موافقید دخترها ؟

ــ بله دکتر . شما خیلی مهربان‌هستید .

پنج روز بعد، احساس‌میکنیم‌ناراحتی‌ودرد خماری را به لطف «خوکچه هندی» وداروی بدمزه ساخت امریکا فراموش‌کرده‌ایم . ظاهرا مسمومیت اعتیاد در خون ما از بین رفته . صبحها بدون‌احساس‌درد استخوان و تشنج ولرزش عصبی از خواب بیدارمیشویم . زندگی تازه‌ای پیداکرده‌ایم. عصر روز پنجم فقط احساس بیحوصلگی میکنیم. پرستار خبر میدهد«ملاقاتی دارید» جا میخوریم . باراهنمائی پرستار به اتاق ملاقات میرویم . سیروس‌وفریدون را می‌بینیم که برای ملاقات ما آمده‌اند . خوشحال میشویم . ملاقاتیهاحق ندارند به بیماران نزدیك شوند . در فاصله دومتری از اتاق ملاقات ایستاده‌اند.ازمیان پنجره میتوانیم با آنها صحبت کنیم . عده‌ای بیمار دیگر هم از پشت‌پنجره‌های دیگر با آنهائیکه به ملاقاتشان آمده‌اند حرف میزنند . میفهمیم به سیروس‌وفریدون تا آنروز اجازه ملاقات نداده بودند . برای ما مقداری شکلات و پرتقال‌و بر طبق سفارش دکتر برای رفع بیکاری چند کلاف کاموا و میل بافتنی آورده‌اند.آنهارا توسط پرستار برای ما میفرستند . تشکرمیکنیم . قول میدهند بازهم بملاقات‌ما بیایند .

پانزده‌روز گذشته . کاملا باید معالجه‌شده باشیم . زندگی یکنواخت بیمارستان برای ما کسالت‌آور شده . دکتر با مرخص‌کردن ما موافق نیست . معتقد است هنوز هم باید مدتی تحت درمان باشیم . یکماه‌گذشته هنوز از مرخص کردن ما خبری نیست . بیمارستان حکم زندان را برای ماپیدا کرده . چرا آزادمان نمیکنند ؟ خونمان از آخرین آثار اعتیاد خالی شده. وجود خودمان را هم خالی و بیحاصل‌حس میکنیم.

بعدازظهر یکی ازبیماران یواشکی به اتاق ما میاید . سی وچند سال بیشتر نباید داشته باشد . لاغراندام وسیه‌چرده‌است دوراز چشم پرستاران با عجله مطالبی به ما میگوید . منظورش را نمی‌فهمیم.فقط حس میکنیم قصد دارد مطلب محرمانه‌ای را به ما حالی کند . قبل از آنکه متوجه مقصودش شده باشیم سرپرستار بیمارستان سر میرسد . با عصبانیت وخشونت اورا از اتاق بیرون میکند . بعد با چند کلمه انگلیسی که میداند به ما میگوید :

ــ این بیمار معالجه‌شونیست . این‌بازدهمین بار است که برای درمان بستری

لطفاً ورق بزنید

قسمت بیست و سوم

دوست دارد

از ـ فیلیپ آلنونسی و پاتریك پسنوت
ترجمه و تنظیم از ـ منوچهر کی‌مرام

شیطان

میشود.

ساعت پنج بعدازظهر به اتاق ملاقات‌میرویم . سیروس و فریدون بازهم برای ما پرتقال وشکلات آورده‌اند . مردسیه‌چرده‌لاغراندام هم به اتاق ملاقات میآید . جوان درشت اندامی برای دیدنش آمده . ازکنارپنجره‌ای که ما ایستاده‌ایم با ملاقاتیش صحبت میکند .

سیروس و فریدون از اینکه معالجه شده‌ایم خوشحال هستند . دکتر به آنها گفته تا چند روز دیگر آزاد میشویم .

خدا حافظی میکنند بروند . هنوزاز جلو پنجره کنار نرفته‌ایم که جوان درشت‌اندام به سرعت بسته کوچکی را ازجیبش بیرون آورده بطرف مرد سیه‌چرده پرت میکند . مرد سیه‌چرده بسته رامیگیرد . پرستار مراقب داخل حیاط مشکوک میشود . با پرخاش میپرسد :

ــ چی بود ؟

مرد سیه‌چرده تظاهر به نفهمیدن‌میکند . پرستار با دو بطرف اتاق میآید. سیه‌چرده بسته را یواشکی کف دست‌مارین‌میگذارد واشاره میکند «برو». پرستار به اتاق میآید . با عصبانیت مشغول‌جست‌وجوی بدنی مرد سیه چرده میشود . مارین بسته را داخل دستش میفشارد ازاتاق‌ملاقات خارج میشویم ، توی اتاق خودمان، بسته را آهسته باز میکند . سه قطعه تریاك‌هرکدام به اندازه یك بند انگشت داخل بسته پیچیده شده . چشم من و مارین‌به تریاك‌ها خیره شده وسوسه میشویم . هوس در روحمان پرمیکشد . یکماه است‌تریاك ندیده‌ایم . تریاکهارا نگاه میکنیم و آب دهانمان را قورت میدهیم . برای آنکه‌وسوسه شیطان مرا وادار به تسلیم نکند بسته را از دستش گرفته زیر بالش‌میگذارم.

بعداز شام مرد سیه‌چرده برای‌گرفتن تریاك به اتاق ما میآمد . خیلی احتیاط میکند کسی اورا نبیند .

مارین بسته را از زیربالش برداشته‌به او میدهد . با عجله از اتاق بیرون میرود . با حسرت پشت سر مردی که‌تریاکها را همراه برد نگاه میکنم.

ــ حیف شد مارین .

ــ چی حیف شد ؟

ــ تریاکها . هرگز به این آسانی تریاك بدست نیاورده بودیم و به این‌مفتی آنرا از دست نداده بودیم .

اگر سراغ تریاکها نمیآمد ، بی‌میل‌نبودم بعد از یك‌ماه فقدان تریاك ، یك تزریق بکنم.

ــ هنوز هم دیر نشده پاسکال . اگرابزار کار را فراهم کنی‌برای‌تریاك‌اشکالی پیش نخواهد آمد.

با تعجب مارین را نگاه میکنم .

ــ تو حاضری بروی از آن مردتریاك بگیری ؟

مارین با شیطنت میخندد .

ــ احتیاجی به این کار ندارم .

میبرد ، اززیربالش یك قطعه تریاك‌بیرون میآورد .

ــ آنرا دزدیدی ؟

ــ نه پاسکال ، این اسمش دزدی‌نیست. حق‌الزحمه خودمرا برداشتم .

ــ اگر بیاید سراغش چی ؟

ــ او از کجا میدانست داخل بسته‌چندتکه تریاك است ؟

باز هم شیطان ، من و مارین را به‌حرکت درآورد . حرکت برای تهیه وسایل تزریق. کاریکه یکماه بود بخاطرش تلاش‌نکرده بودیم . بازهم مغزمان کاری‌برای فکر کردن پیدا کرده بود . به سرنگ‌احتیاج داشتیم . به آب و آتش . آب را میتوانستیم از تنگ روی‌میز کنارتختخواب‌برداریم. اما سرنگ و آتش چی ؟

ــ ببین پاسکال . ما خیلی‌بایدبیعرضه‌باشیم که توی یك بیمارستان نتوانیم‌سرنگ پیدا کنیم . در حالیکه هر روز پرستارها چند سرنگ برای تزریق انواع داروهای بیخاصیت به اتاق ما میآید و بدنمان راسوراخ سوراخ میکند.

ــ حق با تست ، مارین امشب ترتیبش‌را میدهیم.

بعداز شام به بهانه قدم زدن درراهرو بیمارستان از اتاق بیرون میآییم. ضمن قدم زدن با پرستار بخش که از بالین‌بیماری بعداز تزریق برمیگردد برخورد میکنیم . صحبت‌کنان به‌اتاقی که درانتهای‌راهرو قرار دارد میرویم . فرانسه نمیداند اما بالال‌بازی خودمان را به حرف زدن مشغول کرده‌ایم . پرستار سرنگها را میجوشاند و آنهارا در جعبه فلزی‌مخصوصی‌میگذارد . وقتی به اتاقمان برمیگردیم . خوب میدانیم جای سرنگ و پنبه و الکل‌کجاست . فقط باید منتظر فرصت مناسب برای دستبرد زدن باشیم . تمام هیجانات‌و اضطرابات گذشته امروز به زندگیمان برگشته . باز هم هدفی پیدا کرده‌ایم .هدفی که برای آن فکر میکنیم، انتظار میکشیم و سرگرممان کرده . کمی از نیمه‌شب گذشته . بیمارستان در سکوت مطلق فرو رفته . فقط صدای تیك‌تاك ساعت‌دیواری از توی راهرو شنیده میشود . به بهانه توالت رفتن از اتاق خارج‌میشویم . توالت انتهای راهرو نزدیك اتاق پرستار میباشد . پرستار چرت میزند . اما خواب نیست . نگاهی به مارین میاندازم.

ــ باید کلکی بزنیم او را از اتاق‌بیرون بکشیم.

ــ تو پشت دیوار کمین کن . من‌پرستار را از اتاق بیرون میکشم . تو دست به‌کار بشو . باید سرعت عمل داشته‌باشی.

مارین داخل توالت میرود . چندلحظه بعد جیغ دردناکی میکشد وفریادش بلند میشود .

ــ پرستار ... پرستار ...

پرستار را می‌بینم که هراسان‌ازاتاقش‌بیرون میدود . دنبال صدای مارین داخل توالت میرود .

معطل نمیکنم . داخل اتاق پرستارمیدوم. به سرعت یك سرنگ دو سوزن ، یك پنبه وچراغ الکلی را که روی میزاست برمیدارم .

قبل از آنکه پرستار و مارین ازتوالت‌بیرون بیایند من خودم را داخل اتاقمان رسانده‌ام واموال سرقت شده را زیر تختخواب پنهان کرده‌ام . چند دقیقه بعد مارین لنگ‌لنگان درحالیکه پرستار زیربازویش را گرفته و کمکش میکند وارد میشوند . پرستار با احتیاط اورا روی‌تختخواب میخواباند .

ــ باید بیشتر احتیاط‌بکنیدمادموازل.

ــ میدانید ، ما به استفاده از توالت‌های ایرانی هنوز عادت نکرده‌ایم . پایم پیچ خورد.

پرستار پای مارین را فشار میدهد ،معاینه میکند.

ــ درد میکند ؟

ــ نه. بهتر شد. متشکرم.

ــ میخواهید یك مسکن بـه شمابدهم.

ــ نه ، طوری نشده. اگر اجازه‌بدهید میخواهم بخوابم.

همینکه پرستار از اتاق خارج‌میشودمارین با شیطنت و لبخند پیروزمندانه‌ای روی تختخواب من میپرد .

ــ خوب کلکی زدیم . موفق شدی.

ــ البته .

دراتاق را می‌بندیم با سرعت دست‌بکار میشویم . پنجره را باز کرده‌ایم که بوی الکل و تریاك بیرون برود . مارین‌هیجان‌زده اصرار دارد ، اول او تزریق کند . خوراك آماده میشود . مایع قهوه‌ای‌رنگ را داخل سرنگ میکشد . روی تختخوابش مینشیند سوزن سرنگ پوست‌بازویش را لمس میکند . کمی ذوق‌زده ودستپاچه بنظر میرسد . همینکه سوزن رافرو میکند ، دراتاق باز میشود مارین بهت‌زده خشکش میزند . میان در دکتر لاغراندام دماغ عقابی را می‌بینیم . پرستار پشت سرش است . تعجب و حیرت دکتراز مارین بیشتر است .

ــ شما چیکار میکنید ؟

بطرف مارین میروم . من با نوك پاچراغ الکلی و باقیمانده تریاك را زیر تختخواب میزنم . کار احمقانه‌ای که‌کمترین نتیجه‌ای نخواهد داشت . «بینی عقابی» سرنگ را از دست مارین میگیرد. مارین به عاقبت کار فکر نمیکند . دلخوریش از اینستکه هنوز مایع داخل‌سرنگ را توی سیاهرگش سرازیر نکرده آنرا ازچنگش بیرون کشیده‌اند . «بینی‌عقابی» از خشم میلرزد . دماغش تیرکشیده از عصبانیت رنگش زرد شده فریـادمیکشد.

ــ تریاك ؟ مارا مسخره کرده‌اید ؟

این گرفتاری را دلسوزی زیادی پرستاربخش‌برای‌مادرست‌کرده. او از ترس اینکه مبادا پای مارین ضرب دیده باشددکتر را برای معاینه خبر کرده بود . حالا دکتر با غافلگیر کردن ما خودش بیشترحیرت‌زده و غافلگیر شده . دیوانه‌وار فریاد میزند . پرستاران‌را صدا زده تهدیدمیکند . پرخاش میکند . میخواهدبفهمد چه کسی تریاك در اختیار ما گذاشته .پرستار از ترس رنگش پریده . شك ندارم که به سادگی دست‌بردار نخواهند بود .همان نیمه شب وضع بیمارستان غیرعادی شده «بینی عقابی» از اتاق خارج میشود.نمیدانیم عاقبت کار به کجا خواهد رسید . من و (مارین) دلخور و بهت‌زده همدیگررانگاه میکنیم .

بقیه درصفحه ۷۶

شمشیر و سیب سرخ در رؤیا چه تعبیری دارد؟

گرفتن شمشیر

جوانی هستم بیست و هفت ساله ، مجرد، شغلم تجارت و کسب است ، خوابی دیده‌ام که سخت مرا تحت تاثیر قرار داده است ، برایتان مینویسم تا تعبیر کنید و ضمنا توضیح دهید که آیا این خواب نکته‌ای را در وضع زندگی و کارم‌روشن میکند ؟

خواب دیدم در یك حجره ناآشنا در بازار هستم ، اما نام مرا بر سر در حجره نوشته‌اند، عمویم‌پشت‌میز مشغول‌شمارش پول است ، او مرا نمی‌بیند ، اما من خوب اورا می‌بینم ودر کارش دقت میکنم . عمویم هر صد یا هزار تومان اسکناس را که میشمرد مقداری از آنرا برداشته در جیب خود میگذاشت و بقیه را روی میز قرار میداد و باز به شمردن ادامه میداد ، مدتی کارش این بود ، من ناراحت شدم خواستم دست اورا گرفته بیرونش کنم ، اما پیش خود گفتم چون او مرا نمی‌بیند من‌نمیتوانم این‌کار را بکنم . دراوج‌ناراحتی بودم که یك دست‌نیرومندپیدا شد ، بازوی مرا گرفت واز حجره بیرون کشید ، صاحب دست ، مردی بود بلند قامت که اصلا اورا نشناختم ، بعد او دست زیر لباسش برد و یك شمشیر بلند وبراق بیرون آورد و آنرا بمن داد ، من فورا تشخیص دادم این همان شمشیری است که در منزل یکی از اقوام دورم دیده‌ام ، شمشیر را گرفته خوشحال و خندان براه افتادم ، در حالیکه با خود آوازمیخواندم‌و شمشیر را دردست تکان تکان میدادم .

خواب من بهمین جا خاتمه یافت ، اما لازم به تذکر است که همین عمویم که در خواب دیدم روز قبل از خواب بمن‌پیشنهاد کرد که با او در کار تجارت شریك شوم ، و من جوابی ندادم ، چون تاکنون چندبار با من بد حسابی کرده است (مدتی هم من تحت تکفل او بوده‌ام ، چون پدر ندارم) از طرف دیگر مردی که شمشیرش را در خواب دیدم آدم نیکی است که قرار است من با دخترش ازدواج کنم . چه‌تعبیر میفرمائید .

سیدمصطفی . ن

تعبیر

خواب شما بسیار روشن و گویاست ، مخصوصا با این مشخصات رسائی که از خود داده‌اید . مینویسید : . . . عمویتان چندبار با شما بدحسابی کرده و ضمنا مدتی هم تحت تکفل او بوده‌اید ، این تحت تکفل بودن باعث شده که شما در رودربایستی قرار بگیرید و با آنکه چند بار بدحسابی کرده است در مورد شرکت و تجارت باو جواب منفی ندهید . شاید هم هنوز تصمیمی دراین زمینه نگرفته باشید ، علتش همان رودربایستی است ، زیرا خواب شما بوضوح شمارا برحذر میدارد که با او شرکت نکنید. آن حجره که نام شما در بالایش نوشته شده بود حجره‌ایست که در صورت شرکت با عمو اختیارخواهید کرد، ولی ضمیر باطن‌شما میگوید چنین کاری نکن ، زیرا در آن صورت عمو بمسرت کلاه خواهدگذاشت. و پولهارا یکنفره در جیبش خواهد نهاد ! شما با آنکه در خواب ناراحت بوده‌اید چیزی باو نگفته‌اید واین هم نشان میدهد در صورتی که کلاه سرتان برود خجالت میکشید چیزی بگوئید . دست نیرومند شمارا بیرون میکشد ، یعنی از این جنجال و افتضاح دور میکند و این آرزوی شماست ، این شخصی که اورا بصورت ناشناس دیده‌اید همان آدمی است کهمیگوئید نیك است ، زیرا شمشیر او به دست شما رسید . ضمنا شمشیر ، علامت مردی و مردانگی وتوانائی است ، شما آرزو دارید این شخص هرچه زودتر شما را بدست خودش داماد کند و با نیروئی که بشما میدهد شمارا قادر سازد تا از شر عمو و رودربایستی و شرم‌حضور مربوطه آسوده سازد و شرکت بااو سرنگیرد.

تعبیرهای کوتاه

دوشیزه سوسن . پ

سیب سرخ نشانه عشق و زناشوئی است، شما آنجوان رادوست میدارید و شدیدا آرزو دارید که دوستی بین شما دونفر به نامزدی و سپس به ازدواج منجرشود، شما دربی عشقهای بی‌سروته‌نیستید وآرزوی نهائی‌تان ازدواج است ، نکته‌ای که در رویای شما بسیار آشکار است اینکه آرزو دارید این ازدواج با رضایت افراد خانواده طرفین صورت گیرد ، مخصوصا مادرتان باآن کمال رضایت را داشته باشد .

این نکته هم که پرسیده اید خواب تزریق خون چه تعبیری دارد متاسفانه با همین یك جمله نمیتوان این خواب را تعبیر کرد ، باید کسی‌که خواب دیده بطور دقیق رویای خودرا دراین زمینه شرح دهد ، خوابگزار باید بداند خون به چه شخصی تزریق شده ونمش چیست ، زن یامرد ، جوانست یا سالخورده ، از چه کسی خون تزریق شده روابط این دو چیست ، بطور خلاصه هرچه شما وسایر خوانندگان عزیز پیرامون رویای خود بیشتر توضیح بدهید و مطالبی راکه هنگام نوشتن بفکرتان رسیده بیشتر بیان دارید ، تعبیر خواب دقیقتر ، واضح‌تر و صحیحتر خواهد بود.

آقا یا خانم و. پ از اصفهان

بقول معروف نامه شما بیش از اندازه تلگرافی بود، شما خواب را شرح داده بودید بدون آنکه از شخص خود چیزی بنویسید ، ما حتی نمیدانیم شما زن هستید یا مرد بااین ترتیب چگونه انتظار دارید ما بتوانیم خواب شمارا تعبیر کرده معنا و مفهوم آنرا برایتان بنویسیم .

برای اطلاع شما و بسیاری از خوانندگان دیگر بازهم تذکر میدهیم که برای تعبیر یك خواب لازم است خواب‌بین مشخصات خودرا شرح دهد واگر بنظرش میرسد که خواب با واقعه یا جریانی از زندگانیش مربوط میشود آنرا هم بیان دارد ومختصر آنکه هرچه بذهنش میرسد ، والبته کسی‌که خواب را دیده ، خود باید آنرا شرح دهد، تشریح خواب‌دیگران قابل تعبیر نیست و اگر هم باشد تعبیری بسیار کلی به دست میدهد .

دوشیزه آرزو . ج . از تهران

این خواب معرف حس عدم ایمنی شدید شماست ، بخوبی نشان میدهد که شما احساس میکنید در زندگی خود مصونیت ندارید و هر لحظه ممکنست مصیبت ناگواری برایتان رخ دهد واز همین فکر فوق‌العاده نگران و ناراحت هستید . بنظر میرسد که این نگرانی ریشه‌دار بوده ومدتهاست شما را رنج میدهد ، ماحدس میزنیم باحتمال قوی شما از یك سرپرست وبزرگتر وولی دلسوز محروم بوده‌اید ، درهرحال بهتر است هرچه زودتر ترتیبی به وضع زندگی خود بدهید.

دوشیزه سوسن آزادی

شما هنوز هم او را دوست میدارید و در باطن آرزومندید که باوی ازدواج کنید ، نهایت آنقدرافراد خانواده بااین آرزو مخالفت کرده و آنرا ناصواب دانسته‌اند که بدون اینکه خود متوجه باشید آرزوی ازدواج با او در فکرتان بصورت ارتکاب یك گناه جلوه میکند ، در حقیقت شما اکنون بیم دارید بااو ازدواج کنید یا نزدیك او بروید ، مبادا افراد خانواده ، یعنی آنها که شما را ازاین کار منع‌کرده‌اند ناراحت‌بشوند . در حال حاضر شما با دوفیرو، یعنی دومیل در نهاد خود در جنگ هستید ، اول اینکه او را دوست بدارید ، دوم آنکه از وی دور شوید واورا از خود طرد کنید . تا زمانی که شما در باطن خود کاررایکسره نکنیدوتصمیم نگیریدکه‌چه روشی‌درپیش گیرید (یعنی‌یابطرف اوبروید یابکلی‌وی را فراموش کنید) متاسفانه این خوابها و نظائرش مرتبا به سراغ شما خواهند آمد .

دوشیزه گیتی . ر. س.

این خواب نشان میدهد که شما خودرا برای او زیاد میدانید ، یعنی با افکار و خصوصیاتی که اکنون دارد وی را لایق ازدواج با خود نمیدانید . ممکن است در بیداری فکرتان چیز دیگری باشد ، ولی‌نظر اصلی و باطنی شما ، یعنی آن نیروئی که سرانجام‌باعث تصمیم گرفتن شما میشود ، اورا شایسته ازدواج‌نمیداند وبدیهی است بااین ترتیب طبعا دوستی شما بهازدواج منجر نخواهد شد ، یعنی شما امتناع خواهید کرد . بدیهیست که غالبا ما از نظر ونیت حقیقی خود درباره چیزی بی اطلاع هستیم و عوامل زندگی که در بیداری وجود دارد ، مانع آن میشود که ما از فکر و نیت باطنی خویش آگاه‌گردیم . پاره‌ای از رویا ها نیت و آرزوی واقعی مارابرایمان روشن میکنند ، این رویای شما یکی از آن رویاهاست .

دوشیزه فیروزه . ن . از رضائیه

رویای شما آشکار وواضح است ، با آنکه حلقه و انگشتری نشانه نامزدی و ازدواج‌است ، ولی‌همانطور که خودتان هم‌اشاره کرده‌ایدشما اورا دوست نمیدارید وباطنا میل ندارید که با وی ازدواج کنید ، زیرا در رویا حلقه انگشتری را به دست مادرش که فوت شده است میدهید واین تعلیق به محال است . نتیجه این میشود که هرچه پدرومادر شما اصرار کنند ، امتناع شما بیشتر خواهد شد .

دوشیزه فرشته . ك. از تهران

معلوم است که صفحه تعبیر خواب را تاکنون مرتبا خوانده‌اید که اکنون با استفاده از تئوریهای آن‌سعی میکنید خواب خودرا تعبیر کنید ، اما این کار به‌این آسانی ها نیست و بقول مشهور هزار نکته باریکتر از مو اینجاست . بهترین دلیل آن هم اینست که در مورد این تعبیر اشتباه کرده‌اید . این خوابهشما دلیل آن نبوده که شما باطنا میل داشته‌اید آنها به‌وصال هم برسند ، بدنیست بدانیدکه همه خوابها هم انعکاس آرزوی نهانی ما نیست ، این خواب که شما در آن زمان دیده‌اید نشان آن بوده که در عین علاقه

بقیه درصفحه ۷۸

دختر پاریسی

قسمت ششم

از : دیانا ژنس

ترجمه و تنظیم از : شادی

خلاصه شماره پیش :

« دیان ، دختر یکی از ثروتمندترین خانواده‌های پاریس، عاشق ملوان‌جوانی بنام «ژان» میشود . «ژان» با کشتی اقیانوس‌پیمائی عازم آفریقای جنوبی میشود . با «دیان» قرار گذاشته دو ماه بعد که برمیگردد ازدواج کنند . پدر و مادر «دیان» با این وصلت موافق نیستند . «دیان» که دلباخته «ژان» شده ، در غیاب او روزبه‌روز افسرده‌تر میشود . والدینش برای جلوگیری‌ازبیماری دخترشان ، «دیان» راباهواپیما به افریقای جنوبی‌میفرستند که زودتر «ژان» را ببیند و هنگام مراجعت قبل از ازدواج یکماه روی کشتی با «ژان»باشد که او را بهتر بشناسد . در هواپیما «دیان» باجوانی بنام «مارك» که کنارش نشسته آشنا میشود. هواپیما در راه گرفتار طوفان شده ناچار به توقف اجباری درنقطه‌ای دورافتاده میشود . مسافرین به شهر کوچك و دورافتاده «کیسکا» پناه میبرند و در هتل کوچکی جمع میشوند . «مارك» و «دیان» اجبارا در یك اتاق توقف کرده‌اند . »

«دیان» از حرف «مارك» حرصش گرفته بود . حرف او را از یك طرف تردید نسبت به عشق او و «ژان» تلقی میکرد . پیش خودش فکر میکرد اگر واقعا عاشق «ژان» نبود درس عبرتی به «مارك» میداد . به او تابت‌میکرد که نه فقط در چند روز ، بلکه در مدت چند ساعت میتواند با دلبری و طنازی و استفاده از زیبائی هوس‌انگیزش مارك مغرور و از خودراضی را خردکند و مقابل پاهایش به‌زانو درآورد . «دیان» لخت‌شد زیردوش رفت . آب ولرم و مطبوع‌روی اندامش میلغزید ، پلکهایش را بست ، سرش را بالا گرفت ، حس میکرد صورتش زیردوش طراوت و شادابی همیشگی‌اش‌را بازمییابد . خودش را قانع کرد که مارك از اینکه گفته بود « هرگز بعد از یك آشنائی چندروزه ازدواج نخواهم کرد » قصد توهین به او را نداشته چون میدانسته که بهر حال او در راه ازدواج بامرد دیگری است که دوست دارد . اما فکر کرد «مارك»عشق او را نسبت به «ژان» سطحی و بی‌پایه فرض کرده ، یاد حرف پدرش افتاد، یاد اینکه پدرش گفته بود « میتوانی همراه ژان ، با کشتی به فرانسه برگردی، در طول سفر یك ماه فرصت خواهی داشت ارزش ژان را برای یك زندگی زناشوئی محك بزنی . »

دیان از این بی‌اعتمادی پدرش و «مارك» نسبت به عشق خودش و ژان برای اولین‌بار کمی دچار تردید شد و فکر کرد « نکند حق باآنها باشد » اما خیلی زود تصمیم گرفت وسوسه و تردید را از روحش بیرون بریزد . بسرعت بدنش‌را شست ، گیسوان طلائی لغزنده‌اش را روی شانه‌هایش ریخت ، حوله را به اطراف بدنش پیچید و از حمام بیرون آمد . مارك بی‌اراده لحظه‌ای طولانی نگاهش روی اندام « دیان »ثابت ماند . «دیان» با لبخند بی‌اعتنائی گفت:

ــ مارك ، حالا نوبت تست.

« مارك » به حمام‌رفت ، درحدتیکه مارك حمام میگرفت‌وصورتش رامیتراشید، «دیان» جلو آینه گیسوانش را خشك کرد و شانه زد و پیراهنش را پوشید. یکساعت بعد ، دونفری سرحال و خندان برای خوردن صبحانه از اتاق بیرون آمدند . سالن کوچك هتل با تعداد محدودی میز و صندلی پراز آدم بود ، متصدی هتل برای پذیرائی از مسافرین حتی توی راهروها تختخواب گذاشته بود . توی سالن درحال خوردن صبحانه همه با هم حرف میزدند . آدم ها ازاینکه بسلامت روی زمین رسیده و زیر سقفی پناه گرفته بودند خوشحال بنظر میرسیدند . زندگی استثنائی که برایشان پیش آمده بودآنها را به هیجان آورده بود ، هیجانی آمیخته با اضطراب . دیان حس‌میکردآدمها باهم صمیمی‌تر و نزدیك‌تر شده‌اند . دور میزهائی که بطور طبیعی بیش از چهار نفر نمیتوانستند بنشینند ، حالا شش هفت نفر چسبیده به‌هم مشغول خوردن صبحانه بودند . «مارك» و «دیان» درسالن‌چرخی زدند ، برای نشستن حتی یك صندلی‌خالی پیدا نکردند . سر خلبان هواپیما با دونفر از مهمانداران وارد سالن شدند . بمحض ورود آنها تمام مسافرین ساکت شدند . سرخلبان به مسافرین اطلاع‌داد که :

ــ خانمها ، آقایان ، متاسفانه‌شدت طوفان بیشتر از آنست که تصور میکردیم. منطقه وسیعی تا نزدیك«دوربان» دستخوش طوفان شده . بطور قطع تا بیست وچهار ساعت دیگر امکان پرواز نخواهیم داشت. از اینکه فرود اجباری در این نقطه دور افتاده برای ما امکان پذیرائی راحت مسافرین را فراهم نکرده متاسف هستیم . اگر طوفان آرام بگیرد ، فردا ظهر پرواز خواهیم کرد . متشکرم .

خلبان و مهمانداران از سالن خارج شدند ، دومرتبه همهمه درسالن پیچید ، «دیان» با ناامیدی نگاهی به «مارك» انداخت و گفت :

ــ مارك یك‌روزرا هم‌به‌این‌ترتیب از دست میدهم . برای رسیدن به «ژان»فقط نه روز دیگر فرصت دارم و هنوز حتی به ژوهانسبورك نرسیده‌ایم .

مارك با خونسردی و اعتمادبه‌نفس همیشگی‌اش در چشمهای دیان نگاه‌کرد و جواب‌داد :

ــ قول میدهم تحت هر شرائطی که پیش‌بیاید ، تا روز بیست‌وسوم اوت ترا به «دوربان » برسانم . البته اگر تو واقعا مصمم باشی به «ژان» ملحق‌شوی .

دیان سرش را پائین انداخت . از اینکه حس میکرد «مارك» نسبت به تصمیم قطعی او برای ازدواج با «ژان» تردید دارد ناراحت شد . بالحن قاطع و خشکی جواب‌داد :

ــ البته که مصمم هستم ، «مارك» چرا میخواهی به من تلقین کنی که‌ممکن است از پیوستن به «ژان» منصرف‌بشوم.؟

ــ من چنین قصدی ندارم .

دومرتبه چرخی درسالن زدندوجائی برای نشستن پیدا نکردند. تنها پیشخدمت هتل درحالیکه خسته و دستپاچه اینطرف آنطرف میرفت ، نمی‌توانست از مسافرین دست‌تنها پذیرائی کند و سر وصدای‌عده‌ای که انتظار صبحانه را میکشیدند درآمده بود .

«دیان» با دلخوری غرید :

ــ فکر نمیکنم اینطوری تا ظهرهم بتوانند به همه صبحانه بدهند .

ــ توی این شهر حتما یك کافه دیگر میشود پیدا کرد که از اینجا خلوت‌تر باشد و باخیال راحت بشود صبحانه خورد . اگر موافقی چرخی در شهر بزنیم. معطلی بیفایده است .

«دیان» که از شلوغی و گرما کلافه شده بود سرش را به علامت موافق تکان داد و گفت :

ــ در هرصورت از اینجا ماندن بهتر است . من نزدیك است خفه بشوم . برویم «مارك».

همینکه از هتل قدم بیرون‌گذاشتند باد تند همراه با ماسه‌های گرم چیزی نمانده بود پیراهن دیان را از تنش بیرون بیاورد . دیان با دست دامن پیراهنش را که باد روی سرش انداخته بود پائین کشید و از دوطرف آنرا چسبید . خیابان باریك و خلوتی را پائین رفتند. طوفان با قدرت غیرقابل‌تصورش ساختمانهای کوچك و فرسوده شهر را میخواست ازجا بکند . کوچه‌ها و خیابانها خالی ازسکنه شده بود . هیچکس در شهر دیده‌نمیشد. همه زیر سقفها پناه برده و در و پنجره‌ها را محکم بسته بودند . مدتی بی‌هدف حرکت کردند . صدای موتور کامیونی توجه مارك را جلب کرد . راننده‌ای یك کامیون کوچك را جلو ـ عقب میکردکه داخل گاراژ ببرد . «مارك»بطرف‌کامیون دوید ، با دست به راننده کامیون اشاره

بقیه درصفحه ٦٧

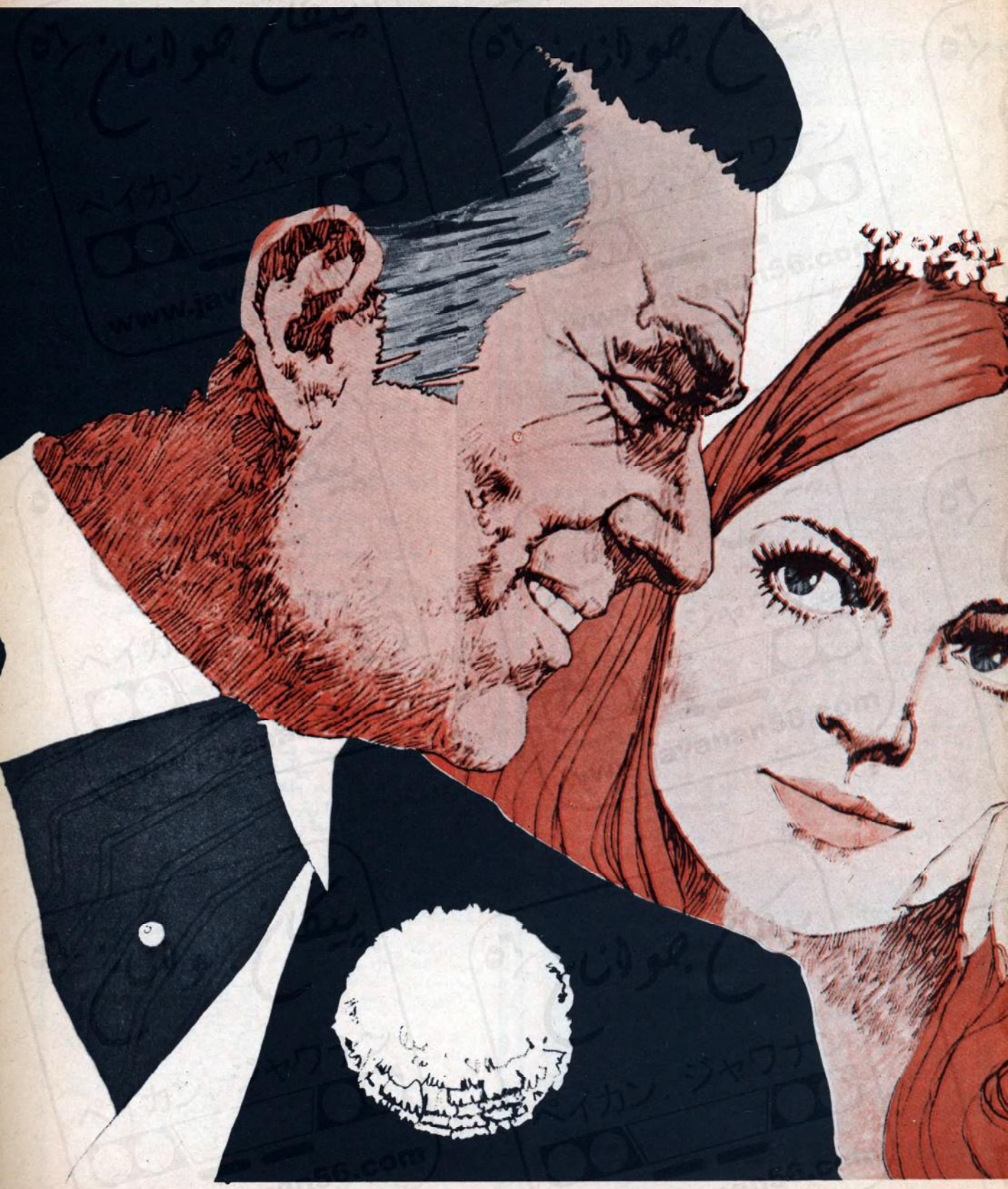

دوازده قرن شعر و ادب فارسی

دیوان بزرگ سعدی

مجالس پنجگانه ـ قصائد ـ مراثی ـ ترجیعات ـ ملمعات و مقطعات سعدی نیز از آثار ارزشمند ادب فارسی‌است

ایدل نه هزار عهد کردی
کاندر طلب هوا نگردی ؟
کس را چه گنه تو خویشتن را
بر تیغ زدی و زخم خوردی
دیدی که چگونه حاصل آمد
از دعوی عشق روی زردی
یا دل بنهی به جور و بیداد
یا قصه عشق در نوردی
ای سیمتن سیاه گیسو
کز فکر سرم سپید کردی
بسیار سیه سپید کردست
دوران سپهر لاجوردی
صلحست میان کفر و اسلام
با ما تو هنوز در نبردی
سر بیش گران مکن که کردیم
اقرار به بندگی و خردی
با درد توام خوشست از ایراك
هم دردی و هم دوای دردی
گفتی که صبور باش ، هیهات
دل موضع صبر بود و بردی
هم چاره تحمل است و تسلیم
ورنه بکدام جهد و مردی
بنشینم و صبر پیش گیرم
دنباله کار خویش گیرم

دیوان بزرگ سعدی گنجینه‌ایست که در هرمقام و هر مقال‌مشتمل‌برآثار ارزشمند وماندنی در زبان پارسی است. آثار منثورسعدی،جز گلستان، اینهاست: **مجالس پنجگانه** («مجلس»هم بمعنی حلقه درس است و هم بمعنی تقریرات استاد در مجلس درس و مجالس خمسه یا پنجگانه سعدی مجموعه‌ایست از پنج مبحث درسی) ۱ـ **نصیحة‌الملوك** که رساله‌یی در زمینه و تدبیر ملك است و شامل مباحث اجتماعی و اخلاقی در جهت تایید نظام حاکم که البته‌در حد «گلستان» نیست ، نه از لحاظ محتوی ونه ازلحاظ شکل۲ـ **رساله عقل وعشق** که رساله‌ایست در مسائل‌عرفانی به بیانی شیرین و آمیخته به تمثیل در «عشق و عقل» که «ام‌المباحث»ست در عرفان . سعدی در این رساله، بخصوص ، هم متاثراست ازاندیشه های بلندشیخ‌اشراق‌ـ شیخ شهاب‌سهروردی‌ـ وهم از شیوه او در نوشتن رساله های تمثیلی در موضوعات عرفانی . البته سعدی باهمه شیفتگی هایی‌که در مباحث جذاب شاعرانه‌یی چون «عشق» و«عقل» نشان میدهد ، بطور «دربست» و مطلق پایبند عرفان نیست.

تقریرات ثلاثه نیز مجموعه‌ایست از تقریرات سعدی در مجلس درس که مجالس پنجگانه را کامل میکند . و آثار منظوم سعدی ـ جزبوستان ـ اینهاست :

قصائد

سعدی در قصیده‌سرایی نیز استادست، اما استادی او در غزلسرایی به آن‌پایه است‌که خواننده یا شنونده را سخت مجذوب می‌کند، چندانکه کمتر به قصائد او می‌پردازد ، در حالی که چند قصیده‌سعدی ، از قصاید درخشان پارسی‌ست که با بهترین قصاید قصیده‌سرایان قرون متقدم براو برابری میکند

بقیه درصفحه ۷۷

یك‌تابلو از نمایشگاه‌آثارنقاشی‌هنرجویان مدرسه هنرهای زیبا مونیخ در«گالری قندریز»

از: هنریك ایبسن
(نروژ)

آوازهای دلاویز

برآمدن روز فرخنده باد
. . . . . .
بنگر که بر بالای سرت شاخه سیب شکفته است
چه غم اگر فردا ، باد و توفان گل‌های خوشبورا دردشت پراکنده‌سازد.

چرا اکنون که درخت ، تازه‌شکفته‌است در اندیشه میوه‌های آن باشیم
چرا بنالیم و غمناك شویم
که کار دشوار و بار زندگی،گرانست؟
چرا خود مترسکی برسر چوب کنیم
و شب و روز از آن در هراس شویم
ای دوستان ، ای برادران ، شادی کنیم
که از مرغکان ، آوازهای دلاویز برخاست

از : وانگ تسه
(چین)

برف بر گلبرگ

پریروز به گلگشت رفته بودم
نه برگی بردرختی بود ،
نه گلی بر گیاهی .

امروز برآستانه خانه ایستاده‌ام
استخر هنوز یخ بسته است
در سایه دیوار ، برف بر گلبرگ های «می» نشسته
و سپیدی برف با سپیدی گل‌درآمیخته است

درخت بید از نسیم صبا ، جوانه‌می‌زند
پس دلبرم را ، که گرم‌خوانندگی‌ست، می‌خوانم
ـ بهار از راه می‌رسد ، برخیز !
و باده بهاری در جامم ریز !

از : رابیندرانات تاگور
(هند)

نورسته‌ها

ای بهار ، ای عاشق گستاخ طبیعت !
شوری در دل بیشه برانگیز تا راز نهانش را بازگو کند
برگ‌هایی که در میان‌برگ‌های‌نورسته شکفته‌اند
چون نفس عاشقان ، گذرکن
آرامش سنگین شب را چون شورش نور ، برهم‌زن
همچون تندر و رگبار ناگهان در شهر برازدحام درآی
کلام افسرده را جاری کن
پیکار نهانی را برانگیز
شوق ناتوان را نیرو بخش ، و مرگ‌را مغلوب کن!

از : ویکتور هوگو
(فرانسه)

جهان میخندد ...

اینك روزهای بلند ، باروشنی شور
اینك بهار ـ فروردین و اردیبهشت
با لبخندی شیرین
خرداد برگل ، وهمه‌ماه‌های زیبا
بید بنان در کنار رودهای آرمیده
همچون چتری بزرگ ، به نرمی خم می‌شوند
مرغکان دردل بیشه‌های گرم و آرام درجنبشند.
گویی جهان می‌خندد ، ودرختان سبز شادمانند که در کنار همدو عاشقانه می‌سرایند
روز ، با تاج لطیف و خرم سحر،می‌آید
غروب از عشق سرشارست
شبانگاه ، گویی از میان سایه بیکران وزیر آسمان فرخنده
آواز سراینده نیکبختی به گوش‌می‌رسد

تئاتر در بوته نقد

افول

«افول» در آغاز امیدوارکننده است ، چرا که کلام در آن زندگی و سازندگی دارد و میتواند ، حتی درحالت شعرگونه‌اش ، فضائی‌دراماتیك وناتورالیستی بسازد ، اما بعد ، در جهت ارائه تز و محتوی ، به بن‌بست میرسد .

محتوی نمایشنامه دوبرداشت‌کاملا متفاوت را سبب میشود که دست آخر میتوانند در نقطه‌ای مماس شوند . برداشت نخست آنست که «ساختن مدرسه» تمثیل ایجاد یك فرهنگ‌انقلابی است به دست یك «اصلاح‌طلب» و نه انقلابی ! و اینکه «اصلاح طلب» ــ مهندس جهانگیر معراج ــ برای بثمر رساندن هدف با نامردمی‌های بسیار روبرو میشود و دست آخر به تسلیم می‌نشیند ، باین امید که روزی روزگاری یك آدم دیگر بیاید و کار اورا تمام کند !

برداشت دوم آنست که مهندس «معراج» ، پیش از اصلاحات ارضی ، با توجه به بی‌فرهنگی دهقانان نمیتواند به مبارزه مالکان برود ودر نتیجه شکست میخورد و مالکان با تکیه بر دهقانان گرفتار ، سد راه او میشوند !

در برداشت نخستین ، «اکبر رادی» (بازی نویس) را می‌بینیم که نتیجه همیشگی را به دست میدهد ، مضافا اینکه قصددارد یك«اصلاح‌طلب» را جای روشنفکر عاصی یا انقلابی تحویل تماشاگر بدهد . نتیجه‌ای که معمولا در نمایشنامه‌هایی از این دست، در تالار ۲۵ شهریور دیده‌ایم این بوده که «مفری نیست» و مبارزه به جائی نمی‌کشد و کوشش‌ها عبث و بیهوده است .

بازی نویس : اکبر رادی
بازی ساز : علی نصیریان
بازیگران : عزت‌الله انتظامی ــ فخری خوروش ــ اسمعیل داور فر ــ علی نصیریان ــ محمد علی کشاورز ــ اسماعیل شنگله ــ عصمت صفوی ــ آذر فخر ــ نجفی ــ راد ــ آهو ــ جابری
(محل بازی : تالار ۲۵ شهریور)

« مهندس جهانگیر معراج » که قهرمان اصلی‌نمایش‌باشد ، خودآشکارا در جهت ایجاد منافعی برای خود حرکت میکند ، بدین معنی‌که میخواهد زندگی مرفهی داشته باشد ودر قرب جوار «اصلاحات» خاص خود تامینی هم داشته باشد .

«رادی»که عقیده‌دارد دانشگاه‌دیده‌ها ، بحتمل ، میتوانند هستی مبارزی‌داشته‌باشند ، از«مهندس معراج» و برادرزاده یك مالك بزرگ گیلان (که در اصل نیز مالك وجودی واقعی دارد) که تازه تحصیلات دانشگاهی را به پایان برده و به اصطلاح کله‌اش بوی قرمه سبزی میدهد ، دو «اصلاح‌طلب» درست میکند و درهیئتی انقلابی آنها را پیش روی مشتی آدم بی فرهنگ بی خبر و بی اعتنا به سرنوشت خود قرار میدهد ودر این راه چند آدم تحصیلکرده از جمله «هادی آریا» «تقی میلانی» و «دکتر شبان» را که دوتای اولی دانشگاه ندیده‌اند وسومی در یك مسیر غلط حرکت کرده است ، مضمحل میکند و دست آخر هم دو مثلا قهرمان انقلابی را به زانو در میآورد تا همه حواسشان جمع باشد وبدانند «کوشش بیهوده است» ! در برداشت دوم ، دهقانی که چند سال بعد از تاریخ وقوع حادثه نمایش میتواند به اصلاحات ارضی پاسخ مثبت بدهد و

بقیه درصفحه ۹۱

داورفر ــ نصیریان ــ خوروش در صحنه‌ای از«افول»

کسوف

سخن شکست ز وحشت میان حنجره ها
و آفتاب فرومردروی پنجره‌ها
زمین به ماتم خورشید مات و سرد نشست
غریو بیم برآمد ز نای زنجره‌ها

سیاهی شب سنگین دیر پای وعبوس
چو قیر در رگ هرکوچه‌ریخت موج هراس
نه هیچ برق نگاهی نه رعد فریادی
که در سیاهی شب ، روز را بدارد پاس

به زمهریر زمستان و برگریز خزان
نشست جنگل سر سبز ودشت حاصلخیز
«هوا هوای بهار است» لیك چهره باغ
فرو نشسته به زردی وسردی پائیز

ز کومه مرد دروگر قدم نهاد برون
دو چشم دوخته بر آسمان پی‌خورشید
وزین کسوف مداوم ، به رنج مینالد :
چگونه سبز شود بوستان بی‌خورشید؟

نوح

لطیف‌تر از آواز زنبق‌ها

اگر از دریاهای دور
به جزیره تنهائی من
باز آئی
ساعت و قطب نما را
دریابت
خواهم شکست
و زورق نمناك ترا
با هیزم پارو ها
به آتش خواهم کشید
و فارغ از نگاه حسود ماهیها
تنت را با شیر گرم
شست و شو خواهم داد
ای نیمی از زن و نیمی از ماهی
ای که فلس های تنت
لطیف‌تر از آواز زنبقهاست
وقتیکه آبشار نقره‌یی گیسوان تو
برعریانی پیکرت
فرو میریزد
و چشمان مرطوب تو
یاد علفهای ماه اردیبهشت را
در خاطرم زنده میکند
با تو خواهم گفت :
که عشق چیزیست‌به‌عظمت‌ستاره
در سالهای پیش از نجوم

کیومرث منشی‌زاده

دو گل مینا در ظرف شراب

خانه می‌گوید ابر
کوچه می‌گوید ابر
قلب من اما میگوید باد
قلب من اما میگوید باد

*

دوگل مینا در ظرف شراب
تکیه داده با هم
من و او
پشت پندار گل زرد فراموشم کن

*

اینهمه فاصله ، آه
این شقاوت را من با چه دلی ازمیان بردارم ؟

*

کاش میدانستیم
چه‌کسی خواب شقایق ها را آشفت
چه‌کسی دست نوازش به سر آب کشید

*

اگر او
نفس گرمش در من بود
من شکفته خواهم شد
و فراموش نخواهم کرد
که براین زمزمه برگ نسیمی هست.

فرهاد شیبانی

کنار کوچه‌هالادن نمیروید

هوای قریه بارانیست
کسی از دور می‌آید
کسی از منظر گلبوته‌های نور می‌آید
نگاهش بوی جنگل‌های باران خورده‌را دارد
و وقتی گیسوانش را ــ رهادربادمیسازد
دل من سخت میگیرد

هوای قریه‌بارانیست ...
درهارا کمی واکن
که عطروحشی‌گل‌ها ــ
بپیچد دراتاق من
که شاید خیل لك‌لکها ،
نشنید در رواق‌من.
جمیله جان ــ
می‌بینی‌که ساحل‌ها چه خاموشت؟
کنار کوچه ها دیگر گل‌لادن‌نمی‌روید؟
جمیله آه ...
برنجستان ما غمگین غمگین‌است.
ودیگر برزگرها شعر لیلی را نمیخوانند
روایتهای شیرین را نمیدانند
هوا در عطر سوسنهای کوهی ،
بوی اردکهای وحشی‌را نمیریزد
و در شبهای مهتابی ــ
صدایی جز هیاهوی مترسکها نمیآید
تمام کوچه ها دلتنگ دلتنگند
جمیله‌جان ــ خداحافظ
دل من سخت غمگین است

محمد شمس لنگرودی

زنی که از زیبا بودن خسته شده است!

زیبائی بنظر میرسد که اوج آمال هر زنی باشد ، حتی از یك خانم نویسنده فرانسوی منقول است که‌وقتی پرسیده بودند چه آرزوئی داری جواب داده : آرزو دارم دختری ۱۷ ساله و بسیار زیبا باشم... این تازه حرف زنی است که به مراتب کمال معنوی و دانش و هنر و این چیزها دست یافته و بااین وجود (به‌زعم خودش) تشخیص داده که زیبائی برای زن از تمام این حرفها گرانبهاتر و عزیزتر است !

... و حالا چیز عجیب و غریبی می‌شنویم : زنی است که در اوج‌زیبائی که از زیبا بودن به تنگ آمده است !

خوشگل به چشم دیگری ، باو نگاه نکنند خسته شده و خیال دارد بهر قیمتی هست ثابت کند که ، خیر، بجز خوشگلی خصوصیات دیگری هم دارد (بر منکرش لعنت!)

حرف خودش در این باره شنیدنی است:

ــ زیبائی با جوانی همراه است، آدم تا کی می‌تواند جوان بماند ، یك وقت هست که هرپیشه از مرزجوانی می‌گذرد و آن وقت باید چیزی غیر از خوشگلی داشته باشد تا او راهم‌چنان محبوب و مطلوب نگاهدارد . به

این زن ستاره جوان و جدید سینما خانم «بریت اکلند» است که تا چند وقت پیش همسر «پیتر سلرز» کمدین معروف بود و حالا از او جدا شده و بطور «تمام وقت» به کار سینما پرداخته است.

البته نه اینکه خانم «اکلند» خدای نکرده آنقدر بد سلیقه باشد که بخواهد زشت باشد (چون اینکار با یك عمل جراحی ساده امکان پذیر است !) غرض این است که ایشان از اینکه صرفا یك موجود خوشگل و ناز ، نازی باشد و جز عروسکی کاترین هپبورن نگاه کنید که در ۶۰ سالگی چطور هنوز مورد توجه تماشاگران سینماست.

روی این قصد است که خانم «اکلند» فعلا دارد بطور خیلی جدی خود را به عنوان یك ستاره هنرمند مجهز می‌کند . به‌کلاس میرود ، کتاب می‌خواند ، موسیقی کلاسیك گوش می‌کند و از این کارها ، ولی البته در تمام این احوال نمی‌تواند این حقیقت بارز را بپوشاند که زنی زیبا و بدجوری هم زیباست !

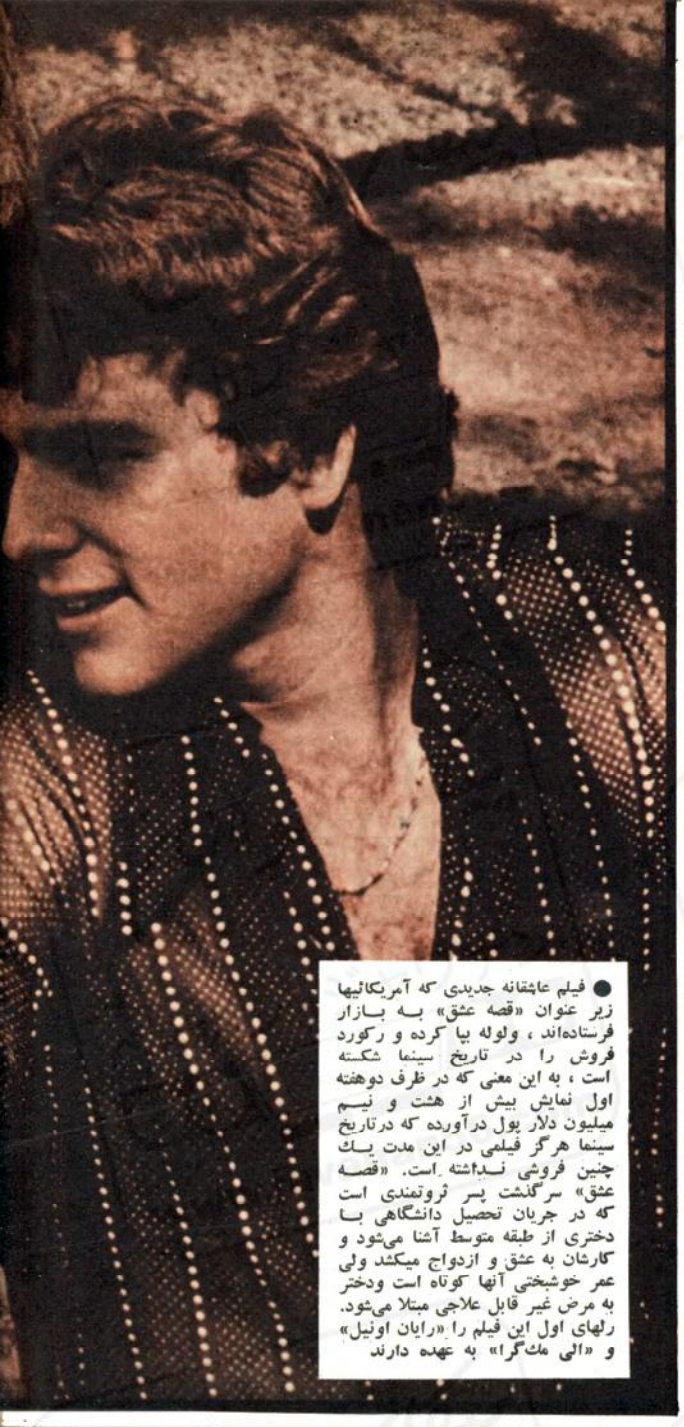

● فیلم عاشقانه جدیدی که آمریکائیها زیر عنوان «قصه عشق» به بازار فرستاده‌اند ، ولوله بپا کرده و رکورد فروش را در تاریخ سینما شکسته است ، به این معنی که در ظرف دوهفته اول نمایش بیش از هشت و نیم میلیون دلار پول درآورده که درتاریخ سینما هرگز فیلمی در این مدت یك چنین فروشی نداشته است. «قصه عشق» سرگذشت پسر ثروتمندی است که در جریان تحصیل دانشگاهی با دختری از طبقه متوسط آشنا می‌شود و کارشان به عشق و ازدواج میکشد ولی عمر خوشبختی آنها کوتاه است ودختر به مرض غیر قابل علاجی مبتلا می‌شود. رلهای اول این فیلم را «رایان اونیل» و «الی مك‌گرا» به عهده دارند

«سنتا برگر» هم علیه خوشگلی طغیان میکند!

نخیر ، خوشگلان سینما با هم دست به یکی کرده‌اند که خوشگلی را کنار بگذارند و روزگار خوشگل ــ پسندان را تاریك کنند . حالا خانم سنتا برگر هم به خیل مبارزان علیه زیبائی و زنانگی پیوسته و معتقد است کسانی که روی زیبائی و طنازی و سکس زنانه تکیه می‌کنند قصد استثمار زن را دارند و به زن جز به چشم حیوانی ماده نگاه نمی‌کنند و برای این موجود ارزش انسانی قائل

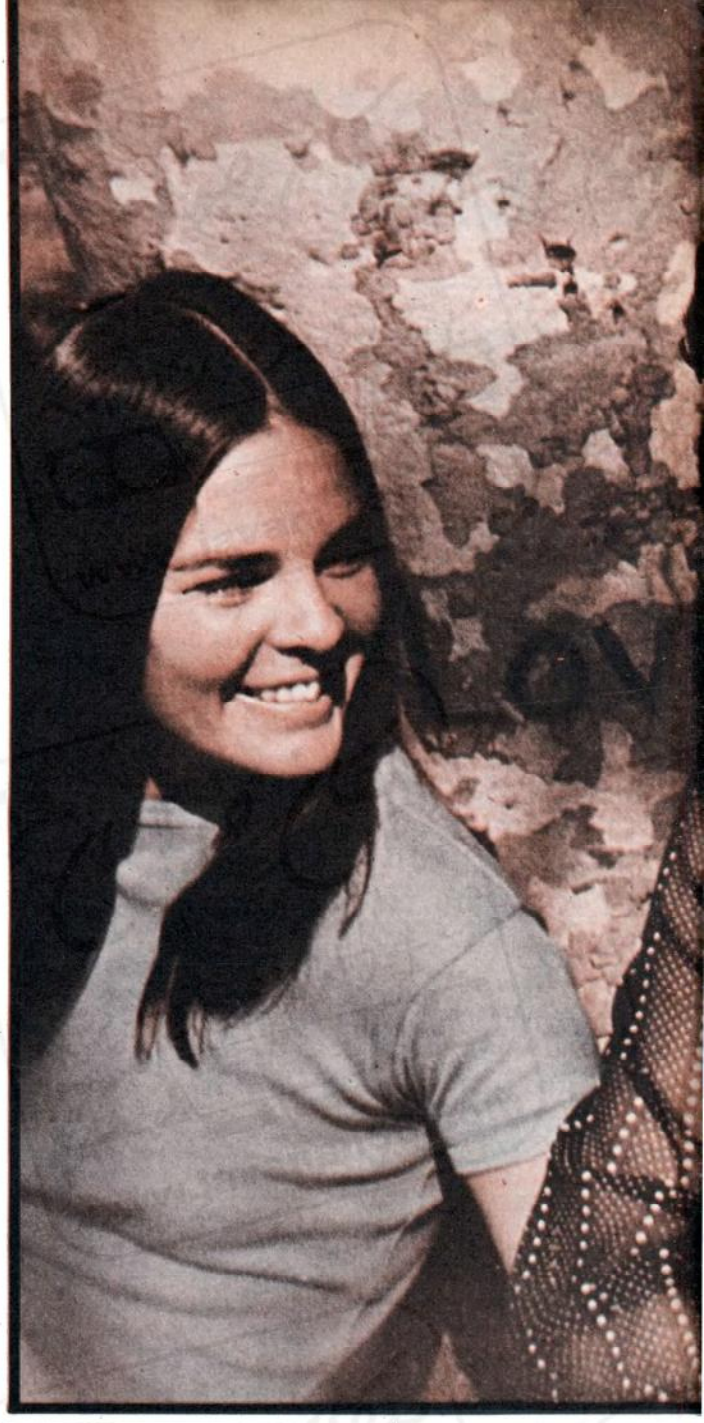

نیستند . بهمین دلیل ایشان سخت مخالف فیلم‌ها و مجلات و نشریاتی است که به عرضه کردن زنان زیبا می‌پردازند و روی تناسب و خوشگلی زن تکیه می‌کنند و سعی دارند که زن را صرفا به عنوان سمبل زیبائی جلوه بدهند.

از این نظراست که «سنتا برگر» هم مثل خیلی دیگر از هنرپیشه های خوب چهره‌ی روز که قبلا فقط به «بت» بودن اکتفا می‌کردند تصمیم دارد به قول خودش در فیلم های «چرك» بازی کند ، در همین زمینه باید الیزابت تیلور ، راکوئل ولش، ناتالی‌وود را نام برد که به جبهه دشمنان زیبائی پیوسته‌اند . در واقع زیاد هم اشتباه نمی‌کنند چون امروز دیگر تماشاگران از فیلم های خوشگل و پر زرق و برق و «اعیانی» خسته شده‌اند و دوست دارندکه فیلم تصویر کننده زندگی واقعی باجنبه‌های احیانا زشت و سیاهش باشد ، این است که مثلا الیزابت تیلور هم اعلام می‌کند که از این ببعد در فیلم‌های ارزان و کم خرج و معمولی ظاهر شود ، سنتابرگر هم جزو این گروه است که قصد دارد بیشتر یك بازیگر باقی بماند تا یك «بت» و با مزد کم در فیلم هائی ظاهر شود که «زندگی» را نشان میدهد ....

«راك‌هودسن» وردیف دختران خوشگل

الان چندین و چند سال است که «راك هودسن» از همسرش جدا شده و بنظر هم نمیرسد که دیگر خیال ازدواج داشته باشد . این نکته باتوجه به سن و سال این «جوان اول» سینمای آمریکا که به حدود پنجاه بالغ می‌شود و بخصوص با توجه به کوتاه بودن مدت ازدواجش (که یکالی بیشتر طول نکشید) عجیب می‌نماید ، بطوریکه دراین زمینه شایعات بسیاری به سر زبانها افتاده و حتی گفته می‌شود که عیال مربوطه قصد دارد در باب ازدواج نافرجام خودش با راك هودسن کتابی بنویسد و باصطلاح پنبه شوهر سابق را درست و حسابی بزند!

همانطور که گفته شد علت این پرهیز راك هودسن از زن روشن‌نیست ولی علت هرچه باشد این آکتور معروف را در وضع استثنائی خاصی قرار میدهد چون واقعا جای تعجب دارد که مردی بعنوان یکی از جذاب‌ترین هنرپیشه‌های سینما شناخته شود و مورد علاقه میلیون ها تماشاگر زن در سراسر جهان قرار گیرد و آن وقت در وضعی باشد که از «زن» بدش بیاید و نتواند با جنس مخالف سرکند !

از غرایب آنکه ، نقشی که در فیلم‌ها باین مرد گریزان از زن سپرده می‌شود نقش مردی عشقباز و زن پسند است که «اجناس لطیفه» مثل مور و ملخ ، ببخشید ، مثل پروانه دائم دورش می‌چرخند ! از جمله فیلم آخری اوست که اسمش هست «ردیف دختران خوشگل» که در آن جناب «راك» در میان ده‌ها زیبای برگزیده به هنرنمائی و دلربائی می‌پردازد و با توجه باینکه فیلم را کارگردان معروف فرانسوی روژه وادیم (شوهر جین فاندا) ساخته است خوب می‌شود حدس زد که از صحنه های عشقی «آن چنانی» سرشار خواهد بود .... شاید برای هر مرد دیگری شرکت در فیلمی با این خصوصیات یك‌خوشبختی استثنائی محسوب می‌شد ولی می‌توانید حدس بزنید برای مردی بیزار اززن این قضیه چه مصیبت بزرگی می‌تواند باشد !

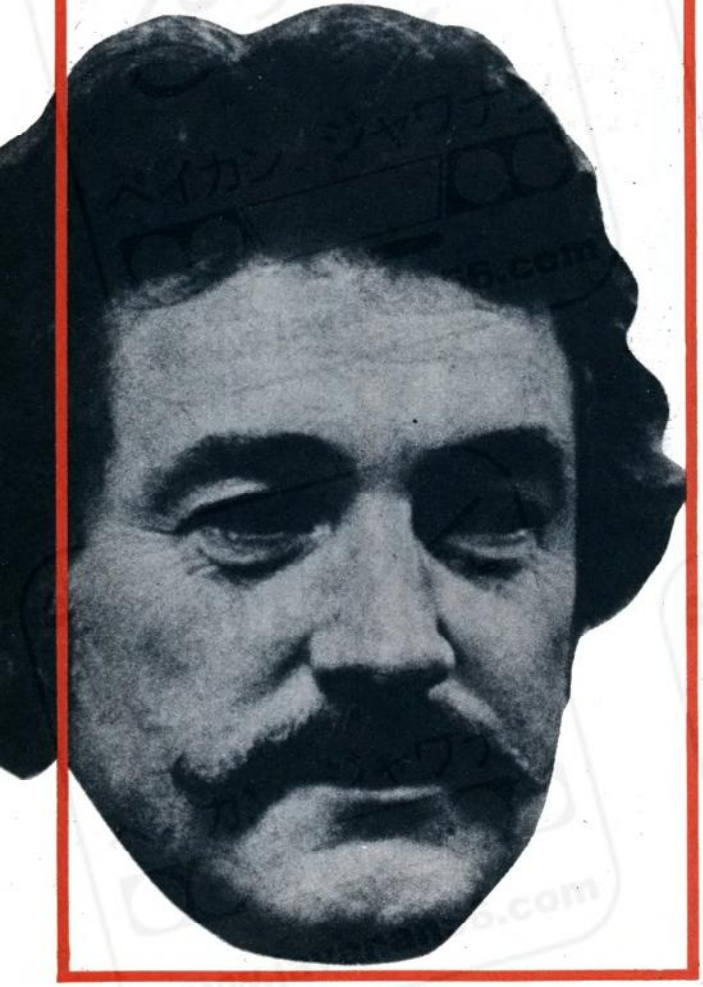

دیدار رادیو تلویزیون

خبرهای کوتاه از رادیو ، تلویزیون،سینما

از سوراخ کلید

● هنر سنتی شاهنامه خوانی احیاء میشود ● کارگردانها با شعار « سال نو چهره نو » از نورسیدگان سینما استقبال میکنند ● « پرویز کاردان » با همکاران تلویزیونی خود فیلم سینمائی میسازد ● فریدون فرخزاد آشیانه تازه‌ای ساخته است ! ● با این فرمول تازه اگر کارگردانها فیلم بد بسازند از دریافت دستمزد محروم خواهند شد ● ساموئل خاچیکیان میخواهد با آخرین ضربه ، موج جاهلی را برای همیشه درهم بشکند ....

شاهنامه و یادآوری حوادث تاریخی و شرح ماجراهای دلاوران و پهلوانان تاثیر عمیقی در حفظ ملیت ویگانگی و یکپارچگی ایرانیان داشته و علیرغم سوانح و خطرات گوناگون ، درطی صدها سال نام ایران و ایرانی را در دلهای مردم این سرزمین‌زنده‌نگهداشته است .

متاسفانه در حال‌حاضر با رواج سینما و رادیو و تلویزیون و سایر وسایل ارتباط جمعی این سنت‌پسندیده و دیرپا درحال زوال است . مردم دیگر کمتر در قهوه‌خانه‌ها جمع میشوند تا بشرح ماجراهای شاهنامه گوش بدهند و افرادی بنام شاهنامه‌خوان یا نقال که طی قرنها این سنت ملی را پاسداری میکردند اکنون پراکنده شده و بازار پررونق سابق خود را از دست داده‌اند .

برنامه تازه « شاهنامه‌خوانی » که قرار است بطرز جالب و مهیجی از تلویزیون اجراء شود بمنظور پرکردن جای خالی نقالان و زنده نگاه داشتن این هنر سنتی و ملی است .

پرویز صیاد که در اجرای تئاترهای سنتی مطالعات و سوابقی دارد و در سال اول جشن هنر تعزیه «حر» و در سال گذشته تعزیه«مسلم» و تئاتر « فالگوش » را عرضه کرد ،

بقیه درصفحه ۹۸

نصرت‌کریمی

مسعود کیمیائی

فریدون فرخزاد

پرویز صیاد

ساموئل خاچیکیان

* شاهنامه خوانی در تلویزیون

یکی‌از برنامه‌های تازه‌تلویزیون درسال ۱۳۵۰ که اکنون در مراحل مقدماتی تهیه و طرح‌ریزی است ، برنامه‌ایست بنام « شاهنامه‌خوانی »که پرویز صیاد از مدتی پیش درتدارک اجرای آن برآمده است .

خواندن شاهنامه بطرز خاص یکی از هنرهای سنتی ایران بوده و طی قرون متمادی در شهرهای کوچك و بزرگ و روستاهای دور و نزدیك کشور رواج داشته است . خواندن

مصاحبه تلفنی

الو خاطره پروانه

و ماجرای بازدید آقای هویدا از تیمارستان!..

ــ الو ، خانم خاطره‌پروانه‌تشریف دارند ؟

ــ خودم هستم ، بفرمائید، شماکی هستید ؟

ــ من خبرنگار زن روز.

ــ حالا نوبت من شده که‌سربسرم بذارین.

ــ اختیار دارید ، مگه تا حالا سر بسر کسی گذاشتیم ؟

ــ بله دیگه . من مصاحبه های تلفنی شارومیخونم ، یك سؤال هائی میکنید که به سربسر گذاشتن شبیه‌تره...

ــ مثلا اگه از شما بپرسم‌چه کلکی سوار میکنید که آنقدرجوون موندید ، اسمشو میذارین سر بسر گذاشتن ؟

ــ نه ، و درجواب یك بیت از اشعار مولاناروبراتون میخونم.

ــ به‌به ، بفرمائید ببینم ، پس لابد راز جوون موندنتون یك راز عرفانیست.

ــ ای همچین، مولانا میفرماید:
رو سینه را چون سین‌ها هفت آب شوی
از کینه‌ها
وانگه‌شراب عشق را پیمانه شو ،
پیمانه‌شو.
من در زندگیم نسبت به هیچ‌چیز و هیچکس کینه ندارم ، بعلاوه به‌هرچه که خدا بهم داده راضیم ، بنابراین عکس‌العمل آرامش درونی در چهره‌ام منعکس است.

ــ درسته خانم ، من منکرخوش قلبی و صفای باطن شما نیستم، ولی اگر راستشوبخواین ، جوون موندن‌شما کاراین حرفهانیست ، اصلا انگارآب حیات خوردید و یااینکه عقربه‌ساعت روی صورتتون بعکس میچرخه !

ــ والله این دیگه نظر لطفتونه، چون من با اجازه‌تون از مرز چهل سالگی گذشته‌ام.

ــ حالا میتونید راست و حسینی بما بگید چند سالتونه ، چون بقول انگلیس ها سن شناسنامه‌ای آنقدر ها مهم نیست ، مهم جوون موندن وشاداب بودن و روحیه خوب داشتن است.

ــ شما از زنی که اعتراف‌میکنه از مرز ۴۰ سالگی گذشته ، با اینهمه زرنگی و ردیف کردن کلمات قشنگ، بازمیخواین اعتراف‌بدتر ووحشتناکتری بگیرین ، بارك‌الله باینهمه انصاف !

ــ بسیار خوب نگید چند سالتونه، فقط بگید ببینم که به مقام مقدس مادر بزرگی نائل شده‌اید یانه.

ــ اگه راستشو بخواین چند هفته پیش پسرم از دانمارك برام‌تلگراف زد و خبرداد که خدابهشون پسری‌عنایت کرده ، ولی این خبر خیلی محرمانه است ...

ــ خوب منهم پهلوی خودم نگهش میدارم !!! ... اسمشو چی گذاشتند؟

ــ رامین ...

ــ حالا باید مادر بزرگ شدن را بشما تبریك گفت ویا ...

ــ ویا نداره... خیلی‌هم‌خوشحالم و باوجودی که نوه‌ام را ندیده‌ام یکدنیا دوستش‌دارم.

ــ چه مادربزرگ مهربونی ، خوب حالا بازهم یك‌کمی ازخانواده‌تان برامون بگید.

ــ چی بگم والله ، من‌نه‌تا بحال طلاق گرفته‌ام و نه ازدواجهای مکرر کرده‌ام . بنابراین زندگی‌داخلی‌ام یك زندگی ساده و معمولی است . یك شوهردارم ، که از چهارده سالگی تاحالا باهاش زندگی میکنم و ثمره این زندگی مشترك سه‌تاپسر است.و آرزوی دختر داشتن راهم که باید با خودم ببرم باغ بهشت.

ــ هنوز دیر نیست ، انشاء اله خدابهتون میده ... حالا ازکار های هنری‌تون برامون بگین ، چرادیگه باندازه سابق در تلویزیون ظاهر نمیشید ؟

ــ در حال حاضر بیشتر درتالار رودکی فعالیت میکنم . چون درحدود ده دوازده سال در تلویزیون‌برنامه اجراء کردم و فکر کردم دیگه‌مردم به تنوع احتیاج دارند و باید بخواننده های دیگر هم برای فعالیت میدون داد. البته هنوز هم برای بینندگان وفادار خودم ماهی یکبار در تلویزیون و ماهی دوبار در رادیو برنامه اجراء

بقیه درصفحه ۹۵

۷ پسر

در جست و جوی هیجان بیشتر !

گروه های بیت موزیك ایران ، با بهره جوئی از موسیقی فولکلوریك ، سد تقلید را میشکنند

چند سالی است که همزمان با رواج و گسترش «بیت موزیك» و «پاپ موزیك» در دنیا ، این موسیقی جنجالی و پر هیجان به ایران نیز راه یافته و بخصوص در میان نسل جوان که خواستار تنوع و تحرك و جنب‌وجوش بیشتری‌هستند علاقه‌مندانی یافته است.

در آغاز رواج این نوع موسیقی، گروه های ایرانی فقط به تقلید صرف از گروه های خارجی اکتفا میکردند و حتی بانوعی تعصب خاص میکوشیدند ترانه های خارجی را بهمان زبان اصلی اجراء نمایند ، اگر چه این اجراء کاملا طوطی واری و بدون آشنائی با زبان اصلی باشد!

اما اکنون مدتی است که بعضی‌از این گروه‌ها به ترانه‌های فولکلوریك ایران توجه پیدا کرده‌اند و آنهارا روی ریتم جدید تنظیم و اجراء میکنند و در نتیجه در میان توده مردم جای بیشتری برای خود بدست آورده‌اند ، بطوریکه میتوان گفت که کارشان از جنبه تقلید محض خارج شده و اگر با روش صحیحتری دنبال شود ارزش هنری واقعی کسب خواهد کرد و در زمینه خلق و ابداع ترانه‌های مورد پسند روز امکان موفقیت بیشتری بدست خواهد آورد.

برای آشنائی بیشتر با طرز کار این گروه های جوان ، گفت و گوی کوتاهی با گروه «فلاورز» داشتیم که اخیرا صفحه تازه‌ای از آنها با دو ترانه «جیجمك» و «میکشی منو» با الهام از موسیقی فولکلوریك ایران عرضه شده است.

خسرو دولتشاهی ، سرپرست ۲۳ ساله گروه ، در باره چگونگی تشکیل و سابقه فلاورز و تعداد نوازندگان آن چنین توضیح داد:

ــ ما درحال حاضر ۷نفر هستیم، از ۱۷ ساله تا ۲۳ ساله که همگی تحصیل میکنیم بجز یك نفر که دیپلمه است. گروه «فلاورز» اول در کرمانشاه بوجود آمد و اعضای اولیه آن فقط سه نفر بودند. بعد عده دیگری به گروه افزوده شدند ولی بعلت ادامه تحصیل یا خدمت سربازی و موانع دیگر نتوانستند به همکاری ادامه دهند، تا اینکه مرکز فعالیت گروه از کرمانشاه به تهران منتقل شد و گروه بصورت کنونی درآمد . در حال حاضر اعضای گروه تقریبا جنبه ثابت پیدا کرده‌اند و عبارتند از : کاوه

بقیه درصفحه ۹۵

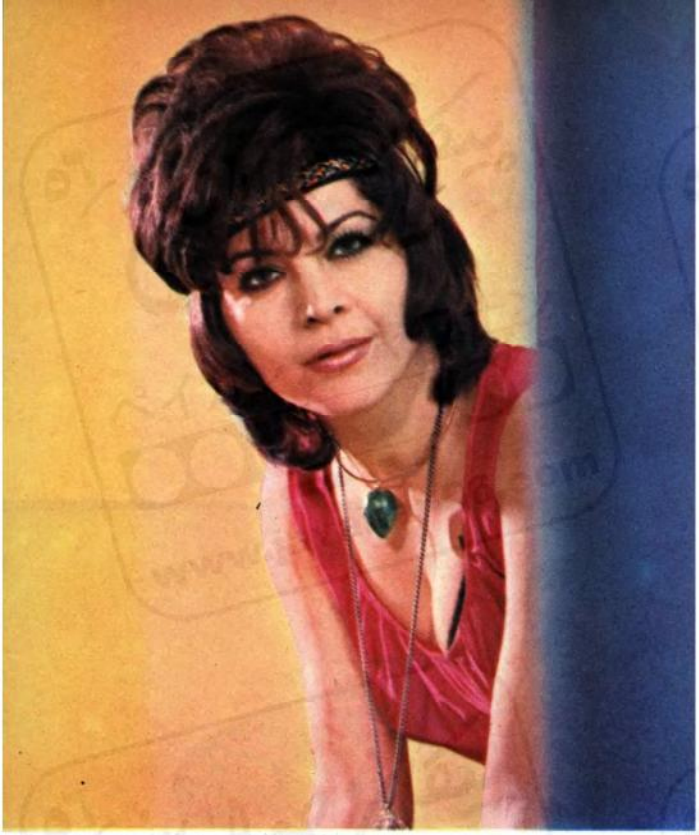

* فرانك میر قهاری : ۳۸ سال سن ــ ۱۱ سال فعالیت سینمائی ــ ۳۷ فیلم.

سجل احوال

فرانک میر قهاری

بازیگر فیلمهای فارسی که صحنه فعالیت سینمائی خود را از ایران به آمریکا منتقل کرده است میگوید :

*** برای ایام عید از امریکا به ایران آمدم که‌لباس بخرم !...**

*** تا وقتی که رژیم‌لاغری میگرفتم چاق میشدم ، رژیم را کنار گذاشتم و ۸ کیلو وزن کم کردم !**

*** مادرم پس از ۱۱ سال هنوز با هنرپیشگی‌من مخالف است وحتی‌یکی از فیلمهایم را ندیده است !**

بسیاری از خانم های باصطلاح غربزده ایرانی درایام عید بسفراروپا وامریکا میروند که خرید کنند ، اما «فرانك میر قهاری» ستاره فیلم‌های فارسی که چند ماهی در امریکا برمیبرد ، بقول خودش‌برای‌ایام‌نوروز به‌تهران آمده‌بود تا لباس بخرد ! .. میگفت:

ــ حتما تعجب میکنید و شاید بیاد ضرب‌المثل معروف زیره به کرمان بردن بیفتید اما حقیقت اینست‌که‌مد ایرانی و لباس ها و زیورهای‌ایرانی در امریکا مدروزاست . خانم های خیلی متشخص و خیلی شیکپوش در امریکا مباهات میکنند که لباس هائی

بقیه درصفحه ۹۸

*** لباس چهل‌تیکه در امریکا مدروز است**

از کلکسیون مد بهارهٔ
پاریس

کلکسیون جدید بهار و تابستان مدسازان پاریس هنوز در شهرهای بزرگ جهان ومیان‌خانمهای‌شیکپوش مورد بحث و گفت‌وگوست ، زیرا تنوع طرحها و مدلها و سبکهای گوناگونی که هریك از مدسازان‌ارائه‌داده‌اند، تضادها و اختلاف سلیقه‌های متعددی را بوجودآورده است ، همچون بازاری آشفته که خریدار مردد را بیش از آنچه در انتخاب دلخواهش کمك کنـد، سرگردان میسازد !

توجهی به مدلهای این دو صفحه بخوبی روشنگر این واقعیت است ...

★ نیم‌تنه وشلواربفدار از پارچه نقش‌دار قرمزبا چکمه های همرنگ . بالاتنـه چسبان است و یخه‌برگردان پهن دارد و با زیپ‌تزئین شده است . از این مـدل بـرای روزهای پیك‌نیك میتوان استفاده کرد .

★ مدل‌جالبی‌از «تدلابیدوس» مدساز پاریسی . کت بلند و آستین کوتاه حالت مانتودارد و دارای جیب عمودی‌و٤دگمه تزئینی است . زیر آن‌ازشورت استفاده شده که از همان‌پارچه و دارای برگـــردان پهن و چرخدوزی جالب است . این مدل روز از پارچـه ژرسه خاکستری تهیه شده است .

★ در زیر از راست به چپ و از بالا به پائین : سه مدل بهاره از «ایوسن‌لران» مدساز مشهور پاریس . رنگهای سیاه وسفید و قرمز در مدلهای جدید این طراح زیاد دیده میشود و اندازه دامنها سرزانـو یا مینی است درحالیکه وی اولین مـدساز پاریسی بود که سال گذشته ماکـی را در برابر مینی علم کرد . شانه‌های ابل‌دار از خصوصیات طرحهای جدید اوست و از حاشیه‌ها و مغزی‌ها و کمربندهای پارچه‌ای برای تزئین مدلها استفاده شده است .

طرحها و رنگهای تازه
در مد بهار

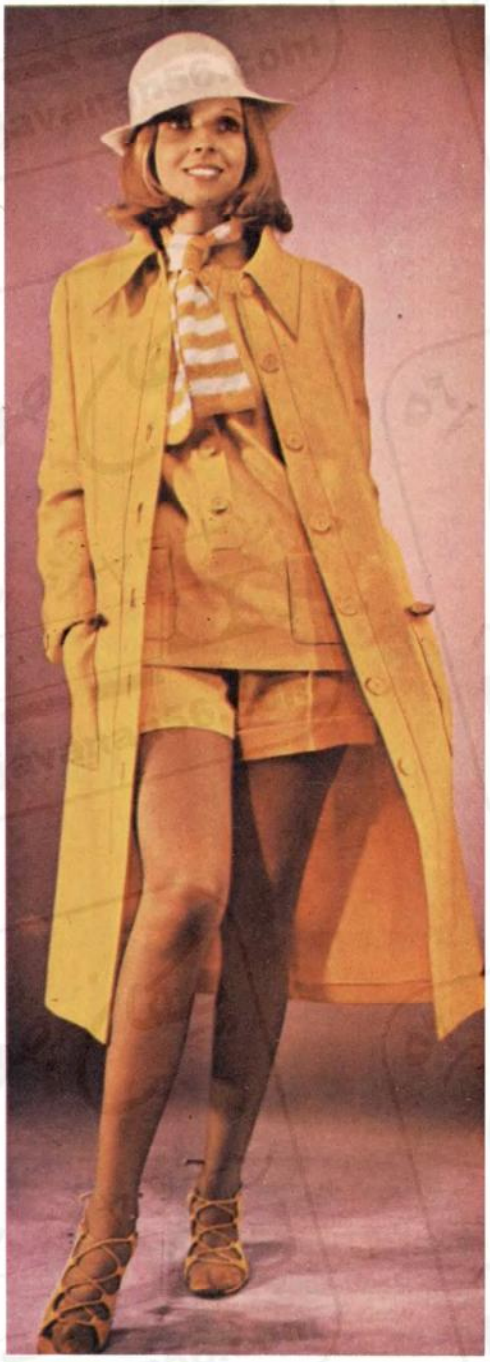

از راست بچپ :

★ بالاتنه و شلوار سرهم از پارچه بهاره نقش‌دار برنگ سفید و قرمز . شلوار بلند و در پائین گشاد است و دو جیب بزرگ آنرا زینت میبخشد . روی این لباس از ژیله‌کوتاه بی آستین برنگ قرمز استفاده شده که دارای آستری از پارچه نقش‌دار لباس است و قسمت پائین یخه‌برگردان‌را زینت میدهد .

★ **پولور تریکو و شلوار میدی . پولور یخه فوتبالی و آستین بلند و برنگ بنفش است و شلوار از پارچه شبه‌گونی با نقش بندی‌های جالب است . باکمی توجه دیده میشود که طرح این نقش‌بندی از قالی‌های ترکمن الهام گرفته شده است . یك کیف بزرگ انبان مانند با همان نقش‌بندی‌ترکمن زیبائی این لباس را کامل میکند.**

★ بلوز و شورت و مانتو از پارچه زرد ساده بلوز در جلو دگمه میخورد و دو جیب کوچك تزئینی در پائین دارد وآزاد روی شورت میافتد . شورت کمی گشاد و دارای برگردان و خط اطوست . روی آنها از مانتو ساده‌ای بهمان رنگ وازهمان پارچه استفاده شده که در سراسر جلو دارای دگمه‌های زرد است .

★ **لباس جالبی برای مهمانی‌های عصر از ترکیب دو نوع پارچه هماهنگ . کت‌و دامن از پارچه راهراه تهیه شده و درکت راهها افقی و در دامن عمودی است . بلوز از پارچه دیگریست که به دامن وصل‌است.**

★ مدل دیگری از پدیده جنجالی بهاری: مینی‌شورت ! ... شورت‌که از پارچه‌راهراه زرد و قرمز بصورت اریب تهیه شده پفدار است و در پائین باکش به‌پا می‌چسبد.برای بلوز از پارچه‌ای باطرح شلوغ استفاده‌شده است .

در شبهای بهار

این ۵ مدل تازه و جالب از میان تازه‌ترین مجموعه‌های مد پاریس برای مهمانی‌های عصر و شب انتخاب شده است.

از راست به چپ :

★ مدل لباس شب بفرم شمیزیه با آستین بلند که در جلو بالاتنه تا کمر دگمه میخورد و دامن آن دارای طبقات ریزاست. این مدل از زرسه ابریشمی تهیه شده.

★ **دو مدل جالب از پارچه قرمز ساده . اندازه دامن‌ها تا سر زانوست و این اندازه در مدلهای لباس شب مدسازان زیاد دیده میشود . شکل آستین مدل سمت راست و کمربند مدل سمت چپ کاملا تازگی دارد و هردو مدل باگل مصنوعی درشت از سر پارچه لباس تزئین شده است .**

★ در زیر : مینی‌شورت و پیراهن‌جلوباز برای روی آن از پارچه نقش‌دار .آستین‌ها تا پائین آرنج و دامن پیراهن تاسر زانو است و در پائین چین‌های جالبی دارد.

★ ترکیب مشکی و قرمز در طرح‌های جدید پارچه از مشخصات جالب مد بهار است که در کلکسیون‌های اکثر مدسازان بچشم میخورد . این مدل که از طرحهای قدیمی الهام گرفته شده است دارای آستین بلند و دامن بالای زانوست و بایك گل مصنوعی قرمز تزئین شده .

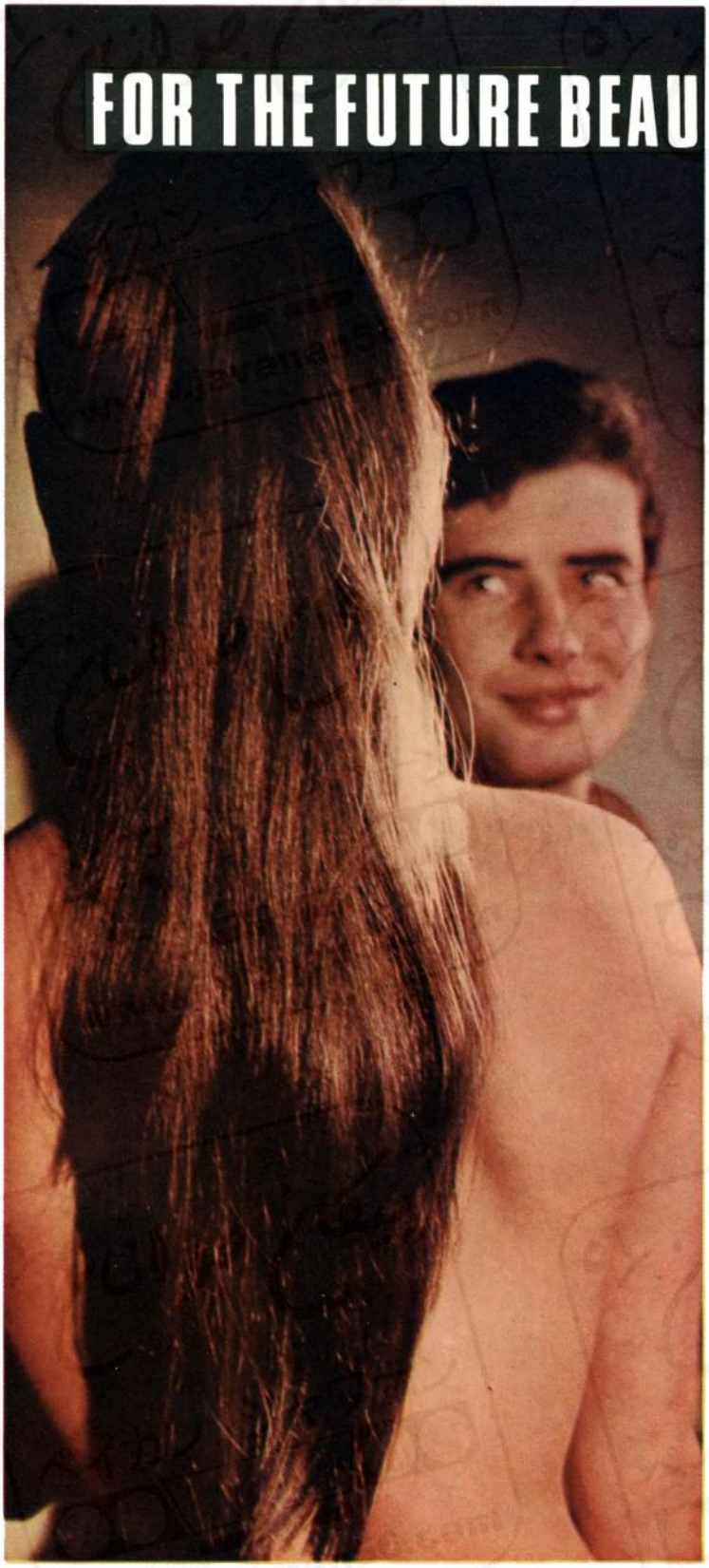

FOR THE FUTURE BEAUTY OF YOUR HAIR

AGAINST LOSE OF HAIR AND DANDRUFF

Méda-Vita®

اگر معتقد باشیم که موی سر مکمل زیبائی است.

و اگر بپذیریم که تارهای کیسو شریانهای حیاتی است که زیبائی را جاودانه میکند.

باید بپذیریم که مو نیز چون جسم آدمی محتاج تغذیه است.

و ما .....

حامل فاشها و کاوشهای علمی متمرکز متخصصین بهداشت و زیبائی سویس را در محصولی:

کاملاً گیاهی و حیوانی و بدون مواد شیمیائی مصنوعی.

سرشار از مواد غذائی برای مو و پوست سر.

بصورت اکسیری برای رویش مجدد موی سر شما عرضه میکنیم

مداویتا

برای اطلاعات بیشتر متخصصین زیبائی قصر آئینه در اراک استور تخت جمشید، یا

به تلفنهای ۶۷۸۲۳، ۶۸۱۰۱ مراجعه نمائید.

و آنگاه .....

از جاودانه کردن زیبائی خود احساس رضایت خواهید کرد.

و ما بی نیاز از تبلیغ، یقین داریم که شما خود مبلغ مداویتا

ساخت سویس خواهید شد.

دختر پاریسی

بقیه از صفحه ۵۲

کرد بایستد . راننده توقف کرد . سرش را از شیشه بغل بیرون آورد ، وپرسید:
ــ چیه ؟ میخواهید کامیون را بخرید ؟
«مارك» درحالیکه از بیخ گلو فریاد میکشید تا صدای موتور کامیون و وزوزه شدید باد مانع رسیدن صدایش به گوش راننده نشود جواب داد:
ــ نه ، اینطرفها یك کافه کجاست؟ کافه !
راننده با دست انتهای کوچه باریکی را نشان داد و کامیون را داخل گاراژبرد .
مارك نزد دیان که تیر چوبی ستون یك ساختمان را بغل‌کرده بود تا باد اورا همراه نبرد برگشت . شدت باد واقعا تعادل «دیان» را بهم میزد. «دیان» برای آنکه بتواند حرکت کند بازوی مارك را چسبید . چند قدم حرکت کردند .
ــ مارك ، تو چی احساس‌میکنی ؟
مارك لبخندی زد و جوابداد :
ــ گرسنگی زیاد و اشتهای بسیار برای خوردن یك صبحانه‌کامل.
دونفری سرشان را پائین‌انداخته‌بودند وبرای‌آنکه ماسه‌های نرم‌وداغ چشمهایشان را پرنکند با پلکهای بسته حرکت میکردند . مارك برای آنکه بهتر بتواند از «دیان» درمقابل باد حمایت بکند یك دستش را دور شانه‌های «دیان» حلقه‌کرد تا بدن ظریف‌اورا محکم به‌خودش چسباند. شهر آنچنان متروك بنظر میرسید که کمترین اثری از زندگی در آن دیده نمیشد .
ــ دیان تو میترسی ؟
ــ نه مارك در کنار تو کمترین‌هراسی ندارم .
بلافاصله دیان با صدای بلندی خندید و اضافه کرد :
ــ خیلی مسخره است .
مارك با تعجب پرسید :
ــ چی مسخره است «دیان» ؟
ــ اینکه من پاریس را ترك کردم تا خودم را به نامزدم برسانم ، حالا، هنوز به مقصد نرسیده در حمایت یك فرانسوی دیگر توی یك شهر گمنام قرارگرفته‌ام.
ــ دیان توازاین وضعی که پیش‌آمده میترسی ؟
ــ برای چی ؟
ــ برای اینکه مبادا نسبت به ادامه مسافرتت برای قصدی که داشته‌ای دچار تردید بشوی ؟
ــ اوه ! نه ، راستی مارك کاری‌که تو درآفریقا داری چند روز طول‌میکشد؟
ــ برای چی این سؤال را میکنی .
ــ نمیدانم . شاید برای اینکه حس میکنم دوست‌دارم موقع برگشتن به فرانسه ترا ببینم .
مارك با خونسردی جوابداد :
ــ نمیدانم کارم چند روز طول میکشد . واقعا نمیدانم .
«دیان» احساس کرد که فشار بازوی «مارك» دور شانه‌های او کمی بیشتر شده. «مارك» باهمان خونسردی ادامه‌داد:
ــ موقعیکه من به فرانسه برگردم ، بدونشك شما یك نوعروس خوشبخت هستید . دراینصورت چه احتیاجی به‌دیدن من میتوانید داشته باشید ؟
ــ نمیدانم . خودم هم نمیدانم .
درهمین موقع ناگهان ، «مارك» با حرکت سریع و خشنی ، دیان را که در بغل گرفته بود وسط خیابان پرت کرد و خودش هم با یك حرکت تند آنطرف خیابان پرید ، دیان همینکه توانست خودش را جمع‌وجور بکند و سرش را بلند کرد نگاهش به ساختمان چوبی دو طبقه و متروکی‌درکنارخیابان‌افتاد که مثل مقوا و چوب خشك در سطح پیاده‌رو و درست روی همان نقطه‌ای که آنها ایستاده‌بودند باصدای مهیبی فرو ریخت .
دیان علت رفتار بیرحمانه مارك را فهمید ، با نگاهی حق‌شناس برگشت‌مارك را میان‌گرد وخاکی که فضا را پرکرده بود پیدا کند . «مارك» به‌او نزدیك شد . بازویش را گرفت تا بتواند از زمین‌بلند شود .
ــ صدمه‌ای ندیدی ؟
ــ نه مارك .
ــ معذرت‌میخواهم با خشونت شما را پرت کردم ، چاره دیگری نداشتم.
«دیان» نگاهی به هوار سنگینی که فروریخته بود انداخت در چشمهای مارك خیره شد و گفت :
ــ بله ، می‌بینم . درحقیقت مرا از یك مرگ مسلم نجات دادید ، من خیلی به‌شما مدیون هستم و نمیدانم‌چطور جبران کنم .
«مارك» بالبخندی او را تماشامیکرد. برق درخشنده‌ای در چشمهایش ظاهر شد و گفت :
ــ کشتی آن ملوان جوان ،نامزدتان را میگویم . الان در چه نقطه‌ای از اقیانوس است .
« دیان » که از این سؤال‌غیرمنتظره کمی متعجب شده بود در فکر فرورفت‌و گفت :
ــ بگذارید حساب‌بکنم. فرداچهاردهم است. اوبرطبق برنامه باید فردا ازبندر «مونوبان» بطرف «دوربان» حرکت کند . چرا این سؤال را کردید ؟
ــ خواستم ببینم اگر فاصله‌اش باما زیاد است اجازه بگیرم شمارا ببوسم.
دیان سرش را بطرف مارك بلند کرد . مارك با یك دست او را روی سینه‌اش چسباند ، با دست دیگر گیسوان طلائی دیان را که باد روی صورتش ریخته بود کنار زد ، درچشمان پرهوس «دیان» خیره‌شد و پرسید :
ــ اجازه میدهید ؟
ــ شما آنقدر به گردن من حق‌دارید که هرچه ناسپاس باشم باید این اجازه را به‌شما بدهم .
«دیان» چشمهایش را بست و روی پنجه‌پاهایش بلند شد اما «مارك» بجای‌یك بوسه عمیق ، پراحساس و باهیجان فقط پیشانی دیان را بوسید. بوسه‌ای دوستانه، برادرانه و پاك . بعد بازوی دیان را فشارداد و گفت :
ــ برویم به صبحانه‌برسیم . بهتر است از وسط خیابان حرکت کنیم تابیشتر تامین داشته باشیم.
موقعی‌که برای پیدا کردن کافه پیش میرفتند « دیان » باطنا حس میکرد که اگر با «ژان» آشنا نشده بود میتوانست عاشق «مارك» بشود.
ــ مارك، تو فکر میکنی من بتوانم خودم را برای پیوستن به «ژان» در روز معین به «دوربان» برسانم ؟
ــ البته با این وضع هوا ادامه‌پرواز آسان نخواهد بود اما تو در روز معین‌به «دوربان» خواهی‌رسید .
«دیان» به وضوح نمیتوانست بفهمد مارك درباره او چگونه فکر میکند فقط این را میفهمید که خودش برای «مارك» ارزش و احترام فوق‌العاده‌ای قائل‌است، و به همدیگر خیلی بیشتر ازحددونفر همسفر نزدیك شده‌اند . لحظه‌ای بعد بوی مطبوع قهوه را «دیان» حس‌کرد و باخوشحالی فریاد کشید .
ــ «مارك» کافه باید همین نزدیکیها باشد . بوی قهوه را حس میکنم .
بار کوچکی را که بعلت باد و توفان پنجره‌هایش را محکم بسته بودند ، پیدا کردند ، زن سیاهی که متصدی‌آنجا بود با لبخندی دندانهای سفیدش‌را بیرون انداخت و به آنها خوش آمد گفت.
ــ بفرمائید بنشینید . صبحانه میل دارید ؟
ــ بله ، شیرقهوه با تارت وکره.
زن سیاه ، یك‌قهوه‌جوش پر وفنجان وصبحانه را روی میز گذاشت « دیان » قهوه را بوکرد و بارضایت گفت :
ــ عالیه !
زن سیاه لبخند پرغروری به‌لب‌آورد و جوابداد :
ــ توی این شهر تنها کسی که بلد است قهوه را چطور باید درست کرد خود من هستم .
« مارك » و «دیان» بااشتهای کامل صبحانه را خوردند هردو با رضایت کامل و خوشحالی در صندلیهای راحت کافه فرو رفتند . مارك سیگاری آتش‌زد و مشغول دودکردن سیگار شد .
ساعت نه صبح برای برگشتن به هتل حرکت کردند . هر دو سرحال و خوشحال بودند. توفان ، لحظه‌به‌لحظه شدیدتر میشد. باد از مقابلشان میآمد و برای آنکه زودتر به هتل برسند سینه‌باد را میشکافتند و پیش میرفتند . وقتی به نقطه‌ای که ساختمان فروریخته بود رسیدند ، دیان لحظه‌ای ایستاد نگاهی به ساختمان درهم فروریخته انداخت ، با حق‌شناسی‌بطرف‌مارك‌برگشت و گفت :
ــ مارك ، شهر «کیشکا» روی نقشه جغرافیا یك نقطه کوچك سیاه فراموش‌شده بیشتر نیست . اما من هرگزخاطرات این شهر کوچك را فراموش نخواهم‌کرد.
به هتل رسیدند ، مسافرین درسالن هتل سرگرم گفت وگو و بعضی مشغول‌بازی بریج بودند . توفان ساعت به‌ساعت‌شدیدتر میشد بطوریکه دیوارهای هتل رامیلرزاند. کم‌کم ساکنین هتل حالت اضطراب و وحشت پیدا میکردند . تنها قیافه آرام و مسلط به‌خود ، صورت «مارك» بود . نزدیك غروب ، ابر سیاهی آسمان را پوشاند ، ظلمات هراس‌آوری ایجاد شده بود . ساختمان هتل به طرز محسوسی تکان میخورد . همه وحشت گرفته دست دعا به آسمان بلند کرده بودند . صدای کنده‌شدن بعضی از سقفهای ست و درهم ریختن ساختمانهای فروسوده به گوش میرسید ، نفسها در سینه‌ها حبس شده‌بود، هیچکس جرئت اینکه قدم از هتل بیرون بگذارد نداشت . دو هواپیمای شخصی کوچك که کنار باند فرودگاه متوقف‌بودند، مثل دو اسباب‌بازی کاغذی یا دو پرنده کوچك‌همراه باد اینطرف‌آنطرف‌افتادند و در یك چشم‌بهم‌زدن خرد شدند ، هواپیمای مسافری بزرگ داخل تنها آشیانه فرودگاه قرار داشت . آشیانه‌ای که‌فقط اسکلت فلزیش برجای مانده و قطعات‌فلزی پوشش سقف و دیوارهایش‌یکی‌بعدازدیگری از جاکنده شده همراه بادبه‌پرواز درآمده بودند . زنها هراسان داخل هتل فریاد میکشیدند و چشم به سقفها و دیوارها که معلوم نبود تا چه لحظه‌ای تاب‌مقاومت دارند دوخته‌بودند ، بنظر میرسید که‌آسمان در حال فروریختن است . حتی زمین زیرپای مسافرین استقامت همیشگی‌اش را نداشت . یکی از زنها فریاد کشید«این طوفان لعنتی تمام کره زمین را بحرکت درآورده . »
هیچکس آرامش نداشت . همه بایك نوع حال انتظار ایستاده بودند ، گوئی انتظار فاجعه‌ای را میکشیدند که هرلحظه ممکن بود پیش بیاید ، در آن میان تنها «مارك» قیافه آرامی داشت و درفکربود . «دیان» خودش را به «مارك» چسباند .
ــ مارك ، میترسم ، میترسم بمیرم .
« مارك » سعی کرد لبخندبزند.
ــ آرام‌باش عزیزم . آرام‌باش.
ــ چطور میتوانم آرام‌باشم .
ساختمان ناگهان مثل قوطی‌کبریت سبکی زیرفشار ناگهانی باد تکان خورد . «دیان» بی‌اختیار توی بغل «مارك» پرت شد ، مسافران عده‌ای به زمین وعده‌ای رویهم ریختند . صدای جیغ و فریاد در زیرسقفهای لرزان هتل پیچید .
ــ مارك ساختمان روی سرمان خراب میشود .
ــ بعید نیست . باید فکری‌بکنیم. توهمین‌جا بنشین .
مارك بلند شد . از میان جمعیت وحشت‌زده و هراسان بطرف متصدی هتل که آشفتگی‌اش کمتر از سایرین نبود رفت. «دیان» نگاهش به «مارك» دوخته شده‌بود. و منتظر بود ببیند «مارك» برای نجات جان او چه اقدامی میکند . مارك بعداز چند کلمه گفت‌وگو با متصدی هتل، پشت پله‌هائی که به طبقه بالای هتل میرفت دوید چند لحظه بعد برگشت و با لحن یك فرمانده فریاد کشید .
ــ همه بدون ازدحام به زیرزمین بروید ، آنجا امن‌تر است.
درهمین موقع دیوار قسمتی ازهتل با صدای خشکی ترکید و باد همراه با گرد و خاك‌توی‌سرسرای هتل پیچید ، مسافرین هراسان بطرف زیرزمین هجوم بردند ، مارك سعی میکرد همه را با سرعت و نظم داخل زیرزمین بفرستد .
ــ برو «دیان» زودباش . اینجا خطرناك است .
مارك آخرین نفری بود که ازنردبان باریك در سیاهی زیرزمین فرو رفت. هنوز پایش به کف زیرزمین نرسیده بود که ساختمان هتل با صدای مهیبی‌فروریخت و خروارها سنگ و خاك و چوب و آهن روی در کوچك ساختمان جمع شد . ضربه فروریختن هتل آنقدر شدید بود که‌سقف قسمتی از ساختمان شکافت و خاك وآوار داخل زیرزمین سرازیر شد . بطوریکه‌چند نفر از مسافرین که در آن قسمت‌زیرزمین ایستاده بودند ، زیرآوار مانده صدای ناله و فریاد آنها درتاریکی مطلق‌زیرزمین صحنه دلخراش و هراسناکی ایجاد کرده بود . زنها جیغ میکشیدند و گریه می‌کردند ، عده‌ای توی سر و مغزخودشان میکوبیدند ، همه حال جنون پیدا کرده بودند ، جنون ناشی از وحشت مرگ. زنی فریاد کشید : « همه زنده به‌گور شدیم ».
زیرزمین نسبتا وسیع بود، بادیوارهای سنگی محکم . «دیان» در تاریکی

لطفاً ورق بزنید

از گیسوی مینک I.B.S که زیباترین گیسوی دنیا شناخته شده همه روزه بین ساعت ۵ تا ۷ بعدازظهر دیدن فرمائید

مواظب خدمتکار ...

بقیه از صفحه ۳۰

اشکال خفیف بیماری دچارند بحالات شدید بیماری دچار میگردند .

«پیرومانی» در بعضی از افراد و برخی از نژادها زیادتر دیده میشود . بهرحال باید همیشه متوجه این بیماری روانی بود . علاوه براین بیماری روانی ، بعضی از خدمتکاران بهنوعی دیگر از بیماری روانی‌دچارند که هنوز برای آن واژه مخصوصی ابداع نکرده‌اند . این افراد عادت دارند چیزهای خوب و مورد استفاده را از بین ببرند . غذاهای مفید و مواد غذائی استفاده نشده را دور بریزند . هرچه را که احساس‌کنند ممکن است مفید و خوردنی باشدفاسد کنند . این دسته از افراد از پارمه کردن فرش خانه ، لباس یا پارچه ، کفش ، جوراب و سوراخ‌کردن آنها با قیچی و تکه‌تکه کردنشان با تیغ‌لذت میبرند .

اگر ملاحظه میکنیدبعضی‌ازافراد که سوار اتوبوس میشوند با تیغ زیلت صندلی اتوبوس را پاره میکنند یاوقتی شما اتومبیل نو و تازه خود را کنار خیابان گذاشته‌اید کسانی با یك میخ طویله روی آن خط میکشند و زیبائی اتومبیل شما را از بین میبرند ویادیوار سفید و تمیز خانه مردم را کثیف و آلوده میکنند ، اینها همه به همان بیماری دچارند .

منتها وقتی خدمتکاری درخانه به یکی از این بیماریها دچار باشد خطرش بمراتب از میتلابودن یك فرد عادی بیشتر است و ممکن است کارهای ناصواب این خدمتکار باعث ازبین‌رفتن جان افراد یا بهدر رفتن مواد غذائی و یا اثاثه خانه شود .

بهرحال شما تحت هیچ عنوان حق ندارید که فقط با معاینه جسمانی خدمتکار خانه به استخدام‌اوبپردازید. شما چه میدانید که این خدمتکارجدید به یکی از هزاران بیماری روانی دچار نیست و در غیبت شما ، جان فرزند یا فرزندان شما در امان است . بهمین جهت صلاح است در چنین مواردی ، اگر اطلاع بسیار روشن و دقیقی از سوابق کار چنین خدمتکاری ندارید ، حتما علاوه بر معاینه جسمی ، به معاینه روانی وی نیز بپردازید و بدانید که بیماریهای روانی در چنین افرادی خطری بیشتر از بیماریهای جسمی دارد .

خوشگل شدن ...

بقیه از صفحه ۳۱

● **خانم امضاء محفوظ ! ــ** بوی بد دهان مربوط است به دندانهایتان یا ناراحتیهای داخلی شما ، در هردو صورت اول به دندانپزشك و بعد درصورتی که نتیجه نگرفتید به یك پزشك امراض داخلی مراجعه کنید.

● **دوشیزه ساناز ــ د ــ** متاسفم‌ازاینکه مژه و ابروان شما سوخته است. هیچ نگران نباشید بمرور زمان سوختگیها از بین خواهند رفت و موهای مژه و ابروان شما نو خواهند شد .

● **کرمان ــ خانم سیما رادمنش ــ**

۱ــ پوست صورت شمامتمایل به نوع خشك است و حتما باید از کرمهائی استفاده کنید که برای این دسته از پوستها تعیین شده باشند . دو کرمی را که درنامه‌تان نام برده بودید بهیچ‌عنوان مناسب پوست صورت نیستند .

۲ــ اگر موهایتان چرب است و شوره میگذارد از شامپو مخصوص استفاده کنید .

● **تهران ــ خانم بتول تهرانی ــ** ویتامینه‌کردن موی سر برای تقویت وجلوگیری از ریزش وازبین بردن شوره‌های چرب وخشك‌است که‌البته باید بتمام دستورات آن کاملا توجه داشته باشید و آنچنانکه در بروشور داخل جعبه نوشته شده است عمل کنید .

۱ــ اگر موهای شما چرب یا خشك است نسبت به نوع مویتان باید برنامه ویتامینه کردن را تهیه‌کنید.

۲ــ حتما مدت هشت هفته در حمام این کار را انجام داده و موهایتان را ویتامینه کنید .

۳ــ برای پیچیدن مو ، فقط از محلولهای مخصوص بمیزانیلی استفاده کنید و از پیچیدن مو با آبجو یا نوشابه‌های غیرالکلی خودداری‌کنید.

٤ــ از شانه یا برس دیگران‌استفاده نکنید .

۵ــ هر شب قبل از خواب چند دقیقه مو را بروس بکشید و بعد با سرانگشتان دست ، پوست سر را ماساژ دهید .

٦ــ کرم ویتامینه مو را میتوانید از داروخانه ها تهیه کنید و قبل از خرید ، بروشور داخل جعبه رابخوانید و نسبت به نوع جنس مویتان آنرا انتخاب کنید .

دختر پاریسی

صدای «مارك» را می‌شنید که چون فرماندهی مقتدر دستور میداد .

ــ یك چراغ پیدا کنید . از زیر سقف شکسته کنار بروید ، چندنفر مردجلو بیایند زخمیها را از زیر آوار بیرون بکشیم .

« دیان » در تاریکی نور کم‌سوی فانوسی را که متصدی هتل روشن کرده بود ، دید ، صدای مارك درمیان فریادهای هراس‌آور شنیده میشد .

ــ چراغ را اینجا بیاور . چند نفر مرد جوان جلو بیایند . باید زخمی‌هارا بیرون بکشیم . هیچکدام صدمه زیادی ندیده‌اند .

در این میان فریادهای دیگری هم بلند بود .

«همه خواهیم‌مرد. زنده به‌گورشده‌ایم.»

«دیان» گوشه دیوار چمباتمه زده بود ، آرام آرام گریه میکرد ونگاهش متوجه مارك بود که برای بیرون‌کشیدن مجروحین از زیرآوار تلاش میکرد.

ــ مواظب زخمی‌ها باشید . آنها را بااحتیاط حرکت بدهید ، ممکن است شکستگی استخوان داشته باشند .

زخمی‌ها را که بشدت ناله‌میکردند طرف سالم زیرزمین کنار دیوارگذاشتند . مارك فانوس به دست وسط زیرزمین ایستاد و فریاد کشید .

ــ ساکت باشید . موقعیت مابیشتر از آنکه با داد و فریاد بیهوده درست بشود خطرناك است . گوش بدهید ببینید چی‌میگویم .

یکی از زنها ناله دردناکی‌کرد .

ــ ما میمیریم . همه زنده به‌گور میشویم .

«مارك» قدمی بطرف زن پیش‌رفت و با لحن آمرانه‌ای گفت :

ــ هنوز که نمرده‌ایم . بجای ناله‌و فریاد مغزتان را به‌کار بیندازید شاید راه نجاتی پیدا کنیم . متصدی هتل‌کجاست.

ــ اینجا هستم .

ــ این زیرزمین راه دیگری جز دری‌که از آن به داخل آمدیم ندارد ؟

ــ نه .

ــ گوش بدهید ، روی سر ما خروارها خاك و آهن ریخته ، من‌نمیدانم سقف زیرزمین تا چه موقع تاب‌مقاومت خواهد داشت . اما بفرض آنکه سقف روی سرمان خراب نشود ، اگر فکری برای بیرون رفتن از این دخمه نکنیم همه خواهیم مرد . اینجا هوای محدودی دراختیار داریم . الآن در وضعی قرار گرفته‌ایم که زیرزمین هیچ روزنه‌ای به خارج ندارد . ممکن است تا چند ساعت دیگر هوای اینجا برای زنده نگهداشتن ما کافی باشد اما اگر قبل از تمام شدن اکسیژن هوا راهی به خارج پیدا نکنیم همه خفه خواهیم شد .

ناتمام

گزند حشرات ...

بقیه از صفحه ۳۰

برای خشك شدن در روی نرده یاپله ودیوارست . لازم‌است پس‌از خشك شدن این لباسها دربهار و تابستان، بلافاصله وبازرسی نکرده آنهارا جمع نکرد ،زیرا ممکن‌است تعدادی از حشرات لابلای ملافه و لباسها مخفی شوند .چون حشرات ،لباس و پارچه را زیاد دوست دارند .

عنکبوت ، رطیل و کرمهای خاکی ممکن‌است پس از گزیدن باعث پیدایش حالت آلرژی شدید شوند . آنچه مسلم است تعداد حشرات بقدری زیاد است که نمیتوان راجع به‌تمام آن‌ها دراین مقاله بحث کرد .

بهر حال باید همیشه خطرات حشرات را در نظر داشت ، چه آن ها علاوه‌بر آنکه ممکن است خودشان در اثر گزش مقداری سم وارد بدن کرده باعث مسمومیت یامرگ انسان شوند، بسیاری از آنها ناقل‌میکروب‌ها و پارازیت های خطرناك هستند وبس از گزیدن باعث میشوند که انسان به بیماریهای خطرناك دچار گردد. مثلا بیماری تب راجعه در اثرگزیدن یك نوع کنه‌ایجاد میشود که پارازیت‌مولد این‌بیماری در آب دهان آن کنه‌است‌یا پشه مالاریا پارازیت مالاریا رابه‌انسان سالم منتقل میکند .

غذاهای صفرابر...

بقیه از صفحه ۳۰

و روغن زیتون ، آب زرشك ، سولفات دومنیزی ، تره فرنگی وامثال آن در زمره آنهاست .

بدین وسیله ملاحظه میکنید که انسان هم به مواد صفرازا و هم به مواد صفرابر نیاز دارد ، زیرا این موادوقتی باهم تجویز شوند باعث میشود که هم کبد صفرای زیادی ترشح کند و هم کیسه صفرا این صفراها را در روده بریزد .

بهرحال اگر کبد شما خسته است ، اگر عادت دارید که غذاهای چرب بخورید . اگر عادت دارید که ورزش و پیاده‌روی نکنید ، میوه و سبزی خام زیاد نخورید . صلاح است مواظب کبد خود باشید ، زیرا خوردن غذاهای پر ادویه ، چرب ، الکل و بالاخره شب زنده‌داریها و عصبانیت و انجام کارهای سنگین وبدون تفریح باعث خستگی شدید کبد میشود ووقتی کبد خسته شد ، اشتها مختل میشود . انسان سنگین میشود ، بعداز غذاتنبل‌میگردد، وضعش طوری میشود که نمیتواند با میل ورغبت کار کند و گرفتن رژیم‌های غذائی میتواند وضع مزاجی‌انسان را مرتب کند .

نمایشگاه پارکت BW
و کرکره‌های چوبی عمودی و افقی
میشلر
خیابان شاهرضا مقابل لاله‌زار نو کوچه فتوحی
تلفن‌های ٦٦٩٥٩٦ ــ ٦٦٠٣٠٧ ــ ٦٦٩٣٩٠

نامه‌ای نیمه‌شب

قسمت اول

ترجمه و تنظیم سناریو از : منوچهر کی‌مرام

تنظیم عکسها از : خسرو خوانساری

۱۰
میتوانستی زودتر بگوئی ، حتی میتوانستی تلفن بکنی قرارومدارمان را بهم بزنی.
بله ، حق با تست . بهتر بود اصلا امشب با تو بیرون نمیآمدم.

مرا ببخش ، شری ، امشب ترا خراب کردم . امیدوارم مرتبه دیگر که بیرون میآیم شما اینطور تمام نشود.
۱۱
امیدوارم ژورژ .

ژورژ ، بدون بوسه خداحافظی از شری دور میشود.
۱۲
ژورژ ، رفتی ؟.

ژورژ ، بدون آنکه جواب شری را بدهد دور میشود . اشك در چشمان دختر جوان حلقه میزند.
۱۳
صبر کن ژورژ ، اینطور ازمن جدا نشو . اقلا خداحافظی بکنیم.

(ژورژ ، حتما امشب مست کرده که اینطور از خود بیخودبنظر میرسد.)
ژورژ ، چنان با فکر و خیال آشفته خویش مشغول است که حرفهای شری را نمیفهمد. شری مضطرب و نگران با قلبی اندوه زده تنها میماند.
۱۴

شری ، حیران و متعجب ، خشکش زده.
ژورژ ، هیچوقت مشروب نمیخورد . باید دلیلی داشته باشد که امشب مشروب خورده و مست کرده .
۱۵

در دادگاه جنائی شهر نیویورك ، محاکمه پرجنجالی انجام میشود. مرد ثروتمندی که صاحب کارخانه‌های بسیاری است بجرم قتل زنش محاکمه میشود.
۱۶
آقایان قضات . دلائل محکم پرونده ، کمترین تردیدی باقی نمیگذارد که قاتل بیرحم خانم «اولین مولر» شوهر او یعنی متهم میباشد.

هیچکس بجز متهم ، انگیزه‌ای برای قتل «اولین» نداشته است. خانم « اولین » زنی زیبا بوده ، شوهرش به دلیل حسادت دیوانه‌واری که نسبت به او داشته ، با بیرحمی اورا کشته است.
۱۷

«ویلیام استوارت» دادستان کل با نطق مستدل و پرهیجانی،اعضای دادگاه و هیئت منصفه را برای محکوم‌کردن متهم تحت تاثیرقرار داده است.
«اولین» از حسادتهای بیجا ، و خودخواهی شوهرش به تنگ‌آمده بود . بهمین علت از طریق مراجع قانونی تقاضای طلاق میکند. خودخواهی متهم به او اجازه نمیداده در مقابل تقاضای طلاق همسرش بی‌اعتنا بماند . از همسرش تقاضا میکند زندگی را باهم ادامه بدهند.
۱۸

«اولین» زندگی مشترك غیرقابل تحمل را نمی‌پذیرد . از زندگی شوهرش جدا میشود . دریك آپارتمان کوچك طبقه ششم زندگی مستقلش را آغاز میکند تا جریان قانونی طلاق آنها طی شود .
۱۹

متهم نه فراموش میکند ونه می‌بخشد ، نیمه شب به آپارتمان «اولین» میرود . با بیرحمی زن بیگناه را خفه میکند.
آقایان دادرسها ، این مرد ، با بیرحمی ، خونسردی و شعور کامل، همسر بیگناهش را کشته ، او مستحق شدیدترین مجازات است . بهمین دلیل تقاضای صدور حکم اعدام او را دارم.
۲۰

مارتین ، وکیل مدافع متهم باتفاق منشی‌اش بدقت حرفهای دادستان را گوش میدهند.
۲۱
مارتین ، حالا نوبت تست . دادستان بدجوری اعضای دادگاه را تحت تاثیر قرارداد.
حق با تست مگر اینکه شانس با ما یاری کند ، ادعانامه دادستان خیلی محکم است.

۲۲
من ناامید نیستم ، همیشه تو جریان محاکمه را در آخرین لحظه به نفع موکل خودت تغییر میدهی.
دراین محاکمه فقط یك شانس میتواند به من کمك کند.

مارتین ازجایگاه خودش بلندشده و باقدمهای آرام و استوار بطرف اعضای دادگاه میرود
۲۳

لحظه‌ای طولانی درسکوت متهم را زیرنظر میگیرد. هنوزنمیداند دفاعش را چطور شروع کند.
۲۴
(قیافه متهم ، غم‌گرفته و دردکشیده است . قلبا احساس میکنم او بیگناه است . چطور میتوانم بیگناهیش را ثابت کنم ؟)

آقایان قضات . متهم مثل آقای دادستان قبول دارم که «اولین» به قتل رسیده ، قبول دارم یك قاتل وجود دارد که باید مطابق قانون مجازات بشود.
۲۵

تماشاگـران دادگاه از این حـرف وکیل مدافع به خنده میافتند.
اما دلیل آقای دادستان برای ثبوت جرم متهم ضعیف است. اگر حـادث مرد دلیل کافی برای قتل میتوانست باشد ، مطمئن باشید اقلا نصف مردهای دنیا همسرانشان را میکشتند.
۲۶

در پرونده مورد رسیدگی دلیل روشنی وجود ندارد که قبول کنیم، متهم قاتل همسرش میباشد . آقای دادستان براساس یك نـوع نتیجه گیری فردی ، موکل مرا به دادگاه کشیده‌اند.
۲۷

اینکه هرزنی به قتل برسد ، یك راست انگشت روی شوهر اوگذاشته شود و حـادث متشنك قرارگیرد دور از عدالت است. من دراین دادگاه ثابت خواهم‌کرد که قاتل ، مرد دیگری است که الان آزادانه در شهر میگردد و به ادعانامه دادستان میخندد. اجازه میدهید بعضی از شهود پرونده به جایگاه بیایند ؟
۲۸
اگر شما برای دفاع از متهم لازم میدانید مخالفتی ندارم.

وکیل مدافع خانم کارون را به جایگاه شهود دعوت میکند.
بفرمائید اینجا خانم کارون.
۲۹

اسم من لیلیان‌کارون است . من دربان ساختمانی هستم که مقتوله بیچاره در آن اقامت داشت.
مشاهدات خودتان راکه در پرونده منعکس است بفرمائید.
۳۰

من اولین‌کسی هستم که جنازه «اولین» را دیدم ، روز بعداز جنایت، برای نظافت آپارتمان به اتاقشان رفتم ، بامن قرارگذاشته بودند آپارتمانشان را نظافت کنم.
۳۱

شاهد لحظه‌ای ساکت میشود . بعد با صدای پرانده و غم‌گرفته‌ای ادامه میدهد.
فکرش را هم نمیکردم که بجای روبرو شدن با «اولین» زیبا ، خندان ، مهربـان و دوست داشتنی ، یك جسد بیجان را ببینم. وحشتناك بود.
۳۲
خونسرد باشید خانم . آرام باشید. ادامه بدهید. شما در بازجوئی اظهار داشته‌اید قاتل را دیده‌اید ؟ اینطور است ؟

همینطور است آقای وکیل . خیلی متاسفم که شهادت من به ضرر موکل شما تمام شده است . در هرصورت شب حادثه ، مثل همیشه دچار بیخوابی شده بودم . برای اینکه مزاحم خواب شوهرم نشده باشم ، کنار پنجره اتاق ایستاده بودم.
۳۳
دنباله دارد

فتنه چکمه‌پوش

بقیه از صفحه ۲۹

بیچاره را می‌پیچاند و پول را طلب‌میکرد. (فتنه) میگریست و ملتمسانه میگفت :

ــ مادر . بخدا دروغ میگه . من پول اونو ورنداشتم . منو نجات بده‌مادر. الان پوست سرم کنده میشه . مادر . کمکم کن . من نفس ندارم . جیغ بزن همسایه‌ها بیان.

اما اخترخانم نیز رمق جیغ‌کشیدن نداشت و سعی میکرد با سخنان‌ملایم خویش وبا التماس و گریه دخترش را رهائی بخشد . کار بیفایده‌ای که خودشان هم میدانستند نتیجه ندارد . درهمین لحظات فکری از خاطر (فتنه) گذشت . بیادگفته‌های مژگان افتاد . آنروز که به او گفت «پدرت هزار نقطه ضعف داره. اگه من جای تو بودم از همین نقاط ضعف استفاده میکردم و اونو مثل موم توی دست خودم‌میگرفتم . بزرگترین نقطه ضعفش هیزی و چشم‌چرونیشه دوم طمع و حرص ویولدوستیشه ، سوم ... چهارم ...» آری. مژگان راست میگفت . فتنه میتوانست از این نقاط ضعف استفاده کند . (حاجی) که طاقتش تمام شده بود و هوس تصاحب مبلغ گزاف پولی که باو تعلق نداشت‌جانش را پرکرده بود فریادکنان گفت :

ــ میدی یا موی سرتو بکشم . الان قیچی میارم و سر وابروهاتو قیچی‌میکنم.

در این اثنا (فتنه) لگدی سخت به قوزك پای پدرش زد و گفت :

ــ اگه ول نکنی جیغ میزنم و همه همسایه‌هارو جمع میکنم واونوقت‌میبرمشون توی اتاق‌کنجی و کمدو میزنم عقب و سوراخی‌روکه تعبیه کردی واز‌اونجا حموم خونه مهندس را نیگا میکنی نشونشون میدم . اگه موی سرمو ول نکنی میرم به آقاحسین میگم که پدرم از لای تخته‌های شکسته در خربشته به تن لخت زنت نیگا میکنه. اگه ول نکنی میرم به همه مردم میگم که پدرم روضه‌خونی میکنه اما قندو شکر نذری مردمو میبره میفروشه .

وبدنبال این سخنان چنان جیغی‌کشید که شاید صدایش تا چند خانه دورتر رفت و بعد بلافاصله با نوك کفش خود لگد دیگری به قوزك پای حاجی زد . حاجی یك‌آخ گفت و موی (فتنه) را رها کرد و خم شد وقوزك پای خودرا گرفت ولی هر دونفر، یعنی (فتنه) و (اخترخانم) فهمیدند که او از ترس رسوائی دستش را از موی (فتنه) برداشت . او از تهدید دخترش ترسید زیرا میدانست که (فتنه) اینکار را میکند . او فهمیده بود که (فتنه) از چندی قبل باینطرف عوض‌شده و دیگر آن دختر توسری‌خور بدبخت نیست .

(حاجی) با هردو دست قوزك پای خویش را چسبید و در حالتی که می‌نالید وماساژ میداد گفت :

ــ پدرتو درمیارم . میکشمت . آتشت میزنم. نفت میریزم روی سرت و کبریت روشن میکنم که گر بگیری و جزغاله بشی.

و (فتنه) در وضعی که موی خودرا مرتب میکرد و با انگشتانش محل درد را میمالید و با دست دیگر اشك دیدگانش را می‌سترد جواب داد :

ــ منم ناچار میشم و قبل از اینکه بتونی کاری بکنی میرم پیش دادستان و همه حقه‌بازیهاتو فاش میکنم . میرم‌دادستانو میارم اینجا سوراخ حموم خونه مهندسو نشونش میدم . میرم به مهندس میگم که پدر شرافتمند من اندام زن بیچاره از همه‌جا بی خبر تو نیگا میکنه . میرم به آقا حسین همه‌چیزو میگم که بیاد اینجا با چاقو چشمای‌هیزتو از حدقه درمیاره.

حاجی بدروغ می‌نالید و دشنام‌میگفت و نفرین میکرد ولی درواقع سخت از سخنان فتنه مرعوب شده بود و دیگر جرئت حمله‌کردن و کتك‌زدن نداشت و متفکر بود که در مقابل (فتنه) چه باید بکند و چه واکنشی نشان دهد.

(اخترخانم) از فشار بیچارگی میگریست . او واقعا زن بدبختی بود. نه آسایش و رفاه داشت و نه آرامش‌روحی احساس میکرد . شب و روز در تشنج و وحشت میگذرانید و هر روز با حادثه تازه‌ای دست‌وپنجه نرم میکرد و ناگزیر بود بنحوی با حاجی مبارزه و یا برعکس مماشات کند . اخترخانم سی‌وپنج شش‌سال بیشتر نداشت . زیبا بود و وقتی حاجی او را بهمسری برگزید بی‌شك یکی از زیباترین دختران‌طبقه خودش محسوب‌میشد اما درخانه حاجی پژمرده شد . شکست و پرده‌ای غم چهره‌اش را پوشانید و غبار نگرانی و تشویش روی دیدگان و نگاه جذاب و شفافش نشست . معهذا هنوزهم زیبا و خوش‌اندام بود و اگر از آن‌لباس چیت رنگ‌ورورفته درمیامد و بخودش میرسید و آرایش میکرد زیبائی و طراوت و جذابیت گذشته را باز می‌یافت.

(اخترخانم) اشك میریخت و با چادرنماز چشمهای خود را پاك میکرد و میگفت :

ــ خداوندا . آخه مارو از چنگ این ظالم نجات بده . قربون بزرگیت‌برم. چرا ماهارو اسیر این نامرد کردی ؟ خداوندا چه مصلحتیه که ما باید زنــج بکشیم و به نفر اینقدر ظلم بکنه و زورگه و دروغ بــازه و هیچ بلائی هم بسرش نیاد . آخه مگه نگفتن چوب خــدا صدا نداره و اگه کسی بخوره دواناره. الهی اون چوب غیبی تو بکمر این‌بدجنس ستمگر بخوره وکمرشو بشکنه تاهمه‌ماراحت بشیم.

(حاجی) دشنام‌گویان اخترخانم را مخاطب قرارداد و گفت :

ــ پدرسوخته گیس‌بریده . حالادیگه تو هم منو نفرین میکنی ؟ تو هم بااون دختر لکاته خودت هستت شدی ؟ حالا اومدیم و پول مال من نباشه آیا یه دختر

لطفاً ورق بزنید

هنر لاغر شدن

بقیه از صفحه ۳۱

برای شروع رژیم روز شنبه را انتخاب کنید و روز قبل از رژیم، خوب غذا بخورید تا احساس گرسنگی نکنید و رژیم را باین ترتیب شروع کنید.

روزاول
شنبه
روز سبزیها

سبزیها بخاطر اینکه مواد مغذی زیاد ندارند ، میتوانند بخوبی معده را پرکنند و باعث چاقی نشوند.

صبحانه ــ یك فنجان چای یا قهوه با یك حبه کوچك قند و کمی شیر و سی گرم نان.

ناهار ــ یك بشقاب سوپ سبزی. یك بشقاب کوچك سبزی (هــویــج، اسفناج، گل‌کلم، کلم) یك سیب‌زمینی پخته، میوه (سیب یا پرتقال).

شام یك بشقاب کوچك مارچوبه با کمی آب‌لیمو (یا کنگر و یا گوجه فرنگـی) یك بشقاب کوچك سبزی (با سبزیهای ظهر فرق داشته باشد) یك تکه کوچك پنیر و بیست‌گرم نان.

قبل از خواب ــ یك لیــوان جوشانــده از هر نوعی کــه دوست دارید.

روز دوم
یکشنبه
روز گوشت

گوشت سرشار از آلبومین است و خیلی‌کم هیدرات‌کربن‌دارد . بهتر است گوشت بی‌چربی انتخاب‌کنید وبا مقدار کمی روغن آنرا بپزید . گوشت‌گوسفند را از برنامه حذف‌کنید و فقط گوشت گاو یا گوساله کم چربی بخورید .

صبحانه ــ یك فنجان قهوه یا چای با یك حبه کوچك قند و کمی شیر و سی‌گرم نان .

ناهار ــ یك بشقاب‌سوپ ــ یك‌برش گوشت گوساله بی چربی بصورت‌بیفتك یا کباب . یك بشقاب کوچك سالاد کاهو ــ یك عدد سیب یا پرتقال و یا نارنگی .

شام ــ یك برش کوچك گوشت بی‌چربی ، با چند خیار شور کوچك ، یك تکه جوجه ، یك بشقاب کوچك سالاد ــ یك میوه قبل از خواب ــ یك جوشانده.

روز سوم
دوشنبه
روز تخم مرغ

اگرمیخواهید تخم‌مرغها را باروغن بپزید ، مقدار روغن خیلی کم باید باشد .

صبحانه ــ یك فنجان چای یا قهوه با یك حبه قند و کمی شیر . یك تخم مرغ عسلی بدون نان .

ناهار ــ یك بشقاب سوپ (بااسفناج یا کلم یا گوجه فرنگی) دوتخم مرغ نیمرو یا املت ، یك برش هندوانه (یا دودانه میوه فصل) بیست گرم نان

شام ــ دو تخم مرغ پخته سفت بــا کمی سوس گوجه فرنگی ــ یك ظرف سالاد ، یك میوه ، بیست‌گرم نان .

موقع خواب ــ یك جوشانده

روزچهارم
سه‌شنبه
روز شیر

روز شیر مخصوصا در وسط هفته قرار داده شده است تا جبران کمبود مصرف مواد مایع روزهای قبل بشود.

صبحانه ــ یك‌لیوان شیر ــ سی‌گرم نان که کمی کره روی آن مالیده‌شده باشد .

ناهار ــ دولیوان شیر ــ دوعدد سیب زمینی . یك‌قطعه کوچك پنیر ــ بیست‌گرم نان .

شام ــ دو لیوان شیر ــ دوعددسیب زمینی با کمی کره ــ یك تکه پنیر بی‌نمك (پنیر تازه)

بقیه درصفحه ۹۴

فقط
چای ۳۱۸ دنیا
بنوشید

یخچال فیکو
با
● دیفراست خودکار
● دربازکن پائی
● قفل روی در
● قفسه‌های دولوکس زنگ نزن
● موتور سوپر پاور
● بدنهٔ داخلی لعابی
که مانع بوگرفتن یخچال میشود

از گیسوی مینک I.B.S که زیباترین گیسوی دنیا شناخته شده هر روز بین ساعت ۵ تا ۷ بعدازظهر دیدن فرمائید

مشکل گشا

بقیه از صفحه ۲۴

خواهید شد ، ولیکن تا بچه به ۱۱–۱۲ سالگی نرسیده از تشویق مکرر او دریغ و کوتاهی نباید کرد.

حالتی شبیه برق‌گرفتگی بمن دست میدهد

جوانی هستم‌که در کلاس ششم متوسطه درس میخوانم ، قبل از امتحان آخرسال دچار ناراحتی اعصاب شدم که بظاهر ضعف اعصاب بود ، در موقع کارهای فکری و درس خواندن ، سرم‌گیج شده ودچار سردرد می‌شوم ، قبل ازاین ناراحتی اعصاب ، سابقه ناراحتی روحی داشتم و اکنون بیشتر شده است ،گاهی که در آئینه نگاه می‌کنم ، یا وقتی تنها هستم ، می‌ترسم، بواقع دیگرهم بدون اینکه خودم بفهمم ، اندوه و گرفتگی غیرقابل وصفی بمن دست میدهد که گریه‌ام میگیرد ، گاهی درفکر فرومیروم بدون اینکه عامل فکری خاصی درمن باشد ، همیشه تشتت افکار دارم ، وضع خوابم هم خوب نیست ، همیشه خوابهای آشفته و گاهی ترسناک می‌بینم ، درخواب حالتی شبیه به برق‌گرفتگی بمن دست میدهد و درحالتی بین خواب و بیداری و برق‌گرفتگی بیدار می‌شوم و ازجا می‌پرم .

تا بحال نزد چند دکتر رفته‌ام ومعالجاتی‌کرده‌ام، اما فایده‌ای نداشته است ، حتی نزد بهترین دکتراعصاب رفته‌ام ، خواهش می‌کنم دراین مورد راهنمائی‌ام‌کنید و ازاین رنج نجاتم دهید.

م.ب

جواب :

آقای م . ب . نامه شما درفت است‌که خیلی‌چیزها در آن به چشم می‌آید ، مثلا نوشته‌اید می‌ترسید وحالت گریه به شما دست می‌دهد یا سرتان درد می‌گیرد ، ولیکن آنچه راکه من برای راهنمائی‌کردن شما بدان احتیاج دارم اینهاست که مثلا ازچه می‌ترسید . آیا زیاد به آینه نگاه می‌کنید، یا غرض‌تان‌ازاینکه تشتت افکار دارید ، چیست ؟ آیا قادر به تمرکز حواس‌نیستید یا معنای کلمات را از یادمی‌برید وبه‌اصطلاح کلمات را به معانی غیر معهود آن به‌کار می‌گیرید ؟ شما ازین چیزها برایم ننوشتید ، ولیکن یك نکته در نامه‌تان‌هست که روشن‌تراز بقیه است و آن اینست‌که نوشته‌اید پارسال حوالی شروع امتحانات نهائی ، دچار ضعف اعصاب شدید . آیا هیچ می‌دانیدکه خود این کلمه ضعف اعصاب یکی از پرمعناترین و در عین‌حال بی‌معنی‌ترین اصطلاح‌هاست ؟ شاید بیش از صد قسم ناراحتی روحی را بتوان زیر این اسم خلاصه‌کرد ، ولیکن چون معلوم نیست‌کدام حالت ازآن مراد است اینست‌که مبهم و بی‌معنی می‌نماید.

باری با توجه به نکته اخیر چنین به نظرم می‌رسد که موضوع امتحان در شما ایجاد ناراحتی کرده و شاید اگر موضوع امتحان در پیش نمی‌بود ، به سرگیجه و ازین قبیل عوارض مبتلی نمی‌شدید یا دست کم این حالات به همان صورت خفیف خود باقی می‌ماند.

موضوع برق گرفتگی درخواب فعلا در مورد شما در درجه اول اهمیت نیست . مهم اینست‌که شما در سنینی هستید که درین سنین ، کشمکش‌های روحی آدمی‌کم نیست و حاصل این کشمکش‌ها همان عوارضی است‌که شما شمه‌ای از آنرا در نامه‌تان شرح دادید. به نظرم می‌آیدکه شما به یك حالت افسردگی که در سنین بلوغ فراوان دیده می‌شود ، دچار شده‌اید و برای رفع آن باید از هراقدامی که موجب ترس و وحشت شما می‌شود خودتان را حفظ‌کنید و درعین حال به‌یك روانکاو یا روانپزشك مراجعه‌کنید (چون روانپزشك در شهر شما هست ، بهتراست به روانپزشك مراجعه کنید) زیرا به احتمال قوی ناراحتی های شما جنبه روحی و شخصی دارد و اگر روانپزشکی در شهر شما باشد که بتواند احساس گناهی راکه در شما هست ، ریشه‌کن‌کند و حس اعتماد به نفس را در شما تقویت کند وافق های تازه‌ای در زندگی جلو چشم شمابگشاید و بالاخره بتواند به شما دل بدهد و روحیه‌تان راتقویت کند ، خیلی زود همه‌این عوارض‌که برشمردید وکوشش می‌کنیدکه به آنها جنبه اسرارآمیز بدهید برطرف خواهد شد. آنوقت نه تنها قادر خواهید بود ازامتحان دادن وحشت نکنید بلکه ازآن به سبب اینکه توفیق‌تان احیانا ممکن است بدان بستگی داشته باشد ، استقبال کنید.

اختلاف تحصیلات زن وشوهر باعث دشواریهائی خواهد بود؟

جوانی هستم ۲۵ ساله و لیسانسیه یکی ازرشته‌های مورد نیاز مملکت و فعلا مشغول خدمت زیرپرچم هستم، در حدود شش سال است‌که دختر یکی‌از فامیلهایم را بشدت دوست دارم و او هم متقابلا مرا دوست دارد ، جز درشب‌نشینیها و مهمانیها و موارد اتفاقی او را ندیده‌ام ، گاهی نیز بتنهائی یکی دو دقیقه با اوحرف زده‌ام ، آنهم در خانه خودمان یا خانه او ، چون‌مردمان شهرما خصوصا خانواده دختر مورد علاقه من بسیار متعصب هستند ، بنابراین تنها راهی‌که مارا تا اندازه‌ای بهم نزدیك می‌کند نامه‌هائی است‌که برای هم میفرستیم، خلاصه مطلب ما همدیگررا خیلی دوست داریم.

چیزی‌که دراین بین هست اینست که او فقط تا کلاس ششم ابتدائی درس خوانده است و با وجود اینکه بخوبی و ارزش او اطمینان دارم ، ولی فکرکردن به مسئله اختلاف تحصیلات ، مرا رنج میدهد ، چون میترسم در زندگی آینده‌مان این اختلاف بزرگ مایه دردسرها و دشواریهائی بشود ، درست است که من تحصیلات عالیه دارم و درباره قسمتی از علوم عصر خودمان قادر به بحث و اظهار نظر هستم ، ولی در باره این قبیل‌مسائل کاملا بی‌تجربه و ناشی هستم ، روی این اصل برای راهنمائی بشما روی آورده‌ام تا جواب قاطع بمن بدهید ، منتظرم .

امضاء محفوظ

جواب :

آقای امضاء محفوظ . البته اختلافات زیاد در سطح تحصیلات دورنیست درآینده موجب دردسرهائی بشود ، بویژه آنکه شما هم‌اکنون چنانکه نوشته‌اید ازین موضوع در رنجید و به آن آگاهی دارید ، ولیکن این موضوع دلیل نمی‌شود کـه اگر دو نفر سطح تحصیلاتشان بهم شبیه باشد ، هیچوقت اختلافی میان آنها ایجاد نشود ، زیرا بروز اختلافات همیشه به سبب تفاوت سطح تحصیلات نیست ، گاهی ممکن است از عدم تشابه مذهبی یا اختلاف سطح طبقاتی و اجتماعی و هزار موضوع پیش بینی نکردنی دیگر باشد. پس این نتیجه را می‌گیریم‌که اگر تنها تفاوتی که دارید همین اختلاف سطح علمی باشد چندان اهمیتی ندارد، بویژه آنکه امروزه به سبب وسعت وسایل نشر علوم و فنون و ادبیات ، بسیارکسان را می‌بینیم که بدون اینکه به مدرسه رفته باشند از معلومات قابل ملاحظه‌ای برخوردارند.

برای اینکه ببینید با دخترمورد نظرتان‌چه‌تفاوت هائی دارید و چه شباهت هائی ، بهتراست از نزدیك باهم معاشرت کنید وکاررا فقط و فقط به نامه نویسی موکول نسازید و ازین‌گذشته ، هیچ مکلف نیستید در باره این امرمهم خیلی زود تصمیم بگیرید. به‌پدرتان بنویسیدکه هنوز دارید مطالعه می‌کنید.

اگر ننوشته بودیدکه افراد خانواده آن دختر بیش از اندازه متعصبند ، به شما توصیه می‌کردم مدتی باهم نامزد شوید تا خیلی خوب به نکات مثبت و منفی شخصیت همدیگر آشنائی حاصل کنید ، و البته اگر درین دوران متوجه می‌شدید که اختلاف سلیقه‌هاتان خیلی بیشتر از حد تصور است ، نامزدی را پس می‌گرفتید یا او پس می‌گرفت ، ولیکن با توجه به تعصب خانوادگی ، این خطر هست‌که بعدا نتوانید از هم جدا شوید و تازه اگر جدا شوید خیلی برای هر دو نفرتان‌گران تمام شود.

اینست‌که من مانده‌ام معطل که چه بگویم . البته یکی از راههائی‌که می‌توانم پیش پای شما بگذارم اینست‌که به علم متوسل شوید ، یعنی به یك روانشناس مراجعه‌کنید . روانشناسی‌که در امور زناشوئی تجاربی داشته باشد . البته او قادر است تااندازه‌ای پس‌از مصاحبات مکرر با شما و با اوبه شما بگوید که در زندگی باهم سعادتمند خواهید شد یا نه .

سفارش آخرم به شما اینست که هیچوقت بدون گذراندن دوران نامزدی ازدواج نکنید و اگر با خانواده‌ای می‌خواهید ازدواج کنیدکه ممکن است به مفهوم جدید نامزدی آگاه نباشند ، این نکته را قبلا برایشان روشن کنیدکه هیچ بعید نیست اگر توافق نداشتید از هم جدا شوید.

زنم از زناشوئی می‌ترسد

جوانی هستم دارای معلومات ششم ابتدائی و در یکی از موسسات کار می‌کنم و درآمدم‌هم بد نیست. هفت سال پیش با زن ومردی برخوردکردم‌که‌دختری ۱۸ ساله داشتند و من ازاین دختر خوشم آمد و مادرم را به خواستگاری فرستادم و با هزار امید و آرزو بعداز یك هفته عقدش‌کردند و بعداز یکماه اورا به‌خانه آوردم . زنم بسیار عفیف و صرفه‌جو و مهربانست و از هرنظر دوستش دارم و چیزیکه باعث ناراحتی ما شده اینست که بعداز هفت سال هنوز او دختر و من پسر هستم . میدانم خواهید گفت باید به پزشك مراجعه کنید ، ولی باید بگویم که این‌کاررا کرده‌ام و هیچکدام عیبی نداریم و علت اینست‌که زنم از همان شب اول از زناشوئی می‌ترسد و چون پدر و مادر قدیمی و متعصبی دارد هیچ چیزی باو یاد نداده‌اند ، بخدا قسم دراین هفت سال خودم را کنترل‌کرده و باوخیانت نکرده‌ام و آرزو دارم بجای داشته باشم ، همیشه غمگین بسرکارم می‌روم و دوباره غمگین به خانه برمی‌گردم .

نمیدانم زن من از چه می‌ترسد و چطور دختران دیگرکه حتی سنشان از او کمتراست نمی‌ترسند در عین حال او خیلی حسود است واگربه زنی نگاه کنم‌ناراحت می‌شود . نمیدانم چکنم و چگونه سعادت خودمان را تامین کنم . با اینکه زنم را خیلی دوست دارم ، ولی عشق و علاقه کافی نیست‌که دو نفر مثل‌خواهر و برادر همدیگر را دوست داشته باشند . ازشما خواهش می‌کنم اولا نامه مرا در مجله چاپ کنید و به جوانان توصیه کنید قبل از ازدواج فکر همه چیزرا بکنند و مثل ما خودشان را بدبخت نسازند و ضمنا خواهش می‌کنم راهی پیش پای من بگذارید و بگوئید چکنم . اگر بخواهم خدای ناکرده طلاقش بدهم میدانم که بکلی بدبخت خواهد شد ، زیرا پدر و مادری نداردکه بتوانند اورا اداره کنند ، اما از آن می‌ترسم که روزی یااو ازاین زندگی سیر شود یا من . خواهش می‌کنم راهنمائی‌ام‌کنید و بگوئید چکنم .

جواب :

آقای م . این تنها شما نیستید که خانم‌تان از همبستری با شما می‌ترسد ، بسیارندکه چنین هستند .من برخلاف نظرشما که آنرا ازسرطان بدتر میدانید ، عقیده دارم که این ترس بخوبی هم قابل علاج است، منتها معالجه آن از دست رمال تهرانی یا قزوینی بر نمی‌آیدکه هیچ ، بلکه ممکن است با دستورهای غلطی که احیانا به شما ها میدهند ، مشکل‌تان را مشکل‌تر کنند .

به حرف این‌و آن به هیچ روی نباید توجه‌بکنید، نه به سرزنش های افراد فامیل و نه سرزنش‌های دوست و آشنا ، زیرا این موضوع فقط به شما و به خانم‌تان مربوط است ، همین و بس ، و اساسا نباید با هرکسی درین باره صحبت کنید ، زیرا همانطوری‌که گفتم، ممکن است رفتار آنها بیش‌ازاین‌ها اسباب زحمت شما را فراهم آورد.

شما به دو چیز احتیاج دارید تا خانم‌تان رفته‌رفته معالجه شود . اول به بهداشت روانی نیاز دارید . می‌پرسید منظورت چیست ؟ منظورم اینست‌که اولا همانطوری‌که گفتم دیگر با احدی درین باره مذاکره نکنید و سرد مزاجی خانم‌تان را به‌عنوان یك واقعیت اجتناب ناپذیر قبول‌کنید ، ودیگرنه‌خودتان را سرزنش کنید و نه اورا و نه اینکه به کسی اجازه بدهید که ازین مقوله با شما یا باخانم تان حرفی بزند واگرکسی

بقیه درصفحه ۹۴

فتنه چکمه‌پوش

نباید پولی‌روکه توی خیابون پیدا میکنه درسته بذاره جلو پدرش و بگه بابا هر کاری دلت میخواد بکن ؟ عوض اینکه تو نصیحتش بکنی تحریکش میکنی که علیه من حرف بزنه .

بجای (اخترخانم) فتنه گفت :

ــ نه خیر . دختر نباید پولشو به پدرش بده . البته اگه پدر خوب و مهربون و فداکار و راستگو وبی‌کلکی بودی چشم کور میشد و حتی میرفتم توی یه اداره ماشین‌نویسی میکردم و خرج خونه‌رم میدادم اما چون جنستخرابه بهت نمیدم . یه‌دونه قرونی هم بهت نمیدم . نیگا کن . این پول . ازتوی خیابون ، دم مغازه آغلامرضا پیداش کردم اما نمیدم . همه‌شو میرم‌واسه خودم لباس‌میخرم. چکمه‌زردمیخرم وراه‌میرم و کیفشو میکنم .

این را گفت و پاکت محتوی پول را از سینه‌اش بیرون آورد و به حاجی نشان‌داد . حاجی مباشر بدیدن پاکت نزدیك بود سکته کند . رنگش سرخ‌شد و خواست از جای برخیزد اما یا درد عارض پای او شد و یا به داشتن درد تظاهرکرد یك آخ گفت و نشست .

فتنه با زرنگی نقشه‌کار را کشیده بود و دست تصادف نیز باو کمك‌کرده و خود حاجی بحث درباره پول را آغاز کرد . او یك کتك بی‌علت خورد و درد کشید ولی کتك این حسن را داشت که راه پیروزی و رسیدن بهدف را برای فتنه هموار کرد . فتنه چند قدم بطرف اتاق رفت و جلو در که رسید بازگشت و گفت :

ــ کی بشما گفت دو سه هزارتومنه؟

ــ ذلیل شده . آغلامرضا گفت .

بعلاوه من خودم حدس میزنم .

ــ آغلامرضا هیچی حرفی نمیزنه چون خودش دید که فقط سه تا اسکناس صدتومنی نو توی پاکت بود. فقط سیصد تومن .

ــ خوب . همونو بده من . من برات یه پیرهن میخرم و پنج تومن هم بخودت میدم .

(فتنه) قهقهه‌ای زد و جواب داد:

ــ اختیار دارین بابا. اون‌وقتها گذشت . من حالا ارزش پولو میدونم. اگه خیلی دلم سررحم بیاد فقط یه‌دونه صدتومنی میدم اونم چندتا شرط‌داره.

ــ چه شرطی دیگه ... ؟

ــ شرطش اینکه که اجازه بدین من امشب با مژگان برم جشن تولد (زهره) همشاگردی سابق‌خودمون .

ــ همه پولهارو بده بمن بهت اجازه میدم .

فتنه از شنیدن این جمله بی‌اندازه ناراحت شد . شانه‌اش را به‌چهارچوب در ورودی اتاق تکیه داد ، لب خود را بدندان گزید و بدنبال مکثی گفت :

ــ پس تعصب و ناموس‌پرستی شما به نسبت پول کم‌وزیاد میشه . مثلا اگه سیصد تومنی‌روکه پیدا کردم بدم بشمابمن اجازه میدین برم جشن تولد دوستمون . اگه‌بیشتر داشته‌باشم و بدم لابد اجازه میدین که حتی شب هم از خونه بیرون بمونم . بله؟.

حاجی این‌جملاترا ناشنیده گرفت. او جواب هر سؤالی را نمیداد . درپاسخ دادن محاسبه خاصی داشت. فقط به پرسشهائی جواب میداد که بنفع خودش باشد . سؤالهائی که سودی برای اوبوجود نمیاوردند بی‌جواب میماندند این بار نیز او پاسخی نداد ولی دستش را دراز کرد و گفت :

ــ پام دردگرفته . الهی خدا ذلیلت بکنه بچه . بده بمن .

ــ همون که گفتم . شرط داره . باید اجازه بدین ساعت شش برم و هشت بخونه برگردم .

ــ کجا میخوای بری آخه ؟

ــ خونه (زهره) دوست زمان مدرسه من و مژگان . جشن تولدشه . صدتومن از این پولم بیشتر نمیدم چون باقیشو میخوام لباس بخرم .

ــ باشه. پس یه پیرهن هم واسه‌مادرت بخر . یه‌جفت کفش هم واسه من .

(اخترخانم) که روی درگاه اتاق پهلوئی نشسته بود وبه‌این گفت‌وگو گوش میداد با دست روی پای خود زد و بالحنی آمیخته به‌تاسف‌گفت :

ــ خاك برسر بی‌غیرتت بکنن . واسه صدتومن پول داره دخترمرو شب میفرسته از خونه بیرون . الهی این پولها آتش بشه و گل‌گل جیگرتو بسوزونه .

(فتنه) متعرضانه گفت:

ــ مادر . این چه حرفیه میزنی . مگه من کجا میخوام برم . با مژگان‌میرم و با مژگان برمیگردم . پول هم دارم سوار تاکسی میشم که زیاد توی راه‌نمونم.

حاجی موافقت خود را اعلام داشت و صدتومان اسکناس را گرفت. فتنه از شادی سرازپا نمیشناخت . برای اولین‌بار پدرش را شکست داده و امتیازی بزرگ کسب کرده بود . بسرعت از پله‌هاپائین دوید و گفت :

ــ مادر . من میرم چکمه‌هامو از مژگان بگیرم . اون یه جفت چکمه خریده برای پاش تنگ شده میخواد بمن بفروشه .

و رفت . چند دقیقه نگذشته بود که با چکمه‌های زرد ایتالیائی بازگشت و بآنها گفت که از مژگان خریده است درحالیکه چکمه‌ها را از داخل پشکه محتوی برگهای خشك بیرون آورده بود .

ساعت شش بعدازظهر هر دو آماده بودند . درآن ساعت حاجی درخانه نبود . مژگان و (فتنه) به فروشگاه رفتند و لباس خریدند و بازگشتند . حتی ناهار خود را در سلفسرویس فروشگاه‌خوردند. (فتنه) یك پیراهن لیموئی خوشدوخت خریده بود که به اندامش بسیار برازنده بود و صدچندان‌برزیبائیش میافزود.

ناتمام

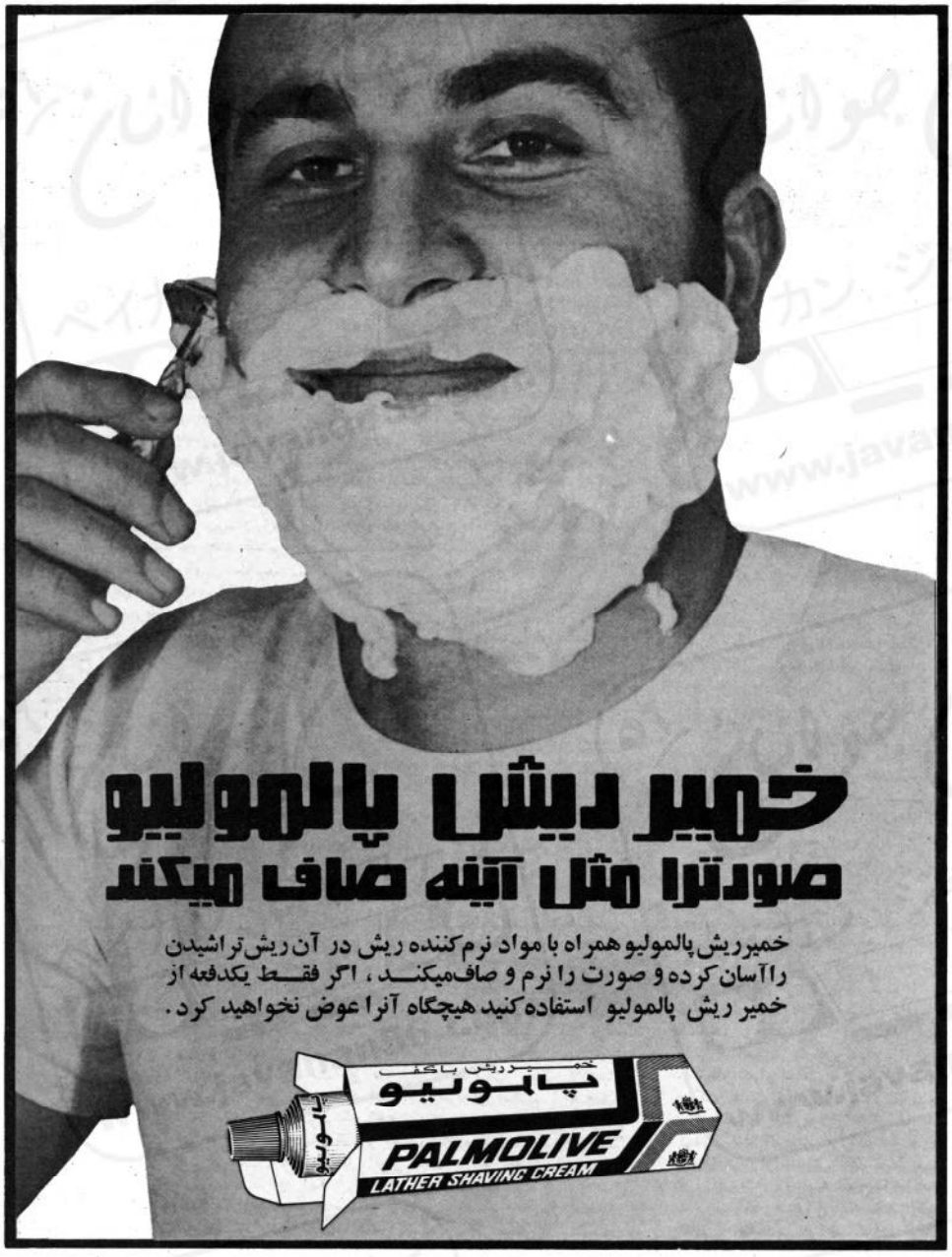

عجیب ترین طرح کلاه گیس که به صورت مینی، میدی، ماکسی تغییر پذیر است، برای ملاحظه
همه روزه بین ساعت ۵ تا ۷ بعدازظهر به مؤسسه گیسوی I.B.S مراجعه فرمائید تلفن ۶۲۳۹۰۰

شیطان ... بقیه از صفحه ۵۰

یکساعت بعد ، رئیس بخش که به‌او افتخار لقب « خوکچه هندی » را داده بودیم به اتاق میآید «بینی عقابی» همان‌ساعت شب جریان را گزارش کرده‌عصبانی وناراحت است . دستهایش را بهم میمالد.

ــ وحشتناك است . واقعا وحشتناك‌است . علاوه براینکه زحمات مارا برای معالجه خودتان هدر میدهید گرفتاری درست میکنید . تریاك قاچاق آنهم در بیمارستان. دخالت پلیس در این جریان‌الزام‌آور است . بهتر است خودتان قبل ازآنکه تحت بازجوئی جدی پلیس قرارگیرید همه چیزرا بگوئید . چه کسی وچطوربرای شما تریاك آورده است ؟ حرف‌بزنید. دوستان ایرانیتان که به ملاقات شما میآیند برایتان تریاك آورده‌اند ؟

خنده‌ام میگیرد . دوستان ایرانی مادراین ماجرا هیچ دخالتی ندارند . آنها حتی اگر میدانستند ما معتاد هستیم جرئت‌نمیکردند با ما دوستی بکنند .

ــ حرفتان را باور نمیکنیم.

ــ باید باور کنید دکتر.

ــ پس تریاك را از کجا آورده‌اید.

چاره‌ای نداریم . باید دروغی بسازیم. حیفم میآید مرد سیه‌چرده را لو بدهم .

ــ دکتر ممکن است حرف مارا باورنکنید . اما حقیقت اینست که کمی تریاك هنگام آمدن به بیمارستان توی کیف دستی‌خودمان داشتیم . سرنگ را هم به پرستار حقه زدیم و دزدیدیم .

باور نکرده سرش را با تاسف تکان‌میدهد.

ــ شما دیوانه هستید . حقش است‌همین الان از بیمارستان بیرونتان‌بیندازم وبه پلیس تحویلتان بدهم . تصور نمیکنم‌پشت میله‌های زندان راحت‌تر از اتاق بیمارستان باشد .

مارین خودش را لوس میکند . جلومیرود . میبرد دکتر را میبوسد . «خوکچه هندی» خودش را کنار میکشد .

ــ دیگه دیوانگی نکنید .

ــ دکتر شما خیلی مهربان هستید .مارا ببخشید .

ــ دیوانه‌ها ...

طول و عرض اتاق را قدم میزند .در فکر است چه بکند. تصمیم میگیرد.

ــ ناچارم نسبت به‌شما‌بیشترسختگیری‌کنم.

سختگیری از روز بعد شروع‌میشود . بیمار خطرناك شناخته شده‌ایم . حق نداریم از اتاق خارج بشویم . هیچ‌کس‌را به اتاق ما راه نمیدهند . ملاقات با فریدون و سیروس ممنوع شد . هدیه‌هائی‌را که برای ما میفرستند به دقت جست‌وجو میکنند . زندگی کل‌کننده و عذاب‌آوری‌پیدا کرده‌ایم . معلوم نیست چه موقع مرخصمان کنند . روزهای ملالت‌آور به‌کندی میگذرد . حدود پنجاه وچند روز است بستری هستیم. اینهمه توقف در یك‌اتاق محدود با مقررات سخت کلافه‌مان کرده . زندگی برایمان غیر قابل تحمل‌شده است . باید فکر بکنیم . هیچکس به حرف ما گوش نمیدهد . تصمیم میگیریم‌عکس‌العمل نشان بدهیم . چه میتوانیم بکنیم . بعداز یك اعتراض شدید اعتصاب غذا و خواب اعلام‌میکنیم. اهمیت‌نمیدهند. مقاومت نشان میدهیم . غذا نخوردن‌کار آسانی است . اما نخوابیدن تحملش مشکل است . چاره‌ای نیست برای آنکه آزادبشویم باید تحمل کنیم . شب تا صبح در اتاق قدم میزنیم . با صدای بلند‌صحبت‌میکنیم . خبر اعتصاب ما دربیمارستان پیچیده . وضع بیمارستان غیرعادی شده.تهدیدمان میکنند . جا نمیخوریم . نصیحت میکنند. گوش نمیدهیم .

سه روز است لب به غذا نزده‌ایم . دوشب نخوابیده‌ایم . چشمهایمان گود نشسته . رنگ به چهره نداریم . چهارکیلووزن کم کرده‌ایم . «خوکچه هندی» برای حال ما نگران شده . مقامات بیمارستان راکلافه کرده‌ایم . نمیدانند با ما چه بکنند. تصمیم میگیرند برای آنکه از گرسنگی‌نمیریم با زور سرم به ما تزریق کنند . زیر بار نمیرویم . مقاومت نشان داده ،دادو فریاد راه میاندازیم . بالاخره «خوکچه هندی» از در سازش درمیآید .نرمش نشان میدهد .

ــ برای مرخص کردنتان حرفی‌ندارم. اما خوب نیست با این حال خراب وضعی که پیدا کرده‌اید بیمارستان راترك کنید .

ــ میخواهیم زودتر بکشور خودمان‌برگردیم.

ــ بسیار خوب . چهار روز دیگرمرخصتان میکنم . بشرط اینکه بگذارید دراین مدت تقویتتان کنیم . حالتان سرجا بیاید.

روی شرائط پیشنهادی توافق میکنیم.چهارروز دیگر ازمهمان نوازی ایرانی برخوردار میشویم . انواع ویتامینها وداروهای مقوی با غذای کامل حال مارا سرجا میآورد .

روز پانزدهم فوریه فاتحانه بیمارستان‌را ترك میکنیم . سیروس دراتومبیل جلو بیمارستان انتظار مارا میکشد . سوارمیشویم حرکت میکنیم . حالا فقط یك فکر توی مغزما میچرخد . زودتر به هتل‌برویم . بدهی خودمان را بدهیم . گذرنامه‌هایمان را بگیریم برای این کاربه کمك سیروس احتیاج داریم . بامهربانی دست در گردن سیروس میاندازم . او رامیبوسم .

ــ سیروس . من میل ندارم بــه هتل‌برگردم.

ــ عالیه، ترا بخانه خودمان میبرم .میتوانیم با هم زندگی کنیم .

شب را با سیروس میگذرانم . روزبعد پول میدهد برویم حساب هتل را بپردازیم و گذرنامه‌هایمان را بگیریم .قرار گذاشته‌ایم به خانه‌اش برگردیم . متاسفم از اینکه درست موقعیکه سیروس‌در خانه‌اش انتظار مرا میکشید ، من و مارین کف یك کامیون خالی نشسته بودیم‌ودر جاده تبریز پیش میرفتیم . من خیلی پیش‌آمدها و آدمهارا که در زندگیم نقشی‌داشته‌اند فراموش کرده‌ام . اما یقین دارم سیروس را با ناسپاسی که در حقش کردم.با مهربانی که با من داشت هرگز فراموش نخواهم کرد.

هوا سرد شده . توی کیسه‌های خواب‌خودمان کف کامیــون دراز کشیده‌ایــم. تکانهای کامیون مارا اینطرف و آنطرف‌میاندازد . خواب راحتی نمیتوانیم داشته باشیم . استخوانهای پهلوهایم درد گرفته .بالای سرم ستاره‌هارا در دل سیاه‌می‌بینم ورشته بلند و سیاهی از کوه را که کامیون‌ازکنارش پیش میرود . باید به زنجان نزدیك شده باشیم . این کوههای بلند ،تا آنطرف مرزها مارا ترك نخواهند کرد . امتداد کوهستان‌حال علامت «فلش» رادارد که راه خروج از ایران را نشان میدهد.

مارین به اتاقك جلو کامیون تکیه‌کرده بود ودر خلسه فرو رفته . بــا یکهزاروسیصد ریال ته مانده پولی کــه‌سیروس به ما داده بود توانستیم قبل‌از حرکت‌کمی تریاك فراهم کنیم . اولین‌تــزریق بعداز دو ماه بستری بودن در بیمارستان مارین را درخوت فرو برده‌من مقدار کمتری تزریق کردم و کمی سر حال‌تر از مارین هستم . بهمین دلیل است‌که میتوانم فکر کنم . به سیروس . بــه جوانی که دیشب مرا در آغوش میفشردومیگفت :«پاسکال ، ما میتوانیم خوشخت بشویم . همیشه با هم باشیم . از هم لذت‌ببریم . میل دارم وجود من آنقدر برای تو لذتبخش باشد که هوس لذت‌دروغی‌نشنه‌تریاك وسوسه‌ات‌نکند» .

طفلك سیروس ، هنوز بیست‌وچهارساعت بیشتر از وقتی که آرزوهایش را کنار گوشم نجوا میکرد نمیگذرد .آغوشش‌را خالی گذاشته‌ام و خودم را با تزریق مسموم کرده‌ام . سیروس باید از اینکه‌شب به خانه‌اش نرفته‌ام خیلی عصبانی شده باشد . حتما نگران حال من است .تا چه ساعتی از شب انتظار مرا خواهد کشید ؟

فردا به جست‌وجویم خواهد پرداخت.جست‌وجوی بیحاصلی که به نتیجه نخواهد رسید . او در مسافرخانه‌ها ، قهوه‌خانه‌هاــ کوچه‌های باریك و کثیف ــ بین هیپی‌ها و بیت‌نیك ها به جست‌وجوی من خواهد پرداخت.

درست درهمان محلهائی که من ازصبح در جست‌وجوی تریاك بودم با این تفاوت که من تریاك پیدا کردم و اومراپیدا نخواهد کرد . نکند فکر کند بلائی به سر ما آمده وبرای پیدا کردنمان به‌پلیس متوسل شود ؟ دلم بحالش میسوزد . متاسفم . حقش بود اقلا یــك یادداشت‌خداحافظی برایش میگذاشتم .

کــامیون متوقف میشود . راننده‌میخواهد چند ساعت بخوابد . ما نمیتوانیم درانتظار بیدار شدنش در کنار جاده بیتوته‌کنیم . باید وسیله دیگری برای ادامه حرکت بدست بیاوریم . هنوز تا مرز راه‌زیادی در پیش داریم . در فرصتی کــه پیش آمده با یك تزریق دیگر سر حــال‌میآئیم . عطش تزریق بدجوری مارا حریص کرده . یك اتومبیل از راه میرسد . یك‌اتومبیل سواری که مارا از کنار جــاده برمیدارد . راننده‌اش یك تاجر تبریزی‌است . عجله دارد زودتر به تبریز برسد . در راه مــا را بــه صبحانه مهمان‌میکند . حوصله توقف کردن در تبریز نداریم.میخواهیم‌قبل‌ازآنکه‌مختصر آذوقه‌ای‌که داریم تمام شود از ایران خارج شده باشیم . مشکلات فراهم کردن تریاك وگرفتاری های پشت‌سرهمی که پیش آمده از ادامه مسافرت به هند منصرفمان کرده .با سابقه‌ای که پیش پلیس ایران پیدا کرده‌ایم ، اگر یکبار دیگر دچار درد سربشویم کارمان مشکل خواهد شد .

از شهر خارج میشویم . کنار جــاده‌مدتی درانتظار میمانیم تا یك اتومبیل توریستی از راه میرسد . یك دختر و پسرانگلیسی هستند با یك اتومبیل قراضه‌که برای ما نعمتی است . آنها معتاد نیستند.با تزریق کردن ما نه مخالفتی دارند و نه تعجب میکنند . بعلاوه برای همدیگرهمصحبتهای خوبی هستیم . از مرز ایران میگذریم . نفس راحتی میکشیم . باز هم‌وارد ترکیه میشویم . اینجا از آزادیهای بیشتری برخوردار خواهیم بود . ورودخودمان را به ترکیه با یك تزریق‌اضافی جشن میگیریم . بعد از چهار شب و چهارروز مسافرت و هرکدام پانزده بار تزریق دومرتبه به استامبول وارد میشویم .

***

حس میکنم قلمم پیش‌نمیرود.یاداستامبول رشته افکارم را پاره میکند . دلم نمیخواهد بنویسم . از روزهائیکه دراستامبول توقف داشتیم و مشکلاتی که در راه رسیدن به پاریس برایمان پیش آمدهیچ‌چیزبخاطر نمیآورم‌وروحم ازخاطرات گذشته خالی شده است .

نمی‌فهمم چرا این حــال را پیــدا کرده‌ام. تلاشم برای چنگ انداختن مجدد به حوادث گذشته بیحاصل میماند . اگرمارین پیش من بود از او کمك میگرفتم. اما اینجا در سلول شماره ۱۳ زندان بومت تنها هستم . با شب . شب زندان ، مثل همیشه . ساکت و غمزده ، ناامید و خسته . بیحوصله و کســل . بدتر از همه، چیزی‌برای نوشتن وسرگرم‌شدن پیدا نمیکنم .

ناتمام

سردرد یك معما است

گاه و بیگاه پنجره را باز کرد و اجازه داد که هوای تازه به اتاق بیاید ، این مسئله آنقدرها در مصرفسوخت اثر نخواهد کرد ، در عوض باعث خواهد شد که شما و دیگران سردرد نگیرید.

سردرد ناشی از حالت عصبی

بروز این نوع سردرد بعلت فشار هیجانات و عواطف است ، وقتی که شدیدا به هیجان میآئیم ، وقتی به‌اجبار به جائی که میل نداریم میرویم و مدتی میمانیم ، وقتی سروصدای‌بچه‌ها یا اتومبیل و ماشین ماراخسته میکند ، مبتلابه این‌نوع سردرد میشویم.

درایام نوروزهم این سردرد خیلی شایع میشود ، مثلا یکروز ما مجبور میشویم از عده زیادی دوست و آشنا و اقوام دور خود با بچه‌هایشان پذیرائی‌کنیم، در عین حال از آنهاهم رودربایستی‌داریم، وقتی پذیرائی طولانی شد و آنها هم‌فکر اعصاب ما را نکردند وبچه‌های‌خودرابه سکوت و آرامش واندانشتند ، خودبخود این سردرد عارضمان میشود ، حتی‌اگر پنجره های اتاق هم باز باشند.

پاره‌ای اوقات هم ما خود به جائی دعوت میشویم که باسایر مدعوین چندان جور نیستیم و آنوقت‌مجبورمیشویم‌ساعتهای متوالی بخود فشار آورده در آنجا بمانیم، در پایان این مجلس ، وقتی‌سردردعارضمان شد نباید تعجب بکنیم.

بحث های پی سرو ته و بهیجان آمدن از اینکه دیگران عقیده‌مان را نمی‌پذیرند ، خود نیزباعث سردرد میشود و اتفاقا این حالت هم بیشتر درایام عید شایع است.

بدنیست بدانید جلوگیری از این‌نوع سردرد ساده است ، وقتی شما مشاهده‌میکنید مهمانها باهم جور نیستند ، یا محیط را عوض کنید و یا آنها را به حرکت وبازی

بقیه از صفحه ٤٧

وادارید ، اگر شما مشاهده میکنید که شوهرتان نمیتواند بیش‌از یکساعت‌بامادرتان بسربرد ، کاری‌کنید که یك جدائی ولو بطور موقت بین آنها صورت گیرد، همینطورهم در مورد خودتان بادیگران. درمورد بچه‌ها هم در نظر بگیرید که با آنکه عیداست و بچه‌ها باید شادی کنند و خوش باشند منافاتی ندارد که به آنها توصیه کنید اندکی هم آرام گیرند، یا به حیاط و کوچه بروند ، حتی اگر بچه‌های عزیز مهمانها باشند.

اگر همه کوشش خود را برای‌جلوگیری از بروز سردرد بعمل آوردید ، ولی بازهم سردرد رفع نشد چه باید کرد؟ ما در اینجا برایتان در موردهرنوع، توضیحی میدهیم :

قبل از هرچیز میتوانید یك قرص آسپیرین بخورید ، بشرطی که پنجره‌اتاق باز باشد ، اگر ناراحتی معدی دارید آسپیرین برایتان خوب نیست ودر این صورت‌باید از قرصی‌که خودتان‌آزمایش کرده‌اید و یا پزشك برایتان تجویز کرده استفاده کنید.

اگر سردرد شما از پر خوری عارض شده ، خوردن قرص مسکن سودی ندارد ، بلکه بهتراست آب دو عددپرتقال را با آب یك‌عدد لیموترش مخلوط کرده و به مخلوط حاصل ، یك گیلاس سودا یاآب معدنی اضافه کنید ، مخلوط را خوب بهم بزنید ، بعد آهسته آهسته‌آنرا بنوشید ، این شربت بی ضرر ، سردرد و سرگیجه شمارا رفع خواهد کرد،اگر سردرد کاملا مرتفع نشد یك یادو گیلاس دیگر از همین مخلوط درست کرده بنوشید.

اگر سردرد شما براثر نوشیدن‌مشروب الکلی بوجودآمده و باصطلاح‌خماری‌است، برای رفع آن چندین گیلاس پی درپی آب‌معدنی خنك بنوشید و اگر آب‌معدنی در دسترس نبود آب معمولی هم میتواند همان کار را انجام دهد ، آب یا آب معدنی باعث میشودکه بدن سموم و موادی را که باعث سردرد شده‌اند رقیق کرده اندك‌اندك آنها را دفع کند.

اگر سردرد به علت بدی هوا و کمبود اکسیژن عارض شده باشد برای رفع آن باید اول از اتاق خارج‌شوید و بعد درهوای آزاد چندین‌بار (دست‌کم پنج‌بار) نفس عمیق بکشید ، این‌تنفس را باین طریق انجام میدهید که ابتدا مستقیم و به حالت کشیده میایستید ، بعد آهسته آهسته هوا را از بینی وارد ریه میکنید ، دراین حال شکم خود را بجلو میدهید که هوای بیشتری در ریه جای بگیرد ، آنقدر باید هوا را به داخل بکشید که دیگر حتی یك سانتیمترمکعب هم ریه شما جا نداشته باشد ، بعد آهسته آهسته هوا را از دهان خود خارج‌میکنید، دراین موقع باید دهان کاملا باز باشد و تا آخرین مقدار هوا را از ریه‌خارج کنید، آنقدر باید به ریه خود فشار بیاورید که احساس درد کنید ، سپس حرکت را از نو تکرار کرده هوا را از بینی وارد ریه کنید.

این حرکت دست‌کم پنج‌بار باید صورت بگیرد ، بعد اندکی در هوای آزاد قدم بزنید و بعد از چند دقیقه دوباره نفس عمیق را تکرار کنید و باید تا سه‌بار این حرکت صورت بگیرد، یعنی بطور کلی پانزده‌بار نفس عمیق کشیده باشید.

اگر سردرد شما از هوای بد وکمبود اکسیژن عارض شده باشد، هرچه هم‌شدید باشد ، بااین تمرین سودمند از میان خواهدرفت.

ماساژ برای رفع سردرد

برای سردردهائی که براثر فشار و هیجان عصبی ایجاد شده باشد آدمی را که مبتلا به سردردشده ، باید ماساژ دهید ، این ماساژ باید در پشت گردن و روی عضلات شانه شخص انجام شود، برای این‌کار شخص را روی صندلی بنشانید و خودتان پشت سرش قرار میگیرید ، لباسهای او را کم میکنید ، بعد باو میگوئید سرش را کاملا آزاد و شل نگهدارد ، دو دست خود را روی عضلات شانه او کنار گردنش میگذارید، دوانگشت شست باید به گردن متصل باشد ، بعد با حرکت آهسته دو دست را از گردن دور کرده بطرف شانه‌ها ببرید ، سپس این حرکت را از نو تکرار میکنید، بعد از چندی حرکت را معکوس انجام دهید ، یعنی از سرشانه شروع کرده بطرف گردن بیاورید ، طبیعی است در هر حرکت ، عضلات شانه و پشت گردن اورا ماساژمیدهید . معمولا بعداز پنج دقیقه ماساژ سردرد شخص مرتفع میشود.

بااین‌ترتیب میتوانید ایام‌خوشی‌را در عید و تعطیلات و میهمانیها بگذرانید بدون اینکه مبتلا به سردرد بشوید، اما بازهم میگوئیم اگر سردرد با تب و درد قسمتهای مختلف بدن یا باکم‌سوئی چشم همراه بود حتما بیمار را باید به پزشك برسانید ، و هرچه زودتر این کار انجام گیرد برای بیمار سودمندتر است، دو نوع سردرد است که با طرز تداوی که شرح دادیم درمان نمیشود ، یا فقط تسکین موقت پیدا میکند یکی سردرد مزمن است که گاه و بیگاه شخص را رنج میدهد و بهتر است یك هفته یا حداکثر دوهفته بعداز بروز آن به پزشك‌کارشناس مراجعه کرد تا منشاء اصلی آنرا کشف‌کند.

سردرد دیگر میگرن است که‌هزاران نفر ، مخصوصا عده‌زیادی از خانمهامبتلا به‌آن هستند ، باآنکه میگرن خودیکنوع سردرد است، ولی کارشناسان آنرابحساب سردرد نمیاورند ، و باآنکه ظاهرا این درد لاعلاج است ، ولی خوشبختانه دانش‌پزشکی اخیرا توانسته است‌به‌میزان زیادی آنرا تسکین دهد و درمان‌کند.

دیوان بزرگ سعدی

واگر سعدی در غزلسرایی چنین نام‌آور نبود و اثری به زیبایی و درخشش بوستان و گلستان نداشت ، بی گمان، نام او به عنوان قصیده‌سرایی توانا در قرن هفتم باقی میماند.

مراثی

مرثیه های سعدی هم از اشعار بسیار موثر و زیبای سعدی‌ست، در قالب قصیده اگر چه با مراثی‌سرشار از احساس و اندوه خاقانی برابر نیست ، اما در نوع خود از مراثی خوب درادب پارسی‌ست .

ترجیعات

ترجیعات سعدی از آثار غنی اوست‌که از لحاظ شکل (فورم) مبتکرانه وابداع‌آمیزاست . سعدی درآوردن‌به‌جا وموثر ترجیع براستی که کم‌نظیرست و ترجیع‌بند معروف «بنشینم و صبر پیش‌گیرم» شاهکاری درزبان وادب پارسی‌ست.

جز اینها ، باید از «ملمعات» سعدی نام ببریم . «ملمع» شعری‌ست، آمیخته از دو یا سه زبان . «ملمع» در شعرتازی نیز رواجی داشته است.

در ملمعات سعدی است که تسلط دوگانه اورا به ادب پارسی و تازی — با مقایسه ابیات پارسی و تازی وارتباط ظریف و دقیق آنها — میتوان‌دریافت.

از سعدی قصایدی نیز به زبان عربی به‌جا مانده‌است که به گفته

بقیه از صفحه ٥٤

صاحبنظران در ادب عرب از بهترین قصائدی‌ست که شاعران غیر عرب به زبان عرب سروده‌اند.

مقطعات

قطعه های سعدی ، در دیوان‌او، از لحاظ مضمون پردازی وایجازدرحد خود نیز شاهکاری‌ست . این قطعه‌ها از لحاظ موضوع نیز بسیار متنوع‌است، وتنوع — چنانکه درباب گلستان و بوستان یادآور شدیم — از ویژگی‌های شیوه نویسندگی و شاعری سعدی‌ست.

قطعات سعدی هم از لحاظ محتوی غنی و متنوع است و هم از لحاظ شکل :

موضوعات اخلاقی واجتماعی ، و نکات و اشارات تاریخی . در این میان قطعه هائیست که نه تنها در بررسی عقاید واحوال سعدی بکارمی‌آید ، بلکه در بررسی احوال‌اجتماعی و تاریخی عصر سعدی ، از اسناد بسیار ارزشمندست .

تقسیم‌بندی دیوان

دیوان غزلیات سعدی شامل دفترهای «طیبات» ، «بدایع» ، «خواتیم و غزلیات قدیمه» است.

این تقسیم‌بندی — که براساس دوره های جوانی ، کمال سن و پیری شاعرست — کار ناقدان و نویسندگان تاریخ ادبیات را در تحلیل و ارزیابی غزل‌های سعدی و دیگر آثار او(با بهره‌وری از شیوه های نقد تطبیقی) آسان‌تر میکند ، و همچنین در بررسی چگونگی تحول افکار سعدی طی‌مراحل سه‌گانه عمروی بسیار بکار می‌آید.

کدامیك ازاین دفترهای غزل، شامل بهترین غزلیات سعدی‌ست ؟

داوری ، بسیار دشوارست : چرا که غزل های سعدی ، همه در حدی‌ست از کمال ،و در هردفترمیتوان‌تعدادی از بهترین غزل های سعدی رایافت، وانگهی ، اگر غزل های روزگار جوانی سعدی سرشار از شور و حال‌ست غزل‌های نیمه دوم زندگی وی ازغنای عواطف و کمال بیشتری در سخن بهره‌ورست.

با اینهمه ، نباید چنین گمان‌برد که «غزل های قدیمه» و «خواتیم» ازشور و حال تهی‌ست یا «طیبات» و «بدایع» در زیبایی های کلامی وغنای عواطف دست‌کمی از «خواتیم» دارد.

ادامه دارد

(آموزشگاه استتیك و آرایش ماهدخت)

با امتیاز از مدارس زیبائی بین‌المللی

اولین و تنها موسسه‌ای که بهنرجویان خود بعد از گذراندن یکدوره تخصصی پوست و ماساژ دیپلم استتیك بین‌المللی و آرایش‌گیسو ازاداره کل آموزش حرفه‌ای میدهد

نارمك — بین تلفنخانه و بیمه، اول جویبار تلفن ٧٩٩٩٤

اطلاعیه

خانم عزیز

اگر مایلید پوستیژ شما تبدیل به پروك (کلاه شود) خواهشمند است بفروشگاههای گیسوی بلا مراجعه فرمائید.

١ — خیابان پهلوی بین امیراکرم و چهارراه پهلوی (شاهرضا) ، بالاتر از خانه زبان ساختمان پیروز تلفن ٦٦١٤٦٩

٢ — خیابان شاه جنب سینما نیاگارا

عجیب ترین طرح کلاه گیس که به صورت مینی، میدی، ماکسی تغییر پذیر است، برای ملاحظه
همه روزه بین ساعت ۵ تا ۷ بعدازظهر به مؤسسه گیسوی I.B.S مراجعه فرمائید تلفن ۶۲۳۹۰۰

شمشیر و سیب ... بقیه از صفحه ۵۱

به او وحشت داشته‌اید مبادا صحنه‌ای که در خواب دیده‌اید عملی بشود واو بسوی نامزد سابقش باز گردد . از طرفی این خواب یك اخطار و هشدار از ضمیر باطن شما به خود شما بوده که اظهارمیداشته است بی‌جهت بدنبال این مرد نرو که او هنوز هم نامزد سابقش را دوست دارد ! باحتمال قوی ، شما در رفتار و رویه‌او چیز هائی مشاهده کرده‌اید که نشان میداده او هنوز نامزد سابق خودرا دوست دارد ، اما از آنجا که شما در آن هنگام تعبیر این خواب را نمیدانسته‌اید ، به‌این پیام بی‌اعتنا مانده بودید . اگر در همان زمان این خواب را برای ما مینوشتید ، ما پیام درونی تان را برایتان تعبیر میکردیم و آنوقت شما دیگر به بیراهه نمیرفتید .

دوشیزه ز . ن .

شما از بی‌اعتنائی آن جوان ناراحت هستید ، آرزو دارید او پیشقدم شده بشما اظهار عشق کند ، در مورد خواب کفش هم باید بگوئیم که با این توضیح مختصر و کوتاه هیچ خوابی را نمیتوان تعبیر کرد، شما باید جداگانه آن خواب را به تفصیل بنویسید و ضمنا سن‌خودرا هم ذکر کنید وارتباط و نزدیکی خود را با تقدیم کننده کفش هم ذکر کنید تا بشود آنرا بطرز صحیح تعبیر کرد .

آقای حسن . الف . از مشهد

این خواب قبل از آنکه پیرامون رابطه شما و اوتوضیح دهد بیشتر در اطراف خودتان بحث‌میکند، این خواب نشان میدهد که شما تصور میکنید دارای‌یك عیب و نقص .روانی هستیدکه باحتمال قوی همان حس شرم و خجالت شدید است ، شما از داشتن این حس فوق‌العاده در رنج وناراحتی هستید وبدنبال چیزی میگردید که‌بتواندا‌ین‌حس را ازشما دور کند ناراحتی شامخصوصا ازاین‌نظر است که چرا نمیتوانید با این شخص یا سایر افراد جنس مخالف صحبت و معاشرت کنید.

آقای غلامحسین . ف . ع . از ابوظبی

این خواب بخوبی نشان میدهد همانطور که خودتان اظهار داشته‌اید هنوز هم سخت باو علاقه‌مندید. منتها شما باطنا فکر میکنید در راه رسیدن شما باو و ازدواج مجدد باوی مشکلات وگرفتاریهائی هست که باین آسانی مرتفع نمیشود ، ما حدس میزنیم این مشکلات همان ناسازگاری بین او وافراد خانواده شما باشد ، در هر حال این خود شما هستید که باید مشکلات را رفع کرده تصمیم جدی اتخاذ کنید.

آقای ج. ع. از یزد

نامه مفصل شما رسید و هردو خواب طولانی شما بدقت مورد مطالعه قرار گرفت ، هردوی این خوابها معرف وجود دو حس ومیل متضاد در وجود شماست ، بدینمعنی که اولا نشان میدهد شما بستگی شدیدی به برادرتان دارید و میل دارید هرطور شده در کنار او و نزدیکش زندگی کنید . از طرف دیگر یك میل شدید دارید که به اصفهان بروید ودر آنجا زندگی کنید (چون وضع زندگیتان در آنجا بهتر بوده است) وچون جمع این دومیل امکان ندارد ، یعنی هم نمیشود به اصفهان بروید وهم نزدیك‌برادرتان در یزد زندگی کنید ، اینستکه در حال حاضر انتخاب یکی از این راهها شما را به تردید انداخته است ، اما نکته جالب آنکه در باطن خویش میل دارید نزد برادر باقی بمانید وبخاطر او از رفتن به اصفهان صرفنظر کنید . این چیزیست که شما خود در بیداری از آن بی خبرید وبهمین علت هم هنوز تصمیم قاطع در این زمینه نگرفته‌اید .

آقای مصطفی آدمی

از قرار معلوم شما بتازگی دست بکاری زده‌اید یا تغییری در زندگی و شغل خود ایجاد کرده‌اید واکنون بیم آن دارید که مبادا این تغییر یا این کار وهدف تازه بجائی که میل دارید منتهی نشود و برایتان شکست ببار آورد .

دوشیزه م. . ت از تهران

شما آرزو دارید که آن شخص خودش پیشقدم‌شده و بشما اظهار عشق کند ، ضمنا زیادهم ازاین خواب ناراحت نباشید وبه آن فکر نکنید .

دوشیزه امضاء محفوظ از همدان

خوابهای مکرر شما در این زمینه دلیل آنستکه میل دارید هرچه زودتر بانامزد خود ازدواج کنید . خرماهائی هم که در خواب دیده‌اید ظاهرا شیرینی عروسی است .

دوشیزه ناهید . د از تهران

تاکنون‌هرگز اتفاق نیفتاده است که باینطریقی که شما در خواب دیده‌اید مرگ کسی پیشگوئی شود . تعبیر خواب شما اصلا مسئله مرگ نیست ، این خواب دو نکته را به وضوح آشکار میکند ، اول آنکه شما در مورد امتحان ثلث سوم‌خود خیلی نگرانید و تصور میکنید باحتمال قوی مردود خواهید شد . نکته دوم آنکه پدر و مادرتان (مخصوصا مادرتان) خیلی به وضع تحصیل و درس شما چشم دوخته‌اند و انتظار دارند، شایداگرشما مردودشوید، مادرتان‌بیش‌ازخودتان از این مسئله ناراحت شود ، آمیختگی این دونکته با هم باعث میشود که شما چنین خواب وحشتناکی ببینید ، این خواب اصلا نگرانی ندارد و مطمئن باشید که هیچ خطری مادرتان را تهدید نمیکند ، اگر میخواهید در آینده هم نگران نشوید بهتر است از همین حالا به فکر درس وامتحان ثلث سوم خود باشید .

آقای یدالله . ن از آبادان

این خواب نشان میدهد که شما باطنا از ترك تحصیل خود ناراحت وپشیمان هستید . باحتمال قوی یا شما را مجبور کرده‌اند که تحصیل را ترك کنید و با اینکه بمقتضای شرایط زندگی خود و تحت فشار این کار را کرده‌اید ، در هرحال این ترك‌کردن تحصیل حالتی شبیه یك احساس گناه در شما بوجود آورده است . بنظر ما بااین اشتیاقی که شما به‌ادامه تحصیل دارید ، حالا یا هروقت دیگر هم میتوانید دنبال آنرا بگیرید ، مطمئنا به محض شروع تحصیل ، این خوابها خود بخود متوقف خواهند شد .

دوشیزه م . ر.

آن حنائی که اشاره کرده‌اید در حقیقت همان حلقه انگشتری یا لباس عروسی است که شما درانتظار آنید ، شما آرزو دارید این جوان از شما خواستگاری

بقیه درصفحه ۹۱

آیا کمرو و خجالتی ... بقیه از صفحه ۳۱

ــ و مهمتر از همه اینکه شخص کمرو هیچوقت خودش نیست و او هیچگاه نمیتوانست باشخصیت‌واقعی‌اش توافق و همراهی داشته باشد. از شدت ترسی که از خود و دیگران دارد نمیداند چگونه رفتار کند و همیشه یك تشویش و تردید واضح و آشکار دراعمالش دیده میشود.

کمروئی سن و سال مشخصی‌ندارد و همانقدر که ممکن است یك‌دختر جوان سیزده یا چهاردسال بآن مبتلا شود یك خانم چهل ساله هم دچارش میگردد . در این میان‌تنهاعکس‌العمل‌ها تفاوت میکند . دختران و زنان جوان در چنین مواقع دچار لرزش دست میگردند ، کلمات را مقطع به زبان میآورند . درموقع حرف‌زدن دچار فراموشی میشوند و وقتی از آنها سؤال میکنند ، قرمز میشوند. اما یك جانم من‌تر ، با کمروئی خودسازش میکند و کوشش دارد که با گوشه‌گیری و خارج نشدن از خانه، بین خود و دنیای خارج دیداری‌بوجود آورد.

کوشش و اراده لازم است

اینرا بدانید که اشخاص کمرو خیلی خوب میتوانند از چنگ این بیماری رهائی یابند بشرط آنکه‌قدرت اراده خود را نشان دهند و سعی‌کنند خویشتن را بشناسند . بهترین راه برای خودشناسی و پی‌بردن به ارزشهای باطنی اینست که در موقعیتی که دوست دارید وایده‌آل شماست قرارگیرید. کمی سعی و کوشش و پشتکار بخرج دهید ، به محبت دیگران‌اعتماد کنید و دقت نشان دهید تا کمتر با شکست مواجه شوید.

از طرف دیگر به آرایش خود توجه کنید ، اگر تناسب اندام ندارید کمی بخودتان سخت بگنرانید وبارژیم و ورزش و دقت در طرز لباس‌پوشیدن شیك‌تر وزیباتر شوید . همین شیك‌پوشی بشما اعتماد بنفس بیشتری‌میدهد و کمك میکند که کمروئی از شما دورشود.

خوب حرف زدن و شنونده خوب بودن هم بشما کمك میکند که لحظات مشکل برخوردبا دیگران را بآرامی بپایان برسانید.

«خانم شانو» که مدیره مدرسه مانکنی در پاریس است چهاردستورالعمل ساده و جالب دارد که به شاگرد های خود توصیه میکند تا برای غلبه کردن برکمروئی خود همیشه آنها را بکار ببندند . شماهم امتحان کنید. امیدواریم نتیجه خوبی بگیرید :

ــ وقتی وارد یك مجلس می شوید یابه یکی از اماکن‌عمومی‌میروید برای اینکه لحظه دشوار اول راباسانی بگذرانید سعی کنید دستکش خود را خیلی بآرامی از دستهایتان درآورید و توجه خود را چند لحظه باینکار معطوف کنید . اگر دستکش دردست ندارید کیفتان را بازکنید و بدنبال یك شیء نامعلوم بگردید . بعدازاینکه احساس کردید محیط‌اطراف‌کمی‌برایتان مانوس شده‌است آرام خواهید شد.

ــ اگر در محلی منتظر کسی هستید ، روزنامه بخوانید یا کتابی دردست بگیرید . اگر روزنامه یا کتاب‌ندارید ، دفترچه یادداشت یا تقویم خود را دردست بگیرید وبخوانید و یا چیزهائی در آن یادداشت کنید. با این ترتیب مشغولیتی خواهیدداشت وازاینکه دیگران بشما نگاه میکنند ناراحت نمیشوید.

ــ اگر میخواهید به دیدار شخص ناشناسی بروید آهنگ شادی انتخاب کنید و بآرامی و شمرده آهنگ را در دلتان بخوانید و سعی‌کنید به معنی شعر هم دقت داشته باشید . در این حالت غیر ممکن است که‌بتوانید بچیز دیگر ، از جمله کمروئی خود فکر کنید . باین ترتیب باروحیه شاد و آماده به وعده‌گاه خواهید رسید.

ــ اگر زود قرمز میشوید ، تا احساس خجالت کردید عمیقا بادهان نفس بکشید و به تنفس خود توجه کنید ، بطوریکه مسیر هوارا در ریه‌های خود احساس کنید . دراین حالت‌دو دقیقه بیشتر طول نمیکشد که رنگ صورتتان طبیعی میشود و حالت عادی بخود میگیرد.

از تو بیزارم ... بقیه از صفحه ٤٦

عیوب اورا بازگفتم و تشریح کردم . در نتیجه دادگاه حکم عدم امکان سازش‌را صادر کرد و هفته بعداز هم جدا شدیم.

وقتی طلاق گرفتم با خوشحالی زائدالوصفی به دیدار سینا شتافتم . اعتماد داشتم که او از شنیدن خبر طلاق‌خوشحال میشود و مرا با آغوش‌باز میپذیرد ولی... آه. چه بگویم . او حتی از ملاقات بامن خودداری کرد و مخفی شد و به خواهرش برای من پیغام فرستاد که «دیگر بدیدن من نیا و مزاحم کار وزندگی من‌نشو.»

اکنون من با شرایط موجود در خانه پدرم هستم و هنوز امید دارم که سینا تغییر عقیده بدهد و بسراغ من بیاید و بسوی من بشتابد و ماباهم ازدواج‌کنیم. از شما خواهش می‌کنم سرگذشت مرا بنویسید شاید سینا دلش بحال تنهائی‌و بی‌همدمی من بسوزد و برویم لبخند برند و دستم را بگیرد.

۳

گوینده ، سینا بیست و هشت ساله . کمك مهندس

برای اولین‌بار تصمیم گرفتم با سومین قهرمان ماجرا نیز ملاقات کنم. نشانی (سینا) را از (زری) گرفتم او در یکی از کارخانه های اطراف تهران‌کار میکند. خانم رئیس دبیرخانه مجله‌باو تلفن کرد . عذرخواسته و گفته بود که چون زیاد کاردارم و نمیتوانم مرخصی بگیرم از حضور در دفتر مجله معذورم اما حاضرم بسؤال های شما جواب بدهم . خودم باوتلفن کردم . از حرف‌زدن بامن ابراز خوشحالی کرد ، امامجدداعذرخواست و گفت:

ــ خیلی دلم میخواست شما را ببینم . من از خوانندگان علاقه‌مند زن‌روز هستم و ملاقات باشما یکی ازآرزو‌های من‌است ولی متاسفم که نمیتوانم حتی ساعتی کارم را تعطیل کنم زیرا کسی نیست که جای خود بگذارم و بیایم

ماجرای گفت وگو با آقای (محمد رضا) الف و خانم (زری) راتعریف‌کردم و پرسیدم چرا با آنهمه عشق و علاقه‌ای که بین شما و (زری) وجودداشت و خودتان هم تایید می‌کنید از ازدواج با او خودداری کردید . او پاسخ داد:

زن اگر دهبار هم شوهر بکند مسئله صورت دیگری دارد تا یکباربامردبیگانه‌ای همبستر شود. (زری) اگر سه چهار شوهرهم عوض کرده‌بود بازهم ازدواج میکردیم‌و من باآغوش‌باز اورا می‌پذیرفتم ولی وقتی شنیدم که تن باین رذالت داده چنان ازاو متنفر شدم که حتی از دیدنش مشمئز و ناراحت میشوم و تنم میلرزد . اوآن (زری)که من دوست داشتم دیگر نیست. او زنی است که خود را در اختیاریك مرد نامحرم وبیگانه گذاشته و چنین زنی که یکبار خطا کرده بعید نیست بازهم مرتکب خطا شود . خدا نکند قبح این کار در نظر زن از بین برود . وقتی این قبح ازبین رفت کار زن تمام است. بخصوص من . من مرد متعصبی هستم ودر یك خانواده مذهبی ومقید بزرگ شده‌ام. مانیست باین مسئله حساسیت شدیدداریم‌وحتی ممکن‌است زن را بکشیم و اورا مستحق ادامه زندگی ندانیم . در اینصورت بمن حق میدهید که از ازدواج شانه خالی کنم و از او دوری گزینم.

سخنان اورا تصدیق و ازوی‌تشکر کردم و پس از خداحافظی گوشی را گذاشتم. ■

روی من سیاه ... بقیه از صفحه ٤٠

چراغ خونه ما خاموش بشه . راضی نشین.. آنقدر متاثر شده بودم که لبه تخت نشستم و دریك‌حالت بحرانی روحی گفتم: برو بگو ناصر بیاد پیش من . برو همین الان بفرستش بیاد . من میرم حموم وقتی اومدم بیرون میخوام اینجا باشه و منو ببینه که باشپ روی سن زیر چراغهای فلورسنت و پروژکتورها فرق دارم .

وقتی از حمام بیرون آمدم (ناصر) آنجا بود . مرا دید . از حمام بیرون‌آمده. بدون توالت . در روشنائی آفتاب روز ، اما او راستی عاشق بود زیرا مثل بنده و برده‌ای که مالك ومولای خود راپرستش کند پیش پای من بزمین افتاده وپنجه‌هایم را بوسید و گریه‌کنان گفت :

ــ دوستت دارم افسانه . دوستت دارم هرچی باشی بازم میخوامت .

نشستم و با او شرط کردم و گفتم:

ــ اولا من رسما زنت نمیشم . همینطوری حاضرم یکسال باهات زندگی کنم اگر ازت خوشم اومد و همون بودی که من میخواستم عقدت میشم . رسماازدواج می‌کنیم درغیر اینصورت تورو میذارم و دوباره برمیگردم به کاباره . ثانیا هرچی داری باید دراختیار من بذاری . همه حقوقت باید مال من باشه و فقط یه‌پول توجیبی از من بگیری ...

بازهم خم شد و دستهای مرا بوسید و این پیشنهادات را پذیرفت . دلم‌برای سادگی و حماقت او سوخت لذا خودم گفتم :

ــ درعوض منهم بهت یك‌قول مردونه میدم . قول میدم تا موقعی که باتو هستم با هیچ مرد دیگری رابطه پیدا نکنم .

بی‌اندازه خوشحال شد و گفت :

ــ من خودم می‌خواستم این خواهش را ازت بکنم اما جرئت نداشتم . میترسیدم ردکنی . میترسیدم اصلا پشیمون بشی.حالا خیلی خوشحالم . خودمو خوشبخت ترین مرد دنیا میدونم .

باین نحو من و (ناصر) زن و شوهر شدیم ولی غیررسمی . بدون عقد ونکاح بدون عاقد و دفتر و سند . من بخانه او رفتم و مثل یك زن خانه‌دار زندگی سرد و خشك و بیروحی را شروع کردم.زندگی جالبی که از نظر من سرد و خشك‌وبیروح بود ولی شاید برای یك زن عادی‌و عفیف ایده‌آل باشد . من باین نوع زیستن عادت نداشتم . من میخواستم تا ساعت ده صبح بخوابم . شب تا نیمه شب با موزیك برقصم و بعد مشروب زیادی بنوشم و در آغوش یك مرد ، تاریکی شب را بروشنائی روز برسانم اما در آن خانه نه رقص بودونه موسیقی و نه هیاهوی کف زدن تماشاگران و نه گل و پول ریختن و نه عربده کشیدن

لطفاً ورق بزنید

روی من سیاه...

مستان و قربان صدقه رفتن و بوسه فرستادن و با التماس و تقدیم هدایا و پول وعده ملاقات گرفتن . من بهمه این کارها ، بهمه این چیزها عادت داشتم درحالیکه به یکنوع خانه‌دار مبدل شده بودم . صبح ساعت هشت از خواب بیدار میشدم . تا ظهر در خانه می‌پلکیدم . شب همراه (ناصر) به‌گردش میرفتم و چند گیلاس بیشتر مشروب نمی‌نوشیدم و بخانه بازمیگشتم و ساعت ده شب میخوابیدم .

چندی باین منوال گذشت . خواهر (ناصر) مثل یك خدمتکار برای من کار میکرد . حتی کثیف‌ترین لباسهای مرا می‌شست . حتی وقتی به مشت‌ومال احتیاج داشتم لخت میشدم و روی تخت میخوابیدم و او مرا ماساژمیداد . شب‌ساط‌میخوارگی من و ناصر را فراهم میکرد و خودش‌باطاق مجاور میرفت و حتی پشت در اتاق میخوابید که تا من گفتم آب ، گفتم نم پائی ، گفتم مشروب از جای بجهد وهرچه میخواهم آماده و تقدیم کند .

شبها او پشت در اطاق ما میخوابید و من که به بی‌پروائی عادت داشتم‌جسورانه با ناصر عشقبازی میکردم و رشت‌ترین کلمات را بر زبانم میآوردم . سحنانی که مردان شهوتران زندگی گذشته من‌میگفتند و انتظار داشتم بنا بعادت از زبان ناصر بشنوم و او چون نمیگفت خودم بصدای‌بلند تکرار میکردم و مستانه عربده میکشیدم و میخندیدم .

وای برمن‌که دراین‌مدت‌چه‌ها گفتم‌و چه‌ها کردم اما بقول خود وفادار بودم و به ناصر خیانت نورزیدم . ناصر نیز طبق قولی که داده بود هرچه درآمد و حقوق داشت بمن میسپرد و فقط روزی پانزده تومان پول توجیبی میگرفت .

سه‌چهار ماه گذشت . اواسط‌اردیبهشت ماه بود که من یك مهمانی دادم و تعدادی از رقاصه‌ها و زنان بدکاره و دوستان سابق خودم را دعوت کردم . البته نه بشام .بلکه یك‌عصرانه و چای اما برای پذیرائی ازآنها گرانترین شیرینی ها و بهترین شکلات‌هارا خریدم . بخاطر دارم که از چند روز قبل بیکی از معروفترین شیرینی فروشها سفارش دادم و مبلغی بیش از چهارصد تومان فقط بهای شیرینی و شکلات پرداختم .

دوستانم آمدند . خوردند . خندیدند، مرا مورد استهزا قرار دادند ورفتند. من آنها را تا دم در بدرقه کردم بی‌آنکه حرفهایشان در من اثری نهاده باشد . کم‌کم داشت از ناصر خوشم میآمد و باین فکر افتاده بودم که دست از اعمال زشت سابق بکشم و زندگی شرافتمندانه‌ای را با او شروع کنم و صاحب فرزند شوم . آه که چقدر دلم میخواست مادر بشوم . و پسری یا دختر کوچکی مرا مامان صدا کند.راستی این چه شیرین و غرورآفرین است . دریغ آنهاکه این سعادت‌رادارندقدرش‌رانمیدانند و زنهائی مثل من باید ببینند و آه‌بکشند و حسرت بخورند ولی بروی‌خود نیاورند و بدروغ رضامندانه لبخند برنند . لعنت برما . نفرین برما ...

دوستانم را بدرقه کردم وباتاق‌بازگشتم اما همین که وارد شدم مشاهده کردم‌که (رضا) پسر بچه پنجساله خواهر (ناصر) کنار میز وسط سالن ایستاده و یك‌مشت شکلات دردست و شاید چندتائی دردهان دارد . بدیدن این منظره خونم جوش آمد . حال جنون یافتم و دیوانه‌واربطرف بچه بیگناه حمله بردم و مچ دستش‌را گرفتم و شکلاتها را که له شده بود ازمیان

انگشتان کوچك و ظریفش بیرون کشیدم و یك سیلی سخت بگوشش زدم وگفتم:

ــ پدر سوخته بیشرف سگ پدر. چرا شکلات کیلوئی شصت تومن را خوردی. کوفت بشه . تورو چه به شکلات کیلوئی شصت تومنی.

بچه عقب عقب رفت و سرش بدیوار خورد و نقش زمین شد و صدای گریه‌اش برخاست . من هنوز فحش میدادم و میغریدم که ناگاه خواهر ناصر دوان‌دوان خود را باتاق رسانید و (رضا) را بغل زد و بوسید و نوازش کرد و با رنگی که مثل گچ سفید شده‌بود پرسید:

ــ چی شد . چرا بچه خورد زمین.

من باهمان لحن تلخ گفتم:

ــ پدرسگ بیشعور اومده‌بودشکلات‌ــ هارو چنگ زده و ورداشته بود .

با صدائی که میلرزید و گوئی از بن چاه شنیده میشد گفت:

ــ خانم . شماهم اونو زدین؟

غریدم وگفتم:

ــ پس نازش کردم . یك کشیده بهش زدم که بره لای دست پدرش.

تا این جمله را گفتم حال او تغییر یافت . کمی فکر کرد . با دیدگانی که چون چشم پلنگ وحشت‌انگیز شده بود بمن نگریست و گفت:

ــ آفرین . مرحبا. آفرین بهرحم و انصافت . پنجماهه که من دارم مثل‌کلفت برات خدمت میکنم . اونوقت تو اونقدر محبت نداری که بذاری این‌بچه‌چندتاشکلات مال پدرشو بخوره.

حالا نوبت من بود که تغییر حال بدهم . دلم چون پاره سنگی که در برکه آب راکد بیندازند فرو افتاد و صدائی در سینه‌ام ایجاد کرد ورنگم‌احتمالا مثل گچ سفید شد و با لکنت زبان‌پرسیدم:

ــ مال پدرش ؟ مگه تو نگفتی رضا بچه خودته.

ــ چرا. حالام میگم.

ــ پس چرا میگی مال پدرش ..

ــ برای اینکه (ناصر) شوهر منه. اینم پسر هردوی ماست . من زن‌ناصر هستم. وقتی فهمیدم ناصر عاشق تو شده‌برای اینکه این عشق کثیف را ازبین ببرم. برای اینکه بهش ثابت کنم که شما زنهای بدکاره هرگز نجیب و سربراه و خانه دار نمیشین. برای اینکه بهش بفهمونم‌شماهالیاقت‌زندگی شرافتمندانه‌رو ندارین‌اومدم‌خودموخواهرش معرفی کردم و تورو آوردم توی این‌خونه. پنجماه هم صبر کردم . خداروشکر میکنم که بالاخره به هدف خودم رسیدم.هم ناصر از توسیر شد و به پیش بینی من رسید وهم تو خودت بی لیاقتی خودتونشون دادی.

وای برمن . سرم داغ شد . عرق مرگ برتنم نشست . خرد شدم . دیگر نه غروری داشتم و نه شخصیتی . اگر شخصیت نداشتم لااقل با غروربآن خانه آمده‌بودم ولی ناگاه همه‌چیز دود شد و بآسمان رفت و محو و نابود گردید. ابتدا بغض گلویم را گرفت و بعد بگریه افتادم و دوان دوان بطرف اتاق خواب رفتم . با گریه و ناله جامه‌دانم رابستم، لباسهایم را جمع‌کردم و رفتم ...

اکنون که این ماجرا را برای شما نقل میکنم مدتها از آن تاریخ میگذرد.از ناصر و همسرش و رضابی‌خبر نیستم. گاهی زن وشوهر به کاباره میآیند و رقص‌مرا می‌بینند اما دیگر گل روی سن نمیریزند. دیگر هیچکس برای من پول و گل پرتاب نمیکند زیرا رقاصه‌ای شکسته و پژمرده شده‌ام والکل و شب زنده‌داری زیبائی‌و طراوتم را ازبین برده‌است اما آنها.آنها زن وشوهر خوشبختی هستند و پسرشان رضابزرگ شده و دختری نیز بدنیا آورده‌اند که نامش را افسانه‌گذاشته‌اند. افسانه . منتها بین من و او خیلی فرق هست . من افسانه‌ای هستم که بزودی در گمنامی و بدنامی میمیرم و اوافسانه‌ای است‌که در آینده دختری زیبا و خوشبخت میشود و میتواند مانند مادرش مردی را بسعادت و نیکبختی برساند. ■

اعتماد بنفس در تماس نزدیک

اهمیت نفس مطبوع و دهان خوشبو هنگام تماس نزدیك با مردم معلوم میشود در چنان موقعیتی است که ارزش بی‌نظیر خمیر دندان کلگیت آشکار میشود.

فراموش نکنید که شستشوی دهان با خمیر دندان کلگیت با گاردل دهان را خوشبو و نفس‌را مطبوع میکند.

کلگیت با گاردل از فساد دندان جلوگیری کرده و بشما اعتماد بنفس میبخشد.

2CDC11B

آیا میدانید چگونه ...

بقیه از صفحه ۲۱

بازمیکند ، بدون توجه ، به احساسات همسر خود لطمه میزند .. البته در این میان زن هم قابل سرزنش است ، چون وقت مناسبی را برای گفت وگو انتخاب نکرده‌است.

بنابراین دراین مورد بخصوص هم باید موقعیت زن وشوهر طوری باشد که سخنان زیادی وبیهوده بحساب نیایند تا سرسری انگاشته شوند و در ضمن وقت مناسب نیز انتخاب گردد تا شنیدن‌سخنان، فهمیدن و اندیشیدن در مورد آنهارابدنبال داشته باشد.

بعداز چند سال ازدواج یك زن‌و شوهر میتوانند بچه‌های خوب ، خانه زیبا یا زندگی مرتب داشته باشند ، امابداشتن یك‌تفاهم همیشگی بین آنها نباید خیلی مطمئن بود . چون هرتفاهمی ممکنست سوء تفاهمی بدنبال داشته باشد. در طول روزها همه چیز عوض میشود . زن، شوهر و دنیای اطراف آن دو . برای اینکه تماس و مبادله دائمی وصحیح بین زن و شوهر قطع نشود ، هرکدام ازاین دو موظف است‌که تا حدامکان سعی‌کند خود را با تغییرات روحی وزمانی دیگری وفق بدهد واین توافق تنهادرهمان‌شرایطی که ذکرکردیم قابل دوام خواهدبود. ■

گیسوی I.B.S با اقساط ماهیانه فقط ۲۵ تومان جنب سینما امپایر تلفن ـ ۶۲۳۹۰۰

غذای فوری جدید
رابینسون
برای تنوع تغذیه کودکان

۱۲ نوع غذای فوری رابینسون رشد کامل وتغذیه کودکان ونوزادان شمارا تأمین میکند . هرجعبه برای ۶ تا ۳ مرتبه مصرف برحسب سن تهیه شده است ،
انواع غذاهای رابینسون تهیه شده از مواد غذائی طبیعی موز ـ انواع گوشت ـ حبوبات ـ سبزیجات ـ شکلات ـ کلابی ـ برنج ـ مواد استخوانی ـ بصورت پودر با پو و مزه مطبوع اصلی از کلیه داروخانه‌های معتبر و سوپر مارکت ها تهیه فرمائید .
نماینده انحصاری: تجارتخانه عزیز عزیزی خیابان لاله‌زار تلفن ۳۰۲۷۲۸
ROBINSON'S INSTANT BABY FOODS

میکند که در استقلال و حس قدرت‌گرائی وی دخالت شده است ، و آنوقت کودك ناچار است که برای حفظ این استقلال و قدرت فردی تعمدا در اجرای تکالیف قصور کند ، زیرا بطور غریزی کودك احساس میکند که استقلال و قدرت‌فردیش مهمتر از تکالیف مدرسه است . زمانی کودکی نامتعادل در این زمینه بمن گفت:

ـ پدر و مادرم میتوانند مرا از تلویزیون و پول توجیبی محروم کنند، اما گرفتن نمره بد در مدرسه در دست‌منست و این یکی را هرگز نمیتوانند از من بگیرند !

اگر کودك شما در درسی ضعیف بود و لازم شد که برایش دز آن درس معلم خصوصی بگیرید هرگز خودتان این کار را انجام ندهید ، حتی اگر در آن رشته متخصص باشید ، بهتر است برای این کار یك معلم خصوصی بگیرید ، زیرا اگر خودتان باو درس بدهید ، با آنکه ممکنست او را تقویت کنید ، این کار ازطرف او بعنوان دخالت شما درتکالیفش تلقی خواهد شد و باز از حس استقلالش خواهد کاست .

دروس موسیقی و نقاشی

پاره‌ای از والدین ، گذشته از تکالیف مدرسه برای بچه خود زمینه فراگیری موسیقی و نقاشی و غیره‌فراهم می‌کنند ، این کار بسیار بجائی است البته اگر به روش صحیح اجرا شود . بسیارند پدران یا مادرانی که هنوز کودکشان به دنیا نیامده ، تصمیم میگیرند او را موسیقی‌دان کنند ، و از ابتدا حتی معلمش را نیز درنظرمیگیرند! موسیقی یا نقاشی یا هر هنر دیگر هنگامی وسائلش برای کودك باید میسر شود که او براستی ذوق آنرا داشته باشد . اگر کودك شما ذوق موسیقی نداشت سعی نکنید حتما او راموسیقیدان کنید . زیرا محققا هم شما و هم او به بیراهه خواهید رفت .

درمواردی هم که کودك ذوق‌موسیقی داشت و دروس آنرا شروع کرد بازهم پاره‌ای اوقات این نغمه از طرف او ساز میشود :

ـ من دیگر نمیخواهم به تمرین ادامه دهم !

در برابر چنین احساسی هرگز درشتی نکنید ، زیرا هیچ‌کس را نمیتوان به اجبار در کار هنری پیش‌راند ، بطور کلی هرگز زحماتی را که در این‌راه میکشید و پولی را که خرج میکنید به رخ‌طفل‌نکشید ، چون اثر معکوس دارد. دراین‌گونه مواقع باید یك جلسه سه‌نفری توسط شما و او و معلمش تشکیل شود و پیرامون این عدم تمایل او بحث‌به‌عمل آید . قرار بگذارید هروقت که اومیلی به اجرای تمرین نداشت ، دست از آن کار بردارد ، منتها یك روز قبل خبرکند تا معلمش بیهوده حاضر نشود ، اخطار بمعلم باید ازطرف خود او صورت گیرد نه‌شما ، او باید بداند که این کار جزو مسؤولیتهای خود اوست .

درانتخاب معلم موسیقی یا نقاشی باید دقت فراوان بعمل بیاورید . معلم‌موسیقی قبل از آنکه بتواند آهنگ پیانوی کودك شما را تشخیص دهد ، باید از افکار و احساسات او باخبر شود .

معلم هنری باید مهربان ، ملایم ، و دوست باشد وبخوبی بتواند افکار بچه را درك‌کند .

هرگاه کودك شما میلی به اجرای تمرین نداشت او را آزاد خواهید گذارد و بهمین ترتیب هم هنگامی که باموفقیت قطعه‌ای را در ویلن یا پیانو نواخت در تشویقش مبالغه نکنید و هرگز نگوئید:

ـ می‌بینم که روزی پاگانینی ثانی خواهی شد !

نکته‌ای که در زمینه دروس موسیقی و نقاشی باید تذکر دهم آنستکه برای کودکی که دراین موارد استعدادی‌داشته باشد درس موسیقی(یا نقاشی)وسیله‌ایست بسیار سودمند دراستحکام شخصیت‌ومتعادل کردن نیروهای روانی او . فایده‌موسیقی تنهااین نیست که فرزند شما یك‌موسیقی‌دان و هنرمند خواهد شد ، بلکه وی باتمرین و نواختن آلات موسیقی ، بسیاری از ناراحتی‌های درونی ، عقده‌ها ،فشارها، محرومیت‌ها را از وجود خویش بیرون میریزد و بدین ترتیب به آسانی تعادل اعصاب و روان خود را حفظ کرده‌ازنظر روانی فردی ، سالم بار میآید .

پول توجیبی

در عصر حاضر باید همانطور که برای بچه لباس و غذا و مسکن فراهم میکنید پول تو جیبی معینی هم باو بدهید. او عضوی از خانواده شماست و برای‌خود خرجهائی دارد . این پول توجیبی نباید به عنوان رفتار خوب یا اجرای‌کارهای منزل باو پرداخته شود ، این پول گذشته از آنکه خرجهای گوناگون بچه راتامین میکند وسیله‌ایست که او را با پول وطرز خرج‌کردن آن آشنا میسازد و درنتیجه بازهم در استحکام و ایجاد حس مسؤولیت کودك کمك میکند ، با این ترتیب اگر شما در مسئله شیوه خرج‌کردن این پول بیش از اندازه دخالت کنید منظور اصلی هدف از بین میرود . این پول باید برای خرید اسباب‌بازی ، نوشت‌افزار، خوراکی‌های ساده بمصرف برسد . واین مطلب را میتوانید بطور کلی برای کودك تشریح کنید .

هنگامی که سن کودك افزایش یافت وبه مرحله « تین ایجر» یا نوجوانی‌رسید، طبیعی است این پول افزایش میابد ، زیرا او ناچار است مخارج اضافی دیگری را (عضویت باشگاه ورزشی ـ خرید لوازم ورزش یا موسیقی ـ خرید اشیاء زینتی ساده و غیره) نیز تامین‌کند.

اتفاق میافتدکه پدر یا مادری‌کودك را از پول تو جیبی محروم میکند ، مثلا ممکنست کودك تمام پول را در ظرف مدتی کوتاه خرج کند ، اشیاء بسیار بیهوده وگران بخرد ، در این مورد حتما باکودك باید وارد بحث شد و آنقدر بزبان خود او با وی صحبت کرد تابیك راه‌حل عاقلانه و مورد توافق طرفین رسید .

بچه را آزاد بگذارید ...

بقیه از صفحه ۳۸

ـ آموزگارت راستی که آدم دقیق‌و سختگیری است .

ـ از قرار معلوم از شاگردان خیلی توقع دارد .

ـ شنیدم مخصوصا در مورد تکلیف شب سختگیری میکند ، معلوم‌است که امسال خیلی باید کار انجام‌دهی.

اگر بچه شما در اجرای تکالیف کند و تنبل است ، هرگز با کلمات نیشدارو تند او را نرنجانید ، هرگز جملاتی نظیر جملات زیر برزبان نیاورید :

ـ تو از حالا ببعد باید هر روز ، نیمساعت در دیکته و انشاء تمرین کنی، اگر در این درس قوی نشوی از پول توجیبی و تماشای تلویزیون خبری‌نیست.

ـ گوش‌کن بچه‌جون ، من دیگه خسته شدم بسکه راجع به تکلیف مدرسه با تو حرف زدم ، پدرت که امروز آمد تکلیف تورو روشن خواهد کرد ، ما نمی‌خواهیم درفامیلمان یك آدم بیسواد داشته باشیم .

پاره‌ای از والدین وظیفه خود می‌دانند که درمورد تکلیف مدرسه بچه دخالت کنند و گاهی جمله‌ای بر زبان بیاورند ، منظور اصلی آنستکه نشان‌دهند دورادور مراقب او هستند و او نباید تنبلی پیشه‌کند ، درحالیکه این روش بسیار زیان‌آور است و نه‌تنها تاثیر نیکوئی‌ندارد، بلکه کار را خرابتر هم میکند و سرانجام باعث میشود که هم بچه ناراحت شود و هم خود پدر و مادر خشمگین . تذکر بیجا و انتقاد والدین باعث میشود که بسیاری از کودکان بااستعداد شانه از زیر بار تکالیف مدرسه خالی کنند و این بدان علتست که آنها بطور ناخودآگاه می‌خواهند در برابر تذکرات‌والدین مقاومت نشان دهند .

برای اینکه بچه به روشی طبیعی رشد روانی خود را کسب کند حتما باید یك حالت استقلال و فردیت بدست‌آورد و این حالت را نمیتواند بدست آورد مگر آنکه تا میزانی از پدر و مادر جدا شود .

هنگامی‌که پدر و مادربیش‌ازاندازه احساسات خود را در اجرای تکالیف‌کودك دخالت دادند ، کودك خود بخود احساس

بالش برقی ماساژ

تاکنون چنین دستگاه
راحت و کاملی
برای لاغری
اختراع نشده

مارلن

MARLEN

این آخرین و جدیدترین
اختراع برای لاغریست .

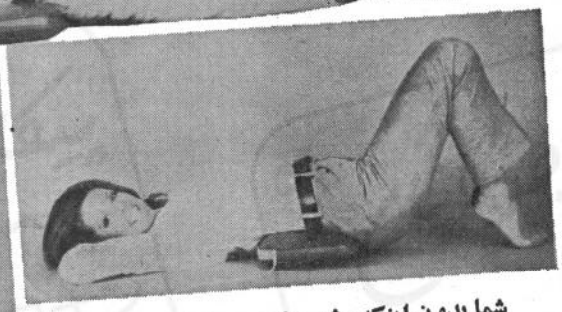

شما بدون اینکه رژیم غذائی ، داروئی برای لاغری
داشته باشید با بالش برقی ماساژ مارلن میتوانید
خود را لاغر و متناسب کنید .

برای لاغرکردن وسفتی عضلات، بالش مارلن را
روی پهلو، شکم، باسن و یا صورت، زیرچانه قرار دهید.
پس از مدتی کوتاه بطور
محسوس از تناسب اندام وصورت خود
راضی خواهید شد .

قصر آئینه

دراگ استور تخت جمشید تلفن : ۶۶۷۸۲۳ - ۶۶۸۱۰۱

پاره‌ای اوقات بهتر است برای جلوگیری از اتلاف ناگهانی پول‌توجیبی، این پول را در ظرف دو یا سه‌بار درهفته به بچه داد تا نتواند باصطلاح آنرا تلف سازد . فراموش نکنید که هرگز نباید در مواقع خشم و عصبانیت ، یاهنگامی‌که او کار خلافی مرتکب شده ، این پول را از وی دریغ کنید ، بهمین ترتیب‌در مواقعی هم که کار خوبی انجام میدهد و احتیاج به تشویق دارد نباید میزان آنرا افزایش دهید ، پول توجیبی مانند حقوق کودک است که باید بطور مرتب به دستش برسد . ممکنست شما از من سؤال کنید که یك پول تو جیبی عادلانه و منصفانه چه میزان باید باشد ؟

راستش من پاسخ صریحی در این زمینه ندارم ، این پول بسته به جا و مکان و سن کودك و وضع خانواده فرق میکند ، بطور کلی شما فقط یك اصل را دراین زمینه بخاطر بسپارید :

پول‌توجیبی کودك باید مطابق با بودجه خانوادگی شما باشد .

دراین مورد هرگز معیار همسایه‌ها، همشاگردیها و دوستان او را درنظرنگیرید، این پول باید آن اندازه باشدکه‌پرداختش شما را تحت‌فشار قرار ندهد .

اگر کودك درمورد قلت و ناچیزی آن شکایت کرد با لحنی بسیار صمیمانه و بسیار دوستانه (و با تبسم)باوخواهید گفت :

ـ عزیزم ، من دلم میخواست خیلی بیش از اینها بتو پول توجیبی میدادم ، اما مگر نمیدانی که درآمدمن و بودجه خانوادگی ما محدوداست ؟

ابراز این جمله (مخصوصا باهمان شیوه دوستانه) بمراتب بهتر از آنستکه بیهوده بخواهید بوی بقبولانید که او بیش از این مبلغ به پول احتیاجی ندارد .

پول ، مانند قدرت ، وسیله‌ایست‌که اگر در دست آدم بی‌تجربه بیفتد ایجاد گرفتاری میکند ، پول توجیبی نباید بیش از ظرفیت بچه باشد ، بهتر است اصولا پول توجیبی را با مبلغی ناچیز آغاز کرد و بعد گاه و بیگاه آنرا افزایش‌داد .

بهترین موقع دادن پول مقرری‌به بچه ، زمانی است که او مدرسه رفتن را آغاز کرده و قادر است هم پول را بشمارد و هم آنرا خرد کند . آخرین نکته‌ای‌که در مورد پول توجیبی باید گفت آنستکه مبلغ ناچیزی که‌بعداز وضع مخارج در دست کودك باقی ماند حق مسلم خود اوست‌که یا میتواند بمیل‌خود پس‌اندازکند و یاآنرا تلف سازد .

دوستان و همبازیهای کودك

ازنظر تئوری ما میخواهیم‌که کودك و نوجوان ، خودش دوستان خویش را انتخاب کند ، زیرا او در این‌موردآزاد است واین‌امریست مربوطبه خودش. باتمام این احوال پاره‌ای اوقات مشاهده‌میشود کودك دوستانی را به منزل میآورد که‌از نظر ما نامرتب ، کثیف و ناشایسته‌هستند، حتی دراین‌مورد هم باز باید تامل کرد. اگر براستی از نظر رفتار و تربیت ، این دوستان کودك ما بچه‌های ناشایسته‌ای بودند ، آنوقت باید دخالت کرد و مسئله را تذکر داد ، درغیراینصورت ، بگذارید بااین دوستان خوش باشد. اصولا بیائید بررسی‌کنیم و ببینیم دوست مناسب برای کودك کیست ؟

دوست ، خواه برای کودك و خواه برای فرد بالغ ، باید کسی باشد که‌رفتار و شخصیتش نقاط ضعف ما را جبران‌کند، هم ما از معاشرتش سود ببریم و هم خود او .

دوستان بچه‌ها باید کسانی باشند که رفتار و شخصیتشان مشابه رفتار و شخصیت کودك نباشد ، مثلا کودکان خجالتی نیازمند دوستانی هستند که رك و صریح باشند ، کودکان اتکائی به پدر و مادر باید با کودکانی معاشرت کنند که با اراده و متکی به نفس باشند . کودك‌ترسو حتماباید دوستان شجاع‌انتخاب کند، کودك حساس باید دوست‌متعادل و آرام ونیرومند انتخاب کند ، کودك خیالباف باید با کودکان معاشرتی وامروزی‌معاشرت‌کند.اگر کودك شما ذاتا پرخاشگر و خرابکار است برایش دوستانی انتخاب کنید که درعین نیرومندی متعادل و مودب‌باشند.

بااین ترتیب کودکان شما باید دوستانی انتخاب‌کنندکه شخصیت‌ورفتارشان مشابه رفتار و شخصیت کودك شما نباشد ، یك کودك ترسو و خجالتی اگر باکودکان خجالتی دیگر معاشرت کند ترسش بیشتر

لطفاً ورق بزنید

گیسوی LBS با اقساط ماهیانه فقط ۲۵ تومان جنب سینما امپایر تلفن ـ ۶۲۳۹۰۰

برای رفاه حال اهالی محترم
خیابان پهلوی و شمیرانات شعبه
خشکشوئی لردد در فروشگاه بزرگ
ایران خیابان پهلوی مقابل
تلویزیون ملی افتتاح گردید.

تازه‌های مد
از پاریس و لندن
برای تابستان
در گالری استار

گالری استار همزمان بابزرگ‌ترین مزن های اروپا پارچه های جدید فصل را دراختیار مشتریان خود میگذارد.
صمیمانه تقاضا دارد از این مجموعه زیبا دیدن فرمائید.
خیابان پهلوی بالاتر از چهارراه تخت جمشید شماره ۱۵۱ تلفن ۴۳۷۱۷

محیط گرم و خانوادگی
جوجه کباب حاتم
بوئی دلپذیر از شادی و دوستان شما آماده است
جاده پهلوی تلفن ـ ۸۹۲۲۸۱
۸۹۲۲۸۲ـ۸۹۲۲۸۳

بانوان و دوشیزگان محترم
سالن زیبائی شکوفا
زیر نظر متخصص و بسیار زبان از برگترین آگاه‌های لندن
برای پوست، اندام شما، ساعات پذیرائی: ۸/۵ صبح الی ۷ بعد از ظهر
آدرس: بالای میدان ۲۵ شهریور ـ سه راه دیبا جنب بانک پارس ـ طبقه دوم

شخصیت بچه شش ساله

بقیه از صفحه ۳۵

علائمی است از نوع درجه دوم، مستلزم بذل دقت و تفکر به معنای واقعی و یك قسم کاردائم تجزیه و ترکیب است که با توجه به خواندن و نوشتن بچه های شش ساله ، می‌بینیم که چه خوب نارسائی های قوای ذهنی بچه را نشان میدهند.

با همه آنچه گفته شد ، بچه شش ساله را فقط نمیتوان از نقطه نظر درجه هوشی در نظر گرفت . بسیاری از روانشناسان آنچنان در مسائل مربوط به این موضوع که بچه فرمان و مکان وقانون و علت و معلول را تشخیص نمیدهد، غرقه شدند که دیگر به مساله مهمتری که همان وجود یك بحران عمیق شخصیت است دربچه ها توجه‌ندارند، بعلاوه پیشرفت‌های هوشی همواره بادگرگونی‌ها وبحران‌های کم وبیش عمیق شخصیت وعواطف بچه قرین است . اتفاقا چنین به نظر میرسد که بچه شش ساله قبل ازاینکه‌وارد مدرسه ابتدائی شود این دوره طولانی را که تقریبا میتوان گفت از لحاظ بچه یك دوران نسبتا آرام هیجانات روانی است بگذراند ، مرحله‌ای را که لااقل درتمدن کنونی ما با اختلالات عاطفی و شخصیتی توام‌است . «گزل» روانشناس معروف‌که در مورد بچه‌های خود مطالعات دامنه‌داری کرده است بحران مزبور راکه در شخصیت بچه‌های شش ساله روی میدهد ، بخوبی توصیف کرده است ، اما میگوید که‌این بچه‌ها پس از یك دوره آرامش و نرمی و پیشرفت تدریجی که از سه سالگی تا پنج سال و نیمگی ادامه دارد ، یکدفعه دچار یك اختلال و بحران شخصیتی می‌شوند.

بچه ها در حوالی شش سالگی‌زود عصبانی می‌شوند و درواقع قادر نیستندجلو احساسات خودشان را بگیرند . چنانکه درهمه اوضاع واحوال بحرانی مشاهده میشود که بچه‌ها دراین موقع نسبت‌به وضع جسمی و روابط خود با محیط حساس می‌شوند . دلشان میخواهد که ازحرکات خود نیز در بیان احساساتشان کمك بگیرند . با ابراز حرکات عضلانی شدید و حتی گریه ها و خنده‌ها ، افکار و شادی های بزرگ و کوچك خویش رابیان میکنند . به عبارت دیگر، موج هیجانی و عاطفی ، قدرت اورا در ضبط وربط‌رفتارش درهم میشکند . فعالیتش لجام گسیخته است . کارهای زیادی را شروع می‌کند، ولیکن کمتر آنهارا به انجام می‌رساند.

«گزل» همچنان میگوید که بچه‌های شش ساله در برابر پیچیدگی روابط محیط تازه به همان اندازه درابراز عکس‌العمل دچار زحمت میشوند که یك بچه دوساله مثلا در موقع بردن قاشق غذا به دهن. بچه شش ساله پرخاشگر است ، قدرت‌طلب و لجبازاست ، از طرفی میخواهد شخصیتی از خود نشان بدهد و از طرف دیگر مثل بچه های کوچکتر لجاجت وبی‌منطقی و عدم انضباط از خود نشان میدهد.

بچه را هیچگاه نباید به عنوان یك موجودی تلقی کرد که‌همچون‌رودخانه آرامی به تدریج مراحل را بدون‌نشیب و فراز یکی بعداز دیگری پشت سرمی‌گذارد . بلکه بچه دائما با کشمکش ها و تناقضات دست به گریبان است وگاه‌بیگاه در بحبوحه مسلم‌ترین پیشرفتی‌که نصیبش میشود ، حالاتی از خودنشان میدهد که‌متعلق به سال اول زندگی اوست ـ ولیکن ادواری هم در رشد کودك هست که نسبتا آهسته به پیش میرود . بچه‌اگر سالم باشد دراین ادوارتعادل خود را با محیطش حفظ می‌کند. درادواری که‌تکاملش سریع است، بچه مثل کسی که میان‌دو صندلی نشسته باشد تعادلش را از دست میدهد . و هیجانی بودن عکس‌العمل‌های وی آنوقت نشانه بی نظمی ذهنی وبازگشت به حالات ادوار پیشین زندگی ، وهمچنین جست وجوی مبهم اوست برای‌پیداکردن روابط جدید با محیط زندگیش. نخستین بحران شخصیت در حوالی دو سال و نیمگی عارض بچه میشود. بحران شخصیت در دوران بلوغ نیز معروفست ، ولیکن بحران شخصیتی که عارض بچه شش ساله میشود چندان شناخته شده نیست.

ظاهرا پیشرفت های روانی سال های قبل موجب میگردد که بچه در شش سالگی باردیگر به نحوتازه‌ای متوجه وجود خود ودیگران شود . ازاین گذشته بایدبه تغییرات جسمی نیز که دراین سن روی میدهند ، نیز توجه کرد . از لحاظ قد و وزن ، بچه تغییرمیکند . بچه شش ساله بطور متوسط ۱۷ کیلووزن ویك متر و ده سانتیمتر قد دارد . تازه تنهااز لحاظ قد و وزن تغییر نمی‌کند، بلکه تعادل جسمی بچه ظاهرا در شش‌سالگی تغییر می‌یابد . مثلا دندان های شیری‌شروع میکنند به افتادن و نخستین دندان های آسیا شروع میکنند به روئیدن . بچه شش ساله مجموعا شکننده و حساس است ، نازك نارنجی است . حتی«گزل» گفته است که بچه ها در شش سالگی در معرض خطرات بیماری های آلرژی هستند وبیش از سنین دیگر در معرض سرایت بیماری های مری می‌باشند.

با توجه بدانچه گفته شد، میان‌پنج‌سال ونیمگی و شش سال‌ونیمگی ، یعنی در یك فاصله یکساله بچه‌هاهم از لحاظ روانی وهم‌از لحاظ جسمی در جست‌وجوی به دست آوردن یك تعادل جدید هستند و این تعادل در واقع مقدمه رسیدن آنهاست به سن تعقل و کمال.

مربیانی هستند که معتقدند بایدبرای بچه های ۵ ساله تا ۷ ساله یك مدرسه جداگانه بنیاد کرد. مدرسه‌ای به وجود آورد که فنون تربیتی آن ازکودکستان‌ها جدی تروازمدارس ابتدائی پائین‌تر باشد، یعنی معتقدند که باید یك دوره تهیه برای بچه‌های بین ۵ و ۷ سالگی بوجود آورد . خوب باتوجه به آنچه دراین مقاله گفته شد ، میتوان قبول کرد که اعتقاد این دسته از معلمان چندان هم‌از لحاظ علمی بی اساس نیست ■

بچه را آزاد بگذارید ...

خواهد شد ، همینطور است درمورد یك کودك پرخاشگر و خرابکار ، یا یك‌کودك خیالباف و حساس . شما باید دوزادورو بطور غیرمستقیم کودك را در این زمینه راهنمائی کنید ، اما بگذارید انتخاب نهائی باخودش باشد . (میدانم کار مشکلی است! ولی همینست که هست).

مسئله حیوانات خانگی

وقتی که یك کودك بشما قول‌میدهد از سگ یا گربه یا خرگوش یا بره یا هر چیز دیگر ، خوب پرستاری کند و مالك آن باشد ، او بشما نیت خوب و صادق خود را نشان داده ، اما این نیت خوش‌و صادق حتما دلیل آن نیست که وی توانائی اجرای آنرا هم داشته باشد .

بازی با حیوان خانگی برای کودك لازم و سودمند است ، ولی راستش کمتر اتفاق میافتد که کودکی بتواند خودبخود از عهده مراقبت وپرستاری و بزرگ‌کردن یك حیوان خانگی برآید .

شما نباید مسؤولیت جان یك حیوان بیگناه را به‌دست او بسپارید ، دراین‌مورد باید خودتان هم نظارت و دخالت کنید، این دخالت زیان‌آور نیست ، چون جنبه آموختن دارد . وقتی کودکی را قادر ساختید که بخوبی از یك بچه گربه یاتوله سگ مواظبت کند (محققا این کار مدتی بطول میانجامد) آنوقت میتوانید زمام اختیار را به‌دست خود او بسپارید ، چون احساس مسؤولیت را در وی تقویت میکند ، بااینهمه حتی در مراحل‌آخر نیز باز دورادور نظارت بر حیوان وجان اورا ازنظر دور ندارید .

دنباله دارد

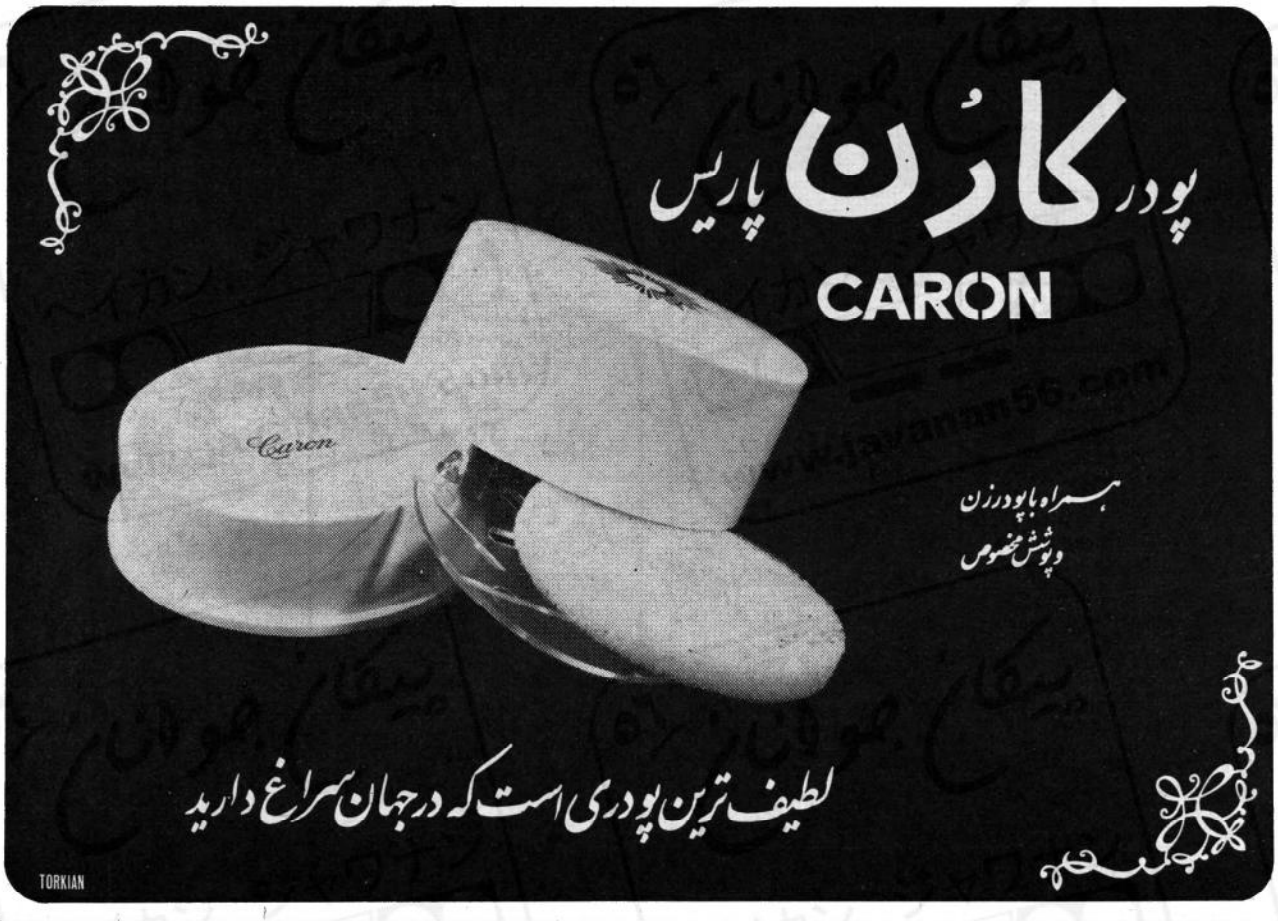

بازمستان رفت

بقیه از صفحه ۱۷

هنوز ده بیست روز به عید نوروز باقی‌مانده بود که یکروز مردی چهل‌وچند ساله قوی هیکل درشت استخوان با یك اتومبیل کرایه‌ای بدرخانه ما آمد. پدرم وقتی اورا دیدخیلی بگرمی خوش‌وبش کرد وخطاب بمن و مادرم گفت:

ــ زود چیزهائی‌رو که لازم دارین جمع کنین . میخوایم سه روزه بریم رشت وبرگردیم .

بشنیدن این جمله گوئی دنیا را بر سر من کوفتند . وای بر من . دکتر را چکنم ؟ نه من قدرت داشتم یکروز دور از او زندگی کنم و نه دکتر میتوانست دوری مرا حتی برای چند ساعت تحمل کند . حتی روزها وقتی برای صرف‌ناهار بخانه میرفتم او حال دیوانگان رامی‌یافت و چون برمیگشتم میدیدم که از شدت ناراحتی یا چیزی را شکسته و یا دستش‌را بریده و یا اشتباهی کاغذ و ورقه مهمی را پاره کرده است . بهمین علت غالبا ملتمسانه از من میخواست که ناهار با اوبخورم و منهم می‌پذیرفتم وبعدبهانه‌ای میتراشیدم و با توضیحی مادرم را راضی میکردم .

آن مرد صاحب اتومبیل کرایه‌ای (خداداد) نام داشت . همه آمده‌شدند که بطرف رشت حرکت کنیم اما من نمیتوانستم دکتر را بگذارم و همراه‌آنها بروم و درعین حال نمیتوانستم برخلاف میل پدرم کاری بکنم زیرا هم باو شدیدا احترام میگذاشتم و هم‌بشدت‌ازاومیترسیدم و خاطره کتکهائی را که درسالهای قبل بمن زده بود حفظ میکردم .

ملتمسانه بمادرم و پدرم گفتم :

ــ من در خدمت دکتر هستم. حقوق میگیرم و کار میکنم . اون بدون من معطل میمونه . بیمارانش سرگردون میشن . کسی نیست بهشون آمپول‌بزنه.

پدرم فریاد کشید و مشتش را گره کرد و بطرف من حمله‌ور شد وگفت :

ــ اصلا کی بتو گفته کار بکنی. من باین صارسه‌شی احتیاج ندارم . اصلا بعد از این لازم نیست به‌مطب دکتر بری.یاالله. سوارشو راه‌بیفت .

آنقدر التماس کردم و گریستم تا بالاخره بمن اجازه دادند که به مطب بروم و به دکتر اطلاع دهم و احیاناًاجازه و مرخصی بگیرم . رنگ دکتر بشنیدن خبر مثل گچ سفید شد و روی صندلی افتاد و باصدائی لرزان گفت:

ــ این مسافرت نباید ساده باشه . دل من شور افتاده . یه چیزی هست .

باو اطمینان دادم که هیچ‌خبرمهمی نیست و من سه روزه میروم وبازمیگردم. بالاخره راضی شد و قول داد که بهرنحو هست این سه روز را تحمل کند و همان لحظه بود که برای اولین‌بار ، بعنوان خداحافظی یکدیگر را بوسیدیم. اولین و آخرین بوسه . فقط یك بوسه و این عجیبترین کتاب عشقی عالم است که با یك بوسه نقاشی شده‌است .

رفتیم اما من اندوهگین و افسرده بودم . از همه بدم آمده بود و بیشتر از (خداداد) نفرت داشتم زیرا طرزخاصی بمن نگاه میکرد ، لبخند میزد و گاهی شوخیهائی میکرد که تناسب نداشت. نه با من ونه با خود او، و من نمیدانستم چرا پدر و مادرم که در اتومبیل حضور داشتند حرفی نمیزدند و چیزی‌نمیگفتند و باو تذکر نمیدادند که با من شوخی‌نکند.

به رشت رسیدیم و به خانه (خداداد) رفتیم . او راننده مجردی بود که با شاگردش در یك خانه زندگی میکرد و چندین اتاق اسباب و اثاثه داشت. اندکی که آرام گرفتیم شاگرد (خداداد) سماور را روشن کرد و آورد و خودش‌برای‌خرید مایحتاج بیرون رفت . در غیبت‌نیم‌ساعته او بود که پدرم گفت :

ــ خب . شیرین . گوش کن . باید بدونی که ما بیخودی اینجانیومدیم.

متوحشانه سؤال کردم :

ــ واسه‌چی اومدیم ...؟ مگه‌هدفمون گردش نیست .

مادرم خندید و گفت :

ــ عجب احمقی هستی . زمستون‌و گردش ؟.

ــ پس چی ..؟

پدرم توضیح‌داد و بالحنی بسیارقاطع و محکم که بیشتر حالتا تهدید داشت گفت :

ــ حواست جمع باشه که روی حرف من نباید حرف بزنی وگرنه گوش تاگوش سرتو میبرم و بعدم میرم خودمو به شهربانی معرفی میکنم . می‌بینی‌که (خداداد) چه خونه و زندگی پرو‌پیمونی داره . صاحب دو دستگاه ماشینه. یه ماشین کرایه‌ای داره که شاگردش روش کارمیکنه و یه کامیون که خودش‌میبره و میاره .

ــ خوب بما چه‌ربطی داره .؟

ــ خیلی هم مربوطه . واسه اینکه (خداداد) از تو خوشش اومده و عاشقت شده و خواستگاری کرده و منم قبول کردم و بیعونه‌شم گرفتم .

ــ بیعونه ؟ مگه من جوال برنج بودم که فروختین و بیعونه گرفتین .

ــ فضولی نکن . من امسال پول نداشتم . ناچار شدم از یکی قرض‌بگیرم. وقتی (خداداد) پیدا شد از خداخواستم و زودمعامله‌رو جوش‌دادم .

گریه ، زاری ، فحش ، کتك ، ناسزا و شلاق . این بود برنامه چهل و هشت ساعته ما و سرانجام روز سوم مرا سر سفره عقد نشانیدند و درحالیکه‌هق‌هق گریه میکردم بدون‌اینکه بله‌بگویم بهمسری (خداداد) درآوردند. کار تمام شد وزفاف نیز همانروز بعدازظهر انجام گرفت . بیچاره دکتر . او منتظر من بود. او چشم براه من بود و فکر میکرد مطابق‌قولی که داده‌ام غروب همان روز ، یعنی‌روزی که عقد شدم بازمیگردم ولی در آن‌ساعت من درحجله بودم و با مردی‌که دوستش نداشتم جدال میکردم . جدالی که‌همیشه به پیروزی و فتح او تمام میشد .

لطفاً ورق بزنید

نیازمندیهای خانواده

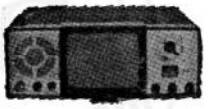

نماینده تعمیر تلویزیون **پای و آگاه** تعمیر تلویزیون های ترانزیستوری R.C.A-R.T.I. نادری پلاك ٤٤٢ تلفن ٣١٢٥٩٨

تلویکار

تعمیرگاه مجاز شماره ١٠٣ ارج سرویس و تعمیر یخچال و کولر و آبگرمکن تلفن ٤٠٦٦٤

تعمیرگاه تلویزیون های R.C.A-R.T.I.

و (کلیه مارکهای مختلف) توسط صفائی رئیس سابق تعمیرگاه تلویزیون ایران تلفن ٨٢٤٤٣٣

شرکت تلویزیون سرویس R.C.A.

باسابقه‌ترین و مجهزترین تعمیرگاه در ایران تعمیر انواع تلویزیونهای اروپائی و امریکائی با ضمانت، تلفن ٣١٣٢٧٨ و ٣١٣٣٦٢

شرکت تلویزیون هاش

تعمیر تلویزیونهای R.C.A-R.T.I. وکلیه تلویزیونهای اروپائی وامریکائی با سرویس سیار در تمام ساعات هفته تلفن ٦٦٨٠٤٧

قابل توجه دارندگان تلویزیون

تعمیرگاه مجاز تلویزیون های شاوب لورنس ــ فیلیپس R.T.I.-R.C.A. تلفن های ٤٢٧٣٣ ــ ٦٦٧١٧١

تعمیرگاه یخچال وازژن

تعمیرات یخچال ــ کولر ــ شوفاژ و ماشین های لباسشوئی ٧٦٠٧٩٣

ایران صنعت

اولین سازنده وفروشنده رادیوگرامهای استریومبله درایران اسلامبول ــ ساختمان پلاسکو طبقه پائین شماره ٢٨ ــ ٢٧

تلفن ٣٠٣٦٠٢

یخچال

تعمیرگاه یخچال فرجیدر

تحت نظر مهندسین ٣٠ سال تجربه در امور یخچال ولوازم یدکی موجود میباشد ٧٥٢٣٣٦

سرویس نوین

خشکشوئی مبلمان و فرش موکت تحت نظر متخصص کارآزموده با دستگاههای اتوماتیك و مواد خارجی فوراً تمیز میگردد.

تلفن ٢٧٢٩٠

کارخانه قالی‌شوئی مجهز برف

تلفن ٥٩١١٦٣

فروشگاه مشرق تلفن ٤٩٣٢٧

خریدار هر نوع فرش نو کهنه و لوازم منزل و یخچال نفتی و اشیاء قدیمی

فروشگاه ایران ٦٦١٧٢٣

خریدار انواع فرش نوکهنه اثاثیه‌منزل و قبوض بانك کارگشائی اشیاء قدیمی

فروشگاه فرش شایان

تلفن ٦٦٣٣٨١ بهترین خریدار هر نوع فرش قالیچه کهنه نو یخچال تلویزیون سایر لوازم منزل

فروشگاه تهران کالا

خریدار هر نوع فرش های نو و کهنه و لوازم منزل تلفن ٦٦٩٢٢٦

کارخانه قالی شوئی بیوك

مجهز به ماشین آلات قالی تکانی با مکنده‌های قوی اتوماتیك و شست وشو هر نوع فرش با سرویس مجانی ــ تلفن ٢٩٩١٥

ژیان ٥٠

نقد و اقساط

حاضر برای تحویل

نمایشگاه اتومبیل امیر

میدان محمد رضاشاه

تلفنهای: ٩٥٠٠٩٠ / ٩٥٩٦٦٦

SONY

نمایندگی شرکت سونی ژاپن در ایران

کارخانه قالی شوئی ادیب

مجهز بکلیه وسایل با نضمام خشک شوئی مبل و موکت و تشک اتومبیل درجای خود

تلفنهای:

٩٥٦٥٦٥-٩٥٢٤٥٤-٩٥٨٩٥٠

ماشین نویسی فارسی و لاتین با ١٥ تومان شهریه کار و آموزش ٤٩٤٩٤

پانسیون کوچولوها

مخصوص نوزادان و کودکان

تلفن ٦٣٠٥٧٨

سوپر گوشت مرکزی

انواع واقسام گوشت گاو وگوساله وماهی شمال و جنوب ، راسته فیله و بیفتك

نشانی : پهلوی جنب تخت طاوس

تلفن ٦٣٩٣٠٦

دوزندگی اتومبیل افشار

بروکش صندلی اتومبیل بانصب ١٢٠ تومان

سه راه تهران ویلا خیابان آستوم جنب اتوسرویس تهران ویلا

گیتی بار

مارکش شهر و شهرستان

تلفن ٩٦٣٨٧٢ و ٩٥٦٤٠٥

لوله بازکنی فاضل آب مقدم

٦٦٤٦٣٥

٦٦٥٣٧٤

لوله بازکنی فاضل آب

باد ستگاه تراکم هوا و سرویس آبگرمکن قدیمی تلفن ٩٥٥١١٦

شستشوی مبل وفرش کلین سرویس مهر

مبگر و پیرو نظافت مبل وفرش درجای خود با مواد آزمایش شده و دستگاه منحصربفرد

تلفن ٩٥٢٥٤٦

پانسیون مریم

ویژه بانوان و دختران دانشجو

جاده پهلوی بین هیلتون و پارك وی شماره ٥١١ تلفن ٨٩١٤٢٣

فروشگاه فرش کیهان

خریدار فرشهای نو و کهنه صادراتی

روزولت میدان ٣٥ شهریور

تلفن ٨٢٣٧٧٦

خرید و فروش تلفن وام در مقابل تلفن ٣٠٣٢٣٦

مرتاض اخترشناس

با سابقه درخشان خود براههای آینده شما را که نامعلوم است روشن میسازد و گره های ناگشوده را باز میسازد .

تلفن ٨٢٨٥٧٧

حافظ بار

مارکش شهر و شهرستان

تلفن ٢٢٢٠ ٥٧٥٥٣

لوله بازکنی فاضل آب

با دستگاه مجهز تراکم هوا

جنرال ــ سرویس

آبگرمکن ــ بخاری ــ کولر

تلفن ٧٩٣٠٥٧

تلفن ۳۰۱۵۶۱
۳۱۰۲۵۱
۸۷

سازمان روکا
فروش نقد و اقساط
کلیه لوازم منزل
تلویزیون با ۱۰۰۰ ریال
قسط ماهیانه (با آنتن مجانی)
کولر نصب بطور اقساط بهترین نوع دریچه کولر، باتخفیف استثنائی، یخچال، آنتن رادیو گرام، آبگرمکن، لباسشوئی، اجاق گاز، درب بازکن کلیه تزئینات منزل
کاغذ دیواری ـ پرده گرکره ـ
کف پوش آکوستیک. **آدرس:**
میدان ۲۴ اسفند، بازار ایران طبقه سوم ـ تلفن ۴۵۷۷۱

مؤسسهٔ تزئینات آسیا
انواع کاغذ های دیواری‌متری از ۲۰ ریال ببالا پرده گرکره آمریکائی متری ۴۵۰ ریال نقد و اقساط
چهارراه‌شاه بازارشانزه‌لیزه
طبقه سوم تلفن ۴۳۱۹۶

تعلیم پیانو خصوصی
تلفن ۷۵۸۶۰۳

دربازکن برقی **بکـد**
قیمت یکدستگاه کامل **۲۵۰** تومان
بدون پیش شرط به اقساط ماهیانه **۵۰** تومان
بهترین مغازه‌ها ازدستگاه بکد استفاده میکنند
شرکت بکد الکتریک تهران ۶۲۸۷۷۴-۷۷۲۰۰۸

مرتاض ایرانی
گذشته را بازگو و آینده را پیش‌بینی میکند.
شما در هرکجا هستید میتوانید از طریق روانشناسی، روانکاوی پیشگوئی از رازی که فقط خود میدانید و از آینده مجهول و ناآمده خود مطلع بشوید (وخلاصه بیوگرافی خود را بدانید).
برای توضیحات بیشتری باتهران‌صندوق پستی (۱۱۹۸) مکاتبه فرمائید.
خداپرست

دربازکن الکتریکی **مایـنز**

در سه نقد و اقساط مدل
زیباترین و بهترین دربازکن برقی شناخته شده با یک تلفن بشماره ۶۶۵۲۳۳
در مدت دو ساعت دربازکن انتخابی شما نصب و تحویل میشود.
مرکز پخش و نصب شرکت مـایـنز
چهارراه فردوسی شاه ۳۴۸
مشهد: عشرت آباد مقابل پمپ بنزین تلفن ۸۳۳۰
اهواز: روبروی حزب‌مردم اویسی
همدان: خیابان بوعلی فروشگاه‌پرویز
تلفن ۲۰۰۴
کرمان: میدان ارگ جنب روزنامه اندیشه فروشگاه خورشید.

آموزشگاه آرایش فیروزه
زیر نظر بانوی متخصص برای دوره جدید هنرجو میپذیرد.
خیابان ایرانمهر (اقبال) کوچه‌رحمانی پلاک ۲۸ ـ تلفن ۷۵۳۰۸۳

قابل توجه خانمها
فال قهوه توسط مادام صدا
تلفن ۶۲۹۵۱۷

پول موجود پاکپور ۶۶۴۶۱۸ـ ۲۲۷۲۹ـ ۵۰۱۶۶ـ ۶۶۸۶۷۹

برای استخدام فوری در آموزشگاه فائز
مرکز آموزش ماشینهای I.B.M. (مغزالکترونیك) و تعلیم حاشین نویسی با متد جدید
شاه آباد روبروی دبیرستان شاهدخت
تلفن ۳۰۲۱۳۵

خدمات سهای هنر
تلفن ۶۶۳۰۳۴
تعلیم ماشین نویسی فارسی و انگلیسی
خدمات کامپیوتری
پهلوی بین آزادشاه و امیر اکرم شماره ۱۳۲

آنتن تلویزیون
آموزشی
وقت با نصب ۶۵ تومان تلفن ۶۵۲۹۸۰

کانون هنر
کلیه رقصها را در کمترین مدت زیر نظر مادموازل روزیتا فرا گیرید وهمچنین کلیه سازها بوسیله استادان ایرانی و خارجی تعلیم داده میشود. نادری مقابل کوچه شاهرخ تلفن ۶۶۵۷۴۷

هنرستان رقص النا
کلیه رقصهارا با کمترین قیمت و کوتاه ترین مدت به شما میآموزد. سعدی شمالی بالاتر از سینما ادنون شماره ۳۶۲

لوله بازکنی فاضل آب
سرویس منظم مسعود
بلوار تلفن ۶۶۴۴۸۵

بازمستان رفت

پدرم موضوع را فهمید. دانست که بین من و دکتر عشقی وجود دارد لذا به (خداداد) توصیه کرد که دیگر اجازه ندهد من به شهر خودمان بروم. حتی‌برای دیدن پدر و مادرم. حتی برای دیدار آنها. ازآن‌پس هرگاه زیاد گریه می‌کردم و دلتنگ میشدم (خداداد) راننده‌ای را با اتومبیل به آنجا میفرستاد پدرومادرم را میآورد. یکی دو روز میماندند و میرفتند.

دوسال سپری شد و من باردار شدم. حالا اجازه بدهید کمی هم از خداداد حرف‌بزنم. او یك انسان واقعی بود. مردی باشرف، مهربان، خلیق، خوش‌نیت، و بسیار باگذشت و رئوف‌ولی چکنم که دوستش نداشتم و هرچه‌میکردم نمیتوانستم دوستش داشته‌باشم. چندی‌که گذشت من با وجدان خودم به نبرد و مبارزه پرداختم. من مدافع عشق و احساس بودم و وجدان مانند یك مصلح و معلم اخلاق مرا گوشمال میداد، هشدار میداد و زیرگوشم زمزمه میکرد و میگفت که باید بشوهرم وفادار باشم. باید او را دوست بدارم. باید باو و زندگی جدید فکر کنم و بایداندیشه دکتر وعشق برباد رفته او را از دل و از خاطر برانم. دراین مبارزه شخصیت و وجود خود (خداداد) بسیار موثر بود. من او را رنج میدادم. میآزردم. دشنام میدادم. بداخلاقی میکردم و حتی رك و صریح میگفتم که از تو متنفرم و مرد دیگری را دوست دارم ولی او درحالیکه اشك بچشم میآورد حرف نمیزد، در دل خون داشت اما بظاهر لبخند میزد و بجای کینه بدل‌گرفتن و رنج دادن متقابل من برایم هدیه میخرید، پول دراختیارم میگذاشت و از شیر مرغ و جان آدم هرچه‌میخواستم برای من فراهم میآورد. از انجام‌وظیفه زناشوئی طفره میرفتم و او را باتاق خود راه‌نمیدادم ولی او بااینکه مرد بسیار پرحرارتی بود میرفت و چند ماه این‌وضع را تحمل میکرد تااینکه من خودم‌سراغش میرفتم و تحت‌تاثیر احساس عذر گناه میخواستم و باز درهمان حال باو میگفتم که دوست ندارم و از تو متنفرم.

این مبارزه دوسال بطول انجامید تااینکه شنیدم دکتر از شهر ما رفته و خانه‌اش را به رئیس یکی از ادارات دولتی واگذاشته است. این خبر بمنزله شیپور پایان جنگ بود. من دستها را بالا بردم و تسلیم شدم و وجدان برمن چیره و پیروز گردید و دراین میان (خداداد) فاتحانه دست خود را بالا برد. من‌تسلیم شدم و در همین اوان احساس بارداری کردم.

زندگی مادستخوش تحولی بیسابقه شد. من دیگر آن (شیرین) تندخوی لجباز و خانه‌برهم‌زن سابق نبودم. سعی داشتم برخلاف میل باطنی خویش زنی مهربان و غمخوار شوهر باشم و درعوض دوسال رنج‌دادن باو محبت کنم و از اندوهش بکاهم. فکر میکردم ناپدید شدن و رفتن دکتر و وجود جنینی که از (خداداد) در شکم داشتم قدرت اعجازدارد و میتواند عشق و مهر شوهرم را در دلم بیافریند.

دخترمان بدنیا آمد. خیلی دلم میخواست بچه پسر باشد و نامش را مهدی بگذارم ولی خدا نخواست و فرزند ما دختر شد لذا او را مهری نامیدیم. بچه رنگ و حال وشور تازه‌ای بزندگی ما بخشید و باین ترتیب دوسال دیگر سپری شد تااینکه ...

آنروز شوهرم پنج قطعه اسکناس صدتومانی کنار سینی استکان نعلبکی گذاشت و مرا بعنوان خداحافظی بوسید و رفت. معلوم نبود کی بازمیگردد. خودش‌گفت اگر ازتهران به شهر دیگری بارنزنم مستقیما به رشت مراجعت میکنم. خوب. این لااقل شش روز طول میکشید.

بچه گریه را سرداد. او را بغل کردم و درحالتی که سرورویش را غرق بوسه میکردم باتاق دیگر رفتم که پیش‌بند و لباسش را عوض‌کنم. بهار بود. بهار زیبائی که من در رشت چنان فصل‌پرشکوه و جلالی ندیده بودم و بخاطر نداشتم. درختان باغچه خانه ما غرق شکوفه‌بودند و گنجشکان غوغا میکردند و هیاهو راه انداخته بودند. سرگرم تعویض لباس بچه بودم که صدای زنگ در خانه برخاست. آه. این کیه درمیزنه. بچه‌را روی تخت نهادم و بی‌اعتنا به‌شیونی که راه‌انداخته بود بطرف در دویدم که ببینم کیست. مامور اداره پست بود. یك ورقه بدست من داد. خواهرم از محل اقامت خودش مرا خواسته بود که ساعت چهار بعدازظهر بوسیله تلفن بااو صحبت کنم. قبلا گفتم که خواهرم در یك بیمارستان خدمت میکرد و چهار سال‌بیشتر بود که او را ندیده بودم. گاهی مکاتبه میکردیم و گه‌گاه بوسیله تلفن حرف میزدیم.

ساعت چهار به‌تلفن‌خانه رفتم. نیم ساعت بیشتر طول کشید تا رابطه برقرار شد و من وارد کابین شدم. صدای‌خواهرم را تشخیص دادم. سلام و احوالپرسی. حال مادر و پدر را پرسید وبعدگفت:

ـ شیرین‌جان. تصدقت. اگه میتونی از شوهرت اجازه بگیر چندروز بیا پیش من.

لطفاً ورق بزنید

گیسوی I.B.S با اقساط ماهیانه فقط ۲۵ تومان بدون پیش قسط

پیام‌های ازدواج

بقیه از صفحه ۲۲

گرفته‌اش + خواهان همسری‌است ایرانی یا خارجی + ۳۵ تا ۴۱ ساله + قد ۱۶۸ تا ۱۷۰ +سبزه‌رو + با بیست هزار ریال درآمد ببالا + حدود لیسانس +روشنفکر + حاضر است یك یا دو فرزند را نیز بپذیرد.

آقای ۱۱۰۴۰۰۱

۳۹ ساله + قد ۱۶۰ وزن ۶۳ + چشم قهوه‌ای مو فلفل نمکی + مسلمان + دورهٔ اول متوسطه +سبزه‌رو + پیشه‌ور + درآمد شش هزار ریال + مقیم کنگاور+ مسلمان + مایل بازدواج با دوشیزه‌ای ۲۲ تا ۲۸ ساله +سبزه‌رو + قد متناسب + حدود دیپلم + آموزگار یا کارمند یا خانه‌دار + مسلمان.

دوشیزه ۲۴۲۴۰۰۱*

۲۵ ساله + قد ۱۵۸ وزن ۴۶+ چشم قهوه‌ای مو قهوه‌ای بر رنگ + مسلمان + کارمند با ۵۶۰ ریال حقوق + دیپلم متوسطه + رشته‌تخصصی‌تربیت‌معلم + وضع مزاجی عالی + بدون نقص و آلرژی + مقیم‌کرمانشاه + خواهان همسری است ایرانی + ۲۷ تا ۳۱ ساله+ ازدواج نکرده + قد ۱۷۰ تا ۱۸۰ + مسلمان + لیسانس +با حقوق ۱۵۰۰۰ ریال + روشنفکر و نجیب.

نظر یون ــ دختری است عاطفی‌و مهربان + صاحب ذوقی سلیم و شاداب + درون‌گرا + سالم‌در تمایلات + حساس + معتقد باصول اخلاقی + راستگو ومحجوب.

دوشیزه ۲۱۲۶۰۰۱

۲۹ ساله + قد بلند وزن ۶۵ +چشم و مو مشکی + مسلمان + خانه‌دار + سیکل اول متوسطه+مقیم تهران + مایل بازدواج با مردیست ۳۰ تا ۵۰ ساله + قدکوتاه نباشد + حدود دیپلم + با شغل آبرومند ودرآمد مکفی برای‌ادارهٔ خانواده + مسلمان .

دوشیزه ۲۱۲۳۰۰۱

۲۹ ساله + قد معمولی وزن ۵۰+ چشم و مو مشکی + دیپلم طبیعی + فارغ‌التحصیل تربیت‌معلم + آموزگار با حقوق ۵۶۴۰ ریال + مقیم لاهیجان + مسلمان+ مایل بازدواج با مردی است سبزه‌رو + ۳۱ تا ۴۵ ساله +قد معمولی + دیپلمه + کارمند یا آموزگار + درآمد ماهانه هفت‌هزار ریال + مسلمان .

آقای ۲۴۰۳۰۰۱

۲۶ ساله + قد معمولی وزن ۶۸+ چشم میشی مو خرمائی + مسلمان + کارمند + حقوق‌ماهانه ۵۶۰۰ ریال + مقیم کرمان +خواهان‌ازدواج‌بادوشیزه‌ایست سفیدرو یا سبزه‌رو + ۱۵ تا۱۶ ساله+ قد معمولی+ ششم‌ابتدائی +خانه‌دار یاخیاط+مسلمان.

بانو ۰۲۲۳۰۰۱

چهل و هفت ساله + قد ۱۵۶وزن ۶۴ + چشم و مو مشکی + سفیدرو+ مسلمان +آرایشگربا درآمد ماهانه ۷۰۰۰ ریال + مسلمان + مقیم تهران+ طلاق گرفته + دوره اول متوسطه در بادکوبه + صاحب‌یك پسر و یك دختر ۱۶ و ۱۷ ساله (با یك فرزند زندگی خواهدکرد) + صاحب یك خانه و اتومبیل مایل است با مردی‌ایرانی یا خارجی + ۴۵ تا ۵۵ سال + شغل اداری ازدواج کند+ اگر همسر آینده‌اش فرزندی هم داشته باشد می‌پذیرد.

آقای ۰۶۵۲۰۰۴

چهل و سه ساله + فوق لیسانس‌علوم اداری و مطالعاتی در همین رشته درامریکا + کارشناس دریك سازمان مهم + حقوق حدود چهل هزار ریال + قد بلند ولاغر اندام ــ چشم و مو مشکی + از همسر نخستین دو فرزند یك‌پسر و یك دختر دارد + اکنون تنها در یك آپارتمان بسر میبرد+ خواهان ازدواج با دوشیزه یا بانوئی فهمیده + حدود دیپلم +قد متوسط + کمتر از ۲۵ سال نداشته باشد + شغل و درآمدمهم نیست.

بازمستان رفت ...

ــ آخه شوهرم نیست . بعلاوه‌بچه‌رو چیکارکنم ؟ پیش کی‌بذارم ؟

ــ حالا عجله ندارم . تا ده روزدیگه هروقت اومدی فرق نمیکنه. بچه‌را هم بذار پیش مادر . صبرکن شوهرت بیاد ازش اجازه بگیر.

باو قول دادم اما هرچه اصرار کردم که با من چه کارمهمی دارد نگفت.همانروز بوسیله راننده اتومبیل کرایه‌ای (خداداد) برای مادر پیغام فرستادم که فورا خودش را به رشت برساند که چند روزی بچه مرا نگهدارد . خود راننده که پیغام برده بود او را آورد . دو سه روزی گذشت تصادفا (خداداد) نیز رسید و از دیدار مادرم بسیار خوشحال شد . صبر کردم تا شب در اتاق خواب ماجرا را باو گفتم و اجازه خواستم که چند روزی نزد خواهرم بروم . با روئی گشاده موافقت کرد و فردا صبح با ماشین و راننده خودش مرا به شهر محل اقامت خواهرم فرستاد.

ساعت ده و نیم بود که من وارد شهر شدم . درآنساعت روز بی‌شك‌خواهرم درمحل کارش بود پس من تنها برای چه بخانه او بروم . چکنم ؟ صلاح در آن دیدم که به‌بیمارستان مراجعه کنم وآنجا او را ببینم . جلو در بیمارستان پیاده شدم و راننده را مرخص کردم و گفتم که روزشنبه یعنی چهار روز بعد برای بردن من بیاید .

وارد بیمارستان شدم . نگهبان جلو در مانع ورود من شد و پرسید با کی‌کار دارم . گفتم من خواهر فلان خانم هستم و برای دیدن او از رشت باینجا آمده‌ام . بوسیله تلفن بخواهرم اطلاع دادند و چندلحظه بعد او را دیدم که با روپوش سفید دوان دوان بطرف من میآید . سروروی یکدیگر را غرق بوسه کردیم و دست در دست هم قدم‌زنان بطرف ساختمان بیمارستان رفتیم . بایوان که رسیدیم ایستادیم و به گفت‌وگو ادامه دادیم . خیلی سخن برای‌گفتن و خیلی مطلب جالب برای شنیدن داشتیم. او از شوهر و بچه‌ام می‌پرسید و من از کار و زندگیش و اینکه چطور میتواند تنهائی را تحمل کند .

داشتیم حرف میزدیم که ناگاه مستخدمی نزدیك شد و به خواهرم سلام کرد و بعد خطاب بمن گفت :

ــ ببخشین خانم . آقای دکتر با شما کاردارن .

خواهرم خندید و گفت :

ــ دکتر با خواهر من چیکارداره . حتماًاشتباه‌میکنی . لابدگفتن‌من‌برم‌اونجا.

او سری‌جنبانید و گفت :

ــ نه . با این خانم کاردارن . مخصوصا از لای کرکره در اتاقشون با انگشت نشون دادن و گفتن اون خانمی که روپوش تنش نیست .

با دلهره بدنبال او راه‌افتادم. فکر کردم دکتر رئیس بخش ، یا رئیس بیمارستان میخواهد مرا مورد بازخواست قرار دهد که چرا وقت اداری مزاحم کار خواهرم شده‌ام . پیش خود جواب این ایراد را آماده میکردم که اگر چنین مطلبی شنیدم چه پاسخ بدهم. وارد راهرو شدیم . پس از کمی او مقابل یك اتاق ایستاد و دستگیره را گرفت وپیچانید و گفت :

ــ اما خانم توجه‌داشته‌باشین که حال آقای دکتر خیلی خوب نیست یه‌وقت ناراحتشون نکنین .

ــ چطور رئیس بیمارستان مریضه؟ خندید و گفت :

ــ رئیس بیمارستان نیستن. دکتر بخش داخلی هستن . خودشون مریض شدن . بفرمائین .

متحیرانه وارد اتاق شدم ودررا پشت سرم بستم ولی همانجا خشك شدم و ایستادم . مات و متحیر . مبهوت و حیران . مثل اینکه دستم را به سیم برق گرفته‌ا بودم . میلرزیدم . تشنج داشتم زیرا درمقابل خود مهدی را میدیدم که روی‌تخت‌خوابیده‌بود ورنگ‌برچهره‌نداشت.

بیشتر از یکدقیقه بهم خیره‌ماندیم و بعد او بود که سکوت را شکست و با صدائی که میلرزید گفت :

ــ شیرین . واسه حضور درمراسم تدفین من اومدی ؟

آموزشگاه خیاطی روش نو

خیاطی را در کوتاهترین مدت با

خودآموز خیاطی

که با متد گرلاوین ساده ــ روشن و جامع توسط دیپلمه پاریس تهیه شده فرا گیرید

کاخ شمالی بالای بلوار کوچه نعیم شماره ۳۸ تلفن ۶۲۹۵۲۷

تغییر تلفنهای مطب

دکتر نهاوندیان

جراح و متخصص بیماریهای زنان وزایمان و نازائی از آلمان و آمریکا

خیابان ثریا بین خیابان فرصت‌و ایرانشهر شماره ۱۳۰

پذیرائی صبح و عصر

تلفن ۸۲۵۶۴۸ــ۸۲۰۷۵۸ــ ۸۲۳۷۵۹ ــ ۸۲۳۸۶۹

بشنیدن این جمله گریه‌ام گرفت و بی‌اختیار دویدم و خود را در آغوش او افکندم و سرش را روی سینه‌ام گرفتم و چهره رنگ‌باخته‌اش را غرق سرشک کردم. هوهق میگریستم . او نیز گریه میکرد و حرف میزد :

ــ نزدیك پنج ساله دارم رنج میکشم. خون‌دل‌میخورم . بخاطر فراموش کردن تو خودمو آواره بیابونها کردم. به نقاط بدآب‌وهوا رفتم و همونجا دچار بیماری مرموزی شدم که هنوزم دکترهای متخصص نتونستن تشخیص بدن چیه . اما من خودم بهتر از همه میفهمم . ناامیدی وهجران و یاس و حرمان داره منو میکشه. تنهائی و عشق داره دیوونه‌ام میکنه. یادتو ، فکر تو دقیقه‌ای منو راحت نذاشته و نمیذاره . شب بیاد تو میخوابم و صبح بخیال تو بیدارمیشم و روز بنام تو کار میکنم . بالاخره باین بیمارستان منتقل شدم . چندی کارکردم ولی باز دوباره بیماری بسراغم آمد . فردای شبی که باز حواب تورو دیدم مریض شدم . نصف شب که بیدار شدم و دیدم تو کنارم نیستی تا صبح بیدارموندم و گریه کردم. اشك ریختم . صبح که اومدم بیمارستان دیگه رمق نداشتم . توی اتاق خودم از حال رفتم و روی تخت معاینه افتادم. پزشکیارم رفت رئیس بیمارستانو خبر کرد. بلافاصله بستری شدم . الان یکهفته میشه که بستری هستم و ایندفعه امیدی به زنده‌موندن و از روی تخت پائین اومدن ندارم . زندگی خودمو تموم‌شده می‌بینم حلس میزنم دست تصادف ، دست سرنوشت تورو برای حضور در مراسم تدفین من باینجا کشونده . چرا بمن خیانت کردی؟ چرا دروغ گفتی ؟ چرا منو منتظر گذاشتی و رفتی زن یکی دیگه شدی . مگه من جز عشق چه گناهی داشتم .

و دیگر نتوانست حرف بزند زیرا من با بوسه دهانش را بستم . بوسه‌ای که باران اشك آنرا مرطوب میکرد. از زیر اشك او میجوشید و از بالا سرشك‌دیدگان من فرو میریخت .

آقای‌مطیعی . بقیه ماجرا را خودتان میتوانید حدس بزنید . نمیدانم شما هرگز عاشق شده‌اید یا نه ولی بهرحال عشق را می‌شناسید یا لااقل عشاق‌بیشماری را دیده‌اید و شرح عشق و زندگیشان را روی کاغذآورده‌اید .

بادیدن دکتر یکبار دیگر عشق درمن متولد گردید ، زنده شد و باز جنون عاشقی بسراغم آمد . الان که این نامه را برای شما مینویسم یکسال از آن‌تاریخ میگذرد و من نمیدانم چکنم . مرتب با دکتر ملاقات میکنم و او را بوعده‌لخوش میدارم . از موقعی که باو قول‌داده‌ام از شوهرم طلاق بگیرم و بهمسری او درآیم امیدوار شده . زنده شده . بهبود یافته و میتواند کار بکند ولی اگر بفهمد که من بقول خود نمیخواهم و یا نمیتوانم وفا کنم میمیرد ... قسم میخورم که او بمیمیرد.

اما ... من . اما من . وای برمن. من قادر نیستم از (خداداد) طلاق بگیرم. او را دوست‌ندارم . از او متنفرم وجز مهدی کسی را نمیتوانم دوست داشته باشم ولی قدرت این در من نیست که ازدخترم جدا شوم و آنهمه مهربانی و خوبی و انسانیت را که از (خداداد) دیده‌ام با خیانت جواب بدهم . پس چکنم ؟ بخدا عاجز و درمانده شده‌ام . نمیتوانم یکی‌را فدای دیگری بکنم . نه مهدی را و نه خداداد و فرزندم را . پس چکنم ؟ شما بمن بگوئید چکنم ؟

خانمها فرار کنید

خانمها از این پس از زیر بوسه شوهرها فرار کنید : الورا پایان بسیاری از مشکلات آرایشی شماست

گیسوی الورا زن ایرانی را عوض خواهد کرد

★ الورا یك کشف عجیب و جدید امریکائی برای خانمها که خیلی عجله دارند ★ الورا آنها گیسوئی است در دنیا که بسادگی در هر ساعتی از روز مثل روسری قابل استفاده است

★ الورا در مقابل سخت ترین طوفانها مقاومت میکند و بابك اشاره دست آرایش آن بصورت اولیه برمیگردد

گیسوی الورا ساخت امریکا

درسراسر کشور

۱۹۵ تومان

در ده‌ها رنگ و طرح وسوسه انگیز

این مشخصات را بدقت و با حوصله بخوانید: ۱- الورا (یکی از اکتشافات اواخرقرن بیستم در امریکا) گیسوئی است که با الیاف های فوق العاده محکم تهیه شده است (زیرا مولکول های مشکله الورا از مولکول موهای معمولی بسیار فشرده‌تر است بهمین جهت الورا شکل پذیرتر و دهای قابلیت‌آرایش بیشتری است. ۲- رنگ‌های گیسوی الورا اتمواد مخصوص تهیه شده است بهمین جهت برخلاف گیسوهای معمولی در مقابل تابش آفتاب و سایر عوامل طبیعی رنگ عوض نمیکند و در هر شرائطی کاملا زنده و شاداب است. ۳- گیسوی الورا دارای درخشش طبیعی است بهمین دلیل همواره هاله‌ای خوش رنگ و جذابی در سطح خارجی آن موج میزند. ۴- برخلاف تمام گیسوانی که تاکنون شما دیده‌اید آرایش اولیه گیسوی الورا برای مدتهای مدید طرح خودش را حفظ میکند، کافی است آنرا شانه کنید یا برس بزنید و یا حتی دستی بر آن بکشید تا بطور معجزه‌آسائی بهمان شکل وزیبائی اولیه خود برگردد. ۵- الورا برخلاف گیسوهای معمولی دارای خاصیت شکل پذیری و نرمایت هنگام خریداری گیسوی الورا شما یك طرح از ده‌ها طرح ممنوع و وسوسه انگیز آنرا انتخاب میکنید. ولی این تازه اول کار است زیرا بمحض آنکه ازطرح اولیه خسته شدید میتوانید با آب سرد و بیگودی آرایش جدیدی بآن بدهید وسپس بوسیله سشوار (خشك‌کن برقی) آنرا بشکل دلخواه شانه بزنید. ۶- الورا تنها گیسوئی است در دنیا که بسادگی میتوان مورد استفاده قرار داد و در هرساعتی ازروز مثل روسری قابل استفاده است. ۷- الورا نه تنها به موهای طبیعی انسان صدمه نمیرساند، بلکه موهای شخص را از آسیب عواملی نظیر گرد و خاك آفتاب گند و آب دریا که معمولا موجب سست شدن و ریزش موها میشود حفظ میکند. ۸- الورا گیسوئی قابل شستشو است که تا حد درجه حرارت را تحمل میکند. ۹- الورا ، سبك ، دلخنان ، خوش حالت ، لرزیاست و قابل میزانپلی و تغییر مدل است.

برای خرید میروید؟ جای دیگری از گیسوی الورا استفاده کنید!

اندازه‌تان دیر شده است؟ جای دیگری ، گیسوی الورا استفاده کنید!

میهمان ناخوانده دارید؟ جای دیگری از گیسوی الورا استفاده کنید!

تجله دارید؟ جای دیگری از گیسوی الورا استفاده کنید!

نماینده انحصاری گیسوی الورا در ایران شرکت پاپیتال

ساختمان آلومینیم تلفن: ۶۶۵۲۴۲ ـ ۶۶۲۱۲۵

فروشگاه بزرگ ایران ـ خیابان شاه

فروشگاه فردوسی ـ خیابان فردوسی

دراگ‌استور تخت‌جمشید ـ خیابان تخت‌جمشید

فروشگاه تعاونی فرهنگیان ـ میدان موزه (فروش باشرایط سهل مخصوص فرهنگیان)

شهرستانها :

آبادان : ستاره آبی ـ اصفهان : فروشگاه نورسته ـ بابل : سالن‌آرایش چهره ـ تبریز : فروشگاه اطلس خیابان شهناز ـ کرمانشاه: فروشگاه پروین ـ شیراز : فروشگاه بل ـ مشهد : سالن آرایش فتن‌خیابان‌جم ـ رضائیه: سالن آرایش نایس خیابان خیام ـ گرگان: فروشگاه هاکوپیان ـ مسجد سلیمان : فروشگاه شهناز

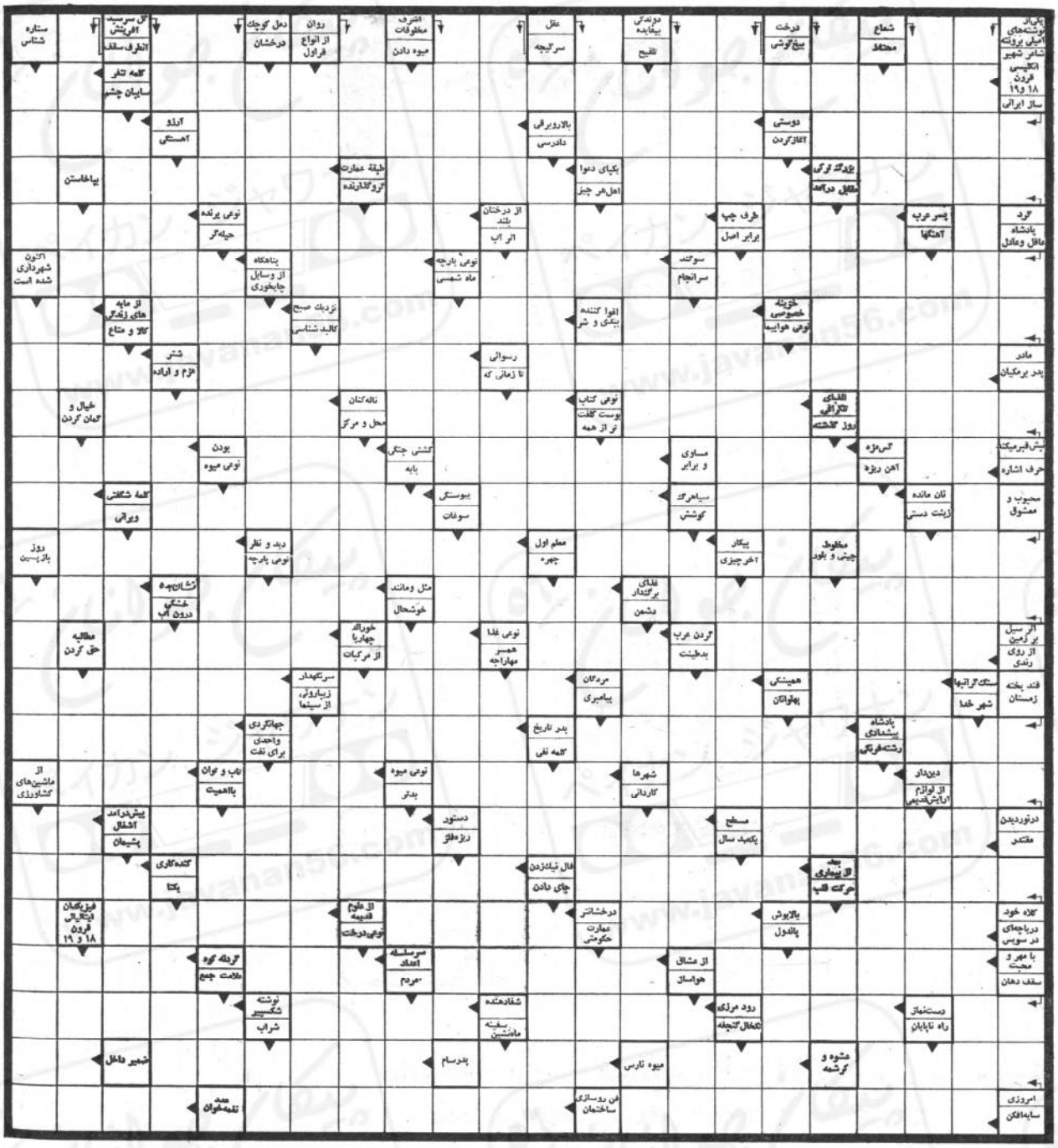

تهیه و تنظیم از : میرفخرالدین مدایني

حل جدول شماره قبل

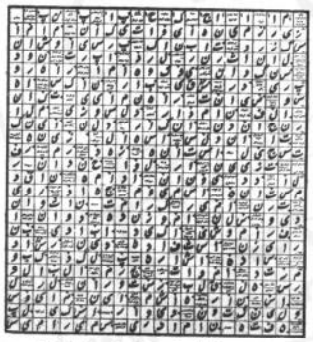

شماره سیصد و چهاردهم

«زن روز»
از گروه انتشارات کیهان
صاحب امتیاز: دکتر قاسم طاهباز
مدیر: فروغ مصباح‌زاده
سردبیر: مجید دوامی
شماره تلفنهای زن‌روز
۳۱۰۲۶۰ تا ۳۱۰۲۵۱
تلفن مستقیم آگهی‌ها ۳۰۱۵۶۱
چاپخانه کیهان
گراورهای مشکی از
گراورسازی کیهان
تلفن آبونمان خارج از کشور ۳۱۰۲۰۸
خیابان فردوسی کوچه اتابک روزنامه
کیهان مجله زن‌روز

شیشیر و پسیخ ... بقیه از صفحه ۷۸

کند و پس از آنکه مدتی خواهش کرد و انتظارکشید آنوقت جواب مثبت بوی بدهید و با وی ازدواج کنید.

دوشیزه ع. ف از تهران

آشکار است که این جوان در نظر شما ارزشی فوق‌العاده دارد ، چون در این خواب نشان داده‌اید که در زمینه ازدواج ، شما لایق او نیستید و خودرا برای او کم میدانید ، شاید هم براستی شما عیب و نقصی در وجود خود تصور میکنید که از آن در نامه‌تان ذکری بمیان نیاورده بودید. بهر جهت آن تك‌درخت خشك بر سر تپه خود شما هستید ، یعنی شما در برابر او خودرا باینصورت مشاهده میکنید، همینطورم ده‌ای که لباسش را پوشیدید بازهم خود شما هستید . وقتی هنگام فرود آمدن از تپه ، دست‌او کنده میشود ، این منظره‌ایست که شما از آینده دیده‌اید ، یعنی حدس میزنید اگر ازدواج شما دونفر با او سر بگیرد او چنین خواهد شد . نداشتن دست در خواب براستی معرف نقص بدنی نیست ، بلکه نقص معنوی و روانی است ، شما گمان میکنید در صورت ازدواج او باشما، وی معنا واز نظر روانی سخت زمین خواهد خورد و در حقیقت بااین ازدواج نسبت باو ظلم خواهد شد. اینها مسائلی است که شما باطنا بآن عقیده دارید نه ظاهرا .

آقای حسن افغانی

خواب مادرتان بسیار واضح است ، بطوریکه باآنکه شما آنرا تشریح کرده‌اید (نه خودشان) معهذا قابل تعبیر است ، تنها آرزوئی که مادرتان دارند اینستکه شما را در لباس دامادی مشاهده کنند . آن چراغی که در خواب مادرتان بدست شما روشن شده و نور پاشیده ، چراغ عروسی است ، واینکه شما برای روشن کردن این چراغ خطری رااستقبال کرده‌اید معنایش اینستکه به تصور مادرتان ازدواج در این سن برای شما کاری است دشوار و در عین حال عملی ، مادرتان آرزو کرده‌اند که شما با موفقیت این کار را انجام دهید ، لازم به‌تذکر است که این خواب جنبه پیشگوئی ندارد ، یعنی نمیتوان بصرف دیدن این خواب مطمئن بود که این کار صددرصد صورت خواهد گرفت .

بانو فرزانه قاسمی

این خواب بخوبی آشکار میکندکه شما باطناسخت از کار خود ، یعنی جدا شدن از شوهرتان پشیمان هستید ، شما پیش خود تصور میکنید اکنون حال شخصی را دارید که حس بینائی و دید خود را ازدست داده است ، طبیعی است وضع چنین شخصی رقت‌بار است واگر بهمین ترتیب به زندگی خویش ادامه دهد امکان آن هست که مصیبتی برایش پیش بیاید ، واین چیزیست که شما در خواب برای خودتان پیش‌بینی کرده‌اید ، تصادف باکامیون که در بیداری ازآن‌خیلی میترسید مانند اخطاری درخواب به یاد شما آمده‌است و معنایش اینستکه ضمیرتان بشما هشدار میدهد که‌اگر بهمین وضع زندگی را ادامه دهی ، گرفتاری و ناراحتی بزرگی براغتان خواهد آمد ، بااین ترتیب بهتر است هرچه زودتر اختلافات را کنار نهاده‌مشترکا با هم زندگی کنید .

دوشیزه شهناز . ر . ب

بنظر ما این خواب طولانی وآشفته شما که مینویسید نظیرش را هم زیاد مشاهده میکنید ارتباط مستقیمی با وضع روانی شما دارد . این رویا مملو از علاماتی است‌که همگی دلالت برناراحتی شما میکند. بطور کلی برای شما میتوان آشکارکرد که از اطرافیان خود سخت رنجیده خاطر و گله‌مندید ، باحتمال قوی کودك یا کودکانی که‌در خانه هستند باعث شدت ناراحتی شما شده و میشوند و احساسات کینه و حادت ووحشت را در شما برمیانگیزند ، آن گربه‌هائی که در خواب مشاهده کرده‌اید هرکدام نشانه یك کودك هستند . نکته دیگری که این خواب روشن میکند گله‌مندی سخت شما از مادرتان است ، فعالیت مادر در خانه که محققا برای‌تکین خاطر شما صورت میگیرد در مذاق‌شما بسیار تلخ ونامطبوع است ، بنظر ما بعید است که تعبیر این خواب یا خوابهای دیگر به‌تنهائی بتواند دردی را از شما دوا کند ، بد نیست هرچه زودتر بفکر درمان و تغییروضع خود باشید .

دوشیزه شهناز . ح از تربت‌حیدریه

خیالتان کاملاراحت باشد که این‌خواب بهیچوجه نگرانی ندارد و شما نباید آشفته خاطر شوید ، این خواب یك سلسله احساسات و آرزوهای دوست شمارا بیان کرده است و چیزی بدنبال نخواهد داشت .

بطور خلاصه اینکه دوست شما آرزو کرده است به‌اتفاق شما وارد ماجراهای عشقی شود ، ضمنا بدنیست بدانید که دوستان‌شما را برتر از خود میداند و برایتان ارزش زیادی قائل است .

آقای غلامرضاملکی

سرتاسر این‌رویا تمارض وکشمکش روانی شدید شما را با پدرتان آشکار میکند ، اینگونه ناراحتی ها و اختلاف سلیقه‌ها بین جوانانی به سن شما وپدرشان چیز تازه‌ای نیست وعمومیت دارد . بدنیست بدانید آن شخص که عکس و خبرش را در خواب درمجله دیده‌اید جز پدرتان کسی نیست ، شما آرزوکرده‌اید که پدرتان بهمان سرنوشتی که در خواب دیده‌اید گرفتار شود ، در حقیقت این شما نبوده‌اید بلکه پدر خودرا بصورت خویش منعکس کرده‌اید واین نشان میدهد که در عین ناراحتی از پدر خود ، رودربایستی وترس هم از او دارید ، نکته دیگر اینکه شما بیك حالت دو رویگی Ambivalence مبتلاشده‌اید، یعنی هم از پدر خود نفرت دارید وهم در اعماق دل اورا میستائید . علت این مسئله هم‌که درخواب مجله زن‌روز را به دست خود مشاهده کرده‌اید ، علاقه شما نسبت به مجله ماست و بازهم نشان آنستکه میل داشته وداريد که با مجله ما مکاتبه کنید/. امیدواریم با چاپ پاسخ نامه شما آرزوی آخر شما برآورده شده باشد.

آقای م . گرامی

خواب شما نشان میدهدکه در باطن‌خود احساس گناه میکنید ، اینکه درخواب دیده‌اید به علت‌دزدی شمارا دستگیر کرده‌اند باید بدانید که در بیداری برایتان چنین واقعه‌ای رخ نخواهد داد ، شمادرحقیقت بوسیله این خواب خواسته‌اید وجدان خودرا سبك‌کنید، این خواب برای شما یك تنبیه است . شما نزد خود فکر میکنید که در گذشته مرتکب خطائی شده‌اید که مستوجب تنبیه بوده است ، ممکن است این گناه‌مطلقا خیالی بوده و واقعیت نداشته باشد ، درهرحال این خواب نگرانی ندارد و بهمین ترتیب نباید با همسر و دخترتان که از آنها یاد کرده‌اید ارتباطی‌داشته باشد.

دوشیزه میترا شکوری

تعبیر خواب مفصل شما فقط یك جمله است : «شما هم در انتظار شوهر هستید ، شوهری استثنائی» قاعدتا شما طبع مشکل‌پسندی دارید و به آسانی کسی را قبول نمیکنید این مسئله باعث شده که شما اندکی در رویا و خیال بسر برید ، متاسفانه این حالت باعث میشود که شخص از واقعیات زندگی دور شود .

افول

بقیه از صفحه ۵۵

راهی تازه بیابد ، چنان در مقابل ایجاد یك مدرسه و حفر یك چاه آرتزین مقاومت می‌کند که باورکردنی نیست . دراین برداشت ، مهندس معراج بیش‌از حد ارتجاعی مینمایدو«رادی»دانسته‌نداشته خودرا به شکل ارتجاعی‌افکار او میپارد !

نمایش ، درسه پرده اول ، با درخششی که در کلام دارد و با بازیهای درخشان بازیگران خوب و حرفه‌ای تئاتر درایران ، جان میگیرد ، فضای دراماتیك میيابد و یك تم خاص‌تقریبا قابل‌قبول‌را دربرمیگیرد ، اما بلافاصله در پرده چهارم وپنجم ، همه چیز می‌شکند و قضا و بیان در یك‌اختلاط ناماسعد به بن‌بست میرسد و نتیجه‌ای ناسازاوار و غم‌انگیز را به دست میدهد .

این را بگوئیم که کلام خوب ، بازی خوب و حتی بازی سازی خوب ، یك «نمایش» راقابل‌قبول‌نمیکند ، بلکه محتوی است که میتواند با بارگرفتن از این عناصر ، راهی در ذهن تماشاگر بازکند.

«رادی» را قبلا هم در تجربه کلام تئاتری یا بقولی دیگر «بیان دراماتیك» موفق دیده بودیم و بعداز «ارثیه ایرانی» که رسیدنش را به یك لمس تئاتری شاهد بودیم ، امید بسته بودیم باینکه بپردازد به «محتوی» و خودرا از محدوده «تئاتر راوی» و «منطقه‌ای» برهاند و حرف وحرفهایی در یك سطح جهانی داشته باشد .

در درام‌نویسی امروز ، همیشه گذران یك حادثه منطقه‌ای میتواند وسیله‌ای باشد برای فکری همه‌گیر ، و اینکه زندگی انسان امروز در چه حوزه‌ای از مشکلات سیاسی ــ اجتماعی میگذرد. اما اکثر درام‌نویسان ما هنوز باین مهم توجه نکرده‌اند و خودرا در چارچوب تئاتر بومی زندانی کرده‌اند و لاجرم در یك دایره به «تکرار» گرفتار آمده‌اند !

اجرا و بازیها

«عزت‌الله انتظامی» در نقش «عماد فتحامی» واقعا میدرخشد . از این آدم بازی که ــ هستی قابل پذیرش ندارد ــ با تلاش بسیاریك‌هیات پذیرفتنی به دست میدهد و یك‌تکیه‌گاه میسازد.

«فخری خوروش» که استعداد بسیارش را درنقش‌های‌متفاوت‌دیده‌ایم، اینجا میان خودش و آدمی که باید بازی کند سرگردان مانده ودر نتیجه در متنی تیره و مبهم پیش میرود . بهرحال کوشش فراوانی به‌خرج‌میدهد.

«علی نصیریان» که کارگردانی نمایش را هم بعهده دارد و اورا از با استعدادترین بازی‌سازهای تئاتر خودمان میشناسیم ، اینجا دربازیگری در نقش «مهندس‌معراج»قدرت‌همیشگی خودرا ارائه نمیدهد.

«آذر فخر» بجای «فرنگیس» فقط یك نمایش مد براه میاندازد.

«محمدعلی کشاورز» با همه‌تسلطی که‌دارد، هرچه‌کوشش‌می‌کند «کمالی» نمایش را بسازد، اماموفق نمیشود. چرا که این آدم بازی ، چنان باسمه‌ای و بی تحرك ساخته شده که قویترین بازیگران هم نمیتوانند از آن شمایی بدست دهند !

«میرآقا» نیز در بازی ازهستی واقعی برخوردار است و میتواند همان آدمی باشد که در مسیر یك حادثه منطقه‌ای حرکت و زندگی دارد . «ناصر نجفی» خوب نقش «میرآقا» را ایفا میکند .

زیبائی پوست و تناسب اندام
مخصوص بانوان
غرب میدان فردوسی شماره ۳۴۷

پناهگاه کودکان
پانسیون کودکان عقب افتاده
روزانه ـ شبانه روزی
خیابان نیاوران ـ ابتدای خیابان جماران
تلفن ۸۸۰۱۰۵

(اطلاعیه)
موسسه عالی آموزش آرایش فتن
وابسته بفدراسیون بین‌المللی مدارس
تنها موسسه منحصر بفرد آرایش ایران که‌در دنیا مدرسه شناخته شده نمونه ترقیات جدیدی که طی این سیستم ومطالعات‌طولانی‌بدست آمده در اینجا شما طی دروس مختلفه برای گذرانیدن امتحانات آمادگی پیدا می‌کنید و با جدیدترین مدل های بین‌المللی آرایش و زیبائی آشنا میشوید وباتکنیك ومتد دروس ما که بوسیله فیلم و اسلاید بطریقه سمعی و بصری تدریس میشود می‌توانید جوابگوی مشتریان خود باشید، در پایان از دو دیپلم رسمی اداره کل آموزش‌حرفه‌ای و دیپلم‌بین‌المللی‌برخوردارمیشوید. در صورتی‌که مایل باشید از کاروان‌اعزامی‌ما برای مطالعه رشته آرایش به اروپا میتوانیداستفاده‌نمائید
خیابان پهلوی نرسیده به چهارراه تخت جمشید ــ شماره ۱۰۴ تلفن ۶۶۱۳۲۸

سنگ‌پرانی به‌خانمها !

خانم خودمانی ، مدتی است که مجله شماتحت‌عنوان «مزاحمان‌خیابانی» مقالاتی منتشر میسازد و از گله و شکایات خانمها و دختر خانمها حکایت میکند و من امروز از مصیبتی که هفته‌هاست دچار آن هستم برای شما حرف میزنم :

حدود دو ماه است که منزلی در خیابان طاوسی چهارده متری لشکر ساخته‌ام و در آنجا ساکن شده‌ام ، دارای دو دختر دبیرستانی نیز هستم. شوهرم کارمند ارتش است . خودم در سازمان امور اداری و استخدامی کشور قسمت شکایات نخست وزیری انجام وظیفه میکنم . دخترهای من و یکی دو نفر از همکلاسان آنها که ایشان نیز در این خیابان منزل دارند ناچارند تا ایستگاه اتوبوس مسافتی را پیاده طی کنند و خدا میداند که بچه‌های ولگرد این خیابان چه بلائی بسر آنها و خانم دبیران و آموزگارانی که در این‌منطقه ساکن هستند میآورند ، در روزهای برفی آنها را با گلوله برف میزنند و هنگام بارندگی بسروروشان گل میریزند . البته شاید این مطالب برای شما قابل قبول نباشد ، ولی خوب مصیبتی است‌که برما میگذرد .

ساعت هفت و ربع صبح یکی از روزها که عازم اداره بودم در یکی از کوچه های محل عبورم دیدم عده‌ای بچه مدرسه کیف بدست که سنشان از دهسال تجاوز نمیکرد بازی میکردند و بسر و کول همدیگر میپریدند وعازم مدرسه بودند .. بمحض دیدن من ، یکی از بچه‌ها بطرف من روانه شد بقیه باو نگاه میکردند ودست ازشیطنت‌کشیدند، بلافاصله منظورشان را از روی تجربه‌ای که در این دو ماه داشتم درك‌کردم. فورا به پشت سرنگاه کردم‌دیدم‌یك هفت هشت ساله ، درحالیکه سنگی در تیر کمان گذارده مشغول کشیدن کش آن و نشانه رفتن بسر من بینواست که بمحض دیدن من پا بفرار گذاشت. شما را بخدا بگوئید گناه من یا خانمهای دیگری که در این منطقه زندگی میکنند و چهره‌ای ناآشنابرای این بچه‌های بی‌تربیت دارند چیست ؟ آیا عبور از این کوچه‌ها برای ما ممنوع است ؟ آیا باید باز هم به عقب برگردیم و مانند مادر بزرگ آنها چادر بپوشیم و با چادر روانه محل‌کار شویم ؟ آیا موتور سواری که ازپشت‌سر میآید حق این را دارد که لگد بمن و امثال من بزند . آیا خانم‌آموزگاری که تا ظهر بهمین بچه‌ها درس داده و ظهر خسته و کوفته راهی منزل شده است ، باید به دست این بچه ها سنگ‌باران شود ؟

تقاضا دارم این نامه را باآدرس و نشانی چاپ کنید و درضمن راهی برای نجات ما از دست این بچه‌های ولگرد نشان دهید .

ناگفته نماند که از روز دوم ورود باین منزل ، مرتب یا خودم و یا شوهرم برای فروش خانه به بنگاه معاملات ملکی مراجعه میکنیم ! خواهش میکنم درمجله متذکرشوید که‌آموزگاران و دبیران این مناطق سرکلاس بچه‌ها را از این نوع مردم‌آزاری منع‌کنند، شاید راه نجاتی باشد و لااقل خود خانم معلمها را سنگ‌باران نکنند .

توران ابراهیمی ــ تهران

پیشنهادی از یك خواننده نوع دوست

تعاون نشانهٔ بارز تمدن بشری و نمودار افکار عالی و انسانیست

مجله گرامی زن روز ــ اگر هریك از افرادی که بیش از پانصدتومان درماه درآمد دارند ، ماهیانه فقط ده ریال برای کمك به مستمندان اختصاص دهند دیگر درکشورما خانواده‌های فقیر و بینوا یافت نخواهند شد .

عده‌ای از کرم الهی امسال‌راهی خانه خدا شدند وراه مکه معظمه را در پیش گرفتند . باشد که انشاءالله روزی همه ما از نزدیك بزیارت خانه خدا نائل آئیم ولی اگر فعلا برایمان امکان زیارت خانه خدا میسر نگشته است بیائید خدا را از راهی نزدیکتر زیارت کنیم. خدا از قید زمان و مکان آزاد است . فقط در خانه کعبه نیست. اگر می‌خواهید نام ونشانی را سراغ گیرید ودامن وصلش بدست آرید خانه‌ی دلهای خسته را بگردید . خدا خشنودی دلهای ریش را رضای خاطر خویش میداند و در دفتر خاطرات زندگی‌شما مهربانیهای شمارامی‌نگارد.

چه خوب میشد همه بشکرانه سلامت و سعادتی که از آن برخورداریم در تمام نقاط کشورمان چه شهر و چه روستا مکان‌هائی تاسیس و با شرکت دادن تمام کسانیکه درآمدشان در ماه از ۵۰۰۰ ریال بالا است و با کسر کردن فقط ده‌ریال در ماه از درآمدشان مبلغ قابل توجهی جمع‌آوری کنند که جوابگوی احتیاجات هزاران‌انسان نیازمندباشد. باتاسیس‌مکانهای‌مختلف‌از همین‌پول‌و بکارگماردن افراد بیکاراز طبقه پائین نیز میتوان به افرادیکه بیمار یا پیر وناتوانند و یاکسانیکه از عهده اداره افراد خانواده خود عاجزند و با مشقت و سختی روزگاررا می‌گذرانند بارسنگین زندگی آنان را سبك کنیم .

انشاءالله همه ما بتوانیم با پرداخت این مبلغ بسیار ناچیز ولو (یك تومان) درماه دین خودرا به هنوعان خود ادا کنیم زیرا امروزه تعاون امری است اجتماعی وهمبستگی افراد بشر را نمودار میگردد که همه مردم از هر نژاد و طبقه که باشند با همین کمك ناچیز خود همواره دست دوستی بسوی هم دراز کرده وخواهان سعادت همدیگرند .

تعاون خود نشانه بارزی از یك تمدن بشری و نموداری از افکار عالی وانسانی است .

مهین ــ الف

پستچی‌های رفسنجان نامه‌های دختران را می‌خوانند !

ما محصلین یك دبیرستان دخترانه‌رفسنجان بدینوسیله عدم رضایت خودرا از اداره پست شهر خودمان اعلام‌میداریم ! میدانید چرا ؟ چون کاشف بعمل آمده که پستچی های رفسنجان‌نسبت به بعضی از نامه‌های پستی «حساسیت» دارند وبرای ارضای حس‌کنجکاوی خود به بررسی محتویات پاره‌ای از نامه‌ها می‌پردازند و بعد ازبررسی ، آنها را مجددا چسبانیده و بعد بمقصد میرسانند . دراین حالت‌اگر دقت شود ملاحظه میشود که سر پاکت با مهارت خاصی باز و سپس‌چسبانده شده و گاهی اوقات هم از ترسشان و یا بعلل خاص از جمله وجودعکس یا غیره در پاکت ، نامه‌هارا سر به نیست می‌کنند و در نتیجه نامه‌ای‌هرگز بمقصد نمیرسد .

این حقیقتی است‌که‌تاکنون‌چندین‌بار برای ما اتفاق افتاده لذا برای جلب اعتماد مجدد همشهریان به امور پستی‌توجه مقامات وزارت پست وتلگراف و اداره پست را باین موضوع مهم‌ارتباطی‌جلب میکنیم .

از طرف عده‌ای ازدانش‌آموزان‌دبیرستان دخترانه شهناز رفسنجان ...

زن روز ــ امیدواریم‌چنین‌مطلبی‌واقعیت نداشته باشد واگر متن نامه وشکایت دختران رفسنجان صحیح باشدتوجه مقامات پست را جلب میکنیم.

لطیفه‌های هفته

برگ یا کوبیده ؟

مردی‌وارد رستوران شد وگارسن را صدا زد. گارسن آمد و تعظیم کرد وگفت:

ــ قربان! چه میل دارید ؟

ــ چلوکباب

ــ برگ یا کوبیده ؟

مشتری فکری کرد و پس از چند لحظه مکث گفت:

ــ آقا جان ! این فضولی‌ها بتو نیامده !

خرمشهر ــ رخساره‌خشتی‌نژاد

اطوی عاریه

پسرکی در خانه همسایه‌شان را زد و گفت:

ــ پدرم گفته اگر ممکن است اطوّیتان را برای چند ساعتی بما عاریه بدهید.

همسایه اطو را داد و چون دید پسرك بدون هیچگونه تشکری براه افتاد و رفت او را صدا زد وگفت:

ــ ببینم، پدرت چیز دیگه‌ای بتو نگفت ؟

ــ چرا. گفت اگه این همسایه خسیس اطویش را نداد برو سراغ همسایه دومی !

مشهد ــ مهدی غفرانی

لباس عید

ــ هوشنگ: بـه‌بـه چه لباس قشنگی، مال عیدته ؟

ــ جمشید: نه. مال خودمه !

خوردنی‌ها

ــ مادر: پسرم، چرا صبحانه‌ات را نمیخوری. مگر چیزی خورده‌ای؟

ــ پسر، آره مامان جـون. از خواب که بلنـد شدم رفتم تو حیاط و چون هوا سرد بود سرما خوردم. بعدش چون زمین یخ بسته بود لیـز خوردم و زمین خوردم. اونوقت چون خیلی حرص خوردم یادم رفت به‌بابا سلام کنم و کتك خوردم !

شاهرخ قهرمانی ــ اراك

کلاس درس

معلم خطاب بیکی از شاگردان:

ــ کـدام جمله است کـه دانش‌آموزان بیش از هر جمله دیگری درکلاس بکار میبرند ؟

ــ شاگرد: نمیدانم آقا !

ــ معلم: آفرین درست است !

شیراز ــ ك. قصر فخری

● دامغان ــ آقـای محمـد علـی ایروانی‌منش ــ میانـدوآب دوشیزه سونیا نعمتی ــ تبریز دوشیزه صدیقه حسینی ــ مهران‌غرب آقای امیرحسین کریمی . از شما بخاطر لطیفه هائـی که فرستاده بودید سپاسگزاریم. امـا چون لطیفه‌ها تکراری بود متاسفانه نتوانستیم آنها را چاپ کنیم. منتظر لطیفه‌های دست اول شما هستیم.

از میان نامه‌ها

مردم پشت‌سرم حرف می‌زنند !

بانوئی هستم ۳۰ ساله ، دوازده سال پیش ازدواج کردم و شش سال پیش شوهرم را در یك حادثه از دست دادم . دو بچه دارم و از زیبائی هم بهره‌مندم تنها ناراحتی من اینست که مردم پشت‌سرم حرف می‌زنند ، مثلایکی می‌گوید زن پرعمویش شده است در حالیکه پرعموی من زن و بچه دارد

من نمیخواهم شوهر کنم و باید سرپرست بچه‌هایم باشم از حرف مردم ناراحت می‌شوم و جرات ازخانه بیرون آمدن ندارم . ضمنا حقوق شوهرم را می‌گیرم و بچه‌هایم تحصیل می‌کنند خواهش می‌کنم راهنمائی‌ام کنید و بگوئید چکنم تا مردم پشت‌سرم حرف نزنند ؟

ن . الف

خانم ن .الف . درست است که ما با مردم زندگی می‌کنیم ولی لازم نیست بآنچه که می‌گویند اهمیت‌بدهیم، مگر اینکه واقعیتی درپین باشد. وقتی شما از خودتان اطمینان دارید‌وبخاطر فرزندانتان فداکاری می‌کنید بحرف مردم نباید اهمیت بدهید . اما نکته‌ای که لازم است تذکر بدهیم اینست که معمولا خانمهائی که شوهر ندارند ودر وضع شما هستند باید بیشتر مراقب معاشرت و رفتار خودشان باشند . زیرا بیشتر مورد توجه هستند ، بخصوص شما که نوشته‌اید از زیبائی هم‌بهره‌مند هستید .

درهر صورت بحرف این و آن گوش ندهید ، اصل آنست که خودتان بدانید چکاره هستید و کمی‌هم مراقب باشید . از اینکه دلتان می‌خواهد سرپرست بچه‌هایتان باشید خوشحالیم و بشما تبریك می‌گوئیم ، آخرین‌حرفی که میخواهم بزنم اینست که امکان‌دارد بعضی از اشخاص روی حسادت چیزهائی بگویند که قابل اهمیت نیست .

چگونه او را بخانه برگردانم ؟

.دختری هستم ۱۷ ساله ودرکلاس سوم متوسطه درس می‌خوانم واستعداد درس خواندن هم زیاد دارم . یکسال پیش با جوانی آشنا شدم که‌در کلاس ششم طبیعی درس می‌خواند و بی‌اندازه بهم علاقه‌مند هستیم واین جوان حاضر است ۱۰ سال هم صبر کند بشرط اینکه با من ازدواج کند .

این جوان استعداد شعر گفتن‌دارد ولی از خانواده فقیری است و وقتی موضوع را با مادر و پدرم در میان گذاشتم آنها گفتند که ما ترا بزرگ کرده‌ایم و خودمان بشوهرت خواهیم داد و این جوان فقیر است و بدرد تو نمی‌خورد . من هم موضوع را با او درمیان گذاشتم و گفت تو باید مال من باشی والا خودکشی می‌کنم و از آنروز تابحال بمدرسه نرفته‌وحتی بخانه‌شان هم برنگشته است . از شما میخواهم راهنمائی‌ام کنید که چگونه باو بفهمانم که درس بخواند.

م. ع

دوشیزه م.ع شما هیچ وظیفه‌ای نسبت باین جوان ندارید تا باو بگوئید درس بخوان یا نخوان . از طرفی این اعتراضات معمولا چندان عاقلانه‌نیست و اصولا به ازدواجهائی که با تهدید باشد نمیتوانیم خوشبین باشیم . از همه مهمتر اینکه هم شما هنوز تحصیل‌تان باقی است و هم جوان مورد نظر شما.

باین فکر افتادیم که شایدمخالفت پدر و مادرتان هم بخاطر همین‌موضوع است . زیرا فقر یك جوان آنقدرعاقبه نیست . او در آینده میتواند صاحب کار آبرومند و شغل و درآمد کافی بشود . اما این موفقیت زمان لازم‌دارد و باید صبرکنید تا او درس‌رابخواند، خدمت زیرپرچم را انجام دهد ، کاری بدست آورد و آنوقت برای ازدواج اولین قدم را بردارد . درحالیکه شما بدون توجه بهمه این نکات اصولی اول بفکر ازدواج افتاده‌اید . یعنی بجای بالارفتن از تك‌تك پله‌های‌نردبان یکباره پا را بالای آن گذاشته‌اید بهتر است بکار او کاری نداشته باشید. چون این اقدامات شما باعث عقب‌افتادن او خواهد بود . چنانکه فعلا شده است.

بادختر بزرگتر ازخودم ازدواج کنم؟

جوانی هستم هیجده ساله ، دو سال پیش عاشق دختری شدم که سه‌سال از خودم بزرگتر بود و من هم خیلی او را دوست داشتم و چون فکرمیکردم ازدواج با دختر بزرگتر خوب نیست باو حرفی نزدم و بعد از یکسال شنیدم که جوانی به خواستگاریش آمده و او را نامزد کرده است .

در آن زمان من در کلاس نهم بودم ، وقتی شنیدم خیلی ناراحت شدم. حالا بعد از مدتی نزدیك به دوسال‌که از نامزدی آنها میگذرد ، آن جوان امروز و فردا می‌کند و او را هنوز عقد نکرده است . اینك من باو پیشنهاد ازدواج داده‌ام و فعلا درکلاس پنجم متوسطه درس می‌خوانم و باو گفته‌ام اگر صبر کنی تا دیپلم رابگیرم میتوانیم باهم ازدواج کنیم ، ولی این دختر هنوز حلقه نامزدی جوان اولی را پس نداده و میگوید آنها خودشان باید بیایند و پس بگیرند . از طرفی من باو اطمینان ندارم و با اینکه قسم خورده‌ایم که حتی مرگ هم نتواند ما را از هم جدا کند ، ولی بازهم شك دارم و می‌ترسم بمن نارو بزند و با آن جوان ازدواج کند و مرا از خود براند . اینك سرگردانم ، نمیدانم چکنم ؟ از شما میخواهم راهنمائی‌ام کنید .

امضا محفوظ

آقای امضاء محفوظ ! شك وتردید شما درباره این‌ازدواج‌تنها بخاطر وجود آن جوان نیست ، بلکه شما فعلا ۱۸ سال بیشتر ندارید و در کلاس پنجم متوسطه درس میخوانید و تنها دیپلم گرفتن ، دردی از شما دوا نخواهد کرد . بعد از گرفتن دیپلم شماخدمت زیر پرچم در پیش دارید و اگر لخواهید ادامه تحصیل بدهید باید به دنبال کاری بروید که بتواند چرخ زندگی را بچرخانید و بعد از بدست آوردن کار باید بفکر تامین مقداری از وسائل زندگی باشید . در این صورت کار بگرفتن دیپلم خاتمه‌نمییابد و رسیدن به این آمادگی ، بیش ازپنج سال وقت لازم دارد .

حال فرض میکنیم که پنج سال گذشته و شما آماده ازدواج شده‌اید . اولا در این مدت پنجسال هزاران‌اتفاق می‌افتد ، از طرفی پنجسال دیگر ، این دختر خانم بیست و هفت سال خواهد داشت و شما بیست و چهار سال . او جزو دختران بزرگسال خواهد بود و شما برعکس جوانی که هنوز هم برای ازدواج فرصت دارد و اینك شماهستید که باید راه را از چاه تشخیص دهید و جلو ناراحتی‌های آینده را بگیرید.

پاسخ شما

● **تهران ــ آقای اکبر مهرابی ــ** جدول‌های «زن روز» فقط برای سرگرمی است وجایزه ندارد.

● **مشهد ــ آقای محمد غفرانی ــ** با سپاس ازمحبت هاوهمکاری های شما باید بگوئیم که گردانندگان صفحات و نویسندگان مطالبی که اشاره‌کرده‌اید مایل به نوشتن نام خود بر بالای مطالبشان نیستند.

● **آبادان ــ آقای ش ــ ب وخانم. م ــ ر ــ** چون بحث روز مادررا مخصوصه اعلام کرده‌بودیم نتوانستیم از نامه های شما استفاده کنیم . انشاء الله درسال آینده.

● **بابلسر ــ خانم فریده. الف ــ آبادان ــ خانم مریم. ش ــ و آقای محمد ... ــ** از نامه‌های شما نتوانستیم در صفحه برسردوراهی استفاده کنیم . اگر مایل به دریافت جواب خصوصی هستیدنشانی کامل خود را بفرستید تا اقدام کنیم.

● **شهسوار ــ دوشیزه امضاء محفوظ ــ** سعی کنید در خود آنقدر شخصیت بوجود آورید که دیگران برای شما ارزش واحترام قائل شوند . ازدختری به سن شمابعیداست که اینهمه‌مایوس باشد . دنیا در مقابل هرزشتی هزاران زیبائی دارد وهیچ لزومی ندارد که شما اینهمه زیبائی را نبینید وچشمان خودرا به زشتی ها بدوزید.

● **خرم‌آباد ــ آقای ابراهیم ماوریان ــ** از اداره مربوطه بخواهید نماینده‌ای برای دیدن مادرتان و تهیه گزارش به خانه شما بفرستند . اگر اینکار برایتان میسر نیست ، یك استشهاد محلی تهیه کنید و متن آنرا به‌تایید کلانتری محل برسانید و سپس‌اقدامات بعدی را دنبال‌کنید.

● **آقای «مسافر دل خراشیده» ــ** از بابت صحنه‌ای که شما ناظر آن بوده‌اید ، متاسفیم ، امابرای‌جلوگیری از وقوع اینگونه حوادث چکاری از دست ما ساخته‌است ؟ تنها اقدامی‌که توانستیم روی نامه شمابعمل آوریم این بود که عین آنرا به استانداری‌خراسان فرستادیم.

● **خانم انیسه ــ ت ــ** متاسفانه این مشکل تنها دامنگیر شما نیست وبسیاری از جوانان از بابت روابط نامطلوب خود با والدینشان رنج میبرند . باید صبر و حوصله داشته باشید تا وقتی که به سن‌قانونی رسیدید ، راسا در مورد زندگی‌خویش تصمیم بگیرید.

● **تهران ــ خانم ش . ز ــ** با نوشتن یکی دو خط نمیتوان شما را راهنمائی کرد . نشانی کامل خودرا بفرستید تا طی یك‌نامه‌خصوصی،راهمائی را برای ادامه زندگی بهتر بشما نشان دهیم.

● **کرمانشاه ــ آقای م . ه ــ** اگر دست به اقدامات خلاف قانون بزنید ، علاوه براینکه نتیجه نمی‌گیرید

لطفاً ورق بزنید

در جست وجوی دوست

● **علاقه بسیار دارم که با دختران و پسران ایرانی در مورد جمع‌آوری‌تمبر مکاتبه کنم .**

محمد شریف اشراقی

آدرس ــ دبی ــ صندوق پستی ۷۰۴

● **شیراز ــ آقایان سید ابوطالب جعفری ، حبیب مرادی و محمدتقی درخشان‌وشاهین‌دژ آقای عباس قلندری**

باسپاس فراوان از محبت‌های شما یادآور میشویم که‌متاسفانه برای‌مکاتبات داخلی ستونی نداریم و همانطورکه ملاحظه میکنید همه مکاتبات ما مربوط به‌ایرانیان خارج ازکشوراست.

* علاقه‌مندم که با خواهران و برادران ایرانی مکاتبه کنم . هدف از اینکار رهائی از دردسر تنهائی است .

فتح‌اله جعفریان

آدرس ــ کویت ــ شرق احمدی ــ گراج خلیفه ــ دعیج دبوس واخوانه شماره ۵۱

* خوشحال میشوم اگر دختران و پسران ایرانی مرا شایسته دوستی بدانند و با من مکاتبه کنند .

حسین سرابی

آدرس ــ کویت صباحیه ــ قطعه واحد ــ خیاط طهران

مشکل گشا بقیه از صفحه ۷۴

خواست حرفی بزند ، زود موضوع حرف را عوض کنید.

. نکته دیگری‌که باید رعایت‌کنید اینست‌که در اتاق خوابتان عکسهائی‌که تحریک‌کننده هستند بچسبانیدو چند عکس بچه نیز در اتاق های دیگرتان نصب کنید و اگر اتاق دیگری ندارید در همان اتاق منحصر به فردتان روی دیوار بچسبانید و ازین‌گذشته سعی کنید تا آنجاکه برایتان مقدور است وسایل آرایش برای خانمتان فراهم آورید و وقتی‌که او خود را آرایش کرد ، از زیبائی او تعریف‌کنید . در روابط خودتان سعی نکنید مرتبا از او توقع انجام کاری را داشته باشیدکه او ازآن می‌ترسد و در نتیجه از شما خجالت می‌کشد . مدتی دیگرهم صبر کنید و مثل همان هفت سال زندگی کنید تا خانم‌تان خوب خوب بشود . بطور کلی طوری با خانم‌تان عمل‌کنیدکه او کاملا احساس امنیت و آسایش کند و رفته رفته به سبب مهربانی‌هائی که در حقش می‌کنید ، بیش از حالا از شما خوشش بیاید.

و اما قسمت دوم‌که مستقیمامربوط است به معالجه: کمتر دیده شده است‌که زنی به خاطر نقص عضوی سرد مزاج شده باشد . بیشتر سردمزاجی‌های زنان و مردان ریشه روانی دارد . بقول بعضی از دانشمندان ، یکی از علل روانی سردمزاجی زنان اینست که اینان به سبب تفاوت اندام های جنسی زن و مرد ، به مرد رشك می‌برند و در نتیجه حاضر نیستند وجود خودرا وقف لذت‌ربائی مردان بکنند ، و حال آنکه در یك رابطه زناشوئی ، زن و مرد هردو ازین رابطه‌لذت می‌برند.

رفتارتان باید به نحوی باشدکه پیوسته زن بودن را در او تقویت کند و بالاخره با رفتار خودتان و نه با حرف ، به او بفهمانید که یك زن کامل است . زن از بچه خوشش می‌آید . مثلا اگر به‌او بگوئیدکه هرگاه بچه‌ای شبیه خودش پیداکند ، چقدر خوب خواهد شد، یا احیانا از نخستین ملاقات خودتان با او صحبت کنید مثلا از آنروزی که به‌مغازه شما آمد وشما ازاو خوشتان آمد ، یا اگر قرار است هدیه‌ای برایش بخرید، بیشتر هدیه‌ای بخرید که مخصوص زنان زیبا و جوان است . باو بفهمانیدکه زن بودن خودش هنری است که اگر بالاتر از مرد بودن نباشد کمتر از آن نیست . زن اصولا از نوازش و کلمات تملق‌آمیز خوشش می‌آید. شما در نثار این دو چیز به او نه تنها مضایقه نکنید ، بلکه دست و دلبازی نشان بدهید . این نکات را بدان جهت می‌گویم که مردان ایرانی اصولا نوازش‌کردن‌زن یا ستایش از اورا در شان خود نمی‌دانند ، ولیکن اگر شما می‌خواهید خانم‌تان یك زن واقعی شود ، باید ازین چیزها خجالت نکشید.

شما باعمل‌کردن به آنچه گفتم به یقین پس‌از مدتی به نتیجه خواهید رسید واگر امکان داشتید ، همزمان با این اعمال ، به یك روانپزشك ماهرکه بیش از دوا به مصاحبه و باصطلاح «روان درمانی» اعتقاد داشته باشد ، مراجعه کنید، دوا نمی‌تواند به تنهائی خانم‌تان را ازین حالت بیرون آورد و برفرض‌که بیرون آورد موقت خواهد بود ، ولیکن با حرف و مصاحبه البته حرف و مصاحبه‌ای‌که یکنفر متخصص به عمل‌آورد ، خانم شما به یقین معالجه خواهد شد.

از بهم‌خوردن نامزدی پشیمان هستم

دختری هستم ۳۰ ساله ، تا سیکل اول درس خوانده‌ام و در یك اداره دولتی کار می‌کنم ، دوسال تمام است که پسری را که درهمسایگی ماست‌وکارمند است دوست دارم ، چند وقت قبل او به خواستگاری دختر دیگری رفت و چون نمیتوانستم طاقت بیاورم با خانواده دختر تماس گرفتم و او را ازاین ازدواج منصرف کردم و بعد هم با گریه و التماس او را وادار کردم به خواستگاریم بیاید ، درحالیکه میگفت من فقط بخاطر حفظ آبرو راضی باین ازدواج هستم وبعدازچندماهی طلاقت خواهم داد ، بااینحال راضی شدم و رسما نامزد شدیم . بعداز مدتی‌جوانی که از همکاران خودم هست قصد خواستگاری دارد و وقتی مادرم باخبر شد باسماجت نامزدی رابهم‌زد، چون نامزدم قرار گذاشته بودکه اگر مراحیط‌کنی آبرویت را خواهم‌برد و همینطور هم شده و چنان الم‌شنگه‌ای براه انداخته که نگو و نپرس ، من خودم را گناهکار میدانم ، زیرا او را از دختری که مورد علاقه‌اش بود دور کردم و بطرف خود کشیدم و حالا با دست خودم او را رانده و کنف و خرد کردم .

حالا او نمیگذارد کسی به خواستگاری من بیاید و زمانی که نامزد بودیم تلفنی باهم تماس داشتیم ، غافل از اینکه او از من خیلی‌زرنگتر است ، زیرا تمام مکالمات تلفنی را روی نوارضبط کرده است و عکس شب‌نامزدی را هم در دست دارد ، اینطور که شنیده‌ام گفته است هر خواستگاری براغ من بیاید نوار و عکس را نشان میدهم و از ازدواج او جلوگیری می‌کنم ، خودم از بهم‌خوردن نامزدی سخت پشیمان‌هستم. نمیدانم چکنم ؟ خواهش میکنم راهنمائی‌ام کنید .

و . س

جواب :

خانم و. س. من برعکس شما از بهم‌خوردن نامزدی‌تان بسیار خوشحالم ، زیرا این ازدواج یك ازدواج مبارکی نبود و درآینده اسباب زحمت شما و او می‌شد .

درست است که او از شما ضبط صوت پر کرده است یا قسم خورده است که از شما انتقام بگیرد، ولیکن مرور زمان همه این پرخاشگری‌ها را تسکین خواهدداد و غبار فراموشی روی همه این خاطرات را خواهد پوشانید ، بشرطاینکه شما با دلواپسی‌های بدون جهت خود دائما این آتش را زنده نگاه ندارید.

آنچه برای شما اتفاق افتاده ، خیر است وحالا شاکر باشید و بکلی تهدیدهای او را فراموش‌کنید. نه برای او نامزد قحط است و نه برای شما. شما هم درس خوانده‌اید و هم به‌کاری مشغول هستید، این هردو نعمت‌های بزرگی هستند که عده‌ای از نداشتن آن دررنجند و شما که آنرا دراختیار دارید پس از آن لذت ببرید و شاد زندگی کنید وقدرآنرابدانید.

شما نامزد سابقتان را نه خرد کردید و نه‌کنف، بیهوده اینطور تصور می‌کنید بیهوده هم از او نترسید ، اگر قرار است خواستگاری به سراغتان بیاید ، او قادر نیست او را منصرف سازد وازین‌گذشته چندی دیگر نامزدی خواهد گرفت و شما را فراموش خواهد کرد و شما هم دیر یا زود او را فراموش خواهید کرد .

سفارش من به شما اینست که حواس خودتان را جمع‌کنید و اصلا برای مدتی هم که شده خیال شوهرکردن را از سرخود بدرکنید و به‌کارتان برسید، منظورم اینست که فعلا به‌کارتان دلخوش باشید و از کارتان لذت ببرید و به هیچ روی به حرف این و آن درباره این موضوع کهنه نامزدی گوش ندهید و اگر کسی خواست درباره آن با شما صحبت کند مودبانه موضوع صحبت را عوض‌کنید .

شما معلوم است دختر خوش اقبالی هستید ، زیرا خطر خیلی به شما نزدیك شده بود و خوشبختانه از خطر رهائی یافتید ، حالا باید خیلی مواظب باشید که باردیگر به چاه نیفتید وبهمین دلیل است که بشما توصیه می‌کنم چند صباحی بکلی فکر ازدواج را از سر خود بدرکنید ، مثلا به مدت یکسال هر خواستگاری که برایتان بیاید و موردقبول‌تان هم واقع شود بازیکسال این موضوع را به‌تاخیر بیندازید تا بکلی گردوغباری را که این ماجری به آسمان‌بلند کرده فرو بنشیند و آنوقت مثل یك دختر بسیاربسیار پخته که جز با دلیل به‌کاری شروع نمی‌کند، تصمیم بگیرید که با چه کسی ازدواج کنید . به‌آنچه‌گفتم عمل کنید تا صددرصد موفق و سعادتمند بشوید .

هنرلاغرشدن

موقع خواب ــ یك فنجان ماست بی‌چربی .

روزپنجم
چهارشنبه
روز ماهی

ماهی بخاطر داشتن آلبومین، کمبود آلبومین های روز های قبل را جبران میکند .

صبحانه ــ یك فنجان قهوه یا چای با یك حبه قند کوچك و کمی شیر ــ سی‌گرم نان .

ناهار ــ یك‌ظرف‌کوچك سالادگوجه فرنگی (یاخیار یاهویج) یك قطعه‌ماهی پخته ــ یك میوه .

شام ــ یك ظرف‌سوپ ماهی‌وسبزی- یك قطعه ماهی ــ یك میوه .

قبل از خواب ــ یك جوشانده.

روز ششم
پنج شنبه
روز میوه

میوه‌ها سرشار از ویتامین هستند و بدون اینکه ارزش غذائی زیاد داشته باشند معده را پر میکنند . چون‌میوه‌ها مقدار زیادی آب دارند بهتر است در روز میوه از نوشیدن آب خودداری کنید .

صبحانه ــ یك فنجان قهوه یا چای با یك حبه کوچك قند وکمی شیر. سی‌گرم نان .

ناهار ــ میوه های خام باستثنای گردو ، فندق ، بادام ، موز و انگور. یك قطعه کوچك پنیر ــ بیست‌گرم‌نان

شام ــ چند عدد میوه متفاوت از میوه های ظهر .

قبل از خواب ــ یك سیب یاپرتقال

روز هفتم
جمعه
روز آزاد

در این روز بطور عادی غذابخورید، ولی زیاده روی نکنید وانتظار هم داشته باشید که صبح‌شنبه کمی وزنتان بالا رفته باشد . این اضافی وزن‌ایرادی ندارد ، چون تا روز یکشنبه بسرعت پائین میآید . در این روز زیاد آب نخورید واز خوردن شیرینی‌وسایر مواد نشاسته‌ای خودداری کنید . باصطلاح شکمپرستی نکنید ، چون کار خودتان سخت میشود .

از روز شنبه دوباره رژیم خود را شروع‌کنید و حوصله داشته باشید و اراده نشان دهید .

بامید روزی که به وزن ایده‌آل‌خود برسید !

پاسخ شما

دچار دردسر هم خواهید شد . شما هنوز برای ازدواج فرصت دارید و میتوانید با یکی دو سال کوشش و ادامه تحصیل کار خوبی بدست بیاورید ووقتی درآمد ماهانه‌تان به حدمطلوب رسید ، دست به تشکیل زندگی‌مشترك بزنید.

● **خانم‌الف ــ پ** ــ متاسفانه ما درمورد قوانین و مصوباتی که در نامه‌تان اشاره کرده‌اید بی‌اطلاعیم.

● **شوشتر ــ دوشیزه م . ط** ــ بیشتر دختران تاقبل از اینکه به بیست سالگی برسند چنین وضعی دارند و جای نگرانی نیست . اما بد نیست موضوع را بامادرتان که لابد خانم فهمیده‌ایست در میان بگذارید و ازاو کمك بخواهید.

● **آقای احمد. ك** ــ بنظر ما بهتر اینست که تااتمام خدمت زیر پرچم صبر کنید و بعد تصمیم به ازدواج بگیرید.

● **شیراز ــ آقای عباسقلی ــ ك** ــ زندگی اغلب عروس و مادر شوهرها در یك خانه باعث دردسراست.اگرچه بعضی از مادرشوهر ها برای عروسشان از یك مادر بهترند ، ولی بهرحال بهترانیست که قبلا همه پیش‌بینی‌های لازم را بکنید تا بعدها زندگیتان‌دچار دردسر و آشفتگی نشود.

● **سمنان ــ دوشیزه س . الف** ــ خوشحالیم که دبیران شما مثل بیشتر دبیران و آموزگاران مملکت افرادی خوش خلق ومهربان و در عین حال دلسوز هستند . تبریکات ما را ازاین بابت بپذیرید.

● **تهران ــ دوشیزه د . پ** ــ اگر فرصتی یافتید یك روز به مجله زن روز قدمت «روزنامه خودتان» مراجعه کنید تا کمی باهم گفت وگو کنیم.

بقیه از صفحه ۵۹

۷ پسر

(گیتار باس) خسرو دولتشاهی (جاز) پرویز (ارگ) مهدی (گیتار و خواننده) سهراب (ارگ) پرویز (ترومپت) نادر (ترومپت).

گروه «فلاورز» بسبك « جیمز براون » مینوازند و شروع شهرت آنها از همکاری با فریدون فرخزاد در شو میخك نقره‌ای بود و صفحاتی که از فریدون فرخزاد پر شده با موزیك آنها همراهی شده است . اما علاوه بر این صفحات بطور مستقل نیز صفحاتی عرضه کرده‌اند بنام «حلقه بدستم» و «کمند انداز» که آهنگ و شعر آنها از «کاوه» است. ترانه های جدیدشان بنام «جمجمك» و «میکشی منو» را «پرویز» ساخته و بطریقه استریوفونیك ۴۵ دور پر شده است.

خسرو دولتشاهی در موردمشکلات کار و برنامه های آینده گروه چنین گفت:

ــ مشکل بزرگ گروه های موزیك در ایران و شاید هم در کشور های دیگر، تغییر مکرر افراد گروه است . چون اکثر این‌نوازندگان جوان و تازه سال هستند . بمحض اینکه با شیوه کار آشنائی پیدامیکنند، بعلت ادامه تحصیل یا خدمت سربازی یامشکلات دیگر مجبور به قطع‌همکاری با گروه میشوند و چون این یك کار بسته جمعی و تیمی است ، باید کار را از نو شروع کرد . بعلاوه هیچگونه تامین جدی برای اعضای گروه های موزیك وجود ندارد و فقط عشق و علاقه باین کار آنها را بدور هم جمع میکند . بهمین جهت وقتی که پای مسؤولیت های زندگی ازقبیل کار و تامین معاش و ازدواج پیش میآید ، گروه گرفتار تلاش و پراکندگی میگردد.

از «خسرو» نظرش را در باره موسیقی فولکلوریك ایرانی و تلفیق آن با ریتم موزیك پاپ میپرسیم . جواب میدهد :

ــ این آزمایش بسیار جالبی‌است و ما آنرا شروع کرده‌ایم . مایه‌های قشنگ و پرتنوع موسیقی ایرانی با ریتم و اجرای جدید مورد پسند نسل جوان است و حتی اگر روی آن بطریقه صحیح علمی کار شود میتواند جنبه بین‌المللی و دنیا پسند پیدا کند.

آخرین سؤال را مطرح میکنیم:

ــ چرا در گروه های موزیك جدید دخترها شرکت ندارند ؟ مثلا خود شما چطور بفکر این نیفتاده‌اید که از یك دختر خواننده در گروهتان استفاده کنید ؟

یك لبخند و چند لحظه مکث و... بعد:

ــ ما ۷تا پسر برای اینکه بتوانیم با هم کار کنیم، از نظر خانوادگی و اجتماعی و حتی بین خودمان هزار و یك جور ناراحتی و گرفتاری داریم، چه رسد باینکه بخواهیم دختری را هم به جمع خود اضافه کنیم !! ■

خاطره پروانه

میکنم.

ــ از فعالیت های مطبوعاتیتون چه خبر ؟

ــ مدتیست که سفت و سخت مشغول نوشتن شرح حال مادرم هستم و میخوام شرح زندگیشو بصورت یك کتاب دربیارم. شاید بتونم خاطره مادرم را برای طرفدارانش از نو زنده‌کنم.

ــ زنده باد ، چه دختر وفاداری،

بقیه از صفحه ۵۸

شما در هر حال هنرتون را درخدمت زنده کردن خاطره مادرتون به کار گرفته‌اید ، راستی مادرتون چند ساله بود که فوت شدند ؟

ــ ۲۴ ساله ، مسلول بود ، و خود منهم بیش از ۳ سال نداشتم.

ــ پس چطور میتونید شرح زندگیشو بنویسید ؟

ــ از اقوام نزدیکم کمك میگیرم.

ــ بهر حال نصفش تخیلی میشه.

ــ اصلا زندگی مادرم بقدری عجیب و غریب بوده که به افسانه شبیه‌تر است تا حقیقت . فکرشو بکنید، زنی در آن زمان باوجود داشتن شوهر و بچه، سه جور ساز میزد، یعنی علاوه بر اینکه صداش خوب بود ویولون و سنتور و سه‌تار هم مینواخت.

ــ شما خودتون شخصا هیچ خاطره‌ای از مادرتون ندارید ؟

ــ تنها خاطره مبهم و گنگی که دارم مربوط به مراسم شب هفت اوست. و یادم میآید که من مرحوم قمر را برای اولین بار آنروز دیدم ، و با وجودی که بچه بودم آنقدر صورت این زن قشنگ بود که در خاطرم باقی موند. با وجودی که خودش را روی مزار مادرم انداخته بود و گریه میکرد ، زیبائی مافوق تصورش مثل یك جواهر گرانقیمت میدرخشید و همه را تحت تاثیر قرار میداد.

بقیهٔ درصفحه ۹۸

آشپزی

از: مهین ظفری

سال نو ـ فکر نو ـ زندگی نو

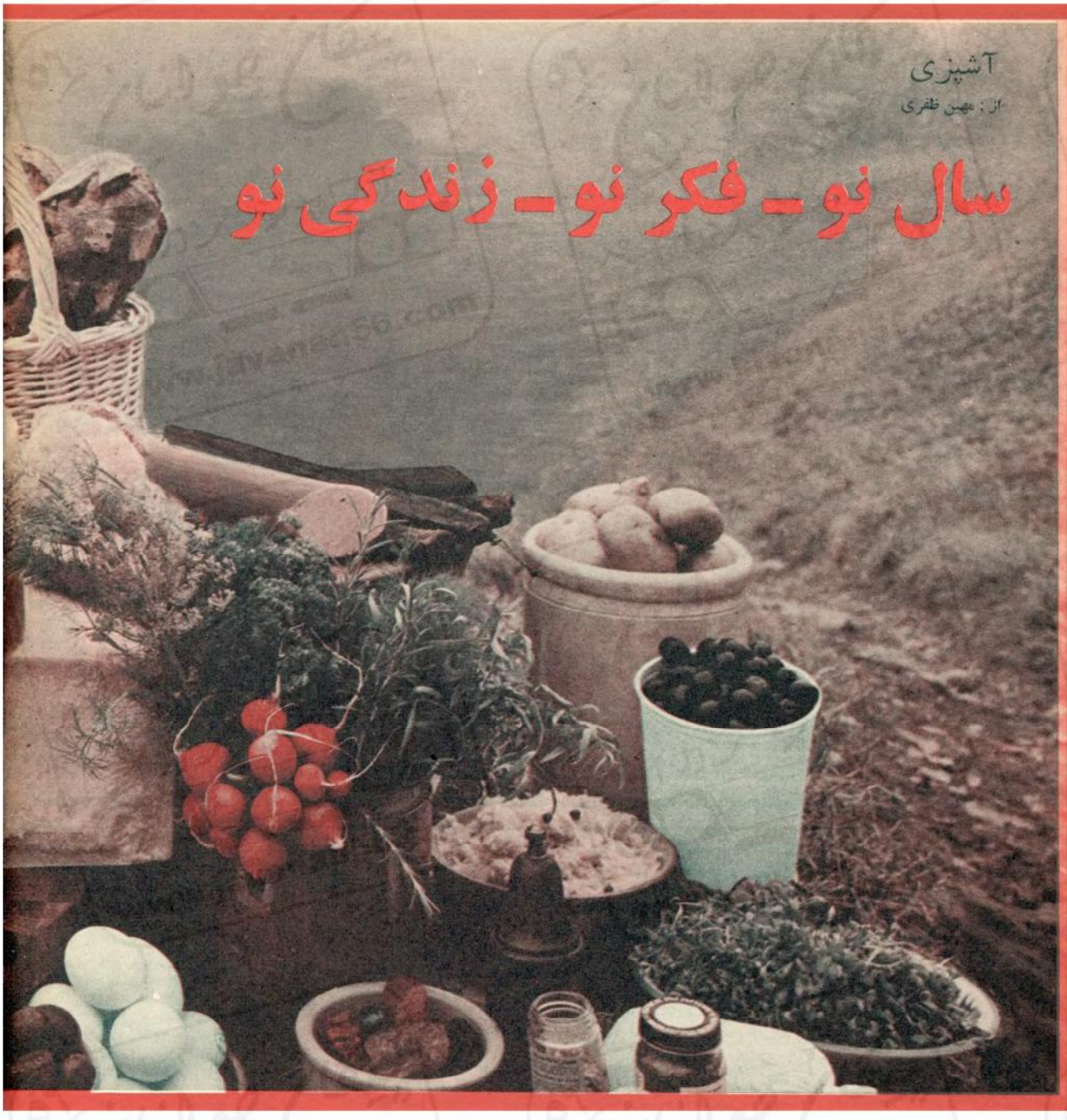

خانم! آقا!

شما که دوست دارید جوان و زیبا بمانید!

شما که از پیری وحشت دارید!

هیچ‌میدانید جوانی وزیبائی بستگی بسلامتی شما دارد، برای اینکه سالم بمانید لازم است بیش‌از پیش بفکر غذای روزانه خودباشید. از پرخوری وخوردن غذاهای چرب و شور و جا افتاده پرهیزکنید. در برنامه غذای خود غذاهای پروتئینی و ویتامینی بگذارید. باندازه کافی غذا را بپزید. چنانچه رنگ و شکل آنها تغییر کند مواد ارزنده‌اش را ازدست میدهد واین را بدانید که‌آتش، دخانیات و جوش شیرین دشمنان سرسخت ویتامینها هستند.

برای اینکه با مواد غذائی و فائده آنها بیشتر آشنا شوید بدو جدول زیر توجه فرمائید:

خوراك مرغ با سیب زمینی برای چهار نفر

یك دانه مرغ (یك‌کیلو)
نیم‌کیلو سیب زمینی
دوقاشق‌مرباخوری نمك
دو قاشق سوپخوری روغن
دوپیاز متوسط
دونا پیاز متوسط
یکقاشق سوپخوری شکر
یکقاشق مرباخوری فلفل و زردچوبه (اگردوست دارید)
یکقاشق سوپخوری رب گوجه‌فرنگی
یکفنجان آب
آب یکدانه لیمو ترش

۱ـ مرغ را پاك کنید و بشوئید و به هشت تکه کنید.

۲ـ سیب‌زمینی را پاك کنید وبشوئید وبآن یکقاشق نمك بپاشید.

۳ـ روغن را داغ کنید ومرغ‌را درآن سرخ کنید ودر ظرف دیگری بگذارید.

٤ـ سپس سیب زمینی را سرخ کنید و روی مرغ بریزید.

۵ـ هویج را پاك‌کنید وبشوئید وخرد

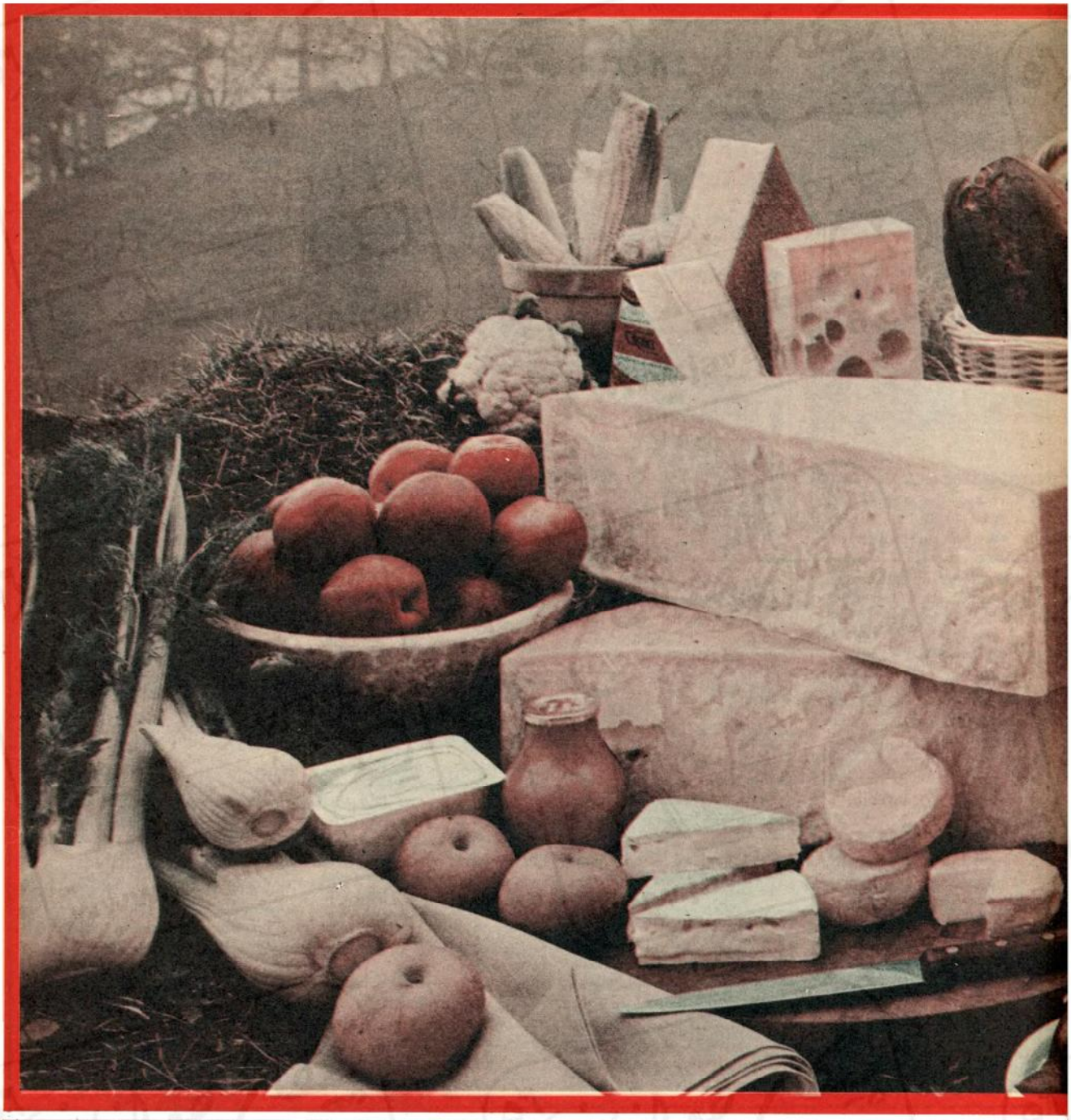

کنید .
۶ــ پیاز ها را پوست بگیرید وبحلقه های نازك ببرید .
۷ــ هویج و پیاز را هم در روغن ده دقیقه سرخ کنید.
۸ــ تکه های مرغ را با هویج و پیاز مخلوط کنید و سیب زمینی را رویش بریزید وشکروآبلیمو را مخلوط کنید ورب‌گوجه فرنگی را در آب بریزید و بهم بزنید تا باز شود و این مخلوط را روی سیب زمینی بریزید و درظرف را ببندید و نیم ساعت بپزید.

خورش قارچ

۲۵۰ گرم گوشت
نیم‌کیلو قارچ
یکدانه پیاز متوسط ریزخردکرده
چهار قاشق سوپخوری کره یا روغن
چهار قاشق سوپخوری آبلیمو
دوتا زرده تخم‌مرغ
یکقاشق مرباخوری نمك
نصف قاشق مرباخوری فلفل
نصف قاشق مرباخوری دارچین (اگر دوست دارید)
یك ویك‌دوم فنجان آبجوش.

۱ــ گوشت را بشوئید و تکه کنید.
۲ــ دوقاشق سوپخوری کره یا روغن را داغ کنید و پیاز وگوشت را درآن سرخ کنیدوبآنها نمك و فلفل‌ودارچین بپاشید و مخلوط‌کنید
۳ــ آبجوش ودوقاشق‌سوپخوری آبلیمو درآن بریزید وبهم بزنید ودرظرفرا ببندید و نیمساعت بپزید.
٤ــ قارچ را بشوئید و پاك وخردکنید ودر دوقاشق سوپخوری روغن داغ سرخ کنید ودر مخلوط گوشت وپیاز بریزید وبیست دقیقه بپزید.
۵ــ زرده تخم‌مرغ را با قاشق چوبی بهم‌بزنید تا مخلوط شود سپس درآن دو قاشق سوپخوری آبلیمو بریزید و بهم بزنید تا خوب مخلوط شود وآنرا در خورش بریزید وبهم بزنید وباز روی آتش بردارید ودر دیس کودی بریزید وداغ سرسفره ببرید.

بادمجان (اردو)

۳تا بادمجان متوسط
نصف فنجان جعفری خردکرده
دو پر سیر
یك‌قاشق مرباخوری نمك
گردی فلفل
یکقاشق سوپخوری سرکه
دو قاشق سوپخوری آبلیمو
سه قاشق سوپخوری روغن زیتون

بقیه درصفحه ۱۰۰

فرانگ میرقهاری

بقیه از صفحه ۵۹

باالهام از طرحهای قدیمی ایرانی بپوشند. مثلا باهمین پارچه های قلمکار خودمان لباس هائی تهیه کرده‌اند که در مزون معروف«ساکس» بمبلغ ۲۵۰ تا ۴۰۰ دلاربفروش‌میرسد. زیورها و پیرایه های کار اصفهان‌ده‌ها برابر بهای اصلی خریدارداد. طرحهای بلوچ و نقش های ترکمن زینت‌بخش اکثر پارچه‌های جدید است. نقش‌معروف به بته جقه‌ای ، سمبل هنر ملی‌ایران، بصورت های مختلف در اکثرطرحهای مد روز دیده میشود. من خودم در تهران یك لباس چهل تیکه تهیه کرده بودم ، بقیمت خیلی ارزان ، که‌وقتی درامریکا آنرا میپوشیدم ، همه خانم ها سراغ دوزنده‌اش را از من میگرفتند و حاضر بودند صدها دلاربرای تهیه مدلی نظیر آن خرج کنند. بهمین جهت‌من ازفرصتی‌که برایم پیش‌آمده بوداستفاده کردم و برای‌ایام نوروز به‌تهران‌آمدم تا هم با اقوام و دوستان دیداری تازه کنم و هم‌با خرج کم بهترین و جالب‌ترین لباس های مد روز دنیا را بخرم . بله ، این پارچه ها ولباسها و زیورهائی که ما درایران بنظر حقارت به آنها نگاه میکنیم ، در اروپا و امریکا سرچشمه الهام مدسازان است و جای تاسف است‌که ما ایرانیها قدر گنجینه های خودمان را نمی‌دانیم ! ...

«فرانك میر قهاری» که پس‌از ششماه دوری از وطن برای‌مدت‌کوتاهی به تهران آمده بود علت مراجعت خود بامریکا را چنین توضیح داد:

ـ مدتی که درامریکا بودم در دو فیلم شرکت کردم . فیلم اولی بنام «درامریکا اتفاق افتاد» با شرکت جواد قائم مقامی واسدزاده و حسن شاهین باتمام رسیده‌است . تهیه کننده این فیلم یك امریکائی بنام «کیتلسون» است. اما فیلم دوم‌بنام«شبهای‌نیویورك» دردست تهیه‌است و هنرپیشه ایرانی‌آن فقط من هستم و برای اتمام آن‌ناچارم به امریکابرگردم. در این فیلم‌با گروه موتور سواران معروف به «فرشتگان جهنم» که با فرانك سیناترا در هالیوود همکاری دارند همبازی خواهم بود ...

* آشنائی بیشتر

● **نام و نام خانوادگی :** فرانك میرقهاری ● **زادگاه و زاد روز :** ماکو ـ ۱۵ تیرماه ۱۳۲۲ ● **قد و وزن :** ۱٫۷۶ متر ـ ۵۵ کیلو (قبلا ۶۳ کیلو بوده و طی شش ماه‌مسافرت خارج ۸ کیلو وزن کم کرده است . اما میگوید : قبلا که رژیم لاغری میگرفتم برعکس چاق میشدم ! این چند ماهه هر چی دلم خواست خوردم و با وجود این وزن کم کردم !!)

● **رنگ مو و چشم :** بلوطی ـ سبز ● **تحصیلات کلاسیك :** تا کلاس دهم متوسطه دبیرستان شهناز پهلوی تهران ● **تحصیلات هنری :** ندارد ● **وضع خانوادگی :** مجرد (صحبت ازدواجش تاکنون جنجالها بپا کرده اما هنوز از مرحله حرف خارج نشده است !) ● **خصوصیات اخلاقی :** خود خور ـ صریح ـ ساده و خوشباور (همه اینها بقول خودش) ● **تکیه کلام :** چطور مگه ● **هابی و سرگرمی وتفریحات:** کلکسیون صفحه های قدیمی جمع میکند ـ از سینما و معاشرتهای دوستانه و رقص ، بخصوص رقصهای ایرانی خوشش میآید . ● **ورزشهای مورد علاقه :** بسکتبال ـ والیبال ـ دوچرخه سواری (در این رشته هنگام تحصیل در مدرسه بمقام قهرمانی‌رسیده و عضو تیم والیبال دبیرستان بوده) ● **تازه‌ترین کتابهائی که خوانده و پسندیده :** پاپیون ـ ماشین عشق ● **از میان رنگها :** قهوه‌ای تیره ـ مشکی ● **اتومبیلی که می‌پسندد :** لینکلن ● **غذائی که تا قاشق آخر با اشتها میخورد :** خورش بادمجان بدون گوشت (طرفدار پرو پا قرص رژیم گیاهخواری است !) ● **تازه ترین فیلمهائی که در ایران و امریکا دیده و خوش آمده : قیصر و روسپی (در ایران) ۵ تکه آسان و پنبه از هارلم میاد (در امریکا)** ● **هنرپیشگان ایرانی که بیش از همه تحسین میکند:** آذر شیوا ـ بیك‌ایمانوردی ● **از میان کارگردانها :** ساموئل‌خاچیکیان ـ کیمیائی ـ عباس شاویز ● **سابقه سینمائی :** ۱۱ سال در کار سینما بوده و تاکنون در ۳۷ فیلم بازی کرده است . اولین فیلمش «تپه عشق» بکارگردانی ساموئل خاچیکیان بوده و بدعوت «آرمان» و علیرغم تمایل خانواده‌اش وارد عالم هنرپیشگی شده . مادرش که هنوز هم درمخالفت خود باقی است حتی یکی از فیلمهای او را ندیده است ! ● **فیلمهائی‌که بزودی از او خواهیم دید:** ستاره‌سهیل (با شرکت ایرج قادری ، هاله ، ظهوری، نیکتاج صبری)ـ راهی‌بسوی خدا (با شرکت بیك‌ایمانوردی) ● **نظرش در باره جهان و ایران :** «بنظر من سینمای جهان در سالهای اخیر تحت تاثیر سکس و خشونت بوده و امکان عرضه آثار هنری ارزنده نیافته است . اما در مورد سینمای ایران من فکر میکنم باید موج نو را تقویت کرد و به جوانها بیشتر میدان داد ، زیرا این یگانه راه مبارزه با ابتذال فیلمهای فارسی است» ■

از سوراخ کلید

بقیه از صفحه ۵۸

اکنون در تدارك مقدمات کار و جست‌وجوی عده‌ای از نقالان حرفه‌ایست تا هرچه زودتر بساط شاهنامه‌خوانی را در تلویزیون براه بیندازد . بدیهی است اجرای تلویزیونی این هنر سنتی ، بخصوص اگر با امکانات تصویری و نمایشی توام شود ، میتواند یك برنامه‌جالب آموزنده و درعین‌حال سرگرم‌کننده بوجود آورد .

* این گوی و این میدان!

استودیوی فیلمبرداری « پارسا فیلم » اخیرا دست بکار تازه‌ای زده است . عده‌ای از کارگردان های سینما را که شهرتی و احتمالاادعاهائی دارند انتخاب میکند . سرمایه لازم و وسایل کافی دراختیارشان‌قرار میدهد . بعد دستشان را در تهیه‌فیلم موردنظرشان کاملا بازمیگذارد و ازکوچکترین مداخله و اظهارنظر تا اختتام فیلم خودداری میکند . اگر فیلم موفق شد منافع بین کارگردان و استودیو تقسیم میشود . اگر هم فیلم ناموفقی بود از نظر دستمزد کارگردانی چیزی به کارگردان تعلق نمیگیرد .

اولین فیلمی که با این فرمول جدید توسط پارسا فیلم تهیه‌شده فیلم «درشکه‌چی» بکارگردانی‌نصرت‌کریمی بوده است که قرار است از هشتم اردیبهشت در گروه سینمائی مولن‌روژ به‌نمایش گذاشته‌شود. دومین کارگردانی که‌بااین شیوه فیلمی برای پارسا فیلم تهیه خواهد کرد « پرویزکاردان » است که باهمکاران تلویزیونی‌خود فیلمی درمایه طنز و کمدی خواهد ساخت . احتمال دارد برای سومین فیلم از مسعود کیمیائی دعوت شود .

گردانندگان پارسا فیلم در مورد علت اتخاذ این روش تازه ومزایای آن میگویند :

ـ تابحال هر انتقادی که‌نسبت بهر فیلمی میشد ، کارگردان ادعا میکرد که این نقطه ضعف بر اثر مداخله تهیه‌کننده بوجود آمده است. بااین روش تازه مسؤولیت تهیه فیلم بطورکلی بگردن کارگردان میافتد . او در انتخاب سناریو و هنرپیشگان و چگونگی صحنه‌ها و فیلمبرداری و غیره آزادی عمل‌مطلق دارد و دیگر نمیتواند ادعا کند که مداخله تهیه کننده باعث ضعف‌وابتذال و شکست فیلم شده است . بعلاوه اگر فیلم کار نکند دودش توی چشم خودش هم میرود زیرا از دریافت دستمزد محروم میشود . درحالیکه اگر فیلم خوب کار کند منافع‌سرشاری نصیبش خواهد شد .

* صفحه جدید فریدون فرخزاد

فیلم « دلهای بی‌آرام » اولین فیلم سینمائی فریدون فرخزاد آماده نمایش است و احتمالا تا دو سه‌هفته دیگر روی پرده سینماها خواهدبود. مقدمات تهیه فیلم «پسرمسخره»دومین فیلم فرخزاد فراهم شده است‌وبزودی فیلمبرداری از آن آغاز خواهد شد . نقش مقابل فرخزاد را در این فیلم «نوری کسرائی» بعهده خواهدداشت‌و استودیوی پیام تهیه کننده‌آن‌خواهد بود .

فرخزاد که پس از سفر کوتاهی به آلمان قبل از آغاز سال نو به تهران برگشت ، صفحه تازه‌ای‌آماده کرده است که همین روزها پخش خواهد شد . این صفحه شامل دو ترانه‌جدید است‌بنام‌های «آشیانه» و « بی‌تو میمیرم » و گروه «فلاورز» فرخزاد را همراهی میکنند .

* فیلمهای دردست تهیه

با پایان تعطیلات نوروزی که فعالیت‌های فیلمسازی را دراستودیوها دچار وقفه‌کرده بود ، تهیه یك‌سری فیلم‌های جدید آغاز شده است وجالب اینجاست که اکثر فیلمسازان درسال‌نو بدنبال چهره‌های نو هستند و ترجیح میدهند که حتی‌الامکان ازهنرپیشگان نورسیده استفاده کنند .

* ساموئل‌خاچیکیان، کارگردان تازه‌داماد ، برای فیلم جدیدش بنام «آخرین ضربه » دوچهره تازه انتخاب کرده است بنام «ژالسام» و«همایون اشکان» . این فیلم که سناریست و کارگردان و تهیه‌کننده آن خود ساموئل است ، بکلی جدا از موج جاهلی خواهد بود و موضوع آن بر محور حوادث‌وهیجانات زندگی نسل عصیانگر امروز دورمیزند . درفیلم دیگر ساموئل خاچیکیان بنام «مردی درآیینه » که یك ساعت از آن فیلمبرداری شده است نیز شاهد هنرنمائی چهره تازه‌ای خواهیم بود . « مری آپیك » دختر آپیك ستاره سینما برای اولین‌بار در این فیلم فعالیت سینمائی خود را آغاز میکند.

* استودیوی پارس‌فیلم تهیه‌فیلم «زن یکشبه » را آغاز کرد. نقش‌های اول این‌فیلم‌که سناریوی آنرامیرلوحی (سناریست فیلم رقاصه) نوشته و توسط محمود کوشان فیلمبرداری و کارگردانی خواهد شد ، « مختار »ـ «بهمن‌مفید» ـ و « مژگان »بعهده خواهند داشت .

خاطره پروانه

بقیه از صفحه ۹۵

ـ حالا کتابتون تا کجا پیش رفته ؟

ـ فعلا تاجائی رسیده‌ام‌که میرفت بهلوی حسین خان اسماعیل زاده معروف به حسین خان کمانچه .

ـ امیدوارم موفق باشید ، حالا دیگه یك کمی حرفهای شاد بزنیم.

ـ چشم ... من زندگی‌رو خیلی دوست دارم ، همیشه هم در زندگیم آدم امیدواری بوده و هستم. هر حرف شادی هم که دلتون بخواد برای گفتنش حاضرم.

ـ والله شادترین حرفها تعریف یك لطیفه است.

ـ آنهم بچشم . میگن یك روز آقای هویدانخست‌وزیررفت تیمارستانی را بازدید کنه و هنگام بازدید درباره علت جنون دیوانه‌ها از رئیس‌تیمارستان پرسش میکرد ، رئیس تیمارستان هم جواب میداد و مثلا میگفت این یکی خیال میکنه نادرشاه افشار است ، اون یکی خیال میکنه شاه عباس کبیر است و ... چهو . چهو چه. تا اینکه آقای نخست وزیر چشمش افتاد بیك جوان معقولی که کتاب قطوری هم دستش بود.

از رئیس تیمارستان پرسید این به چه دلیل دیوونه است؟

رئیس تیمارستان جواب داد : این خیال میکنه نویسنده است.

آقای نخست وزیر جلو رفت و شروع کرد با جوان حرف زدن ولی دید که خیلی معقول جواب میده ، ازش پرسید تورو چرا آوردند اینجا، جوان جواب داد، والله بخدا اینها با من لج هستند وگرنه من مریض‌نیستم، نویسنده‌ام ، اینهم کتابم و کتاب قطور را به آقای نخست‌وزیر داد.

نخست وزیر نگاهی به کتاب کرد ، دید رویش نوشته ، چگونه اسب راه میرود ، بعد باز با جوان صحبت کرد و خلاصه دستور آزادیش را صادر کرد، هرچی رئیس تیمارستان گفت این دیوونه است، فایده نبخشید.

شب که آقای نخست وزیر خسته از کار روزانه رفت بخونه‌اش ، بفکرش رسید که‌کتاب جوون مزبوررو بخونه.

کتاب را آورد و یکبار دیگر رویش را خواند: «چگونه اسب راه میرود» و چون کتاب را باز کرد دید بی‌انصاف پانصد صفحه نوشته و تکرار کرده : تاتالاق ـ تاتالاق ـ تاتالاق !

ـ مرسی . خیلی طولانی و بامزه بود. با تشکر زیاد خداحافظی میکنم.

ـ ممنونم . خدا حافظ ■

دختر رنگ پریده

بقیه از صفحه ۲۴

بود ازموهای خیلی کوتاه با بوکله‌های ریز و چهره پریده رنگ با سایه چشم بلوطی

«جولی »که اکنون ۲۳ سال دارد، بزودی در اولین فیلم سینمائی خود بازی خواهد کرد . این فیلم « دختر رنگپریده » نام داردو داستان آن بی‌شباهت بزندگی خود «جولی »نیست زیرا ماجراهای پرهیجان زندگی یك دختر خوانننده را باز گو میکند .

همبازی «جولی دریسکول » در این فیلم« پیترسلرز »کمدین‌مشهورانگلیسی خواهد بود و بهمین جهت شایعه در محافل سینمائی انگلیس بر سر زبانها افتاده است که آندو بزودی با هم ازدواج خواهند کرد . «پیترسلرز » چندی پیش از همسر زیبای سوئدی خود «بریت اکلند » جدا شد

خوشبو ومعطر

بقیه از صفحه ۲۴

زیرا که یك عطر مناسب میتواند نمایشگر شخصیت واقعی یك زن‌باشد، پس استفاده از عطر های ملایم وزنانه راهرگز فراموش نکنید.

● استفاده صحیح از عطر

پس از انتخاب یك عطر مناسب، طبعا باید راه‌استفاده صحیح از آن را در قسمت های مختلف بدن نیز بخاطر داشته‌باشید.

از عطر مورد نظر میتوانید در قسمت های شقیقه ــ مچ ــ وآرنجها استفاده کنید.

سعی کنید برای جلوگیری از اتلاف واسراف عطر ، همیشه آنرا بایك عطرپاش مورد استفاده قرار دهید . ضمنا در مواقعی که بناچار تمام یا اکثر ساعات روز را در خارج از منزل بسر می‌برید شیشه کوچکی از عطر مخصوص خود را در کیف‌دستی خود داشته باشید تا در مواقع‌مختلف (مثلا در هنگام تجدیدآرایش) از آن استفاده کنید ، چون بوی یك‌عطر، هیچوقت برای مدتی‌طولانی‌بهمان‌تازگی و خوبی برجا نمی‌ماند.

● نگهداری ومحافظت ازعطر

شیشه عطر خودرا هرگز درمعرض حرارت یا نور قرار ندهید ، زیرا حرارت ونور به‌ترکیبات آن آسیب میرسانند و اصولا از دشمنان‌سرسخت بوی خوش و حقیقی هر عطری می ــ باشند.

بنابراین همیشه آنرا در مکانی خنك و تاریك نگاهداری کنید و پس‌از هرباراستعمال در آن را محکم ببندید.

اگر تصمیم دارید شیشه عطرخود را تعویض کنید و مثلا محتوی آن را داخل شیشه شیك‌تر و راحت‌تری‌خالی کنید ، دوسرباز دوشیشه را کاملا بهم بچسبانید و سپس شیشه محتوی عطر را بروی شیشه خالی برگردانید تامایع‌آن به آرامی داخل شیشه خالی شود ، البته در صورتی که گشادی سرهردو شیشه معادل باشند. در غیراینصورت می‌توانید اینکاررا با سرنگ مخصوص آمپول انجام دهید ■

شوهر یابی

بقیه از صفحه ۲۳

کارمند موسسه‌ای بشوید . دراینصورت با آدمهای زیادی‌برخورد خواهیدداشت. ازاین راه نه تنها ممکن است به مقصود خود برسید ، بلکه پولی‌هم بدست میآورید !

★ ٤ــ یك مهمانی بدهید !

مثلا پنج دختر و پنج پسر رادعوت کنید و از آنها بخواهید که هرکدام دوست همجنس خودش را بیاورد.تعداد زیادی دختر و پسرهای تازه خواهند آمد و این شانس خوبی است که یکی‌از آنهارا به‌تور بزنید !

★ ٥ــ نوع دوست و خیرخواه باشید!

مثلا در یك موسسه‌خیریه داوطلبانه مشغول کار شوید . پسرها هم دراینگونه موسسات کارمیکنند و کارکردن باآنها آینده خوبی را نوید میدهد !

★ ٦ــ دریك کلاس مختلط نام‌نویسی کنید !

در آنجا با عده‌ای از پسران آشنا خواهید شد و این آشنائی ساده ممکن است به ازدواج بینجامد !

★ ۷ــ عضویك کلوب یا باشگاه‌بشوید!

مثل بولینگ یا اسب‌سواری و یا کلوب هائی‌که در آن سخنرانی های علمی و ادبی بعمل میآید . دراینگونه محل‌ها معمولا تیپ های خاصی دیده میشوند که تقریبا سلیقه های مشخصی دارند . با کمی زرنگی و کاردانی‌هیچ بعید نیست که یکی از آنهارا اسیرعشق کنید !

★ ۸ــ قلبتان را در محفظه بلورین ارائه دهید ، نه اینکه در صندوقچه آهنین مخفی کنید !... پسرها ترجیح میدهند آنچه را که میخواهند بدست آورند ابتدا خوب وارانداز کنند و در صورتی که امیدی بود قدم‌پیش‌گذارند. آنقدر سرد و خشن نباشید که آنها فکر کنند بدست آوردن قلب شما غیر ممکن است !

★ ۹ــ با وجود این هرگز در ابراز عشق پیشقدم نشوید : بگذارید قدم اول را «او» بردارد . پسرها هنوزهم مثل اجداد بزرگوارشان ترجیح میدهند قدم اول را خودشان بردارند و بدخترکه در برابرشان زانو بزند با تحقیر نگاه میکنند !

●

و اما در مورد اینکه دخترها چگونه میتوانند قلب نامزد مورد علاقه خودرا همیشه برای خود حفظ کنند، مجله «تین»راهنمائی های‌جالب دیگری ارائه داده است که درشماره آینده‌مطالعه میفرمائید ■

اختلاف سن

بقیه از صفحه ۲۵

که تاپایان عمر عشق ورزیده‌اند وروح واحساس وعواطف پرشکوه وتابناکشان به دلها نور پاشیده و شورو شوق آفریده است ولی انسانهای بیشماری در این جهان زندگی می‌کنند که نابغه نیستند و باید فکری برای‌بهزیستی وخوش و خوب و نیکبخت بودن آنان بکنیم . دختری که دانشجوی حقوق سیاسی بود میگفت : «من مردی را دوست دارم که بتواند بر من فرمانروائی کند» و خود «فرانسوآز ساگان» عقیده دارد : «زنان به یکنفر که بتواند آنانرا راهنماباشد ونگهدارد، نیازمندند.»

هر چند زنان مردنما و خشن و مبارز با این عقیده مخالفند ولی وقتی درست بیندیشیم می‌بینیم که این دسته اززنان هم مورد نیاز مردهای ناتوان وسست اراده و مردد واقع میشوند و جوانانی که احتیاج دارند راهنمائی ومراقبت و نگهداری بشوند ، بسویشان گرایش پیدا میکنند .

ترجمه : ن . ایراندوست

۳ نکته مهم

بقیه از صفحه ۲۴

بپوشید . همچنین اگر درشت استخوان و دارای پاهای عضله‌دار هستید ، باز هم این مد جدید متناسب شما نیست . خوشبختانه کلکسیون های جدید مد امسال متنوع است و هرکس می‌تواند لباسی را که برازنده اندامش باشد و بر جاذبه و زیبائی و شخصیت او بیفزاید انتخاب کند.

● چی برای کجا ؟

ماده دوم قانون مد ، پاسخ شایسته‌ای باین پرسش است : «چی برای کجا ؟» هر لباسی را در هر جا نمیتوان و نباید پوشید . اگر شما با یك لباس چشمگیر و آرایش زننده برای خرید به خیابان بروید ، گرفتار مزاحمت و متلك خواهید شد ودختری جلف و بی شخصیت بشمار خواهید آمد. همچنانکه در یك پارتی رقص ، حضور با لباس اسپرت ، نمایشگر بی سلیقگی و ناشیگری و احیانا سهل‌انگاری است.

بنابراین در انتخاب لباس به محیط توجه کنید و از پوشیدن لباس هائی که شما را انگشت نما میکند چشم بپوشید . مینی شورت برای کوچه و خیابان بهیچوجه مناسب نیست . از مدلهای اسپرت آن میتوانید برای روزهای تعطیل و پیك نیك‌های بهاری و هنگام ورزش استفاده کنید و مدلهای مجلسی آنرا در مهمانی هائی که موقعیت اجازه میدهد بپوشید.

● موقع شناسی و مد

سومین اصل مهم مد موقع‌شناسی است . دختری که با آرایش غلیظ شب، صبح زود از منزل خارج میشود و بسرکار میرود ، ناشیگری کامل خود را نشان میدهد . یك دختر جوان امروزی باید بداند چه وقت چه لباسی میتوان پوشید. توجه باین نکته حساس خیلی مهمتر از اینست که شما به محض رواج یك مد جدید ، اولین کسی باشید که آنرا تهیه میکنید و میپوشید.

● نقش مهم پیرایه‌ها

«پیرایه‌ها» که در اصطلاح خارجی «اکسوآر» نامیده میشود ، در مد امروز اهمیت زیادی دارد . مثلا همین مد جدید مینی شورت باید حتما با جوراب شلوارهای نسبتا ضخیم و در صورت امکان برنگهای جالب پوشیده شود تا جلوه کند . پوشیدن شلوار کوتاه با پای لخت واقعا زننده است و فقط در ساحل دریا و در بحبوحه گرمای تابستان میتواند توجیه منطقی داشته باشد . جورابهای زیر زانو یا بالای زانو نیز با شلوارکهای مد جدید قشنگ میشود . کمربندهای پهن و کیف و کفش های اسپرت و زیورهای جالب دخترانه ، پیرایه های جالبی است که با مد جدیدهماهنگی دارد . این با شماست که انواع‌مناسب آنها را که با لباستان هماهنگی دارد انتخاب کنید و برازنده و شیکپوش معرفی شوید ■

سال نو ــ فکرنو ...

بقیه از صفحه ۹۷

۱ــ بادمجان ها را کباب کنید وپوست بگیرید و خردکنید .
۲ــ نمك و فلفل وسرکه وآبلیمو و روغن زیتون و سیر را در شیشه‌در یهنی بریزید ودر آنرا ببندید وشیشه را تکان دهید تا مواد داخل آن خوب مخلوط شود.
۳ــ این سس را به بادمجان اضافه و مخلوط کنید . مخلوط بادمجان را در ظرف سالاد بریزید و بگذارید سردشود وسر سفره ببرید .

سوپ نخود فرنگی

۱ ½ فنجان نخود فرنگی
یکقاشق مرباخوری سرخالی نمك
½ فنجان آبجوش
یك دانه پیاز کوچك
یك‌قاشق سوپخوری کره
یك قاشق سوپخوری آرد
یکفنجان سوپ جوجه
۲ ½ فنجان شیر یا خامه رقیق
یکقاشق سوپخوری جعفری ریزخردکرده
۱ــ پیاز را پوست بگیرید ودر آب جوش بیندازید و نمك بریزید ونخود فرنگی بآن اضافه کنید ودر ظرف را ببندید واز الك سیمی رد کنید.
۲ــ کره را آب کنید و آرد بآن‌اضافه کنید وبهم بزنید تا بازشود . سپس‌سوپ را درآن بریزید و بهم بزنید تا باز شود .
۳ــ مخلوط پیاز و نخود فرنگی را با مخلوط کره و آرد وسوپ مخلوط‌کنید وبهم بزنید و شیر درآن بریزید وروی آتش ملایم بگذارید وبپزید (نباید بجوشد)
سوپ را در سوپخوری بریزید ورویش جعفری بپاشید و داغ سر سفره ببرید.

سبزی پلو بشکل دمی

دوفنجان برنج
۳ ½ فنجان سبزی پلو خردکرده (تره‌ــ شبت ــ شنبلیله کم ــ جعفری)
(تره جعفری یا گشنیز ــ اسفناج خیلی کم ــ شنبلیله)
دو قاشق سوپخوری روغن
یکقاشق سوپخوری نمك
سه فنجان آب
۱ــ برنج را پاك کنید وبشوئید وآبش را خالی کنید . سپس سه فنجان آب ونمك بآن اضافه کنید وبهم بزنید و در دیگ را بگذارید وبا حرارت‌متوسط بپزید . همینکه آب جوش آمد سبزی را بآن اضافه کنید و یکبار بهم بزنید و روغن بریزید و در دیگ‌را ببندید و به پختن ادامه‌دهید . پس‌ازاینکه آب برنج کار رفت برنج رادم کنید.

(باقلا پلو) بشکل دمی

دو فنجان برنج
دو فنجان باقلا تازه لپه‌کرده
دو فنجان شبت خرد کرده
دو قاشق سوپخوری روغن
یکقاشق سوپخوری نمك
۳ ½ فنجان آب
۱ــ برنج را پاك کنید وبشوئید وآب ونمك رویش بریزید و در ظرف را ببندید و روی آتش متوسط قرار دهید همینکه آب جوش آمد باقلارا اضافه کنید وبپزید تا آبش کم شود سپس

بقیه درصفحه ۱۱۸

مامی شورت

مامی‌شورت
در انواع کشدار و دکمه‌دار خوشبو ، سوپر و در اندازه های کوچك متوسط وبزرگ‌تهیه‌شده است.

mamy short

مامان ! منو تو کهنه‌نپیچ!
زیراکهنه‌های زبر و خشن با پوست لطیف‌من سازگار نیست

مامی‌شورت
تنها شورتی است که با اصول طبی تهیه شده و بر روی پوست لطیف کودك شما ایجاد سوزش و خارش نمی‌کند .

مامی‌شورت
بدون حساسیت و آلرژی وباهمکاری گروه صنعتی بلژیك و ایتالیا تولید گشته .

مامی‌شورت در کلیه داروخانه‌ها و فروشگاه‌ها موجود است.

مرکز پخش ــ فروشگاه بلاستو ــ بازار جامع تلفن ۵٤٤۸۸

قصه عشق

بقیه از صفحه ۱۵

ــ چه چیز اجتناب ناپذیر است ؟
ــ اینکه ما باهم دیگر نباشیم. خواهیم گرفت و بعد هرکدام راه خودمان‌را دنبال میکنیم . تو میروی بدانشکده‌حقوق ...
ــ صبرکن ببینم ... چی داری‌میگی ؟
این بار بصورتم نگریست.
ــ اولیور تویك پری میلیونر هستی و من ... از نظر اجتماعی صفرهستم.
ــ خوب ، این‌چه‌ارتباطی دارد به‌اینکه ماراهمایمان جداباشد. مگرنه‌حالا نیزهمان راه را میرویم وباهم‌خوشبخت‌هستیم.
ــ احمق‌نشواولیور. هاروارد مثل‌کیسه بابانوئل است تومیتوانی داخل آن‌هراسباب بازی که بخواهی پیداکنی. اماوقتی عید تمام شد کیسه راخالی میکنند... (با تردید) وآنوقت بایدهرکسی بجای خودش برود.
ــ میخواهی بگوئی که تومیروی به«کرانستون»، «رودآیلند» تابیسکویت درست کنی ؟
ــ نه ، میروم شیرینی پزی! خواهش میکنم پدرم رامسخره نکن.
ــ پس مرا ترك نکن ، خواهش‌میکنم جنی.
ــ اگر ترا ترك نکنم‌تکلیف بورس چی میشود ؟ و پاریس، که هرگز پایم را آنجا نگذاشته‌ام ؟
ــ و ازدواج ما ؟
این من بودم که این حرف رازدم ؟ مثل یك صاعقه ازدهانم پرید. یك لحظه اطمینان نداشتم که این کلمه راادا کرده‌ام. یانه..
ــ چه کسی از ازدواج حرف‌زده‌است ؟
ــ من ، حالا حرفش را زدم.
ــ تومیخواهی با من عروسی‌کنی ؟
ــ آری.
نخندید ، سرش را خم کرد. بسادگی پرسید:
ــ برای چه ؟
بچهره‌اش خیره شدم وگفتم.
ــ برای اینکه ...
ــ آه ! چه دلیل خوبی.
بازوی مرا گرفت (نه مچ‌دستم‌را) و در طول راه شروع بقدم‌زدن‌کردیم. دیگر چیزی برای گفتن نداشتیم.

●

اولیور برای گرفتن موافقت والدینش جهت ازدواج باجنی همراه او بخانه پدری‌میرود. اسباب واثاثه‌لوکس، باغ‌وسیع و پهناور، زندگی‌اشرافی‌آنها در نخستین برخورد توجه جنیفر راجلب میکند و درمی‌یابد که اختلاف طبقاتی بین ها زیاد است.

پدر ومادر اولیور از آنها درکتابخانه پذیرائی میکنندوهنگام‌نوشیدن یك قهوه مذاکرات بیفایده و مبتذل‌معمولی بین آنها انجام میشود. اولیور میخواهد بهمراه جنی از خانه پدری‌هرچه زودتر بگریزد ولی بنا باصرار پدر ومادرش وموافقت جنی برای شام‌میمانند معهذا نه فرصتی برای مذاکره در زمینه اصلی پیش میآید نه‌والدینش قضیه را طرح میکنند و ناچار عصبی‌و تندخو دختر و پسر خانه رانرك میکنند . رفتار سرد و خشك‌پدر وپسرجنیفررا بهت زده‌میکند. اولیوربرای طرح موضوع بانتظار فرصت دیگر است و این فرصت مناسب دریك کلوب خصوصی پیش میآید در وقتی که با پدرش سرگرم غذاخوردنست و شخص سومی وجود ندارد.

پدر اولیور برطبق معمول از مسائل‌مختلف دیگری که برای‌پسرش‌بی‌اهمیت است صحبت میکند ولی اولیور که‌به‌تنگ آمده و مایل‌است هرچه‌زودتر باصل قضیه برسد بی مقدمه میگوید:
ــ پدر بالاخره تو درباب جنیفرچیزی بمن نگفتی ؟
ــ چی میخواستی که بگم. تومارادر مقابل یك امر انجام شده قرار دادی.
ــ بنظر تو چه جور دختری‌است ؟
ــ من جنیفر را قابل تحسین‌می‌بینم. دختری مثل او از یك طبقه عادی توانسته است وارد رادکلیف‌شود. ...
ــ وارد اصل مطلب بشو پدر !
ــ اصل قضیه اساسا ارتباطی بااین دختر جوان ندارد بلکه باخود تو مربوط میشود .
ــ آه !
ــ مربوط است به خیره سری‌و سرکشی تو . تو کاملا سرکش شده‌ای کوچولوی من.

ــ من سردر نمی‌آورم پدر که‌چگونه ازدواج با یکدختر زیبا وبا هوش که در رادکلیف درس میخواندسرکشی است ؟ . او نه هیپی‌است و نه ولگرد ومعتاد....
ــ از تمام معایبی که او نداردمیشود یك فهرست تهیه کرد.
ــ چه چیز او بیشتر از همه باعث‌ناراحتی توشده‌پدر ؟... اینکه‌کاتولیك است یااینکه فقیر است ؟...
ــ وتو ؟ بگو چه چیزاوتوجهت‌راجلب کرده‌است.
دیگر تحملم تمام شد . خواستم برخیزم و بروم و قصدم را بیان‌کردم اما پدرم‌گفت :
ــ بمان و مثل‌مردها حرف بزن.
پیدا بود که از ماندن من‌خوشحال‌است و آنرابسان یك‌موفقیت‌تازه‌بحساب میآورد. بخشش افزود:
ــ تنها خواهش من اینست که‌در ازدواج با این دختر عجله نکنی. مدتی تامل‌کن .
ــ این مدت تامل و صبر را معین کن پدر ، چقدر وقت ؟
ــ اول درس حقوقت‌را تمام کن.اگر قضیه جدی باشد خودمرورزمان آنرا تایید میکند وانگهی‌یك چیزرافراموش کرده‌ای.
ــ چه چیز را ؟
ــ توهنوز بیست و یکسالت‌نشده‌و قانونا کبیرنیستی.
ــ کبیر و صغیر بودن هیچ اثری‌دراین کار ندارد.
ــ در این صورت هم اکنون باو ازدواج کن ولی حتی‌برای پرسیدن وقت رفتن به کلیسا هم بسراغ من نیا.
ــ اما پدر توهرگز وقت شناس‌نبوده‌ای !
از جا بلند شدم و میز ناهار راترك کردم و از همان لحظه اززندگی پدرم خارج شدم و مال خودم را شروع کردم .

●

جنی حاضر شد بامن ازدواج‌کند ، گواینکه او اهمیت فراوانی برای‌این قبیل «فورمالیته» ها قائل‌نبود. اگر من پسر مرد ثروتمندی‌بشمار میرفتم که ارث هنگفتی ممکن بود بمن‌برسد ، جنی دخترياناتوانشیرینی‌فروش محقر ایتالیائی‌بودبنام: «فیل‌کاویلری» بنابراین در ازدواج ما دو نفر والدین من امید خوشبختی نمیدیدندوالبته مخالفت خود را هم مخفی‌نکردند.
من وفادار بعشق خویش دوستی وعلاقه‌ام را بالاتر ومهمتر از هرچیز موجود در دنیا میدانستم و باجبار باخانواده‌ام برهم زدم و طبعا این قطع رابطه برایم نتایج جبران ناپذیر و غم‌آوری داشت زیرا پدرم دیگرحاضر نشد خرج تحصیل مرا بدهد .
مراسم عروسی در روز یکشنبه‌بسادگی انجام پذیرفت . از خویشان من هیچکس و از خویشان جنی فقط‌پدرش حضور داشت . بعلاوه یکی دو دوست من و یکی دو نفرنزدیکان جنی . مطابق رسم دیرین هر یك از ما قطعه شعری را که‌انتخاب‌کرده بودیم خواندیم و بعد برای نوشیدن آبجو به می‌خانه‌ای رفتیم‌و هنگامی‌که دوستان ما را سوار اتومبیل کردند تقریبا چشمان همه‌ازتاثر پراشك بود. آنوقت من خودم رابا واقعیات تنهایافتم و وحشت سراپایم‌راگرفت . رو کردم به جنی وگفتم:
ــ جنی حالا دیگر قانونا ما دونفر زن و شوهر شده‌ایم !
ــ آری، ازاین‌پس بایدسعی‌بکنم که‌بتوانم یك متقلب بشوم تا اگردست ازپا خطا کردی مچت را بگیرم.
اگر کلمه‌ای بتواند وضع ما رادر سه سال اول زندگی خلاصه کند باید گفت این کلمه «تراشیدن» است. ما بتمام معنی روز بروز بیشتر تراشیده می‌شدیم . هر لحظه‌ای‌از عمر ما در اندیشهٔ آن‌میگذشت که چطور پولی درآوریم و چگونه باآن‌مختصر درآمد زندگی کنیم . در هرامری نخستین موضوع مساله‌مادی‌بود . در هر کاری فوری محاسبه پولش را میکردیم . دیگر به سینما نمی‌رفتیم ، بموزیك‌هال پا نمی‌گذاشتیم حتی در مسابقات که برای من بعلت‌قهرمان بودن بلیت های افتخاری می‌فرستادند بعلت آنکه همان مختصر پول‌برای رزرو جا را نداشتیم از آن صرفنظر میکردیم . در کامبریج شمالی‌آپارتمان کوچك و ارزانی یافته بودیم . این خانه سابقا دوخانواده‌راجا میداد. ولی اکنون بدل بچهار آپارتمان شده که ظاهرا اجاره‌آن‌متعادل‌وارزان باشد !
روزی از ماه سپتامبر وقتی‌برای‌بار اول میخواستیم وارد آپارتمان‌بشویم به جنی گفتم:
ــ از اینکه وارد این آپارتمان‌بشوی ترس نداری.
ــ حالا نه ولی در ماه ژوئن‌چرا می‌ترسیدم.

لطفاً ورق بزنید

قصه عشق

ـ برای چه در ماه ژوئن ترس‌داشتی.
ـ برای‌اینکه در ژوئن ازدواج نکرده بودم .
ولی خیال میکنم حتی‌برای‌یك‌زن‌شوهردار ورود باین‌آپارتمان نمیتوانست بدون ترس باشد .
ـ مگر میخواستی چکـار بکنی؟
ـ از شوهرم بپرس ! او خودش‌میداند.
ـ ولی من شوهرت هستم.
ـ آه راستی ؟ پس ثابت‌کن.
ـ چطوری ؟
(تو دلم فکر میکردم که درکوچه چنین کاری امکان ندارد) .
ـ مرا بغل کن که از آستانه دراولین خانه‌مان باهم تو برویم.
ـ خیال نمیکنم باین خرافات اعتقاد داشته‌باشی.
ـ مرابغل کن بعد تصمیم میگیرم.
ـ اوکی.
اورا در آغوش گرفتم وشروع‌کردم از پله ها بالارفتن .. پنج پله بود.
ـ برای چه ایستادی ؟
ـ هنوز بآستانه در نرسیده‌ایم؟
ـ بهیجوجه !
ـ من نام خودمان را روی زنگ‌در می‌بینم.
ـ دیوانه اینجا آستانه‌رسمی‌خانه‌مانیست مرابابد تاتوی اتاق خواب‌ببری!
ـ برای چه اینقدر سنگیـن هستی.
ـ این فکر بمغزت نیامده که‌ممکن‌است دونفر باشیم ، یعنی من آبستن باشم !
ـ آیا واقعا هستی ؟
ـ هاها ... ترساندمت ؟ ها ؟
این یکی از لحظات شیریـن‌زندگی من بود که ذره‌ای «تراشیدن» درآن وجود نداشت.

●

والدینم با فرستادن کارت‌دعوتی‌مارا بجشن شصتمین سال ولادت پدرم بشام دعوت‌کرده‌بودند . وصول این‌کارت موجب بگو مگوی تازه‌ای‌بین من و جنی شد . جنی این دعوتنامه را نوعی پیشنهاد سازش از طرف پـدرم میدانست ومن اعتقاد داشتم که احتمال‌میرود کارت را بدون اطلاع پـدرم بمنظور آشتی کنان مادرم فرستـاده‌باشد.
چون در کارت خواسته بودند‌که‌رفتن یا نرفتن خودرا اعلام کنیم‌از جنی‌خواهش‌کردم که‌جواب‌منفی‌رااوبنویسد وبفرستدولی اوترجیح داد مطلب را تلفنی بگوید . یك مکالمه کوتـاه‌بمن فهماند که پدرم پای تلفن است و اصرارداردکه من در جشن شرکت‌کنم و ضمنا با او سخن بگویم. من این کاررا نکردم و به جنی نیـز پرخاش کردم و تلفن را از جـا کندم و بوسط اتاق پرت کردم و درحال‌تندخوئی گفتم:
ـ قابل تحمل نیست جنی !تو نمیخواهی گورت رااز زندگی من گم کنی ؟
آنوقت مثل حیوان تیر خورده ازفرط خشم شروع کردم بلرزیدن، وقتی سربرگرداندم تا جنی را ببینم فهمیدم‌که اورفته‌است . جست‌وجو درآپارتمان، بیرون ، خیابان ، همه جا بی نتیجه‌بود . حتی بعد ازتلفن‌کردن به پدرش نیز دانستم بخانه او نیز نرفته‌است.ساعت ها بعد که از گشتن وجست‌وجـو کرکن خسته شده بودم وبانا‌امیدی‌بخانه‌بازمی‌گشتم اورا روی پلکان منزل‌نشسته دیدم. خسته‌تر از آن بودم که‌اورابترسانم و خوشحال‌تر از آن بودم که حرفی بزنم.
ـ جن ؟
ـ اولی ؟
ـ من کلیدم را فراموش‌کرده‌ام.
ایستادم . جرات نداشتم‌بپرسم‌چندساعت است که او اینطور نشسـته‌فقط گفتم:
ـ جنی متاسف هستم.
با خشونت صحبتم را قطع‌کردوگفت:
ـ حرف نزن. عشق‌آنست‌که‌هرگزنتوانی بگوئی متاسف هستم.
بدنبالش راه افتادم و ازپله‌ها بالارفتم.
ـ من خسته هستم و میخواهم‌بخوابم اوکی.
ـ اوکی.

وقتی وارد آپارتمان شدیم و بدرآوردن لباس مشغول شدیم جنی نگاه اطمینان‌بخشی بمن افکند وگفت:
ـ اولیور میدانی ، من اینطوری‌فکرمیکنم. منهم‌مثل‌توگاهی‌عصبی‌میشوم! واین تمامش بود.

مرگ

من موفق باخذ دیپلم شدم و درنتیجه تلاش مداوم توانستم رتبه‌سوم را در میان تعداد بسیار فارغ‌التحصیلان‌حقوق بدست آورم . موفقیت در امتحانات دانشکده حقوق موجب شدکه‌پیشنهاد های متعدد کار بمن برسد و من سرانجام خدمت در یك موسـسه‌بزرگ را با حقوق ۱۱۸۰۰دلاربذیرفتم. در نتیجه این درآمدتوانستیم‌ازآپارتمان‌محقر خود به آپارتمان بهـتری در نیویورك تغییر جا بدهیم . زندگـی‌داشت روی خوش بما نشان میدادودر این میان تنها سرگرمی و بحث دونفری ما فرزندی بود که انتظارداشتیم پس از سال ها مرارت داشـته‌باشیم.
من قرار بود برای گذراندن‌دوره‌کوتاه وفشرده امتحان ورودی بجامعه وکلای نیویورك دو روزی غیبت کنم‌وقتی مطلب را با جنی در میـان گذاشتم گفت:
ـ جواب منفی بفرست من‌حوصله‌ندارم که دو روز را با پریی های نیویورك به چرت و پرت شنیدن بگذرانم.
ـ بسیار خوب‌ولی‌چه‌بهانه‌ای‌برای‌نرفتن بیاورم ؟
ـ بگو که من آبستن هستـم ، همین !
ـ آیا واقعا تو حامله هستی؟
ـ نه ولی اگر ما تعطیلات آخرهفته را در خانه بمانیم ممکن است بشوم (ما پیشاپیش‌نام‌فرزندمان‌راانتخاب‌کرده‌بودیم «بوزو»)
ـ من واقعا بوزو را دوست‌دارم.
ـ آیا جدی حرف میزنی ؟
ـ آری . براستی خوشم‌می‌آید.
ـ تو میخواهی اسم بچه‌مـان بوزو باشد ؟
ـ حتما بوزو یك قهرمان فوق‌العاده خواهد بود بوزو بارت !
ـ ولی اگر خدای نکرده این‌بچه نقص خدادادی داشته باشد ... یك‌لحظه فکرش را بکن .
ـ جن غیر ممکن‌است. ازوراثت‌نمیشود . مطمئن باش . من تمام‌وقتم را با خیالات و فکر فرزندم میگذرانم.بوزو یك مرد قوی‌البنیه خواهد بود، یك مرد صد و هشت کیلوئی.
ـ صدو هشت کیلو ؟ درنخمه‌های‌ما قطعا اثری نیست که بچه‌مان چنین وزنی پیدا کند .
ـ باشد ولی ما اورا خوب‌تغذیه‌خواهیم کرد ، مرتبا ویتامین باو میدهیم .

●

بچه درست کردن باین آسانی هاهم نیست . بهمان اندازه که درسال‌های نخستین ازدواج مساله جلوگیری‌برای زن و شوهری تازه مشکل است امر داشتن بچه نیز پیچیده و مبهم‌است. ما تصمیم گرفتیم برای اطمینان از خود به پزشك‌مراجعه کنیم وآزمایش‌های لازم از ما بشود . یك روزدوشنبه باین کار دست زدیم و به دکتر «مورتی‌مرشپارد» مراجعه‌کردیم. جنی همان‌روز ومن‌پس‌ازپایان‌کارم درعصر به‌مطب‌دکتررفتیم . دکتر ازجنی‌خواست‌که مجددا روز جمعه هم مراجعه کند و گفت‌که‌پرستار اشتباه کرده و نتیجه آزمایش‌های اورا سهوا دور ریخته است. من‌از اینکه دکتر برای باردوم جنی را خواسته بود تردید کردم و میدانستم‌که اشتباه پرستار بهانه‌هائی است‌که‌غالب دکترهادارند.
وقتی دکتر بدفتر کار من تلفن‌کرد اطمینان بحدسم بیشتر شد. دکتر خواسته بود که به مطبش مراجعـه‌کنم و تنها بروم ، حدسم مبدل بـه یقین‌گردید . اوگفت‌که جنی نمیتواند بچه‌دار بشود .
ـ خوب دکتر آیا ممکن است‌بگوئید عیب از کدام یك از ماست ؟
ـ من متاسفم که نمیتوانم دقیقا‌کلمه عیب را بکار ببرم !
ـ پس دکتر لااقل میشود بگوئیددستگاه کدام یك از ما دو نفربدکار میکند.
ـ آری ، مال جنی .
ـ خوب ! در اینصورت بهتراست‌بچه‌ای را بفرزندی قبول کنم.
ـ اولیور ، مشکل خیلی وخیم‌تراز اینهاست . جنی خیلی سخت‌مریض است.

قصه عشق

ــ ممکن است نظرتان را درباره‌خیلی سخت مریض است واضحتر بگوئید ؟

ــ بلی ، اوخواهدمرد !

منتظر بودم که پزشك بگویداینهاهمه شوخی و اشتباه‌است اما اوگفت:

ــ راست است اولیور . مــن‌واقعا متاسف هستم که این بیان را کردم. جنی سرطان خون دارد !

ــ دکترشما به جنی دراین باره چه‌گفتید ؟

ــ گفتم که هر دوی شما خیلی‌خوب هستید.

ــ باورش شد ؟

ــ خیال میکنم بلی.

ــ چه موقع باید اصل قضیه راباو بگوئیم.

ــ بسته به نظر خودْ شماست !

ــ دکتر آخر او بیست وچهارسال‌بیشتر ندارد !

ــ بله ، بهمین خاطر سعی کنیدرفتارتان با او طبیعی وعادی باشد !

●

شروع کردم درباره خداونـد اندیشیدن. میخواهم بگویم فکر اینکه وجودی برتر و عالی‌تر که در جانی‌وجوددارد شروع کرد در من رسوخ کردن ، نه ازاین جهت که کنربگویم‌واز او شکوه و شکایت داشته باشم‌که چرا با من چنین کرده‌است ... یابهتر با جنی چرا این کار را کرده‌است؟ بلکه نمیدانم چرا بعد از شنیدن این‌خبر وحشتناك ونفرت‌انگیز افکارمذهبی من کاملا در جهتی خلاف این امر دورمیزد .

صبحها که چشم از خواب می‌گشودم و جنی را کنار خود میدیدم. ومیدیدم‌که هنوزهست شکر میکردم .گرچه متاثر و غمزده وناراحت بودم اما امیدوار بودم‌حال‌که‌خدائی‌هست‌ومن‌بایدازاو سپاسگزار باشم. تشکرکنم‌که بمن اجازه‌داده بمحض بیدار شدن بازهم‌یك‌روزدیگر جنی‌را ببینم. خداعالم‌است چه رنجی میکشیدم تاخودم‌را عادی‌جلوه دهم وبرای اوصبحانه را حاضر کنم.

باین خدا، هرکه بود وهرکجـا که بود میگفتم که به مشیت او تن میدهم و آنرا میپذیرم . برای من مهم‌نیست که رنج میبرم ، در عذاب هستم بشرط آنکه جنی چیزی نداند ومادام‌که‌او چیزی نداند با رغبت همه چیز را قبول میکنم. میگفتم:

ــ خدایا شنیدی ؟ بهر قیمـتی‌به‌رنج تن میدهم.

یکماه پس‌ازاین‌وقایع‌یك‌شب‌درست‌پس از شام خوردن ــ جنی هم‌چنان عادت داشت خودش غذا میپخت. هرگزنتوانسته بودم او را قانع‌کنم که در کارشست‌وشوی ظرفها باوی کمك‌کنم‌چون همواره میگفت : این کار مردها نیست ازاین رو ظرفهای شسته شده‌را داشتم توی‌جاظرفی می‌چیدم. او در اتاق‌نشیمن‌داشت‌قطعه‌ای‌ازشوپن‌مینواخت‌در میان کار ناگهان از نواختن باز ایستاد. باشتاب بآنجا رفتم دیدم روی‌چهارپایه ساکت و بی حرکت نشسته است پرسیدم:

ــ جنی حالت خوبست.

او جواب مرا با پرسش دیگری‌داد :

ــ آیا پول داری یك تاکســی‌بگیری ؟

ــ البته که دارم ! کجا میخواهی‌بروی !

ــ ... به بیمارستان.

در سکوتی که بدنبال این گفت‌وشنود پیش‌آمد احساس کردم‌که وقتش رسیده است. وقت آن رنج بزرگی‌که‌منتظرش بودم.

ورود اوبرای بیمارستان‌غیرمترقبه‌نبود. شروع کردند به خون تزریق کردن . من بدکتر گفتم:

ــ هرچه لازمست بکنید . هرچه‌بخواهید میدهم . یك اتاق خصوصی باو بدهید . پرستاران متعدد بگمارید.خواهش میکنم ... پولش هرچه باشد می‌پردازم...

●

باورکنید غیر ممکن است فاصلـه‌بین خیابان ۶۳ شرقی را درمانهاتان تابرستون ، ماشاچوست بشود کمتر ازسه ساعت و بیست دقیقه طی کرد. امامن دراتومبیل «امجی»خود باسرعت‌یکصد و هفتاد میراندم . درهمان حال ریشم را با خودکـار تراشیدم‌و بمحض آنکه بدفتر پدرم رسیدم به منشی او که عده‌ای در اتاقش بودندگفتم مایلم پدرم‌را ببینم.

پدرم نگفت : بگوئید بیاید توبلکه خودش در آستانه اتاق کـارش پیدا شد و گفت:

ــ اولیور.

از ظاهر من دریافت که آسیمه‌و آشفتـه هستم . من چهـره اورا رنگ پریده‌تر و موهایش را کمتر وخاکستری‌تر یافتم . ظرفـه سال خیلی عوض شده‌بود.

ــ بیاتو.

آهنگ کلامش چیزی درمن پدیدنیاورد بجانب دفترش رفتـم و روی یك صندلی مثل مشتری ها نشستم من‌و پدرم مدتی بهم نگاه کردیم وبعد گذاشتیم نگاهمان بروی چیز های دیگر بچرخد . من بـه قیـچی روی میزش چشم دوختم . یك قیچی بـادسته چرمی. آنگاه یك عکس مادرم را دیدم و یك عکس‌خودم را هنگامی‌که‌داشتم دیپلم را دریافت میکردم.

ــ خوب حالت چطوراست ؟

ــ خوبست پدرم.

ــ جنیفر حالش چطور است !

بجای اینکه دروغ بگویم و یا طفره بروم مستقیما وارد اصل مطلب شدم و علت حضور خود را گفتم:

ــ پدر من احتیاج دارم که پنجهزار دلار قرض بگیرم . بـرای یك امر معقول.

بمن نگریست . احساس کردم‌موافقت دارد.

ــ پس اینطور ؟

ــ معذرت میخواهم‌پدر.

ــ آیا ممکن است من علت آنرابدانم ؟

ــ پدر نمیتوانم علتش را بتـوبگویم . خواهش میکنم فقط پول‌رابمن قرض بده و همین.

ــ پس معلوم میشود آنجائی که‌کار میکنی پول نمی‌گیری.

ــ چرا پدر.

خواستم بگویم که کارم چیست وچه مبلغ دریافت میکنم ولی گفتم قطعا از کار و دستمزد من آگـاه است.

ــ آیا آنها میدانند که تو این‌پول‌را قرض میگیری ، آیا جنیفر میداند؟

ــ پدر خواهش دارم آنهارا واردمعرکه نکن . این یك‌کار خصوصی و شخصی و مربوط بخود من است.

ــ آیا برای دختری گرفتاری‌درست کرده‌ای ؟

ــ آری پدر . همین است.خواهش‌میکنم پول مرابده.

بطور قطع باورش نشد . حـتی‌یقینا نمیخواست دلیل پول قرض کردن را بداند . تمام اینها برای این بودکه بتواند بیشتر بامن حرف بزند ... فقط بامن حرف بزند . کشوی‌میزش‌را گشود . دسته چکی درآورد. باتأنی آنرا پر کرد. از خست‌نبود میخواست‌بازهم موضوعی برای بیشتر حرف زدن پیدا کند . آنرا نوشت ولی وقتی‌دستم را دراز کردم بگیرم آنرا روی لبه میز نهاد. به چك‌نظر دوختم. درست‌وکامل پنجهزار دلار بود. آنرا تاکردم و در جیبم گذاشتم . دیگر حرفی‌نداشتم‌بزنم . از جابرخاستم و بدون آنکـه کلمه‌ای بگویم بطرف در رفتم . دلم‌نمیخواست بروم ولی مجبور بودم. دم در سربرگرداندم و گفتم :

ــ سپاسگزارم پدر.

●

این من بودم که میبایست پدرجنی را از واقعه مطلع سازم.درحقیقت چه کس دیگری میتوانست این خبر غم‌انگیزرا باوبدهد ؟ آنطورکه‌من‌گمان میبردم او بگریه نیفتاد بلکه در خانه‌اش‌را بست تا بیاید در آپارتمان مازندگی کند . هرکس برای مقابله با غم ورنج راهی می‌شناسد . «فیل‌کاویلری» پدر بیچاره‌جنی فکرمیکرد دراین روز های‌اندوهبار که جنی دربستر مرگ است بهتراست بکارهای خانه دخترش برسد.پاك‌کند ، زمین بشوید ، واکس بزند. وباین ترتیب بیاد اوباشد.

من بارباب خود اطلاع دادم بچه‌دلیل مدتی نمیتوانم سرکار خویش حاضرشوم و در این مدت قوای‌خودرا مصروف مراقبت از جنی ساخـتم. یك روز شنیدم که «فیل» با خودش‌میغرید که خدایا دیگر تحمل تمام‌شده، طاقت ندارم.

من جوابی باو ندادم ولی باخودم‌اندیشیدم که من هنوز تحمل رنج را

لطفاً ورق بزنید

قصه عشق

دارم. گفتم:
ــ خدایا ، توکه آن بالا هستی،تو که ناظر و شاهد هستی، توکه مافوق همه هستی .... بکن ... بازهم‌بکن...من میتوانم تحمل کنم ... میدانی‌برای چه ؟ .. برای‌اینکه جنی است ... جنی‌است...
آن شب جنی‌مرا از اتاقش بیرون‌کرد وگفت میخواهد با پدرش مثل دومرد صحبت کند . این‌رسم امریکائی‌های ایتالیائی‌الاصل است ولی اظهار داشت خیلی دور نرو... رنگش‌سفیدبود مثل نازبالشی که سرش را روی آن گذاشته بود . پس از لحظه‌ای مرانزد خود خواند وقتی وارد شدم گفت:
ــ دررا ببند . در را بستم و کنارتختش نشستم . بچهره‌اش نظردوختم. اظهارداشت:
ــ «اولی» قول میدهم که چیزی نیست ... میدانی، مرگ مثل اینست‌که‌با ملایمت از پرتگاهی سقوط کنی .
توی معده‌ام چیزی حرکت کرد.چیزی که داشت تا گلویم بالامیآمد. ومرا بگریه میانداخت اما گریه نکردم.من هرگز گریه نکرده‌ام . مردسخت‌دلی هستم. گریه نمی‌کنم . اما اگر گریه‌نخواهم بکنم باید دهانم بسته‌باشد.حرف نزنم. از این رو جوابهای جنی رافقط باتکان دادن سر میدادم.
ــ نمیدانی سقوط‌ازپرتگاه‌چیست‌پری . در زندگی تو هرگز سقوط نکرده‌ای.
ــ چرا ...وقتی ترا دیدم.
ــ آره ... «اماچه‌سقوطی‌بود»...راستی این جمله ازکیست ؟
ــ نمیدانم ولی خیال میکنم ازشکسپیر.
ــ آره ولی یادم نمی‌آید درکدام‌نمایشنامه ... آنرا در رادکلیف دیدم. باید یادم بیاید. آنوقت‌هاتمام«کوخل»را از حفظ داشتم.
ــ نمایشنامه کلاه ؟
ــ کاملا درست‌است.
ــ کنسرتوبرای پیانو بادوی‌مینوردر چه برنامه‌ایست ؟
ــ نمیدانم ولی تحقیق میکنم...
ــ من میدانستم .. من همه چیزرامیدانستم.
ــ گوش کن ، آیا میخواهی که‌از موسیقی حرف بزنیم ؟
ــ تو ترجیح میدهی که‌از کفن‌و دفن صحبت کنیم !
ــ نه ، متاسفم که حرفت راقطع کردم.
ــ درآن‌باره با پدرم حرف‌زدم.گوش میکنی «اولی» ؟
سرمرا برگرداندم و گفتم:
ــ آره جنی . گوش میکنم.
ــ باو گفتم اگر تو موافقت کنی‌مرا مثل‌کاتولیك هاخاك‌کند.
ــ اوکی ؟
ــ اوکی !
کمی آرام شدم زیرا دیگر صحبت‌های بعدی ما نمیتوانست غم‌انگیزتر ازاین‌ها باشد اما اشتباه میکردم .
ــ گوش کن اولیور... این‌کاری‌که تو میکنی خوب نیست ... میخواهم که بس‌کنی.
ــ چه میکنم ؟
ــ این حالتی‌که‌بخودت‌گرفته‌ای، مثل اینکه گناهکار و مقصرباشی...این کار بد است اولیور .
صمیمانه سعی کردم حالت دیگری‌پیدا کنم ، غصه‌دار نباشم ، اشك نریزم.
ــ پری . این گناه هیچکس‌نیست ... بنابراین خودت را نخور ... خودت‌را سرزنش نکن .
دلم میخواست باو نگاه کنم .هرگز نگاهم را از او نبرم اما ناچار بودم سرم را کمی بزیر بیندازم زیرا حالت میکشیدم که ببینم حتی دراین لحظات جنی اعماق درون مرا می‌فهمد.
ــ «اولی» این تنها چیزنیست‌که‌من از تو توقع دارم ... میدانم که صرف‌نظر ازاین بقیه چیز ها اوکی‌است.
آن چیزی که ته دلم بود چنان‌مرا تکان داد که حتی نتوانستم‌بگویم.
«اوکی» به جنی نگاه کردم وچیزی‌نگفتم . ناگهان جنی اظهارداشت:
ــ مرده‌شوی پاریس‌را هم ببرند!
ــ چی ؟
ــ مرده‌شوی پاریس ، مرده شوی‌موسیقی را هم ببرد . مرده‌شوی‌هرچه راکه توخیال میکنی بخاطرتو من‌آنهارا‌ازدست داده‌ام ببرد . باور نمیکنی که بآنها اهمیت نمیدهم ؟
ــ نه ! صمیمانه نه ! تقصیر من‌بودکه نگذاشتم تو به پاریس بروی و بدلخواهت برسی !
ــ پس بزن بچاك . من نمیخوام‌تو درکنار بستر مرگ من حاضر باشی . من نمی‌خواهم در حضور تو بمیرم !
میدانستم جنی هرچه را بگوید‌همانست که واقعا بآن اعتقاد دارد و فکر میکند ، از این‌رو با یك دروغ‌اجازه گرفتم برالینش بمانم:
ــ بسیارخوب حرفهایت را باورمیکنم جنی.
ــ اینطوری بهتراست. من‌عروسی‌و زندگی با تو را بهمه برنامه‌هایم ترجیح دادم . من عاشق تو شدم واین‌بالاترین ودیعه خدا بود بمن داد. نرفتن پاریس‌بدرك ! حالا دلت‌میخواهدبمن خدمتی بکنی ؟
داشت طاقتم طاق میشد . دلم‌مالش میرفت . آن چیزی که توی دلم بود باسرسختی میخواست مرابگریه‌وادارد. ومن مقاومت میکردم. گریه نمیکردم . فقط با اشاره سربه جنی‌حالی‌کردم که آماده‌ام هرچه میخواهدبگوید تا انجام دهم . گفت:
ــ میتوانم خواهش کنم مرا دربغل بگیری و سخت بفشاری.
دستم‌را زیربازویش بردم . خدایاچه لاغر شده‌بود. کمی فشردم.
ــ نه اولیور . محکم فشار بده.واقعا محکم و حقیقی.
درحالی‌که سعی داشتم لوله هـا‌و دیگر وسایلی راکه جهت تزریق به‌بدن او وصل بودند برهم نزنم روی تخت درازکشیدم ، کاملا کنار او ...
ــ متشکرم «اولی» .
و این آخرین کلمات او بود ...

●

ــ فیل کاوبلری داشت نمیدانم‌چندمین بیگارش را سینه کش آفتاب دود میکرد . باوگفتم:
ــ فیل.
سرش را بلند کرد . خیال میکنم‌همه چیز را میدانست . گفت:
ــ بلی.
نزدیك شدم . دستم راروی‌شانه‌اش گذاشتم. بیم داشتم مبادا گریه کند . او دستش را روی دستم گذاشت وگفت:
ــ متاسفم ...
متاسفم که نتوانستم آنطور که به‌جنی قول داده بودم در مقابل مرگ او خودداری‌کنم ... من میخواستم تنها باشم ... هوا بخورم ... پائین رفتم . روی لینولئوم های بیمارستان جزصدای پای خودمرا نمی‌شنیدم . ناگهان صدائی گفت :
ــ اولیور...
پدرم بود . جز مستخدم اطلاعات‌کس دیگری در آنوقت صبح بیدارنبود، قدرت مواجهه شدن بااورا نداشتم‌بجانب‌در رفتم ولی او دریك آن بمن ملحق شد:
ــ اولیور حق بود موضوع رابمن‌میگفتی... بمحض آنکه دانستم پریدم توی اتومبیل وآمدم حتی پالتویم‌رایادم رفت بپوشم ... من میخواهم کاری بکنم ...
ــ اما ... جنی مرده است.
ــ متاسف هستم.
بدون آنکه بدانم چرا،جمله‌ای راکه یك روز جنیفر گفته بود برزبان آوردم.
ــ عشق آنست که هرگز نتوانی‌بگوئی متاسف هستم.
وبعد آن‌کاری را کردم که هرگزدر حضور جنی و حتی در آغوشش نکرده بودم ... زار زار گریستم ...

پایان

Quality at Realistic Prices
CITIZEN
سیتی زن

سازندهٔ اوّلین ساعت زنانهٔ اتوماتیک دوتقویم در دُنیا

ضربه ندامت...

بقیه ازصفحه ۱۹

سرگرفتم . یك مردمایوس و شکست‌خورده که تا اندازه‌ای هم احساس گناهکاری میکند، خیلی زودتر از دیگران بدام‌عشق میافتد . بشدت احساس تنهائی میکردم. احتیاج به محبت داشتم . تشنه دوستی و صمیمیت یك زن بودم . زنی که بتوانم در کنار او یك زندگی عادی زناشوئی داشته باشم . غمها وشادیهایم را با او قسمت کنم و هروقت بخانه میآیم بجای سکوت و تاریکی واندوه ، شادی و عشق به استقبالم بیاید.

«آنیا» دختر صاحب خانه‌ام ، زیبائی متوسطی داشت ولی فهمیده و درس‌خوانده و زیرك‌بود. آنچه در وهله اول توجه مرا جلب کرد، حالت غم زدگی وافسردگی عمیق این دخترجوان بود . بعد هافهمیدم که اونامزدش را در یك‌حادثه هوائی از دست داده است واوهم مانند من دنبال وسیله‌ای میگشت تا اندوه و تنهائی‌بزرگ خودرا فراموش کند . این احساسات مشترك خیلی زود مارا بهم نزدیك کرد. دوستی ما خیلی ساده‌بود . برای هم‌دردل میکردیم . ساعتهای دراز در کوچه های خلوت قدم میزدیم و باتوی آشپزخانه کوچك منزل‌مان شطرنج بازی میکردیم. من برای آنیا از تو تعریف میکردم. از آشنائی‌مان در روز های خوشی که در کنارهم گذرانده بودیم . از فیلم هائی که باهم دیده بودیم . ازکتابهائی که‌باهم میخواندیم و ازتاترها واپراهائی که‌تماشا کرده بودیم . او هم از نامزدش میگفت از اینکه چقدر همدیگر را دوست‌میداشتند، چگونه باهم نامزد شده بودند و چگونه قرار بود ، سه روز قبل از مرگ باهم عروسی کنند . نامزد آنیا در شهر دیگری کار میکرد و برای انجام مراسم عروسی قراربود به برلین بیاید . هواپیمای او بین راه سقوط میکند و کلیه مسافرین هواپیما کشته میشوند و او هنوز پس از گذشت سه سال نمیتوانست این فاجعه را بدست فراموشی بسپارد . بدتر از همه بیماری قلبی شدیدی این دختر جوان را رنج میداد . بیماری که ناشی از شوك ناگهانی مرگ نامزدش بود .

رفته رفته هردو ما به این دوستی

لطفاً ورق بزنید

فردای فرزندانتان درگرو تصمیم امروزشما است آنهارا
به‌دنیای آرام و سحرانگیزموسیقی رهبری کنید

یاماها
بزرگترین سازنده
پیانودرجهان

YAMAHA

شرکت‌بازرگانی‌زره سعدی‌جنوبی ، جنب بانك ملی

موسسه دوبری
زیبائی پوست ـ اندام ـ سونا
پارافین ـ ماساژ ـ اپلاسیون برقی
دیپلمه انترنشنال لندن
باغ صبا آق‌اولی کوچه افسانه پلاك ٤

آموزشگاه عالی آرایش گیسو
تنهامؤسسه‌ایست که‌هنرجویان دوره کامل را میآموزند ودیپلم میگیرند.
آبادان خیابان زند

Charles of the Ritz

چارلز آو دِ ریتس

قاسمی - خیابان وزرا تلفن ۶۲۲۴۱۲

قاسمی - خیابان نادری تلفن ۳۱۱۷۵۷

ضربه ندامت...

ساده عادت کردیم . هرکدام از ما سنگ صبور دیگری شده بود. بهم انس پیدا کرده بودیم . گوئی احساس میکردیم دو بدبخت میتوانند خوشبختی واحدی بوجود آورند. درابتدا ماچهار نفر بودیم . من وتووآنیا و نامزدش ! همه‌جا سایه‌های شما دو نفر و خاطراتتان همراه ما بود ، بتدریج هر کدام از ما وجود دیگری را با همه‌گذشته‌ها و سایه‌های شك و ابهام پذیرفت و این آغاز یك دوستی عمیق و استثنائی بین ما بود . بالاخره تصمیم گرفتیم ازدواج کنیم . این خیلی ساده‌تر از ادامه دوستی ما به‌آن نحو بود . بخصوص که دکترها به‌آنیا تاکید کرده بودند ، که اگر ازدواج کند ، امکان دارد ، بیماری او تخفیف پیدا کند .

روز ازدواج ، چند ساعت قبل از مراسم عروسی من برای آخرین بارتو نامه مینوشتم وآنیا برمزار نامزدش برای آخرین بار دسته‌گلی گذاشت ! در مراسم عقد من بتوفکر میکردم و شاید آنیا به نامزدش !

بله ها ، زندگی مشترك ما به این نحو شروع شد . یك زندگی قراردادی. دور از جنجال‌های زناشوئی ، دورازحسادها و احساس‌های تملك ناشی از عشق وهردو ما از این زندگی راضی بودیم . خوشحال بودیم و برای بقایش میکوشیدیم تا اینکه تابستان گذشته ، بیماری آنیا که بعداز وضع حملش دوباره شروع شده بود، شدت گرفت . من آنچه در قوه داشتم برای او انجام دادم . مدتی به کنار دریا رفتیم. بهترین متخصصین قلب را به بالینش‌آوردم و بالاخره با صرفه‌مخارج‌هنگفتی‌دریچه‌های قلبش راعمل کردند . ولی این یك معالجه قطعی نبود . پروفسوری که قلب آنیا راعمل کرده‌بود، سه روز بعد از عمل مرا به اتاقش خواند و با لحن مهربانی گفت :

ـ بایدقوی باشید . خبری که‌میخواهم به شما بدهم چندان خوش آیند نیست . متاسفانه بااینکه عمل جراحی باموفقیت انجام گرفته است، امید زیادی به بهبودی همسر شما باقی نیست .امکان دارد،یکسال دوسال ،یا پنج سال زنده‌بماند وامکان‌دارد هرثانیه و هرلحظه‌بمیرد . شما باید کمکش کنید. اونباید گرفتار عصبانیت‌و هیجان زیاده از حد شود، نباید ناراحت و مغموم باشد . خلاصه‌بگویم ، زندگی مشترك شما یك زندگی موقت است ووظیفه شما است که این زندگی را تاآنجاکه در قوه دارید از شادی و خوشی وراحتی سرشار سازید .

وقتی ازاتاق پروفسور بیرون آمدم، حال عجیبی داشتم .مدتها، بی‌هدف در خیابان های بیمارستان قدم میزدم . دلم آنقدر گرفته بودکه میخواستم گریه کنم ولی خوب میدانستم که اشك علاج واقعی دردمن نیست . باخودم عهد کردم که تابای جان برای سلامت و طول عمر آنیا کوشش کنم . درست‌است که بین ما عشق به‌آن معنی وسیع و معمولی‌اش‌حاکم نبود ،ولی شاید چیزی قوی‌تر از عشق یعنی احساس دوستی والفت بین ماوجود داشت . شاید یکنوع احتیاج بود، بله یقین‌دارم چنین بوده دختر کوچك مابه مادرش احتیاج داشت و من‌محتاج دوستی وهمفکری یك‌زن بودم. زنی که مادربچه‌ام بود. بیشتراز هرزن دیگری بپستی‌وبلندی روح من آگاهی داشت و برخلاف همه قرارها ، عاشق من‌شده‌بود ، بله. آنیا درماههای اخیر باهزار زبان ووسیله‌سعی داشت به من بفهماند که سایه های عشق نامزدش‌رابدست فراموشی سپرده است.می‌خواست بگوید که هردومابابد گذشته‌را فراموش کنیم وازیاد ببریم وبراحساسی‌که خیلی عمیق وواقعی بین ماوجود دارد ، توجه‌بیشتری کنیم.این عکس‌العمل اوبرای من طبیعی بود .اوبهرحال یك زن بود و زنهاکه احساساتی‌تر و رومانتیك‌ترند ، خیلی زودتر و سریع‌تر خاصیت پذیرش یك عشق دوباره را دارند . بخصوص که آنیا یك مادر بود ومادرها همیشه دلشان میخواهد وانمود کنند که عاشق واقعی پدربچه هستند !

درآن روزها شاید منهم رفته رفته داشتم‌باور میکردم که ترا فراموش‌کرده‌ام. حتی عکسهایت راپاره کرده بودم .باخودم میگفتم‌چه فایده دارد ، صمیمیت‌ووفاداری نسبت بهزنی و عشقی که فقط یك‌تصویر محو و گنگ درگذشته‌های دوراست که نمیخواهد یا نمی‌خواهدبداند که من‌کیستم هستم و نسبت به‌او چه‌احساسی دارم. اگر تفاهم‌واحساس عشق‌متقابل‌بین‌دو طرف‌وجود نداشته‌باشد، عشق‌ورزیدن به‌یك‌تصویرخیالی چه فایده دارد ؟

اما تمام‌این افکار واستدلال هاروزی که‌ترابرای چند ثانیه در خیابان دیدم، یکمرتبه مثل خانه های قوطی کبریتی که بچه‌ها میسازند ، فروریخت و بدست فراموشی سپرده شد .مثل دیوانه‌ها در خیابان های برلین شرقی اتومبیل‌میراندم ودنبال یك کیوسك تلفن عمومی میگشتم تابتوتلفن کنم . ده مرتبه نمره منزلتان راگرفتم‌ولی جواب نداد ، تااینکه‌بالاخره زن پدرت گوشی را برداشت وفهمیدم که توباید حتما درمنزل باشی. وقتی صدایت راشنیدم ازشوق تامدتی نمیتوانستم صحبت کنم ووقتی گوشی را گذاشتم برای اولین

مژده باهالی محترم‌پایتخت

حمام سونا با ماساژ های طبی و زیبائی انـدام همچنیـن فیزیوتراپی مجهز به آخریـن وسائل در بیمارستان شهرام خیابان آریامهر دائر شد .

اوقات پذیرائی ۸ صبح تا ۷ بعدازظهر

تلفن ۶۲۵۳۸۷ـ ۶۲۲۱۸۳ و ۶۲۷۳۰۵

قابل توجه داوطلبان

استخدام

کلاس کمك مهندسی

رادیو ، تلویزیون

و نقشه کشی

را در لابراتوار الکترونیکی

حسابداری منشیگری و ماشین‌نویسی فارسی و لاتین

فقط با نصف شهریه

تا اخذ گواهینامه رسمی فرا گرفته شغل آزاد پردرآمد و یا باحقوق مکفی مشغول بکارشوید. شاهرضا اول‌ایرانشهر

آموزشگاه آفرین تلفن ۴۲۲۷۲

موسسه حقوقی و جزائی همکاران

جهت مشاوره حقوقی وجزائی درامور خانوادگی شما را در منزل و چه با تلفن داده وقبول وکالـت هم مینمایـد . تلفن ۳۰۱۳۹۶ ساعت کار دو سره از ۹ صبح تا ۱۲ ظهر و ازه‌ر۴ تا ه‌ر۷ بعدازظهر

از هفت تیرهای کافه تریا بنگ بنگ نترسید

آنها توجه شما را بمحیط استثنائی و دنج وخوراك‌های لذیذ سرد وگرم بستنی مخصوص بنگ بنگ و مسقطی لایت کلاسیك جلب‌مینماید یك بار امتحان کنید . ضمنا تریا بنگ بنگ دارای پارکینگ وسیع میباشد .نشانی : انتهای بهار اول خیابان فرح جنوبی

رستوران تریا بنگ‌بنگ تلفن ۷۵۸۵۹۸

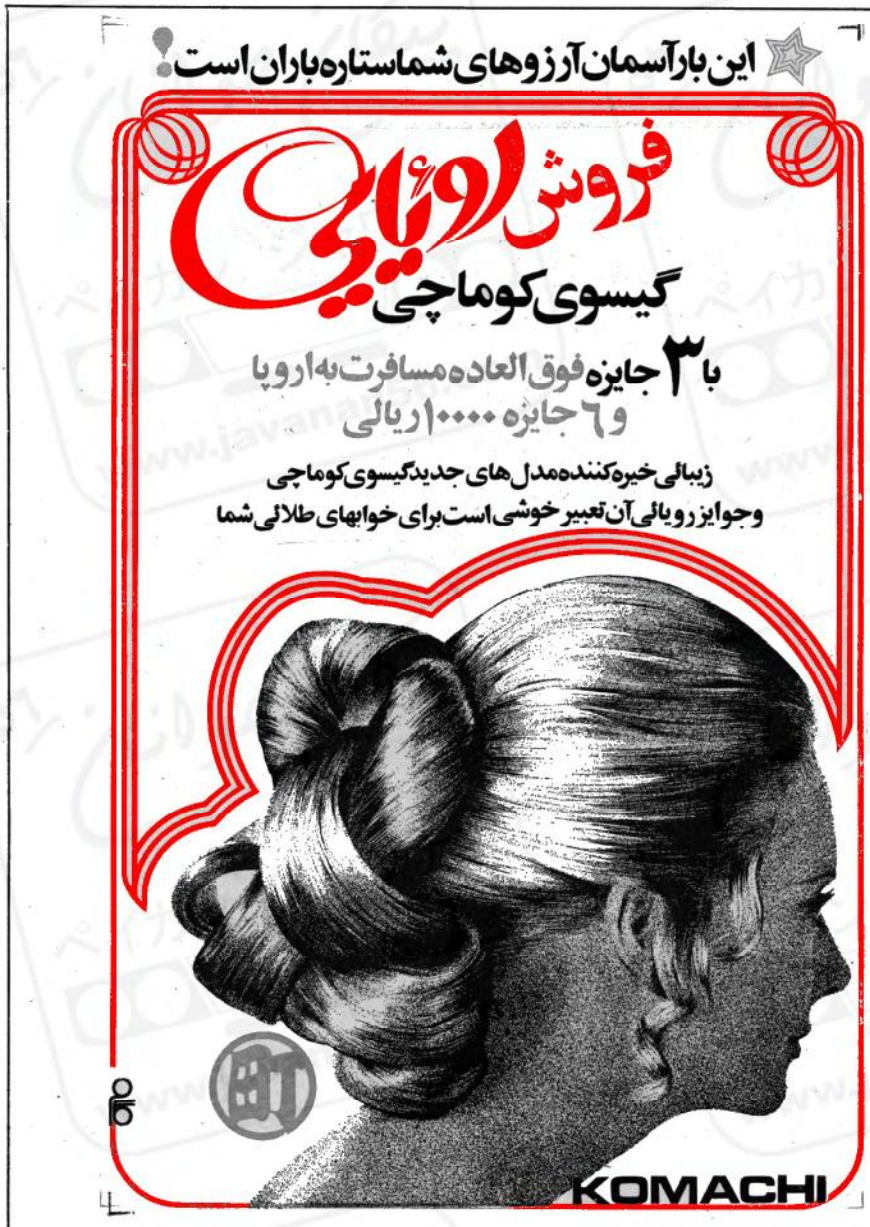

تهران : نمایشگاه کوماچی ساختمان آلومینیوم طبقه دوم تلفن ۶۶۱۹۴۷
فروشگاه بزرگ ایران ــ خیابان شاه
فروشگاه فردوسی ــ خیابان فردوسی
دراگ استور تخت‌جمشید ــ خیابان تخت‌جمشید
فروشگاه تعاونی فرهنگیان ــ میدان موزه (فروش با شرایط سهل مخصوص فرهنگیان)

شهرستانها :
آبادان ستاره آبی ــ اصفهان فروشگاه نورسته ــ بابل سالن آرایش چهره ــ تبریز فروشگاه اطلس خیابان شهناز ــ کرمانشاه فروشگاه پروین ــ شیرازفروشگاه بل ــ مشهد سالن آرایش فتن خیابان جم ــ رضائیه سالن آرایش نایس خیابان خیام ــ گرگان فروشگاه هاکوپیان ــ مسجد سلیمان فروشگاه شهناز

توجه توجه

اگر ماشین نویسی فارسی و لاتین را از ابتدا با قاعده صحیح تحت نظر آموزگاران با تجربه این آموزشگاه با سابقه تعلیم بگیرید وقت گرانبهای شما تلف نشده موفقیتتان حتمی خواهد بود . ضمنا انواع رساله و نامه های فارسی و لاتین پذیرفته ودراسرع‌وقت تحویل میگردد.

ماشین نویسی ربانی‌خیابان‌شاه‌آبادمقابل سینما حافظ ساختمان مظفریان

تلفن ۳۱۷۱۳۵

بار در طی چهار سال گذشته دلم‌از یك شادی بزرگ واستثنائی لبریزبود . در راه بازگشت به‌برلین غربی و درراه خانه این شادی‌رفته رفته تقلیل یافت و جای خودش را به تفکر واندوه سپرد. یادآوری چهره رنگ پریده وبیمار زنی که درانتظارم بود ، یادآوری خطرهائی که جان اورا تهدید میکرد ، ویادآوری نگاه معصوم دخترم ویادآوری حوادثی که دراین چهار سال برمن گذشته بود ، مثل دیوارهائی‌که بتدریج یك محکوم یازندانی رادر برمی‌گیرند ، اطرافم را احاطه کرد و راه هرگونه امید را برویم بست. نه. بازگشت‌ما به روزهای خوش گذشته و آرزوهائی که برپای عشق توبسته بودم، امکان نداشت . من وتوهردوقربانی تصمیمات غلط وتوام بانعصب پدرت بودیم . فکرش رابکن اگر میدانستم ،اگر حتی ذره‌ای امید داشتم‌که تومرافراموش‌نکرده‌ای هیچگاه به‌دام‌چنین سرنوشتی نمیافتادم . نمیخواهم ترامحکوم کنم ،چون بهرحال میدانم که توهم مجبوربودی تابع دستورات پدرت یا حزب باشی‌و درست بهمین دلیل‌است که هنوز دوستت دارم . خیلی بیشتر وعمیقتر از زمانی که‌باهم آشناشدیم . بااین تفاوت که عشق من‌وارستگی وپاکی عشق‌دروبشان راپیداکرده است . من دوستت دارم بدون اینکه ازاین عشق انتظاری داشته باشم ودلم میخواهد توهم احساس کنی که در برابر من هیچگونه تعهدی نداری.

هما، دلم واقعا میخواهد که بایران برگردی .من چگونه میتوانم شاهد باشم‌که سرنوشت‌صدهاجوان‌محروم واز وطن رانده دیگر درباره تو تکرار نشود ؟نه. من فقط دراین‌باره بخودم حق میدهم که در زندگی تومداخله کنم .من حالا فقط‌یك هدف دارم وآنهم گرفتن پاسپورت برای تو وفرستادنت بتهران است. میتوانی‌مطمئن باشی. اقداماتی کرده‌ام که هنوز منتظر جواب هستم ولی‌یقین‌دارم که یکی ازهمین روزها من قادر هستم پاسپورت‌را بدست بدهم وبرق‌شادی را درچشمان قشنگ تو تماشا کنم . هما، پدرتو خیلی ظلم کرده است. ولی‌تونباید کفاره گناهان اورا پس دهی. تووواقعا لایق یك‌زندگی خوب ویك آینده درخشان هستی و من‌اگر بتوانم در راه تامین این آتیه بتو کمك کنم خوشحال‌تر و سرفرازتر از همیشه خواهم بود . هما،بیا دوست باشیم . دوستی ،بدون هیچ‌توقع عالی‌ترین مظهر عشق‌است . موافقی ؟

دوستدارت: «غربی»

***

نمیتوانم احساسات و افکار خودم را بعداز خواندن نامه او بخوبی تشریح کنم. گاهی‌اوقات‌انسان دربیان احساساتش دچار عجز میشود و من همین حالت راداشتم. احساس سرگردانی ، عجز و حقارت می‌کردم چگونه ممکن است این همه غافل مانده باشم ؟ .یادر قضاوت عجله واشتباه کرده‌باشم. خدای‌من چگونه میتوانستم این خطای بزرگ‌راکه به قیمت زندگی و سرنوشت هردوما تمام شده بود، جبران کنم .آیا دیگر دیرشده بود ؟ آیا غربی حاضر بود واقعا مرا ببخشد ؟ در آن لحظه وآن حال هیچ چیز حتی گرفتن‌پاسپورت و رفتن بایران برایم مهم نبود . فقط دلم‌میخواست غربی رابینم وباتمام وجودم واز ته قلب ازاو معذرت بخواهم. شاید هنوزدیرنشده‌بود .نگاهی به ساعت دیواری انداختم .اگر فورا حرکت‌میکردم می‌توانستم غربی را درادارەاش ملاقات کنم. پالتویم را بدوش انداختم وبدون اینکه بمزن پدرم چیزی‌بگویم ، بسمت ایستگاه ترن براه‌افتادم.

ناتمام

حسادت!

★ آیا حسادت عاشقانه مخرب ترین نیرو های جهان است ؟

★ آیا همه ما حسود هستیم یا اینکه حسادت عشقی و جنسی داستانی استثنائی است ؟

دراساطیر میخوانیم که: « مدیا Medea عاشق «جیسون» Jason شد. «مدیا» این زن نیرومند ، تمام قدرت و نیروهای خودرا در راه‌این عشق بکار برد ، نیروها و قدرت او ماوراء نیروی انسانی بودند ، زیرا او ، هم جادوگر بود و هم یك‌شاهزاده خانم. «مدیا» این نیروها را برای خوشایند «جیسون» و عملی کردن بلند پروازیهایش بکار برد. بخاطر «جیسون» نقشه قتل و سرقت کشید و نقشه خود را عملی‌کرد ، بخاطر جیسون دو فرزند به دنیا آورد و در نتیجه‌از کشور و خانواده‌اش تبعید شد.

اوبه‌هیچ یك از ناراحتی‌های خود اهمیت نداد ، زیرا عاشق بود . «مدیا»و «جیسون» پس‌از آن با یکدیگر به سفری دور ودراز دست زدند و به سرزمین‌بیگانه رفتند ودراین سرزمین چشمان حریص «جیسون» مجذوب شاهزاده خانمی جوان‌تر شد.

«جیسون» با خود اندیشید: اگر من با این شاهزاده خانم زناشوئی کنم و بتوانم «مدیا» را از خود دورسازم، مردی مقتدر و سعادتمند خواهم‌بود و درزندگی کم وکسری نخواهم داشت . با این اندیشه، «جیسون» دست بکار شد ، هنگامی که «مدیا» ازاین امر آگاه شد ازشوهرمحبوبش سخت رنجید ، روحش خرد شد و آتش حسادت در آن زبانه کشید.

پس «مدیا» تدبیری اندیشید ، لباسی زیبا، اما جادوئی فراهم کرد، نیمتاجی جادوئی برآن نهاد ، آنها را دربسته‌ای زیبا پیچید و به عنوان هدیه زناشوئی «جیسون» نزد همان شاهزاده خانم فرستاد.

شاهزاده خانم جوان از سخاوت و بخشش محبوب خود به نشاط آمد ، جشنی ترتیب داد و لباسهای زیبا را برتن کرد و نیمتاج را برسرگذارد ، اما از آنجا که لباس جادوئی بود ، پوشیدن لباس همان و سوختن و خاکستر شدن شاهزاده‌خانم همان . شاهزاده جوان در ظرف چند لحظه تبدیل به مشتی خاکسترشد.

تمام مردم‌آن‌سرزمین به‌خشم‌آمدند و گفتند این نامردانه‌ترین اقدامی بود که «مدیا» میتوانسته انجام دهد ! پس همگی متحد شدند و به خانه «مدیا» هجوم‌آوردند تا اورا گرفته به کیفر عمل زشتش‌برسانند.

اما «مدیا» که هشیارتراز آن بود، با نیروی جادو ، ارابه‌ای برای خودفراهم کرد که بجای اسب ، چندمار بالدارنیرومند آنرابه پرواز درمیآوردند ، او دوفرزند خودرا برداشت ، باآنها سوار ارابه شد و در آسمان به پرواز درآمد ، همینکه در آسمان اوج گرفت ، چشم به زمین‌دوخت و مشاهده کرد که شوهر بیوفایش درراس جمعیتی کثیر به قرارگاه او روی‌میآورند، چشمان «جیسون» از آتش خشم وانتقام ملتهب شده‌بود.

آنگاه مدیا دوکودك رابرداشت واز اوج آسمان به زمین پرتاب کرد، کودکان درست دربای «جیسون» پدرشان برزمین خوردند ، خرد شدند و دردم جان سپردند.»

آنچه خواندیم البته یك اسطوره و افسانه ونمونه‌ای بود ازنیروی‌مخرب‌حسادت عشقی یك زن. اکنون ما با آنکه‌فرسنگها و قرنها از اساطیر بدوریم، ولی بدنیست بدانید که هنوز هم‌حسادت عشقی و جنسی زن همین کارهارا منتها به شیوه‌ای دیگر انجام میدهد.

روانشناسان و دانشمندان اصولا حسادت عشقی و جنسی زن را «عارضه‌مدیا» نام نهاده‌اند ، والبته عارضه مدیا هنگامی بطور کامل بروز میکند که زن از معشوقش بچه داشته باشد و شوهر خودرا براستی دوست داشته باشد ، یعنی واقعا عاشقش باشد وبعداین مرد باو خیانت کند و دلش را بشکند . دو چنین‌موقعی حتما عارضه «مدیا» بروز میکند، آنهم بطور کامل ، زن از مرد ، یعنی معشوقش انتقام میگیرد و سرنوشت بچه یا بچه‌هارا تباه میکند . همانطورکه «مدیا» دوفرزند خودرا دربرابرپاهای «جیسون» خردکرد، او هم جسما و روحا بچه‌ها رادربرابرشوهر خیانتکارش خرد میکند . طبیعی است چنین زنی‌که مبتلا به «عارضه مدیا» شده، خود بیش از شوهر و فرزندان صدمه و آسیب می‌بیند ، و اما کاری‌نمی‌توان کرد ، چون او یك عاشق حسود است.

دانشمندان براثر کاوش و بررسی دریافته‌اند که هرچه عشق زن به مرد بیشترباشد ، حسادت عشقی‌اش (یعنی‌عارضه مدیا) شدیدتر و مخرب‌تر خواهد بودو هرچه عشق کمترباشد این حسادت کمتر نمود و تحرك دارد وکمتر صدمه میزند، تا جائی‌که حتی ممکنست زن خیانت شوهررا تحمل کند وامر بی‌سروصدا و بدون عکس‌العمل خاتمه یابد . در چنین موردی معلوم میشود که زن ، شوهر یا مرد خودرا آنقدرها دوست نمیدارد و به اقتضای مصلحت ، باضافه اندکی انس و محبت‌باو زندگی میکند.

عشق چیست ؟

برای اینکه مابدانیم عشق وحسادت عاشقانه چیست باید زبان عشق را فراگیریم و هنگامی‌که زبان عشق را فراگرفتیم‌و آنرا درترازوی علم و روانشناسی سنجیدیم، باکمال تعجب در خواهیم یافت که عشق‌با تمام جلال و شکوهش یك بیماری‌است!

آری ، دانشمندان بما میگویندعشق شدید و هیجانی یك‌عدم تعادل است ، زیرا نتیجه‌ای آنجنان مخرب بنام (عارضه مدیا) ببار میآورد. زبان عشق شدید و هیجانی چنین است:

«من ترامیخواهم ــ دردنیای من‌فقط تو وجودداری ــ من میخواهم مالك‌تو شوم و توهم مراتملك کنی ــ تو بمن تعلق‌داری و من بتو ــ تو جزئی‌ازوجود من هستی ــ دلم میخواهد درتوگم‌شوم ــ من ترا همیشه بهمین شدت دوست‌خواهم داشت ــ مرا هرگز ترك‌نکن ــ مرا با خود ببر ، من مال‌توهستم و تو از آن منی ــ توتمام دنیای من هستی ــ من بدون تو نمیتوانم زندگی کنم ــ من بدون تو خواهم مرد.»

تمام این جملات که از هیجان‌و شوق واحساس سرچشمه میگیرد ، در یك حالت عدم ایمنی، ترس از فردا وحسادت مطلق بیان میشوند ، وهنگامی که واقعا از روی صدق و صفا ادا شدند، شخص باید بداند که عدم ایمنی وترس واقعی آنقدر ها هم از اودورنیست.

دخترجوانی که براستی عاشق شده بود در موقعیتی خاص به روانشناسان که از اوپرسیده‌بودند:

ــ در چگونه حالتی سیر میکنی؟

پاسخ داده‌بود:

ــ درحالی بس نامطبوع و ناگوار! من همیشه احساس‌ترس و حسادت میکنم ، حتی زمانی که با اوهستم ، در همان لحظه که ماباهم عشقبازی میکنیم من درآن اندیشه‌ام که عشقبازی بعدی ما چه‌موقع و درکجا خواهد بود ! دانشمندان میگویند حسادت عشقی و جنسی نیازی به نفرسوم ندارد ، در همان لحظه که دو عاشق و معشوق عشقبازی میکنند‌هردواسیرسرپنجه حسد هستند واین را به حساب اخلاص‌می‌گذارند که بیکدیگر دارند.

تا زمانی که زن عاشق مرداست‌حسادت عشقی و جنسی بروز میکند و همینکه طرفین اندکی از یکدیگر فاصله گرفتند حسادت متعادل و عاقلانه میشود وکمترباعث تخریب میگردد ، چنانکه گفتیم، در حسادت عشقی و جنسی ، یعنی «عارضه مدیا» بیش از هرکس دیگر خود زن صدمه‌می‌بیند(حتی اگر موفق شود مرد محبوب خود یا زن‌مورد نظر محبوبش‌رابکشد) بنابراین صلاح‌هرزنی است که برای حفظ وجود خود وبچه‌هایش ، همیشه فاصله را حفظ کند وبه ورطه عشق هیجانی نیفتد.

برای‌اینکه دریابید حسادت مولود عشق شدید ، چگونه زن را رنج میدهد و خانه خراب میکند بدنیست به ماجرای واقعی زیر از زبان خود قهرمانش گوش کنید.

این زن جوان وزیبا که شغلش مهمانداری هواپیما بوده‌است ، عاشق مردی جوان و زیبا و عاشق پیشه میشود، مردی که صدها دختر زیبا هواخواه داشته‌است، مهماندار جوان موفق میشود اورا برای خود ضبط کرده و باوی‌ازدواج‌کند . حالا داستان خیانت این مرد وبروزحسادت‌درزن جوان را از قلم خود آن خانم‌مهماندار بخوانید:

«نخستین‌باری‌که این واقعه (خیانت او) اتفاق افتاد زمانی بود که من پیه اقتضای شغلم چند روزی در سفربودم ، وقتی به خانه آمدم و به‌دستشوئی رفتم در آنجا چند شیء بی‌مصرف زنانه پیدا کردم نزد شوهرم رفتم و گفتم بامن باینجا بیا ، این چیزها دراینجا چه میکنند؟ اوخودرا باخت ، ولی خنده بلندی کردو گفت:

ــ عجب کج خیالی هستی، بیا یك گیلاس مشروب بخوریم تا من تمام داستان را برایت بگویم.

مشروب را خوردیم ، او چندباردیگر هم خنده های لوس و بیمعنی تحویل من داد و آخرسرگفت:

ــ دیشب خواهرم اینجا آمده‌بود، من یادم رفت بتو بگویم ، اینها حتما متعلق به‌اوبوده‌است !

من باور کردم، یعنی در حقیقت‌تظاهر کردم که‌باور کرده‌ام . بعد «آقا» با پررویی گفت:

ــ حالا دیدی چقدر احمق‌هستی!

من هیچ نگفتم . واین گذشت. بعداز آن هروقت که سه چهارشب به سفرمیرفتم وقتی برمیگشتم بادقتی‌فوق‌العاده‌اتاق‌خواب، رختخوابها ، دستشوئی و گوشه و کنار منزل را جست‌وجو میکردم. من نمیدانستم دنبال چه چیز هستم ، فقط می‌خواستم برگه و نشانه‌ای پیدا کنم، من هرگز نمیتوانستم تصور کنم که این زن کیست، اما هرکه بود، من باتمام وجودم‌نسبت‌باو تنفر و حسادت داشتم.

تا مدتی برگه‌ای پیدا نکردم،اما بالاخره روزی رسید که از یك‌سفر بازگشتم و در روی ملافه پتو یك لکه قرمز رنگ متمایل به قهوه‌ای پیدا کردم.

از فرط ناراحتی همانجا جیغ کشیدم. شوهرم به اتاق دوید و با وحشت لکه را باو نشان دادم وگفتم:

ــ این چیست ؟

او باردیگر سعی‌کرد خود را کنترل کند ، خنده‌ای مصنوعی تحویل داد و گفت:

ــ عجب احمق کج خیالی هستی، صبرکن تا برایت توضیح دهم.

من صبر کردم و بعدازآنکه اوخودرا جمع وجور کرد گفت:

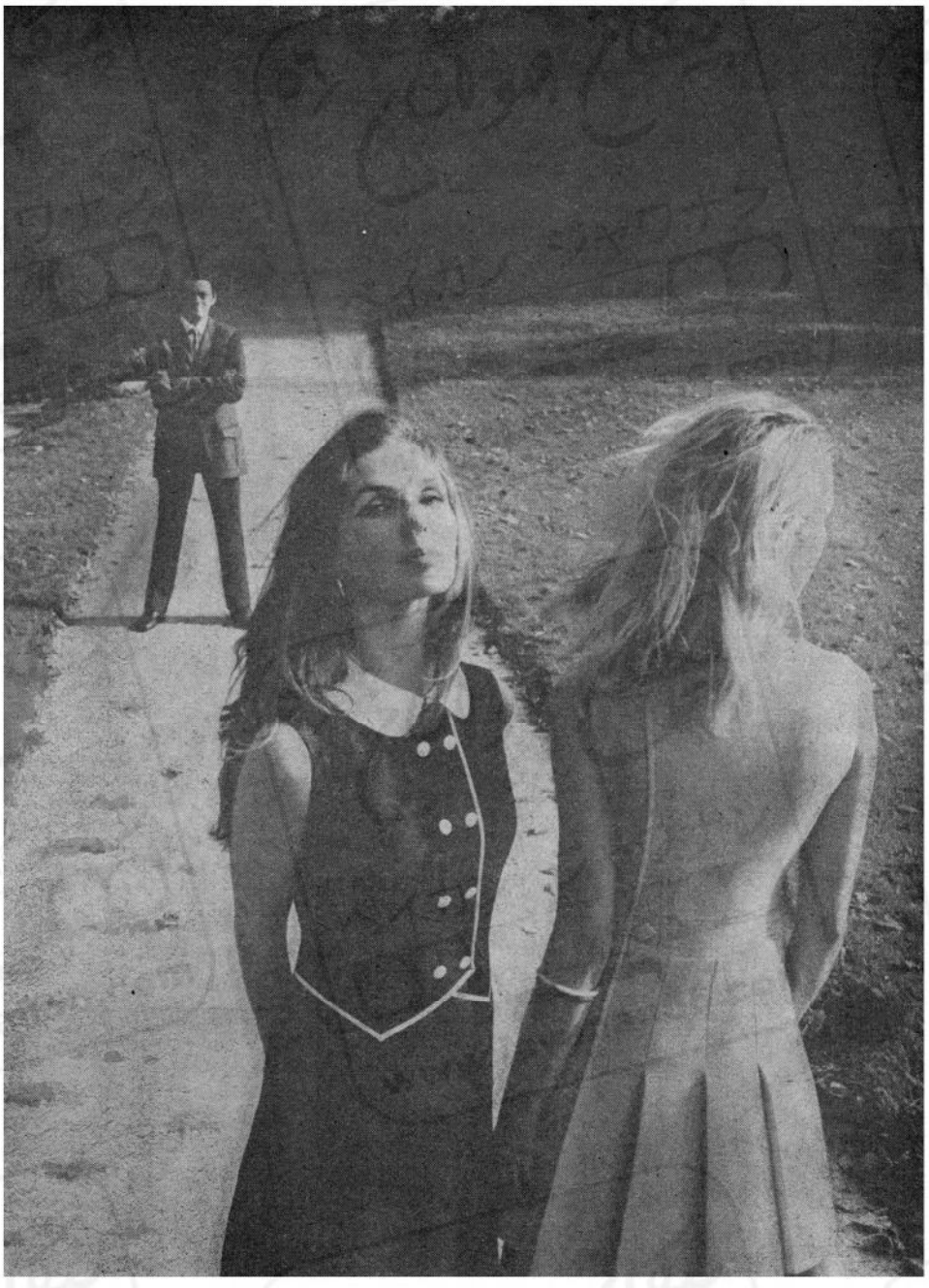

ـ من روز قبل صبحانه خودرا در رختخواب صرف کردم ، فنجان کاکائو برگشت ، مقداری ازآن روی ملافه ریخت و این لکه ایجاد شد !

من بازهم حرف اورا باورکردم،برای اینکه باطنا میخواستم باور کنم ! اما مثل این بود که کرمی خطرناك وارد بدن‌من شده و هرروز رشد میکند و بزرگتر میشود تا روزی مرا خفه کند . ازآن پس هرگاه که از سفربازمیگشتم یکراست به اتاق خواب میرفتم به‌این بهانه که میخواهم لباسهایم را تعویض کنم وبعد با دقت کامل پتو ها ، ملافه ها،تشکها را زیر و رو میکردم ، زیر تختررا میگشتم تا مگر چیز مظنونی پیدا کنم.

یکبار مشاهده کردم اتاق خیلی ریخته و پاشیده‌است و چندتارموی قرمز رنگ لابلای ملافه‌ها به چشم میخورد، باز با داد و فریاد پرسیدم اینها چیست؟ بازهم همان از دست دادن تعادل و همان خنده وبالاخره پاسخ اینکه اینها مو های گربه هستند! یاگربه‌آنهارابا‌خود آورده‌است.

بازهم باور کردم ، چون جز این کاری نمیتوانستم بکنم.

یکبار دیگر یك لنگه گوشواره زنانه در زیر تخت پیدا کردم ، در حالی‌که با تهدید آنرانشان میدادم گفتم:

ـ اینرا دیگرچه میگوئی ؟!

او بازهم خندید و تظاهر به‌خونسردی کرد وگفت:

ـ خوب شد آنرا پیدا کردی، اینرا خواهرم بمن داده‌بود که بدهم تعمیر کنند، من آنرا گم کرده بودم ، حتما گربه آنرا جابجا کرده است ، راستی آنراازکجا پیداکردی ؟!

این‌بار من دیگر تظاهر به باورکردن نکردم ، اما بخوبی دیدم که هیچ‌کاری از دستم ساخته نیست ! من قدرت وجرات آنرا نداشتم که‌باوبگویم:

ـ نه آقا ، همین حالا باید موضوع را روشن کنیم ، من میدانم که توبمن خیانت میکنی و زن هرزه‌ای رادرغیبت من به خانه میآوری و در رختخـواب من میخوابانی ! اگر نمیخواهی بامن‌زندگی کنی بگو تاکار را یکسره کنیم !

اما من قدرت وجرات ابراز ایـن سخنان را نداشتم ، چون اورا دوست میداشتم و بناچار در آتش حسد میسوختم‌و قسم میخورم که او ازاین ناراحتی‌من لذت میبرد ! بالاخره یکبار که به سفر رفتم ، بی خبر و بطور غیر منتظـره یك‌روز زودتر برگشتم وآن هم صبح‌زود و یکراست به خانه آمدم و دیدم کـه او بایك‌زن جوان موقرمز مشغول صرف صبحانه‌است !

بی اختیار کاردی از روی میـز برداشتم و بطرف زن حمله بردم درهمانحال این فکر ها مثل برق از ذهنم میگذشت:

ـ آخر این هم زندگی شد ؟ زنی با مردمن ، در اتاق من صبحانه‌بخورد؟ تخم‌مرغ وکره مرا بخورد ؟ واز مردمن استفاده کند ؟

اما هنوز کارد به بدنش نرسیده‌بود که خودرا به آغوش شوهرم انداخت واو ازآن زن دفاع‌کرد ، دست مرا گرفت‌و کارد را از آن بیرون آورد، وگرنه من حتما آن زن را میکشتم.

اما شگفت آنکه بعداز این جریان بازهم شوهرم انکار کرد ! او میگفت‌او زنی از همکارانش است‌که فقط برای‌صرف صبحانه آمده‌است ! در حالی‌که اتاق خواب مثل اتاقی بود که درآن یك جشن‌چندنفره تشکیل شده‌باشد !

توفانی در نهادمن برپا شده بود که تا دوهفته مثل دیوانه ها بودم . چندبار به سفر رفتم و بطور غیر منتظره بازگشتم وخانه‌را زیرنظرگرفتم، اماخبری‌نبود.

یك‌شب که دیروقت و بطورغیرمنتظره بازگشته‌بودم با کلیدی‌که داشتم در راآهسته بازکردم و واردخانه شدم ، ازاتاق‌بالا (اتاق خواب) صداهائی میآمد ! پاورچین پاورچین خودرا به دراتاق خواب‌رساندم وازداخل آن صدای زمزمه و مکالمـه خفیفی بگوشم خورد، یکمرتبه در اتاق را بازکردم و چراغ را روشن کردم. او در رختخواب بود و به قـول خـودش «گربه‌خانه» را نوازش میکرد !

چنان از حرکت من وحشت کـرد که فریاد کشید ! من فورا از اتاق‌بیرون آمدم . او به دنبالم نیامد ، از خانـه بیرون رفتم و شب را در یك هتـل‌بسر بردم و فردا وقتی اودرخانه نبود تمام اثاثه خودرا جمع کردم و با یك‌وانت به خانه مادرم‌بردم ، نمیدانستم چرا اینکـاررا میکنم، ولی احساس میکردم که‌آتش‌حادث مرا میسوزاند.

یك شب را در خانه مادرم گذراندم، اما شوهرم به دنبالم نیامد ، فردای‌آنروز تغییر عقیده دادم، دوباره وانتی کرایه کردم و وقتی او در خانه نبود اثاثه‌خودرا بازگرداندم و یادداشت مختصری دراتـاق خواب گذاشتم و از رفتار خود معذرت خواستم.

بقیه در صفحه ۱۱۳

اجبار گذاشتن کلاه‌گیس در کارخانه

بعداز آنکه در انگلستان گیس‌های بلند زنانه برای مردها مد روز شد یك مشکل بزرگ درکارخانجات بوجود آمد و آن‌تصادفات و حریق‌های ناشی از مزاحمت از زلف بلند کارگران مرد در ضمن‌انجام وظیفه بود . بسیار اتفاق افتاد که‌زلف یك کارگر گیس‌بلند درضمن کار لای‌ماشین گیرکرد و او را تا مرحله مُرگ بسمت کوره مذاب یا پرس‌های غول‌پیکر یا اره‌های تیز و برنده الکتریکی پیش برد و این خوادث منخصصین را بفکر انداخت که برای جلوگیری از این خطرات چاره‌ای بیندیشند . بعضی از هیئت‌مدیره‌ها تصمیم به اجباری‌کردن‌موی کوتاه گرفتند اما کارگران با اعتصاب‌و اعتراض زیربار نرفتند و این امررا تجاوز به حقوق شخصی و فردی خود دانستند بعضی کارخانه‌ها تور مجانی سر به کارگران دادند تا زلف خود را بهنگام کار زیر توری جمع‌کنند . اینهم‌بااستقبال روبرو نشد . تااینکه از ماه گذشته دریك کارخانه اتومبیل‌سازی کلاه‌گیس‌های ضد حریق و کوتاهی به کارگران مرد میدهند تا موی دراز خود را ضمن کار در زیرآن‌جمع‌وجود کنند و این‌چاره‌جوئی مورد استقبال کارگران قرار گرفته است بطوریکه در عکس مشاهده می‌کنید سه نفر کارگر دراز موی قبل از شروع‌بکار کلاه‌گیس های خود را می‌پوشند .

قابل توجه علاقمندان

درنیویورك‌اخیرا دوربین‌جدیدی به‌بازار آمده که با آن میتوان در شبهای ظلمانی نیز ، درست مثل‌روز هرجا را که خواست تماشا کرد . کارخانه سازنده دوربین اعلام کرده « این دوربین بیشتر بدردزن‌هائی میخورد که قصد میکنند زاغ‌سیاه شوهرشان را چوب بزنند و یا برای طلاق مدرك پیداکنند ، زیرا‌روشنائی‌موجود در فضا را ۴۵۰۰۰ برابرمیکند و درنتیجه میتوان زن و مردی راکه در یك شب ابری و ظلمانی وسط جنگلی انبوه عشقبازی میکنند از فاصله ۵۰۰ متری بخوبی تماشاکرد و قیافه‌شان را تشخیص داد. تنهاعیب این دوربین گرانی آن است چون بطور دقیق ۳۹۴۵ دلار (در حدود ۳۲۰۰۰ تومان) ارزش دارد .

با تانك به‌وعده‌گاه عاشقانه میروند !

←

(آبراهام شیپ) ۲۷ ساله از اهالی (مالیبو) واقع در ایالت کالیفرنیای امریکا معتقد است تانك فقط بدرد جنگ نمی‌خورد ، بلکه از آن بجای اتومبیل نیز میتوان استفاده کرد . براساس همین عقیده در یکی از حراج‌های هولیوود شرکت کرد ، ویك‌تانك مدل (ام-۲۰) را که ۱۹۳۴ ساخته شده ، در جنگ‌دوم شرکت کرده ، در جنگ کره نیز مورد استفاده قرار گرفته و مدتی هم درسریال جنگی و تلویزیونی (رات پاترول) وسیله (کریستوفر جورج) هنرپیشه معروف رانده شده بود به قیمت ۲۰۰۰ دلار خرید .

بعد ۱۰۰۰ دلار هم خرج‌دست‌کاری آن کرد : بجای زنجیر چهار چرخ سوار آن‌کرد ، درآن رادیووتلویزیون نصب نمود ، داخل آن برای پنج‌نفر جا درست‌کرد . ولی روزی‌که‌سوار آن شد و خواست به اداره برود پلیس جلویش را گرفت .

آبراهام به دادگاه شکایت‌کرد، محاکمه نه ماه طول کشید وسرانجام باوساطت فرماندار کالیفرنیا پلیس به وی گواهینامه مخصوص داد . بعد از این موفقیت آبراهام اسم (اسباب‌بازی) جدیدش را (اولدآیرن ساید) گذاشت و باآن به‌اداره رفت.

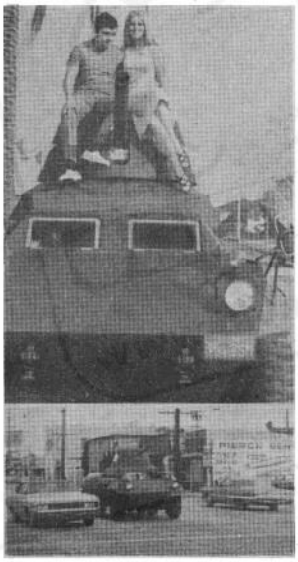

ولی آبراهام تاکنون ۲۰۰۰ دلاری‌را که بابت خرید تانك داده درآورده زیرا در اوقات فراغت آن را به‌جوان های پولداری که هوس می‌کنند معشوقه‌شان را با تانك به گردش ببرند، ساعتی ۱۵ دلار کرایه میدهد.

پهن‌ترین پای جهان !

این سرباز ۲۰ ساله انگلیسی صاحب بزرگترین و پهن‌ترین پای عالم است و عجیب‌آنکه پزشکان‌مشاهده کرده‌اندکه سال‌به‌سال‌طول وعرض‌پای اوبزرگترهم میشود. روزنامه‌ها نوشته‌اند ــ وقتی این‌آقا پای خود را برای استراحت روی صندلی می‌گذارد زمین نفس راحتی میکشد !

طول پای‌این آقا ۳۵ سانتیمتر و عرض کف پای او از شست تا انگشت کوچك ۲۸ سانتیمتر است !!

« پیترسولتی‌سیك»وقتی سه‌ماه پیش بااین پای غول‌آسا به‌خدمت وظیفه رفت هیچ پوتینی بپای او نخوردو ارتش‌ناچار شد برای او یك جفت پوتین اختصاصی سفارش بدهد .

سرگروهبان «پیتر» گفته است :

« درست است که پای این آقا برای ارتش خرج اضافی تراشیده ولی مادرنظر داریم وقتی خدمتش تمام شد پوتین های او را بجای دو قایق مسافرتی در دریای مانش به مسافرکشی وادارایم و ازاین راه ضرر ارتش را جبران بکنیم !!»

بلوز با پستان مصنوعی

اشتباه نکنید ، این خانم آنقدرهاهم طرفدار برهنگی نیست که با سینه های از زیر بلوز نازك‌بیرون‌افتاده بخیابان بیاید ، آن چه که ملاحظه میفرمائید یك خطای باصره‌و یابهتر بگوئیم یك‌مد جدید است. زیرا نقشی که روی بلوز سفید دیده‌میشود پستان طبیعی نیست بلکه‌روی بلوز نقاشی شده‌است.

مد جدید را که خیلی هم مورداستقبال سوپر متجدد ها قرار گرفته باید از کشفیات (تورستن مورد هاوز)هامبورگی بشمار آورد و این شیوه عریان نمائی کاذب را از محصولات آلمان دانست پیراهن ها که نخی هستند هم سفید وهم نقاشی شده فروخته‌میشوند . خریدار پیراهن سفید می‌تواند روی آن بدلخواه خود نقاشی‌کند و یا باسمه بزند.

بلوز های پستان‌دار ، و پیراهن‌هائی که روی سینه‌شان دستی بزرگتر از اندازه معمولی نقاشی شده عجالتا‌بیشتر ازانواع دیگر مشتری دارند و هرکدام آنها به قیمت ۳۴ تومان‌فروخته میشوند . سوکه این‌نوع «عریان نمائی» چیزی نیست مگرحرص‌و شهوت گروهی «سوپر متجدد»بسوی نوجوئی درستایش سکس و برهنگی !!برای چی ؟ خودشان هم جوابی باین سؤال ندارند.

شلوار داغ مردانه

در دنیائی که زنها بمدهای مخصوص خودشان قانع نیستند، و پا توی کفش ، کت ، شلوار ، پیراهن و کراوات مردها میکنند چه لزومی کرده مردها بیکار بنشینند ؟ بهمین‌دلیل‌هم هست که (لوتاهایت‌من) عکاس خبرگزاری آلمان اولین قدم‌را درهامبورگ برداشت و با یك شلوارك داغ و چسبان (مینی‌شورت) به‌خیابان آمد .

بطوریکه ملاحظه می‌کنید مینی‌شورت بمردها بهتر از خانمهامی‌آید. حالا باید منتظر بود و دید که آیا این اولین قدم ، قدمهای دیگری‌هم بدنبال دارد یا نه . مثلا : بستن سینه‌بند روی پستانهای مردانه !!

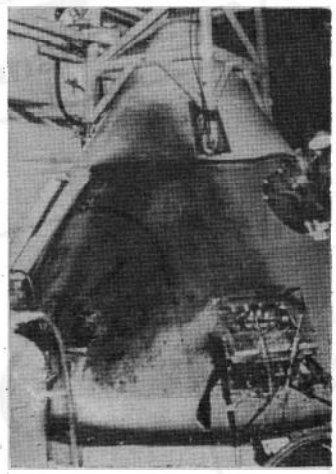

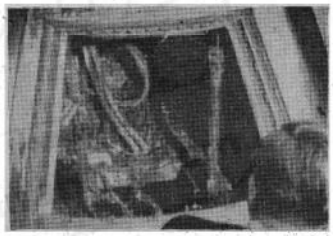

شکایت ۸۰ میلیون تومانی‌بیوه گریسوم

فاجعه در ۲۷ ژانویه ۱۹۶۷اتفاق‌افتاد ، یعنی در اثنائی که (ویرجیل گریسوم) ، (وایت) و (چاف) فضانوردان امریکائی در اولین‌سفینه فضائی (آپولو) مشغول تمرین‌بودند سفینه آتش گرفت و هرسه زنده زنده سوختند . واکنون ، یعنی چهار سال پس از حادثه ، بتی‌گریسوم همسر (ویرجیل گریسوم) فضانورد علیه (نورت امریکان راکول)یك‌کارخانه سازنده سفینه بدادگاه شکایت کرده و ۸۰ میلیون تومان خسارت تقاضا نموده است .

بتی میگوید:

« درتحقیقاتی که بعداز حادثه بعمل آمد معلوم شد کارخانه سازنده سفینه سهل‌انگاری بخرج داده و در داخل سفینه مواد قابل اشتعال مصرف کرده‌است . و ازآن‌گذشته سهل‌انگاری بحدی بوده که وقتی شوهرم و دو فضانورد دیگر درسفینه که روی‌سکوی پرتاب شماره ۳۴ کیپ‌کندی قرارداشت مشغول تمرین بودند ، اتومبیل های آتش‌نشانی در دسترس نبودند ، واز آن‌گذشته کارخانه سازنده سفینه برای روز مبادا ، دریچه نجات در سفینه تعبیه نکرده بود . این سهل‌انگاری‌ها بحدی بود که مردم امریکا مرگ شوهرم و دونفر دیگر را قتل عمد تشخیص دادند ، وحتی (اریك‌برگ‌آوست) متخصص امور فضائی‌درکتابی که تحت عنوان (قتل در سکوی‌پرتاب ۳۴) نوشت ، مقامات مربوطه را به ارتکاب قتل عمد متهم کرد . بهمین دلیل کارخانه نورت امریکان راکول باید ده میلیون دلار غرامتی را که تقاضا کرده‌ام بپردازد . »

وکلای عدلیه امریکا معتقدند، دادگاه بطور یقین بنفع بتی‌گریسوم رای خواهد داد . بتی‌گریسوم برخلاف همسران دوفضانورد دیگر تاکنون ازدواج نکرده و در خانه قدیمی‌اش واقع در (تایلورلایك‌ویلاژ) واقع در هفت‌کیلومتری مرکز تحقیقات فضائی هوستون زندگی‌میکند و ماهیانه ۴۰۰ دلار (با قدرت‌خرید ۱۶۰۰تومان) مستمری میگیرد.علاوه‌بر آن ۸۰۰٫۰۰۰ تومان هم پول بیمه‌عمر شوهرش را گرفته است . زیرا قبل‌از وقوع حادثه ، مجله لایف ، هریك‌از فضانوردان را به این مبلغ بیمه کرده بود . ظاهرا بتی‌گریسوم فعلا منتظر پیروز شدن درمحاکمه و گرفتن ۸۰٫۰۰۰٫۰۰۰ تومان دیگر است.

مخلوط کن اتوماتیک «باباطری»

برای تهیه ومخلوط کردن مایعات - سُس سالاد - شیر وغذای بچّه

تخم مُرغ - خامه - کوکتیل

فروش در کلیه داروخانه‌ها و فروشگاهای معتبر تهران وشهرستانها

از شهرستانها نماینده پذیرفته میشود

نمایندگی انحصاری در ایران: تهران - دراک استور تخت جمشید تلفن ۶۶۸۱۰۱ ۶۶۷۸۲۳

قبل از خرید پیانو بنمایشگاه ایشرپه آلمان سری بزنید

ایشرپه آلمان یادگاری گرانبها که سالها شنوندگان آینده شما خدمت خواهد کرد.

ایشرپه آلمان با کار کمتر بیشکوه و ویژگی خود در شمار نایاب ترین پیانوهای موجود در بازارهای دنیاست.

آدرس: خیابان شاه نرسیده به چهل متری کریم خان زند

نمایشگاه پو بلیکر شماره ۲۸

خانم هائیکه از فروشگاه رزمری خرید کرده‌اند تصدیق دارند که پوشاک و اجناس لوکس فروشگاه رزمری در تهران رقیب ندارد.

فروشگاه رزمری

خیابان پهلوی جنت‌هتل ویکتوریا

بوتوکوئیک

برای از بین بردن موهای زائد بدن

حسادت... بقیه از صفحه ۱۰۹

من امیدوار بودم او هم بعداز آن از رفتار خود معذرت بخواهد و مخصوصا به خیانتش اعتراف کند، ولی او چنین نکرد!

تا دوهفته زندگی ساکت و بی‌تفاوتی داشتیم، اما من همچنان در آتش حسد میسوختم. یك روز که او در خانه نبود تمام قرصهای خواب‌آور موجوددر منزل را در یك‌لیوان ویسکی حل کردم و سرکشیدم، بعدهم مقداری کاغذ و روزنامه دراتاق خواب جمع کردم وآنها را آتش زدم، بعد سیگاری روشن کرده در رختخواب‌دراز کشیدم، با این‌ترتیب مطمئن بودم که یا از آتش‌سوزی ویا از قرصها خواهم مرد. داشتم شعله آتش‌را تماشا میکردم که از هوش رفتم.

بعدا شوهرم بمن گفت هنگامی وارد خانه شده بود که دود همه جا را سیاه کرده بود و من هم بیهوش بودم، اوفورا یك‌آمبولانس خواسته و مرا به بیمارستان برده بود، در راه قلب من از حرکت ایستاده‌بود، یعنی مرده بودم! دربیمارستان بوسیله ماساژ مجددا قلب مرا به حرکت درآورده‌بودند و ازمرگ نجاتم‌دادند،درمان من ماهها بطول انجامید.

بعد از این جریان او اعتراف به خیانت کرد! و من خیالم راحت شد! اما عشق او دیگر از سرم بدر رفت! او از من خواست که به خانه باز گردم وزندگی را ادامه دهیم چندین‌بار معذرت خواست، توبه‌کرد، من بازگشتم، ولی اودیگر هرگز در نظرم آدم اول نشد! گرچه او مطلقا خیانت وآن بازیها را کنار گذاشت، اماباز**هم من از او فاصله داشتم، من‌دیگر** عاشقش نبودم و فاطمه خودم را همیشه حفظ کردم. حتی بعداز اینکه‌دوبچه‌برایش به‌دنیا آوردم. من احساس میکردم‌که دریك وضع متعادل هستم، اما خوب میدیدم که تنها هستم!

زمانی که دیوانه‌وار عاشق اوبودم، همه چیز خودرا باو داده بودم. مثل قماربازی بودم که دست خودرا روکرده است، او دست مرا خوانده بود. حالا دیگر چنین نیست **من عشق و احساسی** به او ندارم، و تصمیم گرفته‌ام تاعمر دارم این فاصله را بااو حفظ کنم. ■

عشق، ازدواج...

بقیه از صفحه ۱۰

«کدامیك به صلاح یك دختر مدرن وامروزی است ؟ با سنت های قدیمی وداع کردن و از لذتهای جنسی برخوردارشدن، یا پای‌بند بودن به آداب ورسوم گذشته‌و درنتیجه‌برخوردارشدن‌ازاحترام‌اطرافیان؟»، من‌بازهم‌بدون‌اینکه‌بخواهم ازجنبه‌های‌مذهبی بکارت دفاع‌کنم بایك‌حساب‌بسیارساده«لزوم باکره ماندن» را بهمه دختران جوان توصیه می‌کنم زیرااگردختری نجیب ماند وکسب ارزش واحترام اجتماعی‌وخانوادگی کرد بالاخره روزی میرسد که در کنارمرد مورد علاقه خود از لذت جنسی‌هم‌برخوردار شود ، اما دخترسوبر مدرنی که فقط برای لذت‌جوئی خود را مثل یك کالا تسلیم هرجوانی میکند یك‌بازنده مطلق است‌زیرا برای همیشه اتهام دست خوردگی و جنس دست چندم بودن بروی پیشانیش نقش می‌بندد و دیگر در عرصه زناشوئی قادر به کسب لذت از شؤونات یك زن‌پاك و نجیب و احترام از جانب شوهرواطرافیانش نخواهد شد . و سرشکستگی و تحقیر برای ابوك امرجاودانی‌خواهدبود. پس‌عقل و منطق هنوز هم نجابت را به دخترها توصیه میکند نه برای آنکه به‌بهشت‌بروند و مونس فرشتگان در روز قیامت باشند، فقط برای اینکه در دوره زندگی احساس حقارت و نفرت از خودنکنند.

تردیدی نیست‌که هنوزاکثریت‌دخترها از قدرت مقاومت دربرابر زبان چرب و نرم پسرها برخوردارند و در نتیجه هنوز هم «نجابت» طرفداران فراوان دارد.البته یك‌حقیقت راهم باید در نظر داشته باشیم و آن اینکه عده‌ای از دخترها هم از ترس حاملگی فکر لذت‌جوئی را ازسر بدر میکنند در حالی‌که بنظرمن هیچ ترسی بالاتر از ترس تحقیر شدن نمیتواندضامن حفظ بکارت برای یکدختر جوان باشد . عامل دیگری که باعث میشود دخترهادوستی وبخصوص عشقبازی با پسرها را نپذیرند، رفتار غیر رمانتیك پسرهاست . چندی پیش‌دختری درقسمتی ازنامه‌اش برایم چنین نوشته بود: «چقدر پشیمانم از اینکه اجازه دادم اومرا ببوسد بدون اینکه حتی یکبار بمن بگوید که دوستم دارد»، دختر دیگر نوشته بود: «فکر میکنم وقت آن رسیده باشد که پسرها ، بفهمند زن مظهر چیست. چون متاسفانه اکثر آنها تصور میکنند که زن فقط وسیله‌ایست برای ارضای شهوت و تسکین هوس مرد»، یك‌دختر پانزده ساله نوشته‌بود : «پسرها بامامثل‌زنهای بدکاره‌ها رفتار میکنند ، انتظار دارند در عوض دریافت یك‌هدیه و یادعوت بیك شام و ناهار و قهوه فورا خودمان را تسلیمشان کنیم» ، وباز دختربیست‌ساله‌ای در قسمتی از نامه طویلش اینطور دردل کرده بود : «خانم عزیز ، شما نمیدانید که دراین دوره و زمانه پیدا کردن یك مردواقعی با احساسات پاك و شریف چقدر دشواراست . پسرهای امروزی بمحض اینکه با دختری‌آشنا میشوند فقط یکساعت بااولاس‌میزنند و بعد بیشترازاین زحمت انتظار کشیدن را بخود روانمیدارند و بلافاصله میخواهند با دختر تازه‌ای آشنا شوند و همخوابه جدیدی پیدا بکنند . وقاحت بعضی از پسرها به حدی رسیده‌که این امررا به‌آسانی به دختر پیشنهادمیکنند درست مثل اینکه بخواهند یك دست‌ورق بازی کنند . اینطور که من می‌بینم عشق و عاشقی و عواطف لطیف ازبین رفته‌است، قرن بیستم قاتل بیرحمی است که شرف و حیثیت بسیاری از دختران ساده لوح را در معرض حراج واقعی گذاشته است.»

مردان فرانسوی ازعشاق‌بنام‌روزگارند وقتی زنها ازاین عشاق چیره دست‌تااین حد شکایت‌داشته باشندنتیجه‌میگیریم که واقعا در کار عشق و عاشقی انقلابی ایجاد شده‌است.

من تاحدودی به دخترها حق میدهم‌ولی فقط تا حدودی زیرا خود دخترها هم در ایجاد این انقلاب تقریبا منفی ورسوائی‌آفرین نقش موثری ایفاکرده‌اند . دخترها بنظر من سهل‌انگار و سهل‌الوصول شده‌اند، بعضی‌ازآنهافقط بخاطرتنوع ولذت وهوس خودرا تسلیم‌یك پسرمیکنند، کم صبرشده‌اند و حاضر نیستند تا پیدا کردن تنهامرد واقعی زندگی خود صبر کنند و طعم لذت را در آغوش شریك زندگی خود بچشند ، همین‌است که پسرها گستاخ‌و جری و بی اعتناء شده‌اند و آمارزناشوئی سال به سال تنزل پیدا میکند. پس دخترها قبل از اینکه پسرها را بباد انتقادبگیرند باید کمی هم دررفتار خودشان تجدیدنظر کنند.

درگذشته زنها نجابت را بهترین و جالبترین و احترام‌انگیزترین صفت یك‌زن میدانستند وباعلاقه‌مندی تاآخر عمر ازآن دفاع میکردند اما بدبختانه بسیاری از دختر های امروزی اگر هم نجیب بمانند بخاطر اینست که فکر میکنند نجیب بودن به‌صرفه و صلاحشان نزدیکتر است ، من این واقعیت را از خلال نامه‌های دخترها دریافته‌ام . آنها چنین مینویسند : «اگر نجیب بمانم امکان دارد شوهر بهتری پیدا کنم .» «میترسم اگر خودم را تسلیم دوست‌پسرم کنم بزودی او رهایم کند» و خلاصه اظهار نظرهائی از این قبیل که نشان میدهد عده‌ای از دخترها اگر منافع خود را در خطر نمی‌دیدند خیلی زود با نجابت وداع میکردند ، چنین نجابتی که بابی‌اعتقادی توام است چیز بی‌ارزشی است .

نه فقط نجابت و عشق و عاشقی ، بلکه ازدواج هم در قرن بیستم دستخوش تغییر و تحول شده است . بشر امروزی تنها منظورش از ازدواج ازدیاد نسل یا گاوشیرده‌بودن‌نیست بلکه‌او درجست‌وجوی فرم جدیدی از خوشبختی است . ازدواج برای زنان و مردان قرن بیستم فقط یك قرارداد متقابل برای خدمت کردن نیست، بلکه جست‌وجوی یك‌عشق وتفاهم ودوستی و رفاقت پایدار است ، ارتباطی است که در آن روح هم به اندازه جسم به عشق و محبت نیاز دارد . هیچکدام ازانقلابهای عجیب و غریب امروزی از قبیل«هی‌پیسم» یا ازدواجهای گروهی و غیره ... بهچنین خوشبختی دست نخواهند یافت ، این‌سعادت فقط نصیب زن وشوهرهائی خواهد شد که هنگام ازدواج به عقل و منطق خود به اندازه احساساتشان بال و پر بدهند ، به فکر عشق باشند اما فکر زندگی را هم از سر بدر نکنند ، با کسی ازدواج کنندکه دوستش داشته باشند و در عین حال‌برایش احترام هم قائل باشند. ازاوانتظار خوشبخت شدن داشته باشند اما در نظر بگیرند که تا چه حد قادر به خوشبخت کردن شریك زندگی خود هستند . توقعات خود را تعدیل کنند واگر طالب همسر کاملی هستند خودشان هم برای رسیدن به کمال کوشش کنند . ازدواج در قرن بیستم باید تغییرشکل بدهداما ازطریق‌منطقی‌وعاقلانه نه با کمك‌هوس ، جست‌وجوی لذایذ جسمی و غفلت و فراموشکاری‌ازپشیمانی‌وجدان.

سال ۱۳۵۰ را بخاطر بسپارید- امسال فقط یك فیلم

برنامه امروز گروه سینماهای

آسیا - رویال - سهیلا

شهوند - لیدو - نپتون

رنگین کمان - ژاله - توسکا

پاسارگاد - چرخ‌وفلك - المپیا

شرق - فیروزه و گلدیس

همزمان باتهران در شهرستانهای‌زیر :

● کرمانشاه (سینما آتلانتیك) ● اصفهان (سینماهای نقش جهان - همایون) ● شیراز (سینما های‌پرسپولیس - مترو) ● آبادان (سینما های ایران - متروپل) ● مشهد (سینما های فردوسی - هما) ● اهواز (سینما دنیا) ● قم (سینما دروازه طلائی)

سه خانم برنده جایزه ...

بقیه از صفحه ۹

میرسد . از طرفی مطمئنم که این جمله معروف که میگوید « مادر دانا توانا پرورد فرزند حویش » بیش از هر توضیح دیگر جواب شما را دربرداشته باشد. برای اینکه فرزندی فهمیده و تحصیلکرده باشد باید مادری روشنفکر و تحصیلکرده داشته باشد. شما اطمینان داشته باشید مادری که میگوید من درس میخوانم یا کار میکنم و به بچه‌هایم نمیرسم زن بی‌همتی است . کمی اراده و همت کافیست که هرزن علاقه‌مندی را قادر به انجام چندین وظیفه درعین حال بکند.

خانم مدرس زاده: باید بگویم که وظیفه و مسؤولیت مضاعف خیلی مشکل است من خودم جزو زنهائی هستم که هردو وظیفه را دارم و وقتی خودم را با خانمهائی که درخانه هستند و کار خارج ازخانه‌ندارند مقایسه می‌کنم می‌بینم عده‌ای از آنها واقعا به‌اندازه من به بچه‌هایشان نمیرسند . وقت من برای بچه‌هایم کم است بطوریکه بعضی وقتها آرزو میکنم که کاش یك زن عادی باشم تا درخانه بمانم (مثلا وقتی بچه‌ها مریض هستند) ولی درموارد دیگر سعی کرده‌ام از تفریح ، رفت و آمد و معاشرت های غیرضروری خودم‌بزنم و آنها را محدودتر کنم تا بیشتر به بچه‌ها برسم. در ضمن مواظب هستم که هیچگاه از وقت بچه‌ها بنفع کارم نزنم . میتوانم بگویم که درحال حاضر تمام کارهای اساسی بچه‌ها را از حمام‌کردن ، غذادادن ، خواباندن ، درس‌دادن خودم انجام میدهم صبحها با شوهرم دوتا بزرگها را به کودکستان و مدرسه میبریم و تنها کارهای کوچکشان را مستخدم انجام میدهد ، امثال اینکه مواظبشان باشد به زمین نخورند ویاوقتی بازی میکنند صدمه‌ای نبینند . البته‌بهمه دخترها هم توصیه نمیکنم بروند دنبال تحصیلات عالی و فقط درصورتی که‌انرژی کافی برای قبول مسؤولیت درخودشان احساس میکنند باینکار دست بزنند یعنی قبول وظیفه مضاعف بستگی باین دارد که زن تاچه‌اندازه به مسؤولیت‌های اساسی خود معتقد باشد و بتواند بخودش سخت بگیرد . درعین‌حال باید قبول داشته باشد که مسؤولیت زندگی خانوادگی اهمیتش بهمان اندازه و حتی خیلی‌بیشتر از مسؤولیت اجتماعی زن است.

— بنظر شما زن امروز ایران برای آنکه در میان زنان متجدد و آزاد جهان قرار بگیرد و به حقوق واقعی خود برسد باچه‌کمبودهائی باید مبارزه کند و چه نیاز هائی دارد ؟

خانم ستارزاده : زن ایرانی ازنظر حقوقی مراحل مشکل را پیموده است یعنی آزاد شده است و حقوق متساوی با مردهم پیدا کرده است . حالا باید لیاقت و ارزش خود را به جامعه انسانی نشان بدهد . برای رسیدن باین مرحله چند کار لازم است اول تقویت فکر و روشن شدن ذهن بوسیله تحصیل و مطالعه‌دوم تشویق جامعه : زن ایرانی کمبود توجه و تشویق دارد . باید تشویق‌شود تا عقده های حقارت وکم‌خودبینی از وجودش‌محو شود و امکان بروز استعدادهای نهفته‌اش بوجود آید .

خانم مدرس‌زاده : درهیچ کجای‌دنیا زنان برای اینکه مترقی و متجددبحساب آیند دنبال تحصیلات عالیه نمیروند. یعنی بنظر من ایندو لازم و ملزوم یکدیگر نیستند . تحصیلات تاحدی که ذهن زن را برای درك حقایق و فهمید مسائل اساسی زندگی باز بکند لازم‌است و پس‌از آن‌مسئله جدیت وسعی‌پیش‌میاید برای‌اینکه زن یك انسان واقعی و کامل بشود بنظر من مطالعه ، شرکت در اجتماعاتی که بتوانند ذهن زن را آماده قبول احساس مسؤولیت و توجه به عمق مسائل زندگی کندنکاتی است که میتوانند زن ایرانی را که تا حد زیادی پای بند ظواهر است بجلو ببرد .

— آیا فکر میکنید که زن تحصیلکرده در عوالم شوهرداری و روابط با همسر خود مشکلاتی از نظر عدم تعادل فکری و سلیقه پیدا میکند ؟

خانم ستارزاده : خیلی زیاد ، برای اینکه تنها زنهای ما نیستند که ازنظر تحصیلی عقب هستند . مرد های ما اکثر فکر میکنند که اگر زنهایشان تحصیلکرده باشند نمیتوانند برآنها حکمفرما باشند . مردها احساس میکنند که ذاتا بر زن برتری دارند و ما اگر قبول بکنیم که مردها ازنظر جسمی و نیروی عضلانی برتری محسوسی برزنها دارند ولی از لحاظ مغز و ادراك بعنوان یك انسان‌باهم تفاوتی ندارند ، اختلاف از اینجا پیدا میشود که یك شوهر دکتر نمیخواهد یك زن دکتر داشته باشد تا زن هرچه بیشتر تحت نفوذش‌باشد. مردهای ما بطورکلی یك حس خودخواهی دارند و تمام اختلافات از اینجا ناشی میشود بنابراین مشکل زنان تحصیلکرده در زندگی زناشوئی بیشتر از جانب شوهر سرچشمه میگیرد تا خود زن .

خانم مدرس‌زاده : من باین مشکل هرگز روبرو نبوده‌ام . اگریك مرد با کار زنش موافقت نداشته باشد البته‌زندگی آنها مشکل است ولی خوشبختانه شوهرم باندازه خود من بکارم علاقه‌مند است و در هیچ‌موردی کوچکترین سخت‌گیری یا عدم علاقه‌ای نشان نداده است. اوباعلاق از کار من استقبال میکند حتی وقتی‌پس از ازدواج دعوتی از من بعمل آمدکه بامریکا بروم با کمال میل موافقت کرد که بامن بیاید و مطبش را بست ، بامن همراهی کرد .

البته در این میان رفتار دو طرف هم قابل اهمیت است مثلا مرد های زیادی را دیده‌ام که زن تحصیلکرده دارند و مدام سعی میکنند اورا تحقیر کنند یا زنانی شاید باشند که مایلند بعلت تحصیلات عالی خود را برتر از شوهر خود بدانند ، من شخصا سعی ندارم در روابطم با شوهرم یك استاد دانشگاه باشم . برای شوهرم فقط یك زن هستم باتمام خصوصیات یك زن بنظر من اگر زن بخواهد در همه‌حال بشوهرش پز بدهد که چه شخصیتی در اجتماع‌داردزندگی زناشوئی سعادت‌آمیزی نخواهد داشت.

از خانمها میخواهم در مورد اصول مهمی‌که درتربیت فرزندان

محل جدید دفتر نمایندگی کیهان در قطر

نمایندگی فروش نشریات کیهان درقطر بمحل جدید واقع در پاساژ پشت ساختمان بانك عربی افتتاح یافت خوانندگان عزیز برای خرید نشریات کیهان باآقای غلامعباس جامشیرلاری بشنائی‌فوق مراجعه فرمایند.

پیشبردی دیگر در صنعت سینمای ملی

بدور از همه جنجالها ، باردیگر زرین دست فیلمساز جوان سینما سنت های دیرین و کهنه را میشکند و با تقدیم پرحادثه‌ترین اثر سینمائی اززمان پیدایش‌صنعت فیلمسازی درایران ، یك شاهکار دیگر به ملت ایران هدیه میکند .

برنامه امروز گروه سینماهای

مولن‌روژ ـ مهتاب ـ دیانا

رکس ـ کیهان ـ الوند

مراد ـ همای ـ اسکار

دریا ـ قصر طلائی ـ ارانوس

دروازه‌طلائی ـ آسمان آبی

و سینما کریستال

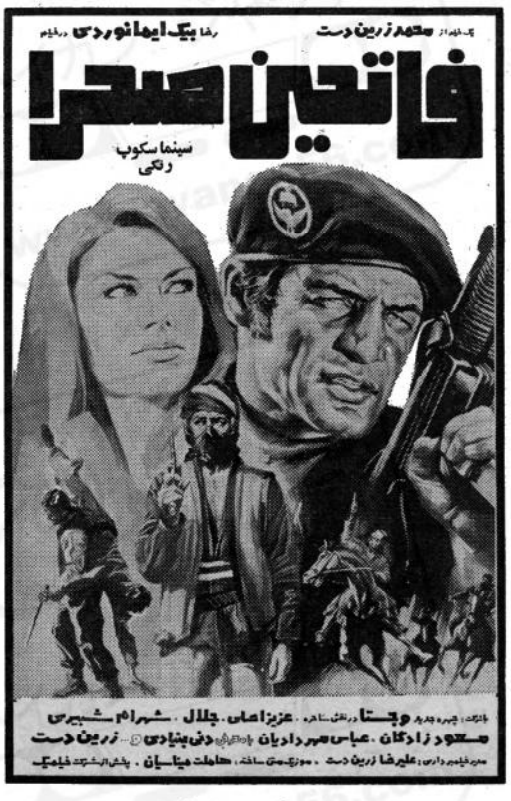

خود در مد نظر دارند تا آنها انسانهای بهتری بار آیند صحبت کنند.

خانم ستارزاده : اولین نکته‌ای را که مورد توجه قراردادم این بود که خودم نمونه‌خوبی برای آنها باشم ، سعی کردم به بچه هایم ثابت بکنم تنها هادی هرفرد در زندگی چه فقیر و چه غنی علم و دانش است. خودم تحصیل‌میکردم تا آنها از من پیروی کنند ، خودم خدمتگزار بودم تا بچه هایم بفهمندانسان باید باجتماع خودش خدمت کند و نان مفت نخورد.

خانم مدرس زاده رحمانی: گاهی در مورداینکه آیا رفتاری‌که با بچه هایم‌دارم صحیح است یا نه دچارتردید میشوم. در حال حاضر روحیه و وضع بچه‌ها بقدری با زمان خود ما فرق کرده است که پیدا کردن یك متد صحیح کار مشکلی است. من در هر صورت سعی میکنم نه بشدتی که در مورد خودم یا همسن و سالانم سخت‌گیری میشد مادر خشنی باشم ونه اینکه به اندازه‌ای که روانشناسان زمان ما معتقدند به بچه‌ها باید آزادی‌مطلق داد به آنها آزادی تمام عیار بدهم . رفتار من نمونه کامل تعادل و رعایت حد وسط است . بچه باید تا حدی از پدر ومادرش حساب ببرد و در ضمن از آزادی توام با نظارت دقیق آنهاهم برخوردارباشد.

در آخر از خانمهای برنده جایزه سلطنتی میخواهم احساسی را که از بردن جایزه پیدا کرده‌اند تشریح کنند . خانم ستار زاده در جواب این سؤال نیز چون بقیه جوابها با قاطعیت تحسین‌آمیزی گفت:

ـ وقتی این کتاب را برای بنیاد پهلوی فرستادم اگر حمل براغراق نباشد میدانستم برنده‌است . اول اینکه موضوع و محتوی کتاب بقدری پراهمیت است و عمق دارد که در عالم ادب فارسی از نظر بزرگی افکار و معلومات کم نظیراست واز نظر دیگر یعنی نویسندگی خودم فکر میکردم چون بیشترین جدیت وهمت را بخرج داده بودم و کوشش کرده بودم که کتاب بی نقص باشد باحتمال نوددرصدکتاب برنده میشود. علاوه‌براین‌به قضاوت بیطرفانه هیات داوران هم‌اعتماد داشتم . اتفاقا حدسم درست بود ووقتی نتیجه بمن ابلاغ شد خیلی خوشحال شدم از نظر اینکه دیدم افراد با صلاحیتی‌به کار و کوشش من توجه داشته‌اند. الآن هروقت بعقب سرم نگاه میکنم خوشحالم که وقتی رابیهوده هدر نداده‌ام و هیچگاه از گذشت روزها و سالها احساس‌شرمندگی نمیکنم.

خانم‌مدرس‌زاده : هر فردی وقتی شروع بکاری کرد همانقدر که آنرا با رضایت و خوبی باتمام برساندخودپاداش شایسته‌ای گرفته‌است . من هم وقتی کتابم‌را تمام کردم خوشحال بودم چون فکری را که مدتها در سر میپروراندم به مرحله اجراء درآورده بودم . ولی برنده شدن جایزه سلطنتی از نظر دیگری برایم جالب بود وآن اینکه احساس کردم هستندافرادی که برای زحمتی که کسان دیگر کشیده‌اند ارزش قائل شده‌اند و آنرا احساس کرده‌اند.

در پایان گفت وگو خانم ستارزاده یك‌جلد از کتاب خود را به زن روز هدیه کرد . کتابی با ارزش که چکیده زحمات شبانه روزی ایشان بود. در صفحه اول کتاب چند جمله بچشم میخورد که‌باعث شد بار دیگرچهره غمگین مادری رنجدیده بجای چهره شاد برنده جایزه سلطنتی در خاطرم زنده‌شود . مطلب چنین شروع‌میشد:

به حمیرا
دختر ناکامم ....

اطلاعیه

بزرگترین موسسه آموزش و آرایش وزیبائی

پیام (الهام) زیرنظر متخصصین‌اروپا و امریکا

بابهترین اسلوب صحیح و باجدیدترین‌مدلهای بین‌المللی آرایش و زیبائی آشنا میشوید و باتکنیك ما که بوسیله سمعی‌و بصری تدریس میشود میتوانید جوابگوی مشتریان خود باشید در پایان از دو دیپلم‌بین‌المللی و اداره کل آموزش حرفه‌ای برخوردار میشوید . وسایل کار بطوررایگان دراختیار هنرجو قرار خواهدگرفت

بین چهارراه پهلوی و امیراکرم جنب کوچه بهرامی ۶۶۶۸۳۳

گیسوی I.B.S با اقساط ماهیانه فقط ۲۵ تومان جنب سینما امپایر تلفن ـ ۶۲۳۹۰۰

مژده به‌بانوان هیکپوش وخوش سلیقه

سالن‌دوزندگی‌ژاکلین

به نشانی قهوار جنب مطبوعاتی دانش تلفن ۳۹۶ کارخودرا آغاز بامدصحیح آماده انجام‌سفارشات‌بانوان‌و دوشیزگان محترم‌است.

روغن وسون امریکائی

که مدتی نایاب‌بودرسید

تلفن ۴۷۱۷۳

سیاسی شدن زن ... بقیه ازصفحه ۷

هرکس در سازمان زنان خدمت کرد هرگز نباید گردامور سیاسی بگردد ؟

اگر قرارباشد زنانی یافت شوند که با بذل همت و صرف وقت ، از روی علاقه قلبی و هوق خدمتگزاری به جامعه ومیهن در کلاس های مبارزه با بیسوادی ، در کلاس های مبارزه با جهل و فقر ، در مبارزه برای بهداشت و تنظیم امور خانواده ، در مبارزه برای حل مشکل زنان شاغل و غیره وغیره‌بدون‌چشمداشت به اجر و مزد مالی سالها زحمت بکشند و هدفشان بهبود زندگی زن و خانواده ایرانی باشد چرا نباید بدینگونه زنان در مشاغل عالی‌تر که نوعی از آن عضویت در قوه مقننه است فرصت خدمات بیشتر و فعالیت های وسیع‌تر داده بشود ؟ مگر وکالت مجلس خود یك خدمت عمومی نیست ؟ پس چه بهتر که زنان کارآمد وبا تجربه‌ای که در مکتب سازمان زنان‌ایران پرورش می‌یابند وسالها در رشته خدمات داوطلبانه تجربه می‌اندوزند و به چم وخم مسائل اجتماعی و نیاز های جامعه از نزدیك آشنائی پیدا می‌کنند نامزد وکالت مجلسین شوند تا با علم و اطلاع کافی بتوانند در هیئت مقننه و درسطح بالاتر خدمات خودرا تکمیل کنند.

ازاین گذشته باید اعتراف کردنخستین زنانی که به پارلمان راه یافتند از نسلی بودند که ذهن و روحشان انباشته ازمسائل و مشکلاتی بود که به زندگی زن ۳۰ سال پیش مربوط میشد در حالی که اجتماع جوان امروز نیاز ها و تقاضاهائی دارد که زنان و مردان تکنوکرات و متخصص و پرورش یافته در دانشگاه های امروز میتوانند ماهیت آنرا درك کرده و به چاره‌جوئی های فنی و علمی متوسل شوند.

زن سال ۱۳۵۰ ایران دیگر برای خروج از حرمسرا و یاگرفتن حق رای و ارجاع پرونده اختلافات زناشوئی خودبه دادگاه مشکل و مانعی در سر راه ندارد واینگونه حقوق اولیه وانسانی‌را به یمن وجود انقلاب بدون خون‌ریزی شاه و ملت دریافت کرده است واکنون مواجه با مسائل و مشکلاتی‌است که‌کارشناس و متخصص باید در حل آنها بکوشد و سال به سال نیز مسائل جدیدی درزندگی‌زن مطرح میشود که تنها بکمك‌علم و دانش جدید حل و فصل آنها ممکن و میسور است . بنابراین زنان جوان و تحصیلکرده که شوق و ذوق خدمات اجتماعی وسیاسی دارند سال به سال ، و گروه گروه، باید در مکتب و مدرسه‌ای که جز سازمان زنان و یا تشکیلات زنان احزاب نیست گرد آیند و در شرایط مساوی و عادلانه امکان خدمات داوطلبانه و کسب تجربه دردسترس آنها قرار نگیرد و پس‌ازچند سال کوشش وتلاش بهترین وزبده‌ترین و لایق‌ترینشان با شرکت در مبارزات‌انتخاباتی به عضویت پارلمان درآیند و یا درمشاغل سطح‌بالای اجرائی مملکت ما مثل وزارت ومعاونت به خدمت مشغول شوند. این‌راهی است‌که در تمام ممالك دموکراسی‌جلوپای زنان ومردان جوانی که آرزو وعشق خدمت در کارهای سیاسی دارند گسترده شده است.

***

بدنبال این گفت وگو ها سازمان‌زنان تصمیم گرفت بخشنامه اخیر رامنتشر کند تا در حقیقت حلقه منع خدمات سیاسی را از دست و پای اعضای خود بگشاید و به آنها مجال دهد اگر میخواهندوکیل و وزیر شوند از طریق عضویت دراحزاب به آرمان خود برسند.

سازمان زنان کماکان از دخالت در امور سیاسی امتناع خواهد جست و می‌کوشد تا مکتبی باشد که زنان برجسته‌با خصلت های تحسین آور وتجربه های کافی برای تصدی خدمات مختلف اجتماعی و سیاسی در آن پرورش یابند و این سازمان بصورت آموزشگاهی برای رشد فرهنگ وشعور اجتماعی زن‌باقی بماند. ■

کم کردن وزن وزیبائی پوست

حمام سونا ــ پارافین ــ ماساژبرقی ودستی‌ویژه بانوان ۸ صبح ــ تا ۵ بعداز ظهر

بانوان کارمند از ۵ تا ۷ بعدازظهر

خیابان پهلوی مقابل بزرگمهر ساختمان افشار طبقه ٤ با آسانسور تلفن ۶۳۰۳۱۱

خمیر دندان سانوژیل ساخت‌فرانسه با بیش از نیم‌قرن سابقه

مسواك مولی بسیاراعلای‌سانوژیل‌ساخت فرانسه

ساعت دینامیک امگا را بر دست مردان و زنان سازنده دنیای فردا خواهید یافت

ساعت دینامیک امگا بر اساس فرم مچ دست شما طرح ریزی شده است

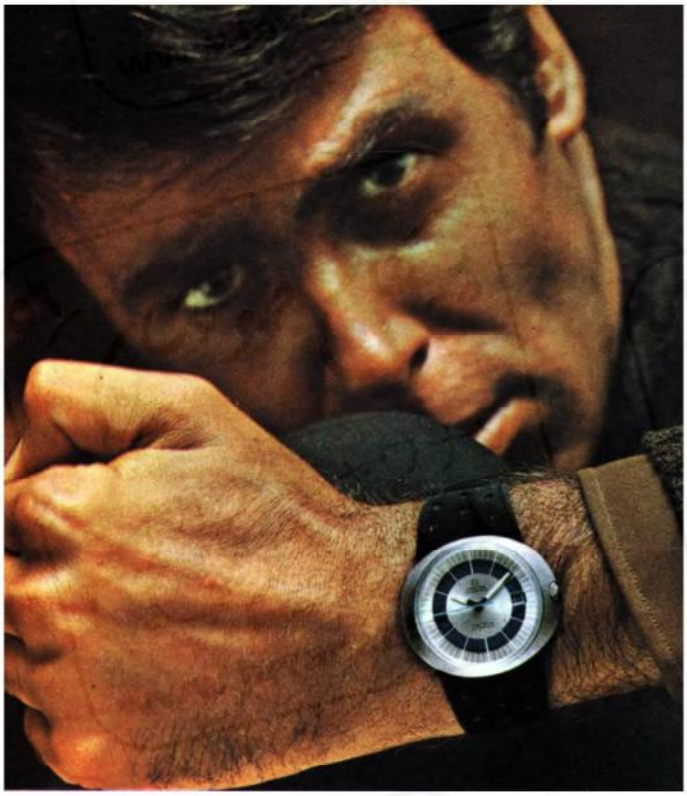

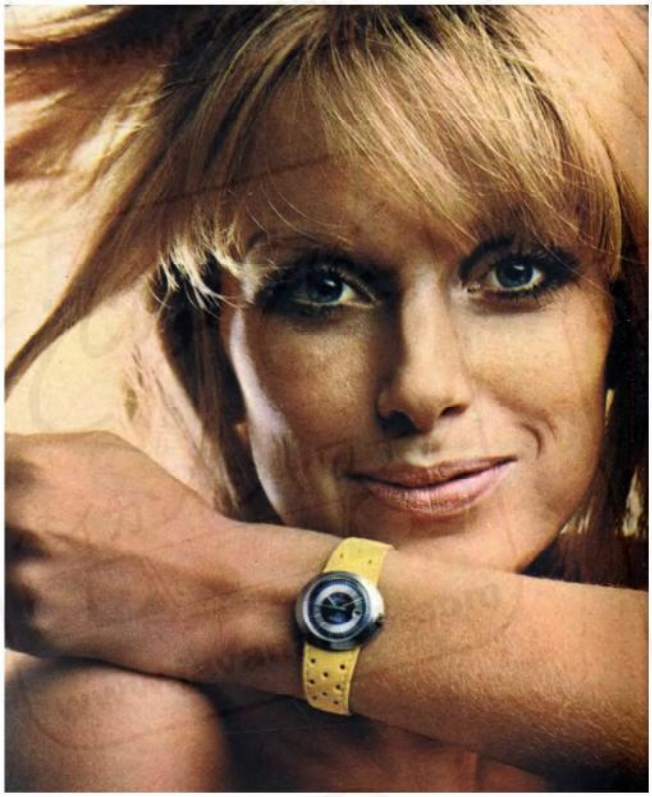

ساعت دینامیک امگا

بر هر ساعتی که در دست دارید ۷ امتیاز دارد

۱ ـ قاب بیضی شکل باطرحی تازه
۲ ـ صفحه زیبا با خطوط مشخص برای اندازه‌گیری وقت
۳ ـ زائده و میله برای بند ندارد
٤ ـ بند پهن و مناسب از کرفام که آب بخود نمی‌گیرد
٥ ـ دسته کوك داخل قاب
٦ ـ سوراخهای روی بند برای تنفس پوست
۷ ـ تکنیك ساخت جدید که انقلابی درصنعت ساعت‌سازی بوجود آورده است

OMEGA

امیر

ا. مظفریان تلفن ٦٦٨٦٥٠ نمایندگی: امیرتهران شماره ۱۱۰ خیابان تخت جمشید تهران ـ ایران

www.javanan56.com

روغن درآن بریزید و بپزید وقتی آب برنج کار رفت آنرا دم کنید.

قارچ (اردو)

نیم‌کیلو قارچ
یکدانه پیاز درشت ریزخرد کرده
سه‌قاشق سوپخوری کره
یکقاشق چایخوری نمک
گردی فلفل
یکفنجان ماست
چند ساقه وبرگ نعنا تازه

۱ــ قارچ را بشوئید ودر آب سردی که یك‌قاشق سرکه ریخته‌اید یکربع ساعت خیس کنید . سپس آبکش کنید و قارچ را خرد کنید.

۲ــ کره را داغ کنید و قارچ وپیازرا درآن سرخ کنید و بگذارید سردشود.

۳ــ درماست نمك وفلفل بیاشید وقارچ رابآن اضافه و مخلوط‌کنید . این مخلوط را در کاسه‌بلور بریزید ودورش را با برگهای نعنا زینت دهید.

خوراك دنبلان کوهی باگوجه‌فرنگی

یك کیلو دنبلان‌کوهی
نیم‌کیلو گوجه فرنگی
دوتا پیاز متوسط خردکرده
نمك و فلفل بقدری‌که دوست دارید
دوقاشق سوپخوری روغن

۱ــ روغن را داغ کنید و پیاز رادر آن بریزید و سرخ کنید تا طلائی‌رنگ شود .

۲ــ دنبلان کوهی را پوست بگیرید و خرد کنید ودر آب بریزید وبشوئید و آبکش کنید و در پیاز داغ بریزید و سرخ کنید .

۳ــ سپس گوجه فرنگی ها را بشوئید و هردانه گوجه‌فرنگی را چهار قاچ‌کنید و در مخلوط دنبلان و پیاز بریزید و نمك و فلفل بیاشید ودر ظرف را ببندید و بپزید.

(دنبلان کوهی با تخم مرغ)

یك کیلو دنبلان کوهی
یك‌دانه پیاز درشت خردکرده
دو قاشق سوپخوری روغن
چهارتا تخم مرغ
یك‌قاشق مرباخوری نمك و گردی‌فلفل

۱ــ دنبلان را پاك کنید و بشوئید .

۲ــ روغن را داغ کنید و پیاز ودنبلان کوهی را درآن سرخ کنید وبآن نمك و فلفل بیاشید .

۳ــ تخم‌مرغ‌هارا در کاسه‌ای بشکنید و با چنگال بهم بزنید تا مخلوط شود وآنرا روی دنبلان کوهی‌بریزید وقتی خودش را گرفت آنرا بهم بزنید ودر دیس بکشید و سر سفره ببرید.

بقیه از صفحه ۱۰۰

بدن سالم از پروتئین ، مواد معدنی ـ آب ـ مواد شیرین (قندی) و چربی ساخته شده و همین‌ها را برای تامین سلامتی لازم دارد

پروتئین
برای ساختن گوشت و خون لازم است.
پروتئین ها در انواع گوشتها و پنیرها ـ شیر ـ تخم مرغ ـ نخود ولوبیا ـ آجیل‌ها یافت میشود .

کلسیم
برای‌دندانها ـ استخوانها و عضلات و غدد واعصاب لازم است.
کلسیم در شیر ـ پنیر ـ تخم‌مرغ ـ بادام ـ نخودخشك ـ لوبیا ـ انجیر ـ خرما ـ زیتون ـ سبزیهای سبز ـ ماهیهای آب شور یافت میشود .

آهن
با مس و منگنز برای ساختن خون لازم است.
آهن درجگر ـ زرده تخم‌مرغ ـ بادام ـ خرما ـ آلو ـ کشمش ـ نخود ـ لوبیا ـ عدس ـ سبزی‌های برگ سبز یافت میشود.

مس ومنگنز
با آهن برای ساختن خون لازم است.
مس و منگنز در نان ـ بادام ـ خرما ـ نخود ـ لوبیا ـ عدس و شلغم یافت میشود .

فسفر
برای استخوانها ، عضلات ، اعصاب و دندانها لازم است.
فسفر در پنیر ، زرده‌تخم‌مرغ ، نخود و لوبیا ، شکلات ، انواع گوشتها ـ بادام زمینی ـ گردو و غلات یافت میشود.

ید
در ماهیهای آب شور ـ روغن ماهی ـ نمکهای ید دار یافت می‌شود .

آب
ترکیبات شیمیائی بدن در مجاورت آب باید صورت بگیرد
هر چند آب ازلحاظ غذائی نقشی ندارد ولی بدون آن زندگی مقدور نیست .

شکر
با نشاسته برای دادن حرارت و انرژی به بدن لازم است .
شکر، در شکر ـ عسل ـ شیره ـ مربا ـ ژله ـ آب‌نبات‌ـشکلات و لبو یافت میشود.

نشاسته
با شکر برای دادن حرارت وانرژی به بدن لازم است.
نشاسته در آرد ـ نخود خشك ـ لوبیا ـ برنج ـ عدس ـ نشاسته ذرت ـ آرد ـ سیب زمینی ـ سیب ـ کدو ـ بامیه یافت‌میشود.

فایده ویتامینها ـ کمبود ویتامینها ـ در چه موادی وجود دارند

ویتامین (آ)
برای رشد صحیح کودکان و سلامت چشم ، پوست و غددمخاط بدن لازم است .
کمبود آن باعث سرماخوردگی ـ گلودرد ـ کم‌سوئی‌چشم ـ خشکی پوست و موها میشود.
ویتامین (آ) درسبزیهای‌سبز وزردمانندا‌سفناج‌ـهویج‌ـبرگ‌شلغم‌ـ گل‌کلم ـ انواع کدوها ـ سیب زمینی ـ گوجه فرنگی ومیوه‌های زرد مانند گلابی ـ زردآلو ـ آلوزرد و جگر ـ زرده تخم‌مرغ‌ـ پنیر وکره‌وشیر و روغنهای ماهی و روغن نباتی موجود است.

ویتامین (ب۱) یا تیامین
برای بهبود وضع اعصاب ـ حضور ذهن ـ رشد صحیح و لازم‌ـ تولید نسل واشتها لازم است .
کمبود آن باعث خستگی و بیحالی میشود .
ویتامین (ب) درشیر ـ کره ـ‌خامه ـ شیرخشك‌ـ پنیر ـ جگر ـ انواع گوشتها ـ ماهی ـ مرغ ـ حبوبات سبزرنگ ـ بلوط ـ باقلا ـ لوبیا ـ نخود خشك ـ بادام ـ دانه‌های سبز ـ غلات‌ـ آرد ونان موجود است .

ویتامین (ب۲) یا ریبوفلاوین
برای رشد صحیح ـ تولید نسل و اعصاب لازم است .
کمبود آن باعث ضعف چشمها و بدی پوست میشود.
ویتامین (ب۲) در شیر و جگر موجود است.

ویتامین (ث)
برای کمك‌به بهبود زخمها و مقاومت بدن در برابر امراض.
کمبود آن باعث تورم لثه‌های دندان ، خون‌ریزی از لثه‌ها در موقع مسواك زدن میشود .
ویتامین (ث) در مرکبات ـ برگ شلغم‌ـ گوجه فرنگی ـ‌گیلاس‌ـ آلبالو ـ تمشك ـ فلفل‌سبز ـ اسفناج ـ کلم پیچ ـ کلم ـ گرمك ـ طالبی ـ مارچوبه ـ بامیه ـ سیب‌زمینی ـ جگرسیاه‌ـ موز ـ هلو ـ فلفل‌ها.

ویتامین (د) نورخورشید
برای استحکام استخوانها لازم است .
کمبود آن باعث نرمی استخوان وبیماری میشود .
ویتامین (د) در نور خورشید وروغن ماهی یافت میشود .

ویتامین ك
برای جلوگیری از خونریزی لازم است .
کمبود آن باعث میشود که دراثر بریدگی خون بند نیاید .
ویتامین ك در سبزی‌های برگ‌دار سبزرنگ یافت میشود.

دتول ، برای بهداشت‌خانواده

دتول‌زخمها‌وبریدگیهارا ضدعفونی‌میکند

دتول ، برای پیشگیری

Dettol

دتول ، مایع ضدعفونی‌کننده‌مؤثروعالی

دتول مایع ضد عفونی کننده‌ایست که به بهداشت‌خانواده‌ها کمك‌مؤثروفراوان‌میکند.
علاوه براینکه دتول‌ضدعفونی‌کننده‌ایست مؤثروساده برای‌تمیز کردن دستشوئی وفاضل‌آب وکف‌اطاق و سایرلوازم خانه میباشد برای نظافت شخصی و حمام کردن و برای خراشها ، بریدگیها ونیش‌حشرات نیزبکاربرده‌میشود . بخاطرداشته‌باشید دتول خانواده شمارا‌علیه‌عفونت محافظت میکند و سمی نیست .

سنت بونا

این حرفها و خبرهای جالب و شنیدنی هفته گذشته «در چهارگوشه عالم برسر زبانها بود

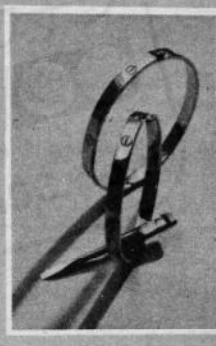

حلقه عشق

تاکنون دو جور حلقه داشتیم: حلقه نامزدی و حلقه ازدواج . اما ازاین پس چشم ما به (حلقه عشق) نیز روشن خواهد شد . مبتکر حلقه طلای عشق (آلدوجی بولو) جواهرساز ایتالیائی و معروف به (کارتیه ایتالیا) است .

بداخل حلقه عشق ، پلاکی نصب شده که رویش جمله «برای عشق هیچوقت دیر نیست» حک شده است. با هرعشق تازه که برای کسی پیش آید، این پلاک طلا هم باید عوض شود. بهمین دلیل همراه با هرحلقه یک پیچ گوشتی کوچك نیز فروخته میشود. (جی بولو) معتقد است به انگشت کردن این حلقه باید برای عشاق اجباری شود.

دستبند سرقت شده سوفیا

اخیرا یك بسته سفارشی فرستاده شده از نیویورك در رم به دست سوفیالورن رسید . این بسته محتوی دستبندی بود که گانگستر های امریکائی در حدود شش ماه قبل در نیویورك از سوفیا دزدیدند . دزدان در نامه ضمیمه بسته نوشته بودند :

«شما طی مصاحبه‌تان به‌خبرنگاران گفته بودید به‌این‌دستبندخیلی‌علاقه‌مندید، چون اولین هدیه‌ای است که شوهرتان کارلوپونتی به شما تقدیم کرده،از آنجائی که ماهم آدم های احساساتی و رومانتیکی هستیم ، دستبند را با پست برای شما پس میفرستیم.»

نابغه‌ترین فروشنده سال

وقتی اسم «نابغه‌ترین فروشنده سال ۱۹۷۰» انگلیس در لندن اعلام شد ، بدون استثناء تمام تجار وصاحبان بوتیك ها دچار حیرت شدند ، چون برخلاف هر سال که مردها باین‌افتخار نائل میشدند یك زن خوشگل ۳۶ ساله بنام (پرو- آستون) برنده شده‌بود.

(پرو) اصلا استرالیائی است و در سال گذشته بیش از ۴۲٫۰۰۰٫۰۰۰ تومان فروش داشته‌است .

بدنیست بدانید بوتیك منصل او، صدکارمند و فروشنده و دوزنده دارد وجالب آنکه طرح تمام لباسهای بونیکش راخودش میکشد و مدل‌هارا روی تن خودش پرو میکند .

اسلام برترین تعلیم

از وقتی که موسه آمارگیری گالوپ‌امریکا اعلان کرده : «باوجود رواج بازار توضیحات جنسی و عمومیت یافتن قرص ضد آبستنی ، باز ٦٤ درصد جوانان مایلند زنشان دوشیزه به خانه آن ها برود ، دوشیزه به خانه شوهر رفتن دوباره در امریکا و اروپا مد شده و در ضمن کارجراحانی که قادرند بایك عمل جراحی‌کوتاه، وضع دوشیزگی را به زن بازگردانند، فوق‌العاده رواج یافته است.»

مجله آلمانی (نویه‌روو) نوشته است:

«بکارت هیچوقت به اندازه‌امروز ارزش نداشته است . تازه حالا می‌فهمیم چرا در کشور های مسلمان‌برای بکارت این همه اهمیت قائل میشوند، زیرا دختر وقتی معتقدبه‌حفظ‌دوشیزگی خود بشود حتی‌المقدور دست از یا خطا نمی‌کند ، خود را فقط برای شوهرش نگهمیدارد و از این راه به حفظ سنت ها و ارزش های اخلاقی اجتماع‌کمك میکند.»

اخراج ملکه مادر یونان از کلیسا

کلیسای اورتدوکس یونان، ملکه فردریکه ۵۳ ساله یا ملکه‌مادر یونان را که بحال تبعید دررم‌بسر میبرد، بیدین شناخته و ازکلیسا اخراج کرده است.

کسی که ملکه مادر را متهم به‌کفر والحاد کرد (آکوستینوس) اسقف (فلورینا) واقع در مقدونیه شمالی بود. علت اخراج و تکفیر ملکه مادر آنست که وی در سال ۱۹٦۱ طی مصاحبه‌ای به (سایروس سالزبرگر) روزنامه‌نگار امریکائی گفته بود:

«بوجود مسیح کوچکترین اعتقادی ندارم، حتی گمان نمی‌کنم کسی بنام مسیح وجود خارجی داشته باشد، و روحانیون کشور من به‌دردنخور هستند.»

«آکوستینوس» در نشریه کلیسائی اسپینا (جرقه) نوشته است:

«فردریکه هم کافر است و هم به روحانیون یونانی توهین کرده است. به‌عقیده من، ضمن دعا به‌جان افراد خانواده سلطنتی باید اسم او راحذف کرد»

توضیح واضحات

«نوبرگلبنگیان» میلیاردر معروف نفتی معروف به آقای پنج درصد، هفته گذشته روزلرویسی به همسرش هدیه داد که روی نمره‌اش علامت (ان ــ اس ــ جی ــ ۳) قید شده.

در حالیکه نمره اتومبیل خود او به علامت (ان ــ اس ــ جی ۲) مشخص است.

گلبنگیان در باره معنی این دو علامت توضیح داده:

«معنی‌اش آن است که ماری سومین زن من است ومن دومین‌شوهراو هستم»

بد نیست بدانید که :

★ الکه زومر ستاره آلمانی، در (سانت‌بولوار) هولیوود سالنی برای تناسب اندام و لاغری دایر کرده است. او تحت عنوان «چگونه با الکه زومر میتوان وزن کم کرد» برای سالنش تبلیغ می‌کند.

★ «اوا پتولنگرو» غیبگوی معروف که مرگ پرزیدنت کندی را پیشگوئی کرده بود، اظهار داشته (ادواردهیث) نخست‌وزیر مجرد انگلیس تا یکسال ونیم دیگر طوق ازدواج را به‌گردن خواهد انداخت و با عشق عروسی خواهد کرد.

★ کنسرسیوم‌های شیمی امریکا و انگلیس، موفق به‌ساختن سیگار مصنوعی شده‌اند. این سیگار، عین سیگار عادی دود میکند و بو دارد. ولی ضررهای آنرا ندارد.

★ آلمان‌ها مشغول ساختن تلویزیون «سینه‌راما» هستند. در این تلویزیون تمام برنامه‌ها چند بعدی و کاملا طبیعی دیده میشوند.

کلینیك مرگ یا عجیب‌ترین بیمارستان‌جهان

« کلینیك مرگ » عجیب‌ترین بیمارستانی است که بزودی در دانمارك افتتاح خواهد شد. این بیمارستان که از طرف آقای «سایروپ» مدیر عامل موسه خدمات ملی در آستانه افتتاح شدن است مخصوص کسانی است که قصد خودکشی دارند، زیرا پزشکان بیمارستان آنان را بهروشی‌که دردورنج نداشته باشد خواهند کشت.

آقای سایروپ گفته:

ــ البته ما هرکس را که برای خودکشی مراجعه کند فوری نمی‌کشیم، بلکه سعی می‌کنیم ابتدا به او، چه از نظر روانی و پزشکی و یا مالی کمك کنیم، اما وقتی این کمکها مؤثر واقع نشوند دیگرمعطل نخواهیم شد، زیرا ما معتقدیم هرکس اختیاردار جان خودش است ووقتی صددرصد هوس مردن کند ما نباید او را بزور زنده نگهداریم.

حالا باید دید قانون اجتماعی و انسانی و بخصوص دنیای پزشکی اجازه چنین کاری را صادر خواهد کرد ؟!

کتاب زبان نوزادان

قطعا میل دارید بدانید وقتی نوزاد شما گریه میکند ، چه میخواهد بگوید ؟ یا وقتی نوزادتان بیقراری میکند ، دست وپا میزند ، ته پته میکند و (یایا) میگوید ، چه منظوری دارد ؟

دکتر«هاینس هرکا» استادروانشناسی کودك پلی‌کلینیك زوریخ (سویس) کتابی دراین‌باره نوشته و معتقد است‌که نوزادان زبان مخصوص به خود دارند واین درست‌که ماابن‌زبان را نمی‌فهمیم، ولی این بدان دلیل نیست که‌نوزادان نتوانند با ما حرف بزنند یامنظورشان را حالی کنند.

دکترهرکا فقط به نوشتن کتاب لغت کودکان اکتفا نکرده ، بلکه یك کلاس دو هفته‌ای هم تشکیل داده که در آن بطور عملی لهجه نوزادان را تدریس میکند.

مادر کمکی

درپیاری از خانواده ها ، مریض و بستری شدن مادر ، یعنی یك‌فاجعه بزرگ . زیرا شیرازه خانواده از هم میپاشد و همه نظم و ترتیب‌ها بهم میخورد ، بچه ها بی‌سرپرست میمانند ، کثافت از در و دیوار خانه بالا میرود و سفره رونقش رااز دست میدهد.

اما در فرانکفورت آلمان برای این متکل راه حل مناسبی پیدا شده است‌که عبارت است از تشکیل «نوت موترسنترال» یا (مرکزمادربرای روز مبادا) . دراین مرکز ۳۵۰ زن ، شایسته و کاردان ، عضویت دارند. بمحض آنکه در یك خانه مادری مریض و بستری شود ، و به شماره این مرکز تلفن کند فوری یك مادر کمکی اعزام میشودواین مادر تمام کار های خانه‌را قبضه میکند.

مزد مادر کمکی هر هفته تقریبا ۲۰۰ تومان‌است . کاراین مرکزبقدری گرفته که تقاضا بیشتر از عرضه است. مادران کمکی معمولا زنهای بیوه یا طلاق گرفته از چهل بیالائی هستند که در امور خانه‌داری و آشپزی لنگه ندارند.

ستاره‌ها چه میگویند؟

این هفته از شنبه ۲۱ فروردین تا جمعه ۲۷فروردین ماه بشما چگونه خواهد گذشت ؟

متولدین فروردین

چون هفته پرجنب‌وجوشی در پیش دارید به صلاحتان است که آرامش خود را در هر موقعیتی حفظ کرده ، از دنبال کردن بحثها و انتقادهای تند و کوبنده پرهیز کنید تا با مسائل جدید روبرو نشوید . عده‌ای از متولدین فروردین ماه از هم‌اکنون نقشه سفری را در مغز خود پرورش میدهند . شما با متولد بهمن ماه توافق عقیده خواهید داشت . معاشرین شما اکثر نقش موثری در زندگیتان ایفا میکنند .

متولدین اردیبهشت

اکثر معاشرینتان مجذوب شما خواهند شد . برای حفظ این محبوبیت بیشتر بخودتان زحمت بدهید . هفته مناسبی در پیش است برای اینکه بیشتر به فکر زیبائی خود و منزلتان باشید . به کسانیکه ازدواج کرده‌اند توصیه میشود که برای جلب و حفظ اطمینان همسرشان بیشتر کوشش کنند . به صلاحتان است که نصایح متولد شهریور ماه را بپذیرید . برخلاف تصورتان در کارها موفق میشوید .

متولدین خرداد

به کار دیگران دخالت نکنید تا برای خودتان بدون جهت ایجاد دردسر و گرفتاری نکرده باشید . اگر دقیقا از موضوعی خبر ندارید در باره آن اظهار نظر نکنید. به ملاقات دوستان قدیمی خود بروید . در کنار متولد مهرماه احساس شادمانی خواهید کرد . تا کاری را به پایان نرسانده‌اید کارجدیدی شروع نکنید وگرنه هیچکدام از کارهایتان را مطابق دلخواه بپایان نمیرسانید . مقداری از درآمدتان را پس‌انداز کنید .

متولدین تیر

به فکر انجام کاری باشید که یکنواختی زندگی زناشوئیتان را از بین ببرد و باعث خوشحالی شریك زندگیتان شود . هر تنوعی باعث تضمین سعادت شما میشود . بیشتر با متولد شهریور ماه معاشرت کنید . از کوچکترین شادی زندگی حداکثر لذت را ببرید . این رمز خوشبختی سعادتمندان است . موقعیت شغلی خود را استحکام بیشتری خواهید بخشید . بودجه خود راعاقلانه‌تر تنظیم کنید .

متولدین مرداد

به مجردها توصیه میشود که مجذوب ظاهر افراد نشوند و قبل از شناسائی کامل به کسی قولی ندهند . به کسانی‌که ازدواج کرده‌اند توصیه میشود مراقب رفتار خود باشند تا از بروز هر اختلاف و سوء تفاهمی جلوگیری شود . قدم بهر اجتماعی بگذارید مورد توجه واقع میشوید . ملاقاتهای جالبی با متولد مهر ماه خواهید داشت . در زمینه‌های شغلی پیشنهاد جالبی بشما میشود ولی بازهم در تصمیم گرفتن عجله نکنید .

متولدین شهریور

به کمك اراده قوی و صبر و حوصله موانع کوچکی را که سر راهتان قرار گرفته‌اند ازمیان برخواهید داشت. به خلاف جریان آب شنا نکنید تا با مشکلات جدید روبرو نشوید . در خانواده تغییراتی ایجاد میشود، هرچه زودتر خودتان را با این تغییرات وفق دهید . با متولدین آبان ماه توافق فکر و سلیقه خواهید داشت .شما به یك رژیم غذائی صحیح احتیاج دارید .

متولدین مهر

دراین‌دوره از زندگی‌خودشاهد پیشرفت های بسیاری خواهید بود بشرطیکه کارهایتان را به پیروی از روش صحیحی انجام دهید ، ریسك نکنید و تصمیم به انجام کاری که عواقب آن را نسنجیده‌اید نگیرید . به مجردها از جانب چندین نفر اظهار علاقه میشود چنانکه تصمیم گرفتن برایشان مشکل میشود . شما از معاشرت با متولد آذرماه احساس آرامش میکنید . پرخوری نکنید تاتناسب اندامتان از بین نرود .

متولدین آبان

انتظار نداشته باشید همه اطرافیانتان عینا مطابق خواست و اراده شما رفتارکنند ، آنها هم مثل شما به آزادی فکر و عمل احتیاج دارند . بخصوص به کسانیکه ازدواج کرده‌اند توصیه میشود از بحث کردن راجع به مسائلی که شریك زندگیشان را عصبی و ناراحت میکند خودداری کنند . ملاقاتهای مسرت‌انگیزی با متولد دی ماه خواهید داشت . یکبار دیگر یکی از دردهای قدیمیتان عود میکند ، هرچه زودتر به پزشك متخصص مراجعه کنید .

متولدین آذر

برای مسئله‌ای که مدتها بود غیرقابل حل به نظر میرسید راه حل مناسبی پیدا میکنید . بیشتر از حد توانائی خود کار نکنید . مجردها ملاقات مهمی در پیش دارند . دوستان نقش مهمی در زندگی شما ایفا کرده و باعث آشنائی شما باافقهای جدیدتر میشوند . بیشتر با متولدین بهمن ماه معاشرت کنید . در خانواده آرامش و آسایش برقرار میگردد . از تغییری که در زمینه شغل شما ایجاد میشودبتدریج بهره‌برداری خواهید کرد .

متولدین دی

هرچقدر هم کار و گرفتاری داشته باشید باز باید قسمتی از اوقات فراغت خود را به رسیدگی به عزیزانتان اختصاص دهید ، به هر نحوی که میدانید محبت خود را به آنها ثابت کنید . یکی از دوستان قدیمی خود را پس از مدتهای مدید ملاقات میکنید . پیشنهادهای جدیدی بشما میشود . در کنار متولد اردیبهشت ماه احساس مسرت میکنید . کارهایتان با موفقیت پیش میروند ، بشرطی‌که‌به جزئیات هم رسیدگی کنید .

متولدین بهمن

بیهوده در مسائلی که مستقیما بشما ارتباط ندارند دخالت نکنید . احتمالا نقشه یك سفر دسته‌جمعی را در مغز خود پرورش خواهید داد . یك مسئله خانوادگی بتدریج حل خواهد شد . با متولد مهرماه تفاهم کامل خواهید داشت . قبل از قبول هر پیشنهادی عواقب آن را دقیقا بسنجید . در این هفته زندگی خصوصیتان بطور جالبی میگذرد . ممکن است با یکی از اطرافیانتان برسر هیچ و پوچ اختلاف پیدا کنید .

متولدین اسفند

اعتماد بنفس داشته باشید و بیشتر فعالیت کنید تا زودتر شاهد ثمرات کار خود باشید . به همسر یا شخص مورد علاقه خود بیشتر رسیدگی و محبت کنید . با اشخاص مسن‌تر از خودتان معاشرت کنید . در کنار آنها احساس امنیت خواهید کرد . با متولد اردیبهشت ماه تفاهم کامل خواهید داشت . گوشه‌گیر نباشید و برای مسائل بی‌ارزش غصه نخورید . در پاسخ دادن به‌نامه‌های رسیده عجله بخرج دهید .

در هلند هم...

همه هر روز به نیوآ احتیاج دارند

در سراسر جهان، قوطیهای آبی رنگ نیوآ محتوی کرم معجزه آسا و سفید نیوآ نشانه‌ایست از تازگی و سلامت پوست. نیوآ برای هر نوع پوستی مناسب است و در هر آب و هوائی مواد لازم را به پوست بدن میرساند.
وقتی شما کرم نیوآ بکار میبرید میتوانید مطمئن باشید که از پوست بدن خود بطور کامل مواظبت میکنید و بهمین دلیل در سراسر دنیا همه افراد خانواده، خانمها، آقایان، حتی بچه‌ها هر روز کرم نیوآ بکار میبرند.

هر روز نیوآ

تیـــدی

موی زیبا با ولا

ولافلکس
دولوکس

مشکل پسند باشید

فیکساتور ولافلکس دولوکس

قشنگه ، عطرش ملایمه ، چسبش نه زیاده ، نه کمه

ولا
بزرگترین متخصص
رنگ و آرایش مو در جهان

WELLA